سلسله انتشارات انجمن آثار ملی

۱۳۴۱

بزرگان شیراز

تألیف

زحمت الله بدیع

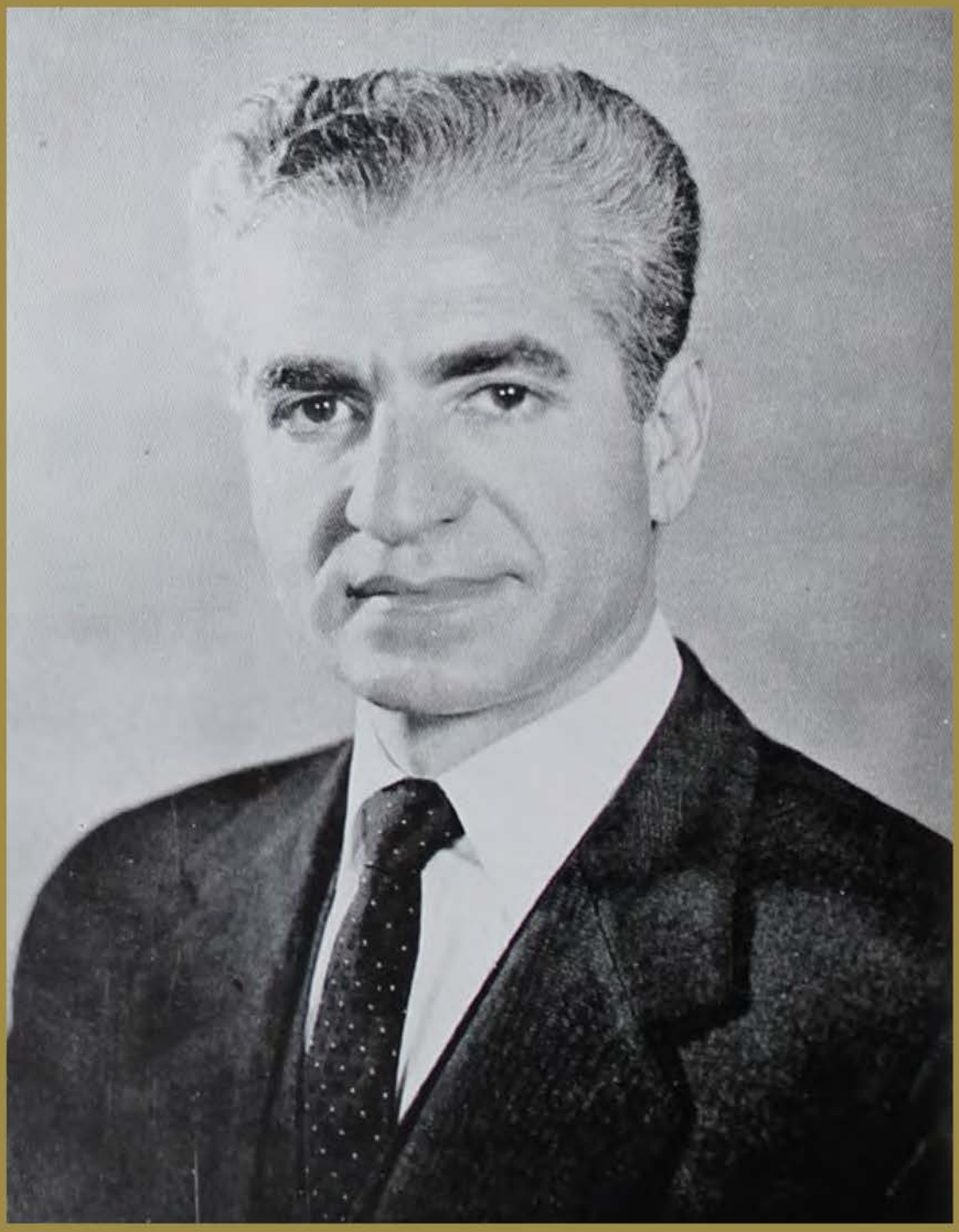

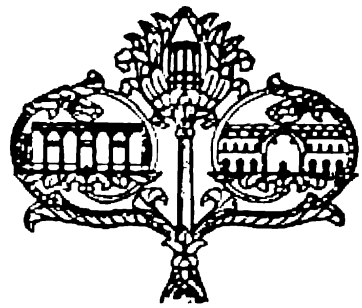

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی

(۶۴)

بزرگان شیراز

تحقیقی دربارهٔ:

زاهدان ـ عرفا ـ دانشمندان ـ مؤلفین ـ شعرا ـ پادشاهان ـ وزرا

اماکن مقدسه و زیارتگاههای شیراز

تألیف

رحمت‌الله مهراز

تهران ـ آبان‌ماه ۱۳۴۸

بنام خدای بخشنده و دانای مهربان

پس از ثنای پروردگار بیهمتا و درود فراوان بر پیامبر و برگزیدهٔ ذات کبریائی وی .

در پرتو عنایات همیشگی پیشوای خردمند و دانش دوست ایران **اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه آریامهر** گام کوچک دیگری در راه شناسائی و بزرگداشت مفاخر ایران بوسیله چاپ و انتشار کتاب حاضر برداشته میشود .

شهر شیراز ، کرسی پارس یعنی مهد شاهنشاهی های بزرگ هخامنشی و ساسانی و شهریاریهائی چند از دوران اسلامی ، با پیشینهٔ بس کهنسال فرهنگ و دانش خود کانونی از پیش آمدهای نیک و بد و روایدادهائی زیبا و زشت بوده طی قرون متمادی مردمی را در دامان خود پرورده است که آوازهٔ دانش ایشان اندیشهٔ نژاد ایرانی و فرهنگ و ادب پارسی را تا دورترین نواحی دنیای متمدن قدیم رسانیده است و آنچه در تلو صفحات کتاب از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد تا حدی گویای همین حقیقت و واقعیت تواند بود .

در دوران فرخنده کنونی هم به ابتکار شاهنشاه مفخم دانش پرور ایران یکی از بزرگترین مراکز دانش و پرورش یعنی دانشگاه پهلوی در شهر شیراز ایجاد گشته برگ زرین تازه در سرگذشت این شهر که بحق و بجا از دیرباز نام دارالعلم بر آن نهاده اند پدیدار شده است و بدین ترتیب انجام هرگونه خدمت در راه شناسائی و شناساندن بزرگان علم و عرفان چنین شهری با چنان شهرت بیش از پیش بمورد و شایسته بنظر میرسد .

مؤلف کتاب که خود از فرزندان پارس و از محققین آن سرزمین است طی نخستین قسمت کتاب شمه ای از آنچه از سال دهم هجرت یعنی آغاز رونق افزائی شیراز تا اوایل قرن سیزدهم هجری بر آن شهر و مردم آنجا گذشته است ذکر نموده و در دومین قسمت توضیحاتی مفید و مختصر درباره علوم اسلامی آورده است که ذهن خواننده را برای آشنائی و توجه بسرگذشت بزرگان شیراز جنت طراز بهتر مستعد و آماده میسازد و طبعاً بنابر شیوه ای که در تمام انتشارات انجمن آثار ملی رعایت شده و میشود مسئولیت مطالب و مندرجات کتاب برعهده مؤلف ارجمند آنست .

در دنبالهٔ خدمات انجمن آثار ملی نسبت ببرخی از بزرگترین مفاخر مرز و بوم پارس و کوششهائی که طی چند سال اخیر برای ادامهٔ اینگونه خدمات در آن خطه بکار میرود امیدوار است با انتشار این کتاب نیز موجبات و مقدمات اجرای چنین منظور در آینده بهتر و بیشتر فراهم آید و خاطر علاقه مندان و دوستداران مظاهر گوناگون فرهنگ دیرین میهن گرامی را مختصر رضایت و خوشنودی حاصل شود .

انجمن آثار ملی

از این کتاب پنجهزار جلد در تاریخ آبان ماه ۱۳۴۸
در چاپخانه مردمسالار بچاپ رسید

مقدمه

ربع قرن پیش هر کس از سابقه تاریخی شیراز سخن می‌گفت، آنجارا از بناهای محمدبن یوسف ثقفی درعصر بنی‌امیه میدانست . علت اینست که مورخین به نقل قول دیگران اکتفامیکردند و نه فقط تحقیقات و کاوشهای باستانشناسی نمی‌پرداختند بلکه زحمت تحقیق و تتبع درهمان نقلیات راهم بخود نمیدادند. علاوه بر آثاری که از دوران ماقبل هخامنشی ، عصر هخامنشی ، زمان اشکانیان وساسانیان درکاوشهای علمی اطراف شیراز بدست آمده والواح گلی خزانه تخت جمشید هم دلالت دارد که داریوش بزرگ کارگرانی درشیراز بکارگماشته، درکتاب **الکامل** اثر نفیس **ابن اثیر** هم تصرف شیراز ازطرف عرب مهاجم تشریح گردیده است .

هنگامی که عرب بشیراز حمله کرد طبق نوشته ابن اثیر ، مردم که ناکامیهای اهالی استخر وسایر شهرها نظیر نیشابور، فیروزآباد ، دارابگرد ، ارجان وغیره رادیده بودند تسلیم را برمقاومت بیفایده ترجیح دادند وتوانستند شهرخود را بصورت پناهگاه آوارگان ومأمن آسیب دیدگان جنگ درآورند .

اززمان تابعین مسلمانان بزهد وپرهیز وسواس آمیز روی آوردند واز آنجاکه شیراز محیطی آرام ودوراز طغیان وزد وخوردهای مداوم بود مرکزی برای نشو ونمای زاهدان گردید . بتدریج زهدخشك جای خودرا بعرفان داد. درجوار زاهدان، گروه

کثیری ازعارفان درسیراز به‌سیر وسلوك پرداختند. آنچه‌دراین‌گیرودار، آرامش‌مردم رابرهم میزد همان‌تاخت وتاز خوارج بود که‌از بصره تاسیستان را میدان فعالیت‌ها و جنك وگریز خودقرار داده بودند.

اختلافات شدیددینی‌که خوارج، پراکنده می‌ساختند طبعاً همچون‌موجی ازفراز شیرازمیگذشت واثری ازخودباقی‌می‌گذاشت. ازاینرو درزمان دیالمه‌که آرامشی بر شیراز حکمفرما بود، درجریان‌افکارعارفانه وزاهدانه، عقایدشیعه‌نیزدربین توده‌مردم وهمچنین دانشمندان رسوخ‌میکرد.

درعصر سلجوقیان امرای شبانکاره دست‌ترکان‌را حتی‌المقدور ازشیرازدورنگاه داشتند اماگاه خودچنان دست بدتعدی می‌گشودند که‌دست‌کمی از بیگانه نداشتند.

حکومت اتابکان ابتدا ستونهای استواری برای عدالت برپا داشت اما بتدریج تعصب‌وبعدهم هرج ومرج بردستگاه آنان‌تسلط‌یافت که‌زیانها وناراحتی‌های ناگواری برای‌شیرازیان ایجادکرد.

درادوار بعدی، شیرازنیزوضعی مشابه باسایر ایالات همجوار داشت وبارهامورد نهب وغارت قرارگرفت وخرابیها وآتش‌سوزی‌های زیادی‌را ازسرگذرانید.

درحقیقت‌نمی‌توان ادعاکرد که‌چدایالت وشهری درایران بیش‌ازهمه درمعرض حوادث ناگوار وتلخ ومصیبت‌بار قرارگرفته وکدام ناحیه بیش‌ازهمه جامردان وزنان علم ودانش بجامعه تحویل‌داده‌است. چنین‌ادعائی نمیتواند پایه‌علمی‌داشته باشد وطبعا ازتعصب‌خالی نخواهدبود. امامیتوان‌گفت‌که‌شیرازقرنها **برج‌اولیاء**وخاستگاه‌دانشمندان، عرفا،سیاستمداران ، شعرا وعلمای‌زیادی‌بوده است؛ و علیرغم ضربه های مرگباری که ازهجومها وغارتگری‌ها وآتش‌سوزی‌ها وحتی‌آسیبهای زلزله‌برآن واردآمده همچنان پابرجا مانده وعناصر تمدن وفرهنك‌را ازنسلی به‌نسل‌دیگر انتقال داده‌است.

دانشمندان شیراز تامرکز خلافت خاندان فاطمی در شمال افریقا نفوذکردند و سیاستمدارانش اندکی‌بعداز غلبه‌عرب برایران دردستگاه‌امویان‌راه یافته‌منصب‌وزارت راکسب کردند وهنر خط‌نویسی رادرفرهنك اسلامی بوجود آوردند.

نویسندگان وفضلایش بر فصاحت و بلاغت صاحب بن عباد طعنه زدند و دایرة المعارفی از علوم متداول را فراهم نمودند و شخصیت علمی خود را بر حوزه‌های درسی جهان اسلام تا بدانجا تحمیل کردند که نام ابوحیان توحیدی شیرازی در بین فضلای در جداول دنیای اسلام مانند خورشیدی تابان میدرخشد .

در مکتب عرفانی شیراز نیز ،شخصیتهائی پرورش یافتند که بعرفان رنگ و جلای تازه‌ای دادند و عناصر فکر آریائی را وارد معتقدات خویش کردند و در این راه یکی از عرفای فارسی یعنی منصور حلاج پای کوبان و دست افشان بر بالای دار رفت و خاکسترش نیز چهره مناظم دجله را پوشانید .

پادشاهان و شاهزادگانی که بر آنجا حکمفرمائی می‌کردند چنان در حوزهٔ جذبهٔ خلق و خوی مردم آزادمنش شیراز قرار میگرفتند که مانند شهیدان مقدس جان در راه مردم سپردند و هنوز هم مدفنشان مانند امامزادگان مطاف پاکدلان و صاحب نظران است.

شیراز پناهگاه و در عین حال آرامگاه آن دسته از بنی هاشم است که در ایران مورد هجوم لشکریان خلیفه عباسی قرار گرفتند و جان سپردند

شیراز از دیرباز بزیبائی موصوف بوده و مردمش را به خوش خوئی و نیک نهادی یاد کرده‌اند .

دو آتشکده‌ای که در قلعه شهموند (قلعه فهندژ) وجود داشته تا قرن چهارم هجری روشن و پررونق بوده و این خود حاکی از سعهٔ صدر مردم مسلمانی است که در جلگه شیراز بنای مسجد را با ویرانی آتشکده ملازم یکدیگر نمی‌دانستند .

در همان هنگام که تعصب نژادی خلفای اموی آسایش را از ایرانیان سلب کرده بود و هموطنان ما را (موالی) یعنی بندگان می‌خواندند و کارهای سخت بآنان رجوع می‌کردند و آنان را از مزایای اجتماعی و غنائم جنگی و حق سواری در لشکرکشی‌ها محروم میداشتند مردم فارس را **آزادگان وقریش العجم** میخواندند .

شیراز در قرن ششم مرکز تجارت قرار گرفت و در کتاب مجمل التواریخ والقصص آمده است که (از همه شهرها که گرداگرد اوست نعمت آنجا آورند و از آنجا به

جایگاههای دیگر برند)

درعصر تیموریان که شیراز بارها دستخوش نهب وغارت گردید بازمردم آنچنان سیل حوادث را از سر گذرانیدند وروح بزرگ خودرا مغلوب رویدادها نساختند که صاحب روضة الصفا درباره آنان مینویسد (هوای شیراز باعتدال واکثر اوقات روی بام بازارش از ریاحین خالی نباشد ومردم آنجا بعیش وعشرت وسیر راغب باشند واغنیا وتجار باندك فرصتی مفلس شوند ... ومردم آنجا درویش نهاد باشند ...)

این خلق وخوی درویش نهادی وقناعت پیشگی مردم را بطلب علم وکسب کمال و سیر وسلوك میکشانید ومی توان گفت یگانه استانی که ازاین جهت رقیب فارس بشمار میرود خراسان است .

درفارس مردم درحمله عرب مقاومت وقیامهای عجولانه کردند ودراین راه چنان پیش رفتند که یزدگرد دل بدانان بست وچندی در بین ملوك شبانکاره درتدارك لشکر بسر برد اما این قیامها باشکست روبرو شدوفارسیها نیروهای خودرا ازدست داده مایوس وناامید شدند ودرموردی که جز تسلیم ورضا چاره‌ای نداشتند بعرفان گرویدند تا آئین عربی را بصورت دلخواه خویش درآورند .

اما خراسان بارها قیام کرد وازقتل عامها وشکستها نهراسید ودرمکتب عرفانی خویش نیز برعکس مکتب محافظه کارانه فارس رویدادی تند وافراطی درپیش گرفت وبهمین جهت بسیاری ازعرفای فارسی را بخود جلب کرد ونگارنده راکتابی دردست تالیف است که وضع اجتماعی وسیاسی وعلمی خراسان را تشریح می کند ودرباره بزرگان آن سرزمین افتخارآمیز وعقایدشان بتفضیل گفتگوشده و امیدوار است توفیق انتشار آنرا درآینده پیدا کند.

کتابی که اینك تقدیم خوانندگان و علاقه مندان و صاحب نظران میگردد در حقیقت طرحی برای تحقیق‌های آینده بشمار میرود.

اگر روزی قرار باشد که تاریخ علوم در ایران تدوین گردد مقدمة باید شرح احوال و آثار بزرگان هر ایالت جداگانه تهیه شود تا همه آنها زمینه فراهم آوردن

چنان اثری قرار گیرد. بعلاوه چنین کتب میتوانند موادلازم را برای تاریخ علمی ایران در اختیار محققین بگذارند.

در کتاب حاضر ابتدا تاریخ مختصر شیراز تشریح گردیده تا علل و انگیزه‌های اخلاق ورفتار و عقاید مردم را نمودار سازد سپس **به علوم متد اول اسلامی وریشه های آنها و سیر این علوم در جهان قدیم اشاره** شده؛ آنگاه شرح احوال بزرگان بچند بخش تقسیم گردیده است. در بخش اول، احوال و آثار دانشمندان، عرفا، شعرا و حکما مورد گفتگو قرار گرفته است. قسمت دوم اختصاص بترجمه حال پادشاهان و شاهزادگانی دارد که در شیراز مدفونند. در قسمت سوم احوال وزرای شیراز مورد بررسی قرار دارد و سرانجام در بخش آخر در باره اماکن مقدسه گفتگو شده است.

تردیدی نیست که در تألیف چنین کتابی نمیتوان همه سلیقه‌ها را در نظر گرفت و اثری بوجود آورد که تمام خوانندگان و محققین آنرا بدون نقص بخوانند. اما کوشش کافی بعمل آمده تا تناسب مطالب رعایت گردد. یکی از کارهائی که انجام گرفته اینست که شمه‌ای از عقاید عبدالله خفیف بدست داده‌ایم.

در منابع موجود نمیتوان در این باره مطالبی جز چند جمله عارفانه پیدا کرد اما نگارنده بااستفاده‌از روشی که بیشتر در ریاضیات معمول است اصول عقاید صاحب مکتب خفیفیه‌را تا آنجا که مقدور بوده است تدوین کرده‌ام؛ زیرا همیشه افسوس میخوردم که چرا اصول تعلیمات یکی از شش مکتب مهم عرفانی جهان مجهول مانده است.

در اینجا ضرورت دارد از کسانی که در باره شیراز آثاری از خود بیادگار گذشته‌اند یادی نمائیم.

در باره فارس، کتاب مختصر و جامع **شیرازنامه اثر ابن ابوالخیر زرکوب شیرازی**، **شدالازار** بقلم **ابوالقاسم جنید وفارسنامه ابن بلخی**، باضافه **فارسنامه ناصری** تالیف **میرزا حسن فسائی** میتوانند زمینه اصلی تحقیقات را تشکیل دهند. درمرحله بعدی باید اززحمات **فرصت الدوله شیرازی** در تدوین کتاب **آثارعجم** نیز با احترام یاد کرد.

اجازه میخواهم بعنوان یك فارسی که بزادگاه خویش عشق سر شاری دارد مراتب تعظیم خود را نسبت بشخصیت عالیقدر و فاضل ارجمند جناب آقای **علی اصغر حکمت** رئیس هیئت مؤسسین انجمن آثار ملی ابراز نمائیم.

این فرزند لایق فارس عمر خود را صرف حفظ وصیانت آثار تاریخی و ملی شیراز نمود و دین خویش را آنطور که شایسته است نسبت بدخاستگاه خویش ادا کرد و خامه توانای معظم‌له نیز همیشه معرف آثار تاریخی و شرح احوال بزرگان فارس بوده و پیروان مکتب خویش را الهام بخشیده است.

همچنین کتاب نفیس (**اقلیم پارس**) اثر فاضلانه آقای **سید محمد تقی مصطفوی** منبع فیاضی برای استفاده نویسنده بوده است.

دانشمند عالیقدر آقای **علی سامی** استاد دانشگاه پهلوی نیز از شخصیتهائی است که در راه صیانت آثار تاریخی فارس و معرفی بزرگانش رنج بی‌پایان برده است آثاری که این ایرانشناس متواضع و پر کار طی سی واندی سال در این رشته از خود بیادگار گذاشته همواره مورد استفاده بوده است و علاوه بر این پیوسته از تشویقات پدرانه آن فاضل ارجمند بهره مند بوده‌ام.

علاقه مندان دیگر نیز در باره شیراز و آثار تاریخی آن تالیفاتی دارند که از آن جمله آقایان بهمن کریمی مؤلف راهنمای مختصر آثار تاریخی شیراز ـ علینقی بهروزی نویسنده (شیراز خال رخ هفت کشور) محمد حسین رکن‌زاده آدمیت مؤلف دانشمندان و سخن سرایان فارس را باید نام برد.

وظیفه خود میدانم از ابراز علاقه شایستهٔ جناب آقای **مهرداد پهلبد** وزیر ارجمند فرهنگ و هنر و تشویق‌های انجمن آثار ملی که نگارنده را ترغیب بتدوین این کتاب نمودند سپاسگزاری نمایم.

در این کتاب ضمن ترجمه حال بزرگان شیراز طبعاً از شخصیتهائی که با آنان بنحوی از انحاء تماس داشته‌اند نامی بمیان آمده. برای مزید فایده ترجمه مختصری از زندگی اینگونه شخصیتها نیز در حاشیه آورده‌ایم و از این حیث میتوان گفت کتاب

زرگان شیراز مجموعه‌ای از شرح زندگی و آثار بزرگان ایران است

یکی دیگر از جنبه‌های کتاب اینست که فهرستی از قسمت‌عمده کتبی که‌در شیراز یا توسط شیرازیان در نقاط دیگر تألیف شده جمع آوری گردیده و تا آنجا که تفحص اجازه داده است کتبی را که از دستبرد زمان محفوظ مانده در بین آنها مشخص‌کرده‌ایم.

از آنجا که**این کتاب را طرحی برای تحقیق های وسیع تر میدانیم دارای‌نواقص** زیادی است. از اینرو از صاحبنظران ودانشمندان استدعا دارد از انتقاد و راهنمائی دریغ نفرمایند تا درآینده چراغ راه تحقیقات نگارنده باشد.

تهران - آبان‌ماه سال ۱۳۴۸ خورشیدی - رحمت‌الله مهراز

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
رویدادها و انسانها	۱
سابقه تاریخی شیراز	۳
علوم اسلامی	۴۹
حدیث	۵۱
شیعه	۶۵
تفسیر	۶۷
علم کلام	۷۲
قرائت و قراء	۶۹
علوم عقلی و نقلی	۷۹
از زهد تا عرفان	۸۲
ظهور شارحین	۸۹
موقع جغرافیائی شیراز	۹۱
بزرگان متقدم	۹۳

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
شاه‌منذر	۹۴
ابوهاتف	۹۴
شیخ ابوعبدالله مشهور به‌علم‌دار	۹۵
شیخ منذر بن‌قیس	۹۵
شیخ دولت‌بن ابراهیم‌بن مالک‌اشتر	۹۶
بقعه علمدار	۹۷
سلمان فارسی	۱۰۰
روز بدپسر دادویه (ابن‌مقفع)	۱۰۲
شیخ باهلی	۱۰۶
شیخ‌زیدان بن‌عثمان	۱۰۶
سلم صوفی	۱۰۶
شیخ ابوعبدالدخداش	۱۰۷
شیخ‌غازی‌بن عبدالله	۱۰۶
ابوسعید استخری	۱۰۸
ام‌کلثوم	۱۰۹
سیبویه	۱۱۱
ابوعلی حسن‌بن احمد فارسی	۱۱۴
شادبن شجاع‌کرمانی	۱۱۶
ابومزحم‌شیرازی	۱۱۸
منصور حلاج	۱۱۹
ابوعبدالله محمدبن خفیف شیرازی	۱۳۱
شیخ جمال‌الدین ابواسحق ابراهیم	۱۵۲
ابوالحسین علی‌کواری معروف به «به»	۱۵۲

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
ابوحیان توحیدی شیرازی	۱۵۳
ابوعبدالله محمدبن عبدالله باکویه	۱۶۰
ابوزرعه اردبیلی	۱۶۳
احمدبن حسین (ابابکر زاهد)	۱۶۴
ابواحمدبن فضل شیرازی	۱۶۴
شیخ ابوبکر هبةالله بن الحسن العلاف	۱۶۵
ابومحمد حسن بن حسین خفری	۱۶۵
ابوالعباس بن شریح	۱۶۶
شیخ محمدبن خلیل شیرازی	۱۶۶
یك بررسی	۱۶۷
سید نامؤید شیرازی	۱۷۲
ابوماهر شیرازی	۱۷۹
شیخ سالبدبن ابراهیم بن ملك المتع	۱۸۰
ابن سال بد	۱۸۲
حسن بن خطیر فارسی	۱۸۳
خاندان فزاری	۱۸۴
ابن هراس	۱۸۶
زیدبن علی بن عبدالدفسانی	۱۸۶
مؤید نامدار	۱۸۷
فقیه شرف الدین	۱۸۷
شیخ الاسلام	۱۸۸
امام صدرالدین محمود اشنهی	۱۹۰

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار	۱۹۱
شیخ ابوالحسن کردویه	۱۹۲
شیخ تاج‌الدین احمدبن محمود معروف بدآزاده	۱۹۳
شیخ احمدبن عبدالله معروف بدمما	۱۹۳
خاندان فالی شیرازی	۱۹۵
ناصرالدین بیضاوی صاحب تفسیر	۲۰۰
خاندان مصالحی بیضاوی	۲۰۲
شیخ‌عزالدین مودودبن محمدبن محمود زرکوب شیرازی	۲۰۳
شیخ عزالدین محمودبن شهاب‌الدین ابی‌الخیر	۲۰۵
ابوالحسن عبدالملک‌بن محمدشیرازی	۲۰۷
ابومحمد روزبهان‌بن ابی‌نصرالبقلی‌الفسوی	۲۱۴
خاندان سعدالدین	۲۰۹
شیخ سعدالدین اسعدبن مظفر	۲۱۸
رکن‌الدین ابومحمد منصوربن مظفر	۲۱۸
شیخ ضیاءالدین عبدالوهاب‌بن مظفر	۲۱۹
شیخ زین‌الدین طاهربن مظفر باغ نوی	۲۱۹
شمس‌الدین ابوالمفاخر عمربن مظفر	۲۲۱
شیخ‌ظهیرالدین اسمعیل‌بن مظفر	۲۲۲
جلال‌الدین مسعودبن مظفر	۲۲۲
بهاءالدین محمدبن اسعدبن مظفر	۲۲۳
شیخ ناصرالدین ابواسحق عبدالرحیم‌بن طاهر	۲۲۳
امام فخرالدین ابوعبدالله نصربن‌علی	۲۲۴
شیخ جمال‌الدین محمدبن ابی‌بکر کسائی	۲۲۴

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
فقیه ارشدالدین ابوالحسن علی بن محمد نی‌ریزی	۲۲۵
فقیه نجم‌الدین محمودبن الیاس	۲۲۶
ابواسحق ابراهیم‌بن علی‌شیرازی	۲۲۷
سعدی شیرازی	۲۲۸
مجدالدین‌همگر	۲۳۱
دو مصنف بزرگ	۲۳۲
شمس‌الدین‌محمدکیشی	۲۳۴
شیخ محب‌الدین جعفربن مکی معروف بشیخ شیراز	۲۴۱
وصاف شیرازی	۲۴۲
علامه قطب‌الدین محمود شیرازی	۲۴۴
شیخ تاج‌الدین بهرام‌بن یعقوب	۲۴۵
مولانا علاءالدین محمدبن سعدالدین محمد فارسی	۲۴۶
شیخ ناصرالدین عمربن محمدکبری	۲۴۷
قاضی جمالدین‌مصری	۲۴۹
فخرالدین ابوبکرعبدالله فارسی معروف به بدل	۲۵۰
معین‌الدین ابوذرعبدالله کتکی	۲۵۱
حسین بوشکانی و یك نکته جغرافیائی	۲۵۲
عمادالدین محمود	۲۵۴
مشایخ بلیانی	۲۵۷
خاندان‌بزغش	۲۶۰
خاندان مدرسین و مصنفین	۲۶۳
روز بهان فرید	۲۶۶
ضیاءالدین ابوالحسن مسعودبن‌محمود شیرازی	۲۶۸

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
امیر اصیل الدین عبدالله	۲۷۰
سادات طویل	۲۷۶
صدرالدین محمدبن محمودشیرازی	۲۷۸
افتخارالدین محمدبن نصرالله دامغانی	۲۸۰
مولاناشمس الدین محمد آملی	۲۸۱
مولاناقوام الدین عبدالله شیرازی	۲۸۲
سادات دشتکی	۲۸۳
رستم ابن عبدالله خراسانی	۲۸۷
مولانا بهاءالدین عبدالصمدبن عثمان	۲۹۰
شیخ قطب الدین محمدبن عبدالله محمدایجی	۲۹۰
مولانا عضدالدین ایجی	۲۹۲
قاضی بهاءالدین کودکبلوئی	۲۹۳
علامه میرسید شریف جرجانی	۲۹۴
خواجوی کرمانی	۲۹۶
شیخ مجدالدین ابوطاهر محمدبن یعقوب فیروز آبادی	۲۹۸
حافظ شیرازی	۳۰۱
نسیمی شیرازی	۳۰۸
امیرصدالدین محمد دشتکی شیرازی	۳۰۹
ملاحسن شیرازی	۳۱۳
مکتبی شیرازی	۳۱۳
شاه داعی الی الله شیرازی	۳۱۴
شمس الدین محمدفدائی	۳۱۶

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
مولانا جلال‌الدین دوانی	۳۱۸
مانی شیرازی	۳۱۹
عبدی‌بیگ شیرازی	۳۲۱
ملاصدرای شیرازی	۳۲۴
بابافغانی شیرازی	۳۲۸
اهلی شیرازی	۳۲۸
عرفی شیرازی	۳۳۰
ملامحی‌لاری	۳۳۱
مولانا شمس‌الدین محمد علامه خفری	۳۳۲
ملك قاسم	۳۳۳
مولانالسان	۳۳۴
مولانا مصلح‌الدین لاری	۳۳۵
علامه‌میرزاجان باغ‌نوی	۳۳۶
میرزامحمد هاشم‌شیرازی	۳۳۷
سیدابوالقاسم قاری	۳۳۸
خاندان انجوی شیرازی	۳۳۹
صحبت‌لاری	۳۴۱
بسمل شیرازی	۳۴۲
حاج‌میرزا ابراهیم مجتهد	۳۴۳
عفت نسابه شیرازی	۳۴۴
سیاف شیرازی	۳۴۵
حجاب‌شیرازی	۳۴۶

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
قاآنی‌شیرازی	۳۴۷
میرزاعلی صدرالعلما	۳۴۸
وفای‌شیرازی	۳۴۹
میرزا فضل‌الله شریفی‌حسنی	۳۵۰
شیخ جنید شیرازی	۳۵۱
میرزای‌سکوت	۳۵۳
حسن‌خان طایر	۳۵۴
آشفته شیرازی	۳۵۵
وصال شیرازی	۳۵۷
وقارشیرازی	۳۵۸
حکیم‌شیرازی	۳۶۱
داوری‌شیرازی	۳۶۳
عبدالوهاب یزدانی	۳۶۴
فرهنگ‌شیرازی	۳۶۵
توحیدشیرازی	۳۶۶
عارف شیرازی	۳۶۷
قطب‌الدین شیرازی	۳۶۷
نیازخوشنویس	۳۶۸
بیدل شیرازی	۳۶۹
مجدالاشراف	۳۷۱
میرزاابوالقاسم‌شریفی حسینی	۳۷۲
فرصت‌الدوله شیرازی	۳۷۳

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
میرزاحسن حسینی‌فسائی	۳۷۴
شوریده‌شیرازی	۳۷۵
آرامگاه دیلمیان	۳۷۶
آرامگاه اتابک‌منکوبرس	۳۸۰
اتابک‌بزابه وزاهده خاتون	۳۸۲
آرامگاههای اتابکان فارس	۳۸۳
آرامگاه شاهدخت‌کردوچین	۳۹۲
آل‌مظفر و آل‌اینجو	۳۹۵
شادمنصور	۴۲۱
تاشی خاتون	۴۲۵
کریمخان‌زند	۴۲۷
عبدالحمید یحیی‌فارسی	۴۲۹
ابوعلی‌محمدبن‌علی‌حسین بن مقله‌شیرازی	۴۳۱
ابوالفتح‌منصور بن‌دارست شیرازی	۴۳۳
ابونصر احمدبن عبدالصمدشیرازی	۴۳۴
ابوالفتح تاج‌الدین بن‌دارست شیرازی	۴۳۶
تاج‌الملک ابوالغنائم شیرازی	۴۳۸
تاج‌الدین ابوطالب شیرازی	۴۳۸
خواجه‌امین‌الدین کازرونی	۴۳۸
خواجه نظام‌الدین‌ابوبکر	۴۳۹
وزیران اتابک‌ابوبکربن‌سعد	۴۴۰
عمیدالدین اسعدافزری	۴۴۳

فهرست متدرجات

موضوع	صفحه
ملك اسلام	۴۴۷
ملك اعدل	۴۵۰
ملك شمس الدين محمد	۴۵۱
خواجه معزالدين شيرازى	۴۵۲
خواجه ركن الدين صائن	۴۵۳
مولانا شمس الدين صائن قاضى	۴۵۴
عمادالدين محمود	۴۵۵
شاه ركن الدين حسين بن معين الدين اشرف	۴۵۸
خواجه شمس الدين محمد بن خواجه سيداحمد شيرازى	۴۶۰
مخدوم شريفى شيرازى	۴۶۲
ميرزا قوام الدين شيرازى	۴۶۴
ميرزا لطف الله شيرازى	۴۶۶
الله وردى خان	۴۶۸
ميرزا معين الدين محمد شيرازى	۴۷۰
امام قلى خان	۴۷۱
خواجه شهاب الدين احمد شيرازى	۴۷۳
امام وردى بيك خلف بيگى	۴۷۴
ميرزا هادى فسائى وزير	۴۷۵
محمد نبى خان وزير	۴۷۶
احمد بن موسى بن جعفر	۴۷۷
سيد مير محمد	۴۸۰
سيد علاءالدين حسين	۴۸۳

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
علی بن حمزه	۴۸۳
بی بی دختران	۴۸۷
پیر بناب	۴۸۸
شیخ شهریار	۴۸۸
تخت ضرابی	۴۸۹

سپاسگزاری

علاقه خستگی ناپذیر **تیمسار سپهبد اق‌اولی** رئیس فرزانه هیئت مدیره انجمن آثار ملی به بزرگداشت بزرگان ایران و تلاش پیگیری که در حفظ ومرمت آثار ملی معمول میدارند و راهنمائیهای دانشمند بزرگوار آقای **سیدمحمدتقی مصطفوی** در بوجود آمدن این اثر نقش مهمی‌داشته است. از اینرو نویسنده خود را مدیون و سپاسگزار همت والای این دو شخصیت عزیز میداند.

مهراز

سایر آثار مؤلف

علاوه بر صدها مقاله و ترجمه در باره باستانشناسی، پژوهش های تاریخی، روانشناسی و مسائل تربیتی که در مجلات و روزنامه‌ها منتشر شده آثار زیر نیز بصورت رساله از نویسنده این کتاب انتشار یافته است

۱ـ گلهای محبت

۲ـ A HOLY WAR AGAINST IGNORANCE

۳ـ روشنگران روستا

۴ـ سیاست اتمی در پتسدام و هیرو شیما (ترجمه)

توجه

برای پرهیز از گمراهی ذهن، قبل ازمطالعه کتاب حتماً چند غلط فاحش زیر را اصلاح فرمائید.

غلط	صحیح	صفحه	سطر
برادرزاده	برادر	۹	ماقبل‌پاورقی
از آخر صفحه ۲۵این کلمات افتاده است(بمیرزا محمد حسینی شریفی خساراتی وارد آمد نادر...)			
لرستان	سروستان	۳۲	۶
پسرعلیمرادخان	پسر جعفرخان	۴۱	۱۵
شاه‌مندزبن قیس	شیخ‌مندزبن‌قیس	۸۸	۹
ابن اثیر	ابن ندیم	۱۰۸	۲
۹۶۱	۶۹۱	۲۲۸	اول

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
(۶۴)

بزرگان شیراز

تحقیقی دربارهٔ:
زاهدان، عرفا، دانشمندان، مؤلفین، شعرا، پادشاهان، وزرا
اماکن مقدسه و زیارتگاههای شیراز

تألیف
رحمت‌الله مهراز

تهران- آبان‌ماه ۱۳۴۸

رویدادها و انسانها

فردی که در جامعه‌ای بسرمی‌برد، رفتارش تحت تأثیر عواملی است که جامعه شناسان از آن بنام **میراث اجتماعی**، **میراث فرهنگی یا بطورکلی فرهنگ** یاد می‌کنند. از اینرو با وجودیکه نسل‌ها می‌آیند و میروند، باز فرهنگ جامعه استمرار خود را از دست نمیدهد. هنگامی که در بحث اجتماعی واژه «فرهنگ» را بکار میبریم، مقصودمان **همه ابزارها، آداب ورسوم، معتقدات، علوم، هنروسازمانهای اجتماعی‌است.**

پس هرجامعه‌ای فرهنگ مشخص وخاصی داردکه بافرهنگ یامیراث اجتماعی جوامع دیگر متفاوت است و تکامل هرجامعه نیز بسته بتوسعه و گسترش و افزایش میراثهای فرهنگی‌آن است.

ازآنجاکه هرجامعه‌ای بافرادش طبعی اجتماعی و تغییرپذیرمی‌بخشد، ملت ما نیز طی قرون متمادی اعمالش تحت تأثیرهمین عوامل اجتماعی بوده است. تاریخ ما نشان می‌دهد که دردوره خاصی، مردم شور وشوق قیام برضد اشغالگران را داشته‌اند ودرقرن معینی حالت تسلیم بخود می‌گرفته‌اند و بجای‌آنکه سلاح بدست بگیرند، از راه فرهنگ وایدئولوژی حمله خود راآغاز نموده اند.

گاه متفکرین، با بیگانگان مدارا کرده‌اند تا بدستگاهشان راه یابند و از این طریق ملت خود را حفظ نمایند وگاه ملاحظه می‌کنیم که برخی ازآنان در مقام

مخالفت ، حتی جان خود را هم ازدست داده‌اند . برخی اوقات می‌بینیم **تضادمنافع، خود پسندیها ، خوی خشونت ، تعصبات و جاه طلبی‌ها چنان گروهها و دسته‌ها را بجان یکدیگر می‌اندازد که طومار زندگی مسالمت آمیز مردم را درهم می‌پیچد وروحیه مردم گریزی ، بدبینی، یاس و خودخواهی را درمردم تقویت مینماید، غالبا شعرا ، نویسندگان ومتفکرین نیز تحت تاثیرهمین خلق وخوی قرار میگرفته‌اند واقوال‌آنان زبان گویای‌تاریخ ایران است.**

از آنجا که **حوادث دربوجودآوردن روحیات وخلقیات** تأثیر عمیق دارد قبل از آنکه بشرح حال بزرگان شیرازبپردازیم بطورخلاصه حوادثی راکه برمردم این شهر و اطرافش گذشته ازنظرمی‌گذرانیم تا وضع جامعه ما طی قرون متمادی برای خواننده توجیه پذیر باشد .

سابقه تاریخی شیراز

مورخین اسلامی عموماً بنای شیراز را منسوب به **محمدبن یوسف‌ثقفی**، برادر **حجاج** میدانند و بامفاخرت اضافه میکنند (این شهردرعهد مسلمانی بنا شده ...)

متأخرین نیز بدون‌توجه بدآثار باستانی قصرابونصروقلعه پهندر(قلعه بندرمشرف برباغ دلگشا) بتکرارهمین‌گفته پیشینیان اکتفا کرده‌اند .

پیدا شدن الواح گلی در خزانه تخت جمشید و قرائت خطوط عیلامی‌آن از طرف پروفسور **جرج کامرون** خط بطلان براین نظریه‌کشید .

متن یکی از این‌الواح‌مکشوفه‌که اسناد هزینه زمان **داریوش** بوده حاکیست که خزانه دار پارسه ، دستمزدکارگرانی را که درشیراز (تلفظ عیلامی آن **شیرازی ایش** است) کارمی‌کرده‌اند بپردازد .

ازآنجاکه پرداخت دستمزد ازخزانه شاهنشاهی مستلزم‌آنست‌که‌کارگران‌برای بنای دولتی‌کارکنند ، این نتیجه بدست میآیدکه‌کارگران مذکور مشغول ساختن‌کاخی بوده‌اند که امروزآنرا قصرابونصر مینامند .

این‌کاخ ، ازهمه حیث شبیه تخت جمشید است وتنها تفاوت آن اینست که در محوطه محدودتری بنا شده وطبعاً بهمان مقیاس ازعظمت‌آن‌کاسته میشود .

هنوز درگاههائی از این‌کاخ ، در میان خانه‌های دهکده‌ای‌که بر روی صفه قصر

بنا شده دیده میشود و اهالی قطعات بزرگ سنگ و ستونها را هم شکسته و در بنا بکار برده اند.

این کاخ فعلاً درشش کیلومتری شیراز قرار دارد و اراضی جنوبی آنرا نیز هنوز (شیب بازار) مینامند.

اگرچه حفاریهائی در آن اراضی بعمل نیامده تا آثار شهر مکشوف شود اما قرائن و امارات نشان میدهد که در چهار پنج کیلومتری آنجا بنای اصلی شیراز قرار داشته و کاخ هم مشرف بر شهر بوده و شاهنشاه هخامنشی بهنگام سرکشی بنقاط مختلف کشور شب را بهنگام عبور، در آنجا بسر میبرده است.

شبیه همین کاخ درفاصله یك روز راه بمقیاس راه پیمائی قدیم (هفت فرسنگ) در کوار کشف شده و بازمشابه آن در **فهلیان** دیده شده است.

هیئت باستانشناسی موزه متروپلیتن [1] نیز در کاوشهای خود در قصر ابونصر آثاری از ادوار ماقبل تاریخ - هخامنشی - اشکانی - ساسانی وقرن اول هجری بدست آورده است و برروی مهری که بدست هیئت مذکور افتاد نام شیراز خوانده شده. این هیئت ازمجموع مطالعات خود نتیجه می‌گیرد که شهر شیراز از دیرباز در جلگه‌ای که نزدیك کاخ قرار دارد وجود داشته. از زمان ساسانیان دامنه شهر بطرف جلگه غربی کشیده شده ودر ایام عبدالملك بن مروان شیراز تقریباً درمحل فعلی قرار داشته است.

شاید علت آنکه مورخین اسلامی در قرن چهارم مینویسند شیراز در عهد **عبدالملك** بدست عامل عرب محمدبن یوسف بناشده ناشی ازاین امر است که در این ایام، این شهر رو به توسعه نهاد.

وجود قلعه پهندر (قلعه بندرفعلی که بعداً باشتباه آنرا فهندژ خوانده اند) خود نشانه آنست که آن قلعه نیز از زمان هخامنشی یا حتی قبل ازآن مورد استفاده بوده است. غارهائی که در تنگ **الله اکبر** دیده میشود و مهمترین آنها خانه‌های سنگی مغاره مانند **مشرقی وچاه مرتاض علی** است نشان میدهد که آن آثار، قبل از اسلام وجود داشته وشاید زمان آن تا دوران مادها که احداث دخمه درکوهها معمول بوده است پیش برود.

---

1 - Metropoliton

طاقنمائی‌که برمدخل غار مشرقی قراردارد نیز سبك معماری ساسانی را نشان میدهد. یکی ازاماکن قابل بحث در شیراز کوه چهل مقام است که دارای چهل غارمیباشد و عرفاهنگام کشیدن ریاضت در هرغاریعنی در هر «مقام» چهل روز میمانده‌اند . آیا جنبه‌تقدسی که عرفا از دیرباز برای‌این مغاره‌هاقائل‌بوده‌اندمسبوق بسابقه‌نبوده‌است ؟ **مقدسی** صریحاً خاطرنشان میسازدکه درکوههای شمال شیراز دوآتشگاه وجود داشته که اوخودآنها را دیده است .

درهرحال قدرمسلم اینست‌که شیرازیکی ازقدیمی‌ترین شهرهای باستانی است که درزمان‌عبدالملك بن‌مروان (سال۷۴)توسعه‌یافته. علت این‌توسعه‌را باید درویرانی های پیاپی شهراستخردانست .

درکتاب **الکامل** بتصرف شیراز ازطرف مهاجمین عرب تصریح شده ؛ با وصف بر این جای‌شگفتی است‌که مورخین ازخود نپرسیده‌اند شهری‌که وجودنداشته چگونه تصرف شده ویا شهری که ازطرف اعراب ساخته شود چرا نام فارسی‌بخودگرفته است

شیرازقبل ازحمله عرب

درزمان ساسانیان مملکت فارس به پنج **کوره** (ایالت) تقسیم میشد :

۱ـ کوره استخرکه پایتخت‌آن شهرباستانی استخرویکی ازشهرهای آن نیز شیرازبوده است .

۲ـ کوره دارابگردکه مرکزآن شهرداراب بود .

۳ـ کوره **اردشیر** که پایتخت‌آن فیروز آباد (شهرگور) بود .

۴ـ کوره شاپورو مرکزآن شهرشاپوردرچندکیلومتری‌کازرون بود .

۵ـ کوره قباد شامل‌بوشهروبرازجان وبهبهان وپایتخت آن هم ارجان بوده‌است هریك ازاین‌کوره‌ها فرمانروائی داشت‌که بهنگام جنگ بپادشاه‌کمك میکرد .

حمله عرب بشیراز

درسال دهم هجری **جارودبن عمروعبدالقیس** مسیحی با قبیله خود از بحرین

بمدینه رفت و بدست **حضرت محمد** اسلام آورد و برای تبلیغ دین ببحرین بازگشت .

حضرت محمد **علاءبن حضرمی** راکه ازصحابه بود باجارودروانه بحرین ساخت تااحکام دین رابمردم تازه مسلمان بیاموزد. دربحرین قبایل **مکربن وائل وربیعه** نیز اسلام اختیارکردند اما پس ازرحلت پیغمبرجزقبیله عبدالقیس بقیه روی از مسلمانی گردانیدندعلاء حضرمی بمدینه رفت، **ابوبکر** را ازجریان امرآگاه کرد. خلیفه لشکری تحت فرماندهی وی ببحرین فرستاد واین لشکرمردم را با زورشمشیرمجدداً باسلام آورد .

درسال ۱۶ هجری خبراستیلای **سعدبن ابی وقاص** برعراق ببحرین رسید. علاء حضرمی بدون کسب اجازه ازخلیفه یك شورای جنگی تشکیل دادو حمله بفارس را مطرح نمود . پیشنهاد وی مورد قبول قرار گرفت و درصدد تهیه کشتی برآمدند .

در سال ۱۷ هجری سپاهی بفرماندهی **جارودبن معلا، سواربن همام وخلیدبن منذر** برکشتی نشست وفرماندهی کل قوانیز بدخلید واگذارگردید .

همینکه سپاهیان عرب درسواحل خلیج فارس پیاده شدند خلید یك جلسه مشورتی بافرماندهان تشکیل داد وبه همپرسی پرداخت .

تصمیم گرفته شد بدون فوت وقت وقبل ازاطلاع والی فارس شهرهای میان راه را تصرف نموده ، استخرراکه پایتخت مملکت فارس بود محاصره نمایند .

شهرك مرزبان والی فارس با لشکری تاریشهر (شهری باستانی نزدیك **بوشهر**) به استقبال لشکر عرب رفت . درگیرو دار جنگ، سواربن همام باشهرك روبرو شد . سردار عرب دراین گردآوری نیزه‌ای برسینه شهرك زدو او را ازپای افکند. ایرانیان راه فرار و تفرقه پیش گرفتند وریشهر و نواحی آن که کوره قباد نامیده میشد سقوط کرد **هربد**، سپهسالار نیروهای مسلح فارس که داماد **یزدگرد** بودبمقابله اعراب برخاست. وی ارتباط قوای مهاجم را با دریا قطع کرد وجنگ خونینی درگرفت ودر این جنگ سواربن همام و جارودکشته شدند .

عمربن الخطاب همینکه خبر این شکست را شنید والی بصره را مامورکرد تا

بمهاجمین کمك کند . خلید پس از آرایش سپاه باقوای امدادی حمله خود را از سر گرفت واندك پیروزی بدست آورد ولی حملات مداوم هربد او را مجبورکرد تا بعقب نشینی خود بجانب بصره ادامه دهد . خلیفه، این بار دستور داد تمامی لشکرعرب از نواحی بصره تا بحرین وعمان بر تمام قسمتهای فارس حمله نمایند .

عثمان‌بن ابی العاص ثقفی بالشکر خود مأمور فتح استخر شد. وی‌پس‌ازتصرف فیروزآباد ، بلوك خواجه، میمند ، کواروکربال باستخررسید. هربد جزیه قبول نمود عثمان اهالی بلوك‌را مجرد، بیضا وکوهمره‌را نیز بدادن‌جزیه مجبورکرد و بقصدتصرف کازرون بشیراز روی‌آورد . **شیراز در برابر اعراب مقاومت زیادی نکرد و حاضر بصلح شد . عثمان‌مقررنمود هرکس از اهالی‌شیراز مایل باشد میتواند راه دیار دیگر را در پیش بگیرد وکسانی هم‌که در شهر میمانند بندگی‌گرفته نخواهند شد وفقط با خذجزیه اکتفا میگردد .**

توسعه شیراز

اما اعراب مهاجم پس از تسلط برفارس تنها بگرفتن جزیه اکتفا نکردند و بیهانه‌های مختلف بغارت مردم میپرداختند . از اینرو اهالی استخر وبعضی شهرهای فارس پیاپی شورش میکردند . تنها درگیر و دار سرکوبی یکی از شورشهای استخر چهل هزار تن‌کشته شدند.

استخر بعنوان‌کانون جنبش‌وناراحتی به مرکز اعمال فشار و ظلم تبدیل‌گردید. از اینرو زندگی برای‌مردم غیر قابل تحمل شد. مخصوصاً دراثرکشتارهای بیرحمانه، اساس بسیاری ازخانواده‌ها از هم پاشید. **این فشارها باعث مهاجرت مردم بشیراز شد زیرا این شهر بعلت‌برخورداری ازآرامش،پناهگاهی برای مهاجرین بشمار میرفت وبدین ترتیب توسعه شیراز آغازگردید.**

در سال ۷۵ هجری خوارج در نقاط مختلف فارس پراکنده بودند . عبدالملك بن مروان حکومت فارس را هم ضمیمه قلمرو **حجاج‌بن‌یوسف** کرد و چند

سالی نقاط مختلف ، مخصوصاً کازرون میدان جنگ لشکر حجاج و خوارج بود . **در همین ایام عبدالحمید پسر یحیی شیرازی وزارت عبدالملک را داشت . این وزیر مخترع علم سیاق دفتری دیوانی** است وشرح‌حال‌اورا درفصل مربوط بوزرای‌شیرازی خواهیم آورد در سال ۱۲۹ **محارب بن موسی یشکری** بشیراز حمله کرد و عامل عبدالله‌بن عمربن عبدالعزیز را بقتل رسانید و از مردم شهر برای **عبدالله‌بن معاویه** که مورد علاقه جمعی از بنی هاشم بود بیعت گرفتو او را از اصفهان باستخر آورد اما پس از چند ماه سر از طاعت او پیچید . سایردشمنان عبدالله‌بن معاویه نیز باو حملدور شدند. عبدالله شیراز را پناهگاه خود قرار داد . شیراز از طرف مخالفین در محاصره قرارگرفت وعبدالله بناچار بسوی کرمان‌گریخت .

عصرصفاریان

از آن پس شیراز در زمان خلفا تحت امر عاملین عرب بود تا در سال ۲۰۰ یعقوب لیث آنجا و سایر شهرهای فارس را از اسارت بیگانه در آورد . شیرازیان درپیروزی لشکر یعقوب وپراکنده ساختن سپاه **علی بن حسین** والی خلفای عباسی نقش مهمی داشتند .

اگر چه خلفای بغداد برای فارس فرمانروا تعیین میکردند ولی تقریباً هیچکدام ازآنان موفق نشدند وارد شیراز شوند .

در سال ۲۴۶ که نفوذ **صفاریان** روبافول بود یکی از غلامان **عمربن لیث** بنام **سبکری** شورش‌کرده **طاهر** نوه‌عمرولیث وبرادرش‌راگرفته‌بهمراه وزیرخود**عبدالرحمن‌بن جعفر شیرازی** ببغداد فرستاد تا تحویل زندان خلیفه‌گردد.

عبدالرحمن شیرازی ازخلیفه فرمان حکومت فارس را برای سبکری‌گرفت و بازگشت . سال بعد **لیث‌بن علی‌بن لیث** از سیستان بفارس آمد وسبکری را از شیراز متواری ساخت اما قوای کمکی از قم برای سبکری رسید و او مجدداً بر شیراز غلبه یافت .

درهمین‌وقت عبدالرحمن‌بن جعفرشیرازی‌وزیرسبکری‌متهم‌به‌خیانت‌شدومحبوس

گردید . وی ماجرا را **بابن فرات** وزیر بغداد نوشت و او لشکری روانه شیراز کرد و سبکری را متواری ساخت .

از آثار دوره صفاریان در شیراز مسجد جامع عتیق است که بفرمان **عمرو لیث** بنا گردید . از سال ۳۲۱ فارس تحت حکومت دیلمیان در آمد .

دیالمه

دیالمه که عده‌ای از آنان در شیراز مدفونند منشاء خدمات عمرانی زیادی در فارس بوده‌اند . احداث قنات **رکنی** ، گنبد عضد که اینک آثاری از آن پیدا نیست و قبلاً آنرا فیلخانه می‌گفتند[1] ، بنای سد (بند امیر) و تالاب بزرگ قلعه استخر و دارالشفای عضدی و دروازه قرآن در شیراز از آن جمله‌اند .

عضدالدوله چون لشکریان را مزاحم مردم شیراز دید در جنوب شهر محله‌ای برای آنان برپا کرد که خود بصورت شهری در آمد و آنرا (گرد فناخسرو) میگفتند .

دیلمیان برگرد شیراز نیز حصاری محکم کشیدند . از آنجا که شرح حال سلاطین این خاندان را بمناسبت وجود مدفن شان در شیراز جداگانه آورده‌ایم در اینجا از تکرار آن حتی باختصار هم خودداری مینمائیم .

عصر سلجوقیان

از سال ۴۴۲ پای **سلجوقیان** بفارس بازشد و این ایام مصادف بود با حکومت بازماندگان سلاطین دیلمی . **امیر ابوعلی کیخسرو بن ابوکالنجار دیلمی** اطاعت **طغرل بیگ** را پذیرفت . دوری طغرل از فارس باعث شد که بین سرداران و حکام فارس جنگ و ستیز درگیرد و شیراز دچار آشوب و محنه زد و خورد حریفان گردد .

ابومنصور فولادستون باغوای مادر خود، صاحب عادل **ابومنصور بهرام شیرازی** را که وزیری بیگناه و خیرخواه بود بکشت . **فضلویه** رئیس شبانکاره بانتقامکشی برخاست و فارس را متصرف شد .

قاورد برادرزاده **آلب ارسلان** که در کرمان اوای خودسری برافراشته بود بشیراز

۱ـ عده‌ای باشتباه (گهواره دید) را گنبد عضد فرض کرده‌اند

آمد وفضلویه را شکست داد .

رئیس شبانکاره باتقدیم هدایا متوسل بهآلب‌ارسلان شدوفرمان حکومت‌فارس را ازپادشاه سلجوقی‌گرفت و برهر ناحیه‌ای امیری ازشبانکاره گماشت وشیراز از دست دخالت سلجوقیان خلاصی یافت .

دراین مدت فرصتی پیداشد تاخرابیها ترمیم گردد وکاروکسب و تجارت وتولید رونقی پیداکند وشیراز بازروی آبادی ببیند .

درسال ۴۵۹ الب ارسلان بشیراز آمد امااهل‌قلعه پهندر(قلعه‌بندر) تمردکرده، باواجازهٔ عبورندادند .

خواجه نظام‌الملك وزیر معروف الب ارسلان مأمور فتح قلعه شد . هریك از سواران اوکه تیری بهدف میرسانید یك دینار و هرکس سنگیرابهدف میزد جامه‌ای جایزه میگرفت. قلعه پهندر بعدازشانزده روزگشوده شد وفرمانروایان سلجوقی بر شیراز وسایرشهرهای فارس‌مسلط‌شدند. پس **ازملکشاه** بازامرای شبانکاره‌بر نقاط‌مختلف فارس فرمانروا شدند واین‌باردست تجاوزگشودند . **اتابك جلال‌الدین‌چاولی**خوانسالار **سلطان‌محمدبن ملکشاه** حکومت فارس‌را گرفت و بافریب وخدعه امرای شبانکاره را یکی پس ازدیگری شکست داد وتمامت‌فارس‌را تحت فرمان‌گرفت اتابك جلال‌الدین چاولی از مردان نیرنگ باز و فریبکار بود . بند رودخانه رامجرد و بند قصار بلوك کربال‌ازکارهای عمرانی اوست.

این دوبلوك درزمان اوبعلت‌احداث‌سد، بانبارغله‌کشور تبدیل شده‌بود. درزمان سلطان‌**سنجر**،حکومت‌فارس برشاه **سلجوق** ووزارتش‌بر **اتابك قراچه ساقی** برقرارگردید.

آنان باسنجرجنگیدند واتابك قراچه اسیر وکشته‌شد. ازآثارقراچه در شیراز مدرسه‌قراچه‌وتخت‌قراچه(باغ‌تخت فعلی)است. قناتی‌هم‌درکازرون‌ساخت که‌بنام خودش معروف بود.

بعد ازآن‌نوبت بحکومت **منکوبرس**و **امیر بوزابه**میرسدکه‌شرح‌حال‌آنان‌در تضاعیف

کتاب درشرح مدفنشان خواهد آمد.

منکوبرس و بوزابه

اجمال وقایع اینست که پس از قتل اتابك قراچه، فرمانروائی فارس بداتابك منکوبرس رسید و **ابونصرلالا** نیز بعنوان وزیر او تعیین گردید. ابو نصر لالامدرسه‌ای در جوار **ابش خاتون** و مدرسه دیگری در نزدیکی دروازه استخر ساخت. منکوبرس، امیر بوزابه را بعنوان عامل خود درخوزستان تعیین کرد. منکوبرس در جنگهائی که بین شاهزادگان سلجوقی روی‌داد کشته شد و بوزابه امارت فارس را با زور شمشیر ازچنك رقبای خود بیرون آورد. وی جنگهائی باسلطان **مسعود** سلجوقی کرد و بر رویهم پیروز گردید اماسرانجام دریکی ازجنگها تیری باوصابت کرد واسیرشد. سلطان مسعود نیز بکشتن او فرمان داد واین حادثه درسال ۵۴۲ اتفاق افتاد.

سلغریان

درسال ۵۴۳ امیری از **تراکمه** موسوم به **سنقربن مودود** حکومت فارس راازدست **ملکشاه** پسر سلطان **محمود** سلجوقی بیرون آورد. **اتابك شمله** چندین بار از خوزستان بفارس لشگر کشید اما ازسنقربن مودودکه خودرا **اتابك مظفرالدین سنقر** میخواندشکست یافت. عدل وداد سنقر پس ازآنهمه بیدادها مردم فارس را آرامشی بخشید.

پس از اتابك سنقر برادر زاده‌اش **اتابك زنگی بن مودود** بسلطنت رسید. شوهر خواهرش موسوم به **سابق** که رباطی هم در بیضا ساخته بود باآلب ارسلان سلغری متحد شد تازنگی را ازمیان بردارند. زنگی این توطئه‌را کشف کرد وآنانرا کشت. درآن زمان بر مقبره **عبدالله خفیف** عمارت محقری بود. زنگی آنرا ازمیان برداشته رباط با شکوهی در آنجا بنانهاد و چندین ده و مزرعه وقف آن ساخت. مدت سلطنت اتابك چهارده سال بود.

در سال ۵۷۱ **اتابك تکله** بجای پدر نشست و **امین الدوله** کازرونی راوزیر خودکرد. در سال ۵۹۱ برادر تکله، اتابك **سعدبن زنگی**، براورنگ شهریاری نشست و کرمان وسیرجان

واصفهان را هم ضمیمه قلمرو خود ساخت . وی با سلطان **محمد خوارزمشاه** جنگید و پس از مصالحه و باز گشت بفارس پسرش **ابوبکر** برضد پدر شمشیر کشید اما اسیر و زندانی گشت .

بنای مسجد نو وتعمیر حصار شیراز ازاوست . جانشین اواتابك ابوبکر بودکه بحرین و قطیف وکیش راهم درخلیج فارس تصرف کرد. وی حکما وعلمای اصول را از فارس بیرون کرد. مدت سلطنت اوسی وشش سال بود.

اتابك **سعد** بن ابوبکر بیش ازهیجده روز سلطنت نکرد وطفل خردسالش **محمد** نیز بعد از دوسال وهفت ماه ازبام بزیر افتاد وجان سپرد وقدرت سلغریان با سلطنت **محمد شاه بن** سلغرو **سلجوقشاه** بن سلغرو بضعف نهاد. چون ازاین خاندان کسی باقی نمانده بود سلطنت باتابك **ابش خاتون** رسید که درعصراو تحریك وآشوب وغوغا بالا گرفت. در این هنگام حکومت فارس دست نشانده ایلخانان مغول شده بود.

از سال ۶۶۷ که **انکیاتو** بحکومت فارس رسید تا سال ۷۰۵ دست نشاندگان مغول در فارس سلطنت میکردند و پیاپی با یکدیگر در حال جنگ و زد و خورد و ترتیب توطئه بودند که از مجموع این حوادث مردم از هستی ساقط شده و خون بیگناهان ریخته میشد .

آنگاه خاندان **اینجو** برفارس استیلا یافتند اماطولی نکشیدکه **آل مظفر** جایگزین آنان شد و چون شرح سلطنت این دو خاندان در متن کتاب آمده در اینجا بهمین اشاره قناعت میگردد .

تیموریان

پس ازآنکه تیمورشیرازرا تصرف کرد و تمام شاهزادگان مظفری رابقتل آورد فارس بزیر فرمان دست نشاندگان تیمور افتاد و در تمام این ایام نیز جنگ و سوء ظن حاکم مطلق بود . تیمور هنگام ترك شیراز ، امارت فارس را به پسرخود امیرزاده **عمر شیخ** داد ودرسال ۷۹۶ امیرزاده **پیرمحمد** را بهمراه خود ببغداد برد . عمرشیخ از

کردستان که‌گذشت کشته شد و تیمور امیرزاده پیرمحمد را بجای پدر نشانید . این امیرزاده نیز در داخل قلمرو خود پیاپی در جنگ و جدال بود و در جریان رقابتها محبوس شد . امیر تیمور نوه دیگر خود امیرزاده **رستم** را والی فارس کرد اما طولی نکشید که باز پیرمحمد بحکومت بازگشت . در سال ۸۰۹ بین او و **اسکندر** برادرش اختلاف افتاد اسکندر ورستم برضد او متحدشدند اما کاری از پیش نبردند و بعداً با وساطت **شاهرخ‌شاه** برادران صلح کردند اما طولی نکشید که پیرمحمد بقتل رسید و برادرش اسکندر بجای او بحکومت نائل‌آمد .

اسکندر قاتل برادر را گرفت ؛ وی را با گوش‌بریده وریش تراشیده برگاوی نشانید و به تکیه سعدی آورد . امیرزاده اسکندر از او پرسید چرا مرتکب چنین قتلی شدی؟

قاتل‌جواب دادبرای او بد شد ، برای‌شما خوب شد . اسکندر بادست خودچشم او را بیرون‌آورد .آنگاه فرمان داد با چماق اورا کشتند . سرش را باصفهان فرستاد وجسدش را سه روز آویختند وآنگاه سوزانیدند .

امیرزاده اسکندر با **سلطان شاهرخ** اختلاف پیدا کرد وبا او راه جنگ درپیش گرفت . درسال ۸۱۷ که اسکندر دستگیر وبدست برادرش‌رستم نابیناگردیدحکومت فارس ازطرف‌شاهرخ به‌پسرش **ابراهیم سلطان** واگذارشد.امیرزاده **بایقرا** پسرامیرزاده عمرشیخ که ازطرف سلطان شاهرخ‌فرمانروای همدان ونهاوند وبروجرد بود بطمع‌فتح فارس افتاد وچون جمعی‌ازسرداران ابراهیم سلطان هم باو خیانت کردند شیرازبدست بایقرا افتاد وسلطان شاهرخ ازاین واقعه بخشم‌آمده اردوی عظیمی‌روانه شیراز نمود. بایقرا دست تمنانزد **امیر غیاث‌الدین** ، پسرعم خود دراز کرد تا نزد پدر خود شاهرخ شفاعت نماید . سلطان ازتقصیر برادر زاده گذشت وحکومت فارس را مجدداً به‌پسر خود ابراهیم سلطان داد . وی درسال ۸۳۸ درشیراز درگذشت و منشورحکومت بنام فرزندش میرزا عبدالله‌شیرازی صادرگشت و**امیرشیخ‌محب‌الدین** مملکت فارس رابرای

میرزا عبدالله اداره میکرد .

درسال ۸۴۹ امیرزاده **سلطان محمد** نوه سلطان شاهرخ بتحریك اطرافیان بشیراز حمله کرد اما شاهرخ لشکر بکمك میرزا عبدالله فرستاد و محاصره شیراز برطرف شد . درسال ۸۵۱ شاهرخ درگذشت وسلطان محمد اصفهان را تسخیر کرد وعازم شیراز شد . این بارمیرزا عبدالله از حریف خود شکست خورده بقلعه استخر پناهنده شد .

سلطان محمد **سیداحمد نظام‌الدین** راکه ازاجله سادات شیراز بود برای استمالت نزد شاهزاده میرزا عبدالله فرستاد . دو شاهزاده درشیراز یکدیگر را ملاقات کردند وامیرزاده عبدالله اجازه یافت که درخراسان اقامت کند .

در سال ۸۵۵ سلطان محمد به هرات لشکر کشیداما از امیر بابر، برادرکوچکتر خود شکست خورد وبدستور او بقتل رسید و امیر بابر نیز درسال ۸۵۶ از برابر **امیر جهانشاه** ترکمان فرار کرد وفارس بدست ترکمانان افتاد .

پس از امیر بابر ، **میرزا الغ‌بیگ** پسر شاهرخ که مردی دانشمند بود بسلطنت رسید . پسر ارشدش **میرزا عبداللطیف** بقصد پدر لشکر کشید ودرحدود جیحون جنگ بین آنان روی داد.میرزا عبدالله شیرازی دراین جنگ سردار الغ‌بیگ بود ودرهمین وقت بدست میرزا عبداللطیف اسیر شدامابجان امان یافت .

سال بعد ازکمینگاه تیری برعبداللطیف انداختند واورا کشتند ومیرزا عبدالله شیرازی را جانشین اوساختند.سلطنت میرزا عبدالله شیرازی برماوراءالنهردوامی نیافت زیرا درجنگی که با ازبکها کرد دستگیر و کشته شد . میرزا عبدالله شیرازی به **شجاعت وسخاوت ومردم‌داری** معروف بودو ملا **حسین کاشفی** کتاب **روضة‌الشهدای** خودرا بنام او تألیف کرده است .

درسال ۸۶۲ امیرجهانشاه ترکمان قصد خراسان کرد، وایالت فارس‌رابه پسرش امیرزاده **پیربداق** سپرد. وی یکسال بعد وارد شیراز شد وقلمرو خود را تا بغداد پیش برد. پیربداق از قدرت خود مغرور شده باپدر سرکشی آغازکرد وبرج وباروی شیراز

را تعمیر ومستحکم نمود. جهانشاه بسال ۸۶۷ بشیراز رسید وچون قصد قتل‌فرزندرا نداشت مادر امیرزاده‌راواسطه قرارداد تافرزندش بعراق‌برودوحکومت فارس رابه‌پسر دیگر خود **امیریوسف** داد.

امرای آق‌قویونلو

امرای **آق‌قویونلو**سلطنت‌را ازچنگ جهانشاه ترکمان واولادانش بیرون‌آوردند درسال ۸۸۳شاه**سلطان یعقوب** قراقویونلو بسلطنت رسیدوایالت فارس راپس‌ازچندسال به پسرخود امیر منصوربیگ پرناك‌داد. منصوربیگ درفارس با مردم مدارا میکرد و درجلب قلوب‌آنان میکوشید.

درسال ۸۹۴ امیرسلطان یعقوب خواهر خودرا بافرزندانش**سلطان علی وسلطان اسمعیل** و **سلطان ابراهیم** پسران **سلطان حیدر** صفوی‌بفارس فرستادتامحبوس باشندزیرا او از قدرت صوفیه صفوی بیمناك بود . درسال **۹۰۳** که سلطان مراد پسرامیر سلطان یعقوب به سلطنت رسید قاسم‌بیگ پرناك والی شیرازشد . درهمین سال‌مردم شیراز بر ضد والی اقداماتی کردند و قاسم بیگ چون مـی پنداشت کـه محرك واقعی مـردم **امیر صدرالدین محمد دشتکی** است،فرمان‌داد تاعده ای ازترکمانان بـایندری بمنزل او ریختند ؛ امیرصدرالدین محمدرا بقتل آوردند وبعد خانه‌اش راغارت‌کردند.

درتمام ایامی که آق قویونلو ها برسرکار بودند امراو شاهزادگان این طایفه هریك‌در نقطه‌ای ادعای سلطنت‌داشتند وهمین امرباعث جنگ وخونریزی دائمی‌بودو حال‌آنکه‌درهمان‌اوقات‌اروپاتجدید حیات علمی وادبی‌را ازسرگرفته،به‌نتایج‌درخشانی رسیده بود. درسال۹۹۷ قاسم‌بیگ‌پرناك‌که نسبت به‌سلطان مرادیاغی‌شده بوددستگیرو محبوس شد واین احوال مصادف بوداستیلای **شاه اسمعیل‌صفوی** بر **آذربایجان.**

صفویه

یکسال بعد لشکر هفتاد هزارنفری سلطان مراد در همدان ازسپاه شاه‌اسمعیل

شکست خورد و بشیراز فرار کرد و درسال ۹۰۹ شاه اسمعیل به تعقیب او پرداخت . سلطان مراد بسوی بغداد متواری شد و شاه اسمعیل وارد شیراز گردید . **اولین کار او قتل خطیبان کازرونی مقیم شیراز بود. زیرا آنان درمذهب تسنن تعصب داشتند و حاضر نشدند مذهب شیعه را بپذیرند .** آنگاه ایالت فارس را به **الیاس بیگ ذوالقدر** سپرد و **میرزا شاه‌جابر** پسر **میرزا مسعود** جابری اصفهانی را هم بوزارت او درفارس برگماشت. شاه اسمعیل **میرسیدشریف‌شیرازی** راکه ازابنای‌دختری‌علامه‌میر **سید شریف جرجانی** بود جزو ملازمین خود قرار داد وعازم قم گردید . در همین سال **قاضی‌حسین میبدی** مؤلف **شرح‌هدایة** میبدی و **شرح دیوان حضرت امیرالمؤمنین** مورد غضب شاه اسمعیل قرارگرفت وبقتل رسید . درسال۹۱۰ الیاس بیگ‌مورد خشم پادشاه صفوی قرارگرفت وکشته شد و**منصوربیگ افشار** بایالت فارس رسید . یکسال بعد **خلیل سلطان** فرماندهی قشون و والیگری فارس را برعهده گرفت و وزارت اوهم به **شرف‌الدین محمد** مشهور به **شاه‌میرحسنی‌حسینی شیرازی** تفویض گردید .

درسال ۹۱۵ باردیگر شاه اسمعیل بشیرازآمد و میرسید شریف شیرازی را مقام صدارت داد وباصفهان رفت ودرتمام این احوال شاه اسمعیل بامدعیان سلطنت و مخالفین وسرکشان مشغول جنگ وزدو خورد بود ودرتمام جنگها شاهین پیروزی‌را برسرداشت .

درسال ۹۲۰ وزارت فارس نصیب **میرزا نظام الملك علی** فرزند میرزاشاه جابر گردید . درسال ۹۲۳ خلیل سلطان ذوالقدروالی فارس که فرماندهی قوای‌آن ایالت را هم برعهده داشت عمارتی بزرگ مشتمل برگنبد ورواق وکریاس ومسجد وچندین حجره دو طبقه برمزار سید علاءالدین حسین ساخت . این خلیل سلطان در جنگ چالدران در انجام وظایف خود اهمال‌کرده بود. بهمین جهت شاه اسمعیل، **کورسلیمان** قورچی را مأمورقتل اوکرد. وی چون بشیراز رسید مجلس را برای انجام مأموریت خود مناسب ندید . لهذا سردرگوش خلیل سلطان گذاشت وگفت بخاطر تقصیرت در

جنگ چالدران مأمورم دوازده چوب بر تو بزنم ؛ بهتر است بخلوت برویم .

خلیل سلطان ازاینکه مجازات اواینهمه سبك تعیین شده خوشحال شدو بخلوت رفت وازروی ادب زانو زد تافرمان پادشاه راپذیره گردد . فرستاده شاه اسمعیل فرمان را باو نشان داد خلیل سلطان گردن کج کرده خطاب به کورسلیمان گفت .

(چه‌کند بنده‌که گردن ننهد فرمانرا)؟ کـور سلیمان، با شمشیر گردن او را جدا کرده به مجلس آورد وفرمان پادشاه رااعلام داشت وحکومت فارس برعهده **علی‌سلطان چنچك** قرارگرفت وایـن واقعه درسال ۹۲۶ روی داد . درهمین سال **مولاناءلاءالدین احمدپسرمولاناصدر الدین** شیرازی‌که ازاطبای مخصوص شاه اسمعیل بودوفات یافت .

درسال ۹۲۹ علی سلطان پس‌ازسه سال فرمانروائی ازحکومت فارس معزول‌شد **واوغلی سلطان** جانشین اوشد ومیرزا اسمعیل پسرمیرسید شریف حسنی‌حسینی‌شیرازی نیزبکلانتری فارس منصوب شد .

شاه اسمعیل درسال ۹۳۰ وفات یافت **وتهماسب میرزا** که طفل خردسالی بودبر تخت سلطنت نشست . جاه طلبی امراباعث‌تزلزل امنیت‌گردید و دشمنان ایران‌فرصت را برای تصرف ایالات مرزی مغتنم شمردند. درسال ۹۳۶ کـه تهماسب میرزا شانزده سال و نیم داشت **امیرغیاث الدین منصور دشتکی** را به تبریزاحضارکرد ومنصب‌صدارت عظمی را باوتفویض کرد . معنای صدارت درآن زمان قاضی القضاتی بود که ترویج امردین ونهی ازمناهی شرعی واطلاع برتعمیربقاع وخیرات وتوجه بزراعت ورسیدگی به موقوفات ازوظایف دارنده این منصب بشمارمیرفت .

شاه‌تهماسب، بادولت عثمانی‌وازبك‌ها بارهاجنگیدوغالبا سپاه فارس را نیزدراین جنگهاشرکت‌می‌داد. شاه تهماسب درسال ۹۴۷ از خواهرش **تاجلوبیگم** رنجید و دستور داد تا اوراازحرمسرابیرون کشیده بشیراز ببرند . تاجلوبیگم بـاکجاوه بشیراز وارد شد اما بعدازاندك مدتی بدرودزندگی گفت واورا دربقعه **بی‌بی‌دختران** بخاك سپردند

درسال ۹۵۸ تهماسب میرزا وزارت فارس را **بدمیرزاتاج‌الدین‌جعفرپسرمیرزاقوام الدین حسین** حسنی‌حسینی شیرازی‌وزیرسابق فارس واگذاشت. فرزند میرزاتاج‌الدین

نیز بعدها بدست همین پادشاه بوزارت فارس منصوب گردید .

درهمین سال نمایندگان دولت پرتقال هدایای بسیار به تهماسب میرزا پیشکش کردند واجازه یافتندکه در خلیج فارس برای تجارت با ایران مستقرشوند .

درسال ۹۶۳ شاه تهماسب تمام لشکریان رااز مناهی شرعی توبه داد . **شاه - اسمعیل ثانی** ،جانشین اودرسال ۹۸۵ دارای پسری‌شدکه اورا شاه**شجاع** نامید **وولی - سلطان** ذوالقدرالله او قرارداده حکـومت فارس را هم بدوبخشید . درهمین اوقات **غازی بیگ ذوالقدر** را مأمور ساخت تابشیراز رفته سلطان محمد میرزا والی فارس و اولادانش‌رابقتل‌رساند. غازی بیگ یکروزاجرای فرمان رابتأخیرانداخت ودرهمین احوال خبرمرگ شاه‌اسمعیل ثانی بشیرازرسید وقتل شاهزادگان موقوف ماند .

این پادشاه نزد **میرزا مخدوم شیرازی** کـه وزارتش را برعهده داشت تحصیل کرده بود . چون وزیر اوازعلمای سنت بود شاه را متمایل بداین مذهب کرد اماپس‌از چندی‌دراثرغوغای خلق، وزیر را محبوس ساخت وخود اظهار تشیع نمود و همانطور که‌گفته شددراثرافراط درمواد مخدریا مسموم‌بودن‌آن درگذشت **وسلطان محمد میرزا** جانشین اوشد وازشیرازبقزوین‌آمد . دراین زمان اختیارتمام امور بـدست مهدعلیا **فخرالنسابیگم** همسرسلطان محمد افتاد و او **میرقوام الدین‌حسین** شیرازی را بـوزارت برگزید ومیرزا سلمان جابری نیزکه‌چندی درفارس منصب وزارت داشت،بوزارت‌نائل آمد و تمام امور کشور را دردست داشت .

یکی دیگرازمقامات عمده ، منصب قضای لشکر بودکه بـ**مظفرالدین علی‌اینجو** ازبزرگان وسادات شیرازواگذارشد .

درسال ۹۹۱ امـرای قـزلباش میرزاسلمان، وزیراعظم را بقتل رسانیدند . دو پسرش فرارکرده بشیرازکه زادگاه آنان بودپناه بردند تااملاك خود راازدستبردامرای قزلباش محفوظ نگاهدارند . بعدازاین واقعه وزارت را به چهارنفرسپردندکه یکی‌از آنان **میرزالطف اله شیرازی** بود .

امراکه قدرت را بین خود قسمت‌کرده بودند دریکی ازشبها ولیعهد **حمزه‌میرزا** رابقتل رسانیدند وزیربار ولیعهدی **عباس‌میرزا** که بعد **شاه عباس** نامیده شد نرفتند و **وابوطالب میرزا** را بولیعهدی برگزیدند .

این خودسری‌باعث ایجاد خود سریهای دیگرشد واغتشاش همه جارافراگرفت. درفارس **یوسف سلطان** افشار، ابرقووبوانات را متصرف شدو**مهدی قلی** ذوالقدرخود را خان لقب داد و**علیخان** ذوالقدر نیزفرمانروائی را منحصر بخود ساخت وچون ازقزوین بفارس وارد شد سران طایفه ذوالقدراوراگرفته بشیرازآوردند وبردارش را کشتند و چندروزبعد نیزعلیخان را بقتل آوردند و حکومت فارس را بمهدیقلی خان دادند و وزارت فارس را نیز**بمیرزانظام‌الملك** ثانی‌پسرمیرزاسلمان شیرازی‌که قبلاً بقتل‌رسیده بود واگذارکردند. امانابسامانی اوضاع‌مملکت، عباس میرزا را برآن داشت‌که امور سلطنت رابدست بگیرد .

حاکم ابرقووبوانات، والی فارس وپسران میرزاسلمان وجماعتی دیگر ازسران قزلباش که ازفارس برای عرض تبریك بپایتخت رفته بودند تصمیم گرفتند**مرشدقلیخان استاجلو** راکه ازطرف‌شاه عباس تمام‌امور را قبضه‌کرده بود بقتل رسانند . مرشدقلیخان امر بکشتن مهدیقلی خان حاکم فارس داد واموال بزرگان ذوالقدرفارس بیغما رفت و **یعقوب‌بیگ**پسر**ابراهیم خان** ذوالقدرکه مأمور اجرای‌قتل مهدیقلی خان بود بحکمرانی فارس منصوب گردید . وی در سال ۹۹۴ بشیراز وارد شد و **میرزاهادی شیرازی** را بوزارت برگزید .

درزمان‌سلطنت شاه‌عباس‌نیز بارها لشکرفارس بجنگ بامهاجمین رومی(عثمانی) وازبك وغیره رفت درهمین احوال سران ذوالقدر فارس نیز بایکدیگر برسرحکومت شهرها در نزاع و کشمکش بودند و هزینه این جدالها نیز کماکان بردوش رعایا تحمیل‌می‌گردید .

شاه عباس‌تصمیم‌گرفت باین خود سریها خاتمه دهد: وزارت خودرا**بمیرزا لطف**

الله شیرازی داد واورا **اعتمادالدوله** نامید .

یعقوب خان والی فارس که با خوانین ذوالقدر روبرو بود، بدون اجازه‌شاه عباس بیست‌وچهارتن از سران طایفه را که هریك حاکم بلوکی وسرکرده فوجی بودند بقتل رسانید واموالشان را متصرف شد وچون یقین داشت‌که شاه اورا نخواهد بخشید در اراضی باغ‌گلشن فعلی‌که محل نزول پادشاهان بود قلعه‌ای ساخت ومدرسه دارالصفارا که ازبناهای سلطان ابراهیم میرزاپسرشاهرخ‌بن تیموربود وهمچنین‌دارالایتام وزاویه صوفی خلیل‌را خراب کرده سنگ وآجرآنها را برای تعمیرقلعه برد . علاوه براین قبور مسلمانان را که درقبرستان مصلی‌دفن بودند ازجاکنده برای استحکام دژبکاربرد.

یعقوب‌خان‌که مادرش ازکنیزان تهماسب میرزا بود، خودرا شاهزاده میخواند وحکومت فارس را حق قانونی خود میدانست . شاه عباس لشکری را مامور فتح فارس‌کرد و چون سپاهیان بآن مملکت نزدیك شدند میرزا **ابوالمحمد اینجو** که از سادات بزرگ شیراز بود درمسجدجامع برمنبررفته، مردم‌را تحریك‌کرد تایعقوب‌خان را دستگیر نمایند .

یعقوب خان از شیراز فرارکرد وبقلعه استخرپناه برد .

شاه عباس‌وارد شیرازشدوبطوریکه درسرگذشت میرزالطف‌الله بیان‌خواهیم کرد بزرگان را مورد نوازش قرار داد .

پس از شاه عباس، **شاه صفی** بسلطنت رسید و وی در سال ۱۰۴۱ **امام قلیخان** بیگلربیگی فارس را بقتل رسانید اما معین‌الدین محمد شیرازی را که وزیر او بود باقی‌گذاشت و حکومت فارس را هم بدو داد . وی از وزرای بسیار خیر ونیکوکاربود که هنوز موقوفاتش درفارس معروف ودارای عوائد سرشاری است. وی درسال۱۰۵۲ که شاه صفی درگذشت و سلطنت بشاه عباس ثانی رسید بنفع پسر خود میرزا محمد هادی‌کنار رفت و **محمد قاسم بیگ** ذوالقدرنیز ایالت فارس را برعهده‌گرفت. درسال ۱۰۶۷ پادشاه هندوستان دچار فلج شد و بین پسرانش اختلاف افتاد . یکی از آنان بنام مرادبخش در مملکت‌گجرات حکومت‌را بدست‌گرفت واظهار تشیع نمود وحکیم

کاظم قمی را نزدشاه‌عباس ثانی‌فرستاد تاباو کمك برساند.شاه عباس ثانی نیزمحمدقاسم بیگ والی فارس ووزیرش میرزا محمد هادی را مأمور ساخت تا با هزار تفنگچی دشتستانی ولارستانی بهند بروند . این لشکر چون در بین راه خبریافت که حکومت شاهزاده سقوط کرده بناچار بازگشت.

بعد از این واقعه وزارت فارس برعهده **میرزا نظام الملك** پسر **میرزا حسن‌خان** جابری‌شیرازی رسید این وزارت تاسال ۱۰۷۰ طول‌کشید و برادرش **میرزانظام‌الدین** جانشین وی‌گردید ودر همین سال **میرزا هدایت‌دست غیب‌که** سالها طبیب حرم شاهی بود در محله (بازار مرغ) در جوار آستانه سید میرمحمد ، مدرسه حکیم را بنا نهاد که هنوز باقی‌است . میرزا نظام‌الملك وزیرهم‌مدرسه **نظامیه** را درجنب آستانه سید علاءالدین حسین ساخت‌که هنوز باقی است .

درسال ۱۰۷۸ شاه‌عباس‌ثانی‌درگذشت و**شاه سلیمان** جای اوراگرفت. یکسال بعد شاهزاده **سلطان‌اکبر** پسر **سلطان محمد اورنگ زیب** پادشاه هندوستان از پدر رنجیده با دویست نفر ازهمراهان بقصد استمداد ازپادشاه ایران عازم سواحل‌جنوب شد.

هنگامیکه به مسقط رسید امام‌آنجاوی را دستگیر ومحبوس ساخت و نامه‌ای به اورنگ زیب نوشت‌که اگر پنج لك روپیه هندی وفرمان معافی کشتیهای اهالی مسقط را ازعشور بنادر هندوستان برایش بفرستد سلطان اکبر وهمراهانش را تحویل خواهد داد.اورنگ زیب این پیشنهاد را پذیرفت . درهمین هنگام شاه سلیمان نیز ازماجراآگاه شد. فرمان تهدیدآمیزی بامام مسقط نوشت‌که اگربی‌تأمل مهمان عزیز مارا روانه بندرعباس‌ننمائی‌آماده نزول بلاباش . فرمان شاه‌ایران وگماشتگان‌اورنگ زیب‌که برای‌تحویل‌گرفتن شاهزاده آمده بودند باهم بمسقط رسیدند . امام مسقط ازخشم شاه سلیمان ترسیده شاهزاده وهمراهان را بااحترام روانه بندرعباس نمودو از آنجا نیزمهمانان عازم شیراز شدند. درنزدیکی پل فسا، والی شیراز و میرزا نظام‌الملك جابری‌وزیر و اشراف شهر باستقبال شاهزاده رفتند و شهر را هم بافتخار

ورود او آذین بستند. شاهزاده بعد ازچند روز باصفهان رفت وشاه سلیمان بین پدر و پسر میانجیگری کردواو را بااحترام بهندوستان بازگردانید. هنگام عبور ازشیراز باز بزرگان واشراف شهر استقبال وبدرقه بسیارگرمی از او بعمل آوردند . در سال ۱۰۸۲ ایالت وحکومت فارس بـه **امام ویردی بیگ خلف بیگی** داده شد.

درسال ۱۰۸۵ جزایر هرمز ، کیش وخارک بتصرف دولت هلند در آمد و شاه سلیمان اقدامی برای راندن هلندیها بعمل نیاورد . امام ویردی بیگ بتعمیر مسجد جامع عتیق واحداث مدرسه امامیه مبادرت ورزیدوی درسال ۱۱۰۰ پس از آنکه هیجده سال بیگلربیگی فارس را برعهده داشت وفات یافت وایالت فارس به **ایمانی بیگ** رسید.

ازبزرگان این زمان یکی **شیخ صالح** مجتهد بحرانی قاضی قضات مملکت فارس، و دیگری مولانا **محمد شفیع** شیخ الاسلام شیراز است.

درسال ۱۱۰۵ شاه سلیمان وفات یافت وشاه **سلطان حسین** جانشین اوگردید. وی میرزا سید علیخان حسینی حسنی شیرازی راکه از هندوستان بمکه رفته بودباصفهان دعوت کرد .

از زمان شاه سلطان حسین ایالت فارس برعهده **کلبعلی خان** قرارگرفت .

حمله افغانها

در زمان این سلطان فتنه افغان بر خاست . در سال ۱۱۳۳ فارس از دوجانب مورد هجوم قرارگرفت یکی اعراب که بجزایر و بنادر دست اندازی کردند و دیگری افغانها که کرمان را بتصرف آوردند . لطفعلی داغستانی که بیگلر بیگی فارس را یافته بود لشکر به بنادر کشید واعراب را شکست داد. ازآنجا نیز بکرمان رفت و **میر محمود** افغان را چنان شکستی دادکه افغانها تاقندهار گریختند . اما لطفعلی خان دست تعدی بمال و ناموس مردم کرمان درازکرد وآن شهر مصیبت زده را خرابتر ساخت .

درهمین سال هوا تیره شد وقریب دوماه قرص خورشید مانند قطعه خونی بنظر میآمد و منجمین آنرا نشانه خونریزی دانستند. علما و خطبا مردم را بتوبه و عبادت

ترغیب میکردند وزنان فاحشه را ازشهر بیرون کردند وتبلیغ در راه بی‌اعتنائی بدنیادر اوج شدت بود. در سال ۱۱۳۵ محمود افغان برتخت سلطنت ایران نشست وسپاهی بشیراز فرستاد. **میرزا عبدالکریم درویش شیرازی** شنیده‌بودکه محمود افغان‌نیزازطریقه او پیروی میکندلذا بپادشاه افغان پیام‌دادکه **لشکر بشیراز نفرست زیرا اینجا خاك‌اولیاست وهیچگاه ازولی حق خالی نگشته مردمی‌فقیر ودرویش منش دارد تنها باعزام حاکمی‌عاقل اکتفا نما ، از طرف دیگر مردم شیراز را طی‌نامه‌هائی‌که‌باشراف آنجا نوشت‌دعوت بعدم مقاومت درقبال محمودکرد** . باصلاحدید میرزا عبدالکریم، پادشاه افغان میرزا عبدالکریم آقاخان وامام قلیخان شاملوراکه هردو از بزرگان قزلباش بودند بایالت فارس و حکومت لارستان فرستاد . میرزا مهدی نسابه شیخ‌الاسلام شیراز اوباش را تحریك‌کرد تا این دو فرستاده را دستگیرکرده نزد او بیاورند . محمود شاه افغان تفنگچیان‌کازرون وبلوك خنج ولارستان راکه بعلت پیروی از مذهب تسنن بمحمود گرایش داشتند بهمراهی زرتشتیان‌کرمان بمحاصره شیراز فرستاد . محاصره‌نه‌ماه‌طول کشید . سردار زرتشتیان‌کرمان‌کشته شد ولی چون‌کمکی بمردم شیراز نرسید بر اثر قحطی تسلیم شدند و**درجریان محاصره ، صد هزارتن ازاهالی شهر در اثرگرسنگی یازخم شمشیر مهاجمین بقتل رسیدند .**

زبر دست خان والی جدید فارس چون دراصل اصفهانی بودکه در قندهارنشو ونمایافته بودکوشید تاکمتر بمردم‌شیراز صدمه واردآید.

ظهور نادر

درسال ۱۱۴۲ که شاه تهماسب آخرین شاهزاده صفوی و**تهماسقلی خان** (نادر) درخراسان برافغانها تسلط یافتند،شیرازیان باافاغنه مقیم آنجا معاهده‌ای‌بستند. طبق‌این میثاق‌قرارشداگراشرف‌افغان برتهماسبقلی‌پیروزگرددافغانهادشنام‌رکیك‌بشیرازیها ندهند واگرنادر فاتح‌گرددشیرازیها بافغانها تعرضی ننمایند واجازه دهندکه بکشور خود باز گردند. پس‌ازدوسه‌روزفتحنامه‌نادر بشیرازرسید،عده‌ای‌بدون‌توجه‌بعهدوسوگند،درکوچه هابراه افتاده افغانهاراکشتند. روزبعد تفنگچیان کازرونی وخنجی وبشوری ولاری که

سنی مذهب بودند بشیراز حمله بردند وپس از چهار ساعت جنگ وستیز شهررا تصرف کرده، قتل و غارت را آغاز نمودند و خانه‌ها را بآتش کشیدند و زنان را بساسارت گرفتند .

درهمین ایام برفهای سنگینی نازل شد وهرکس ازدست افغانها وطرفدارانشان فرارکرد، در میان برف‌وسرما بازن‌وبچه جان سپرد. قحطی شهررا فرا گرفت وهیزم و ذغال نیز نایاب‌شد و وباشیوع یافت. نوشته‌اند که سی هزار نفر ازاهالی شیراز فقطدر اثرسرماو وبادرگذشتند.

درهمین حال اشرف افغان ازبرابر نادر فرار میکرد وسرانجام عازم شیرازشد. نادزنیز اورا تعقیب‌کردتابتخت جمشید رسید.**میرزا محمد حسین شریفی شیرازی**که‌بعداً صاحب اختیار فارس گردید بحضور تهماسب قلی رسید و ضمن گزارش وضع شیراز اضافه‌کردکه تولیت‌شاه‌چراغ ازآن‌پدران اوبوده اما پسر عمویش **میزا ابوطالب** کلانتر شیراز بزور آنرا غصب نموده واستدعاکردکه تولیت را باو برگرداند نادر قول مساعد داد . اشرف افغان نیز جارچی بکوچه‌ها فرستادکه اهل شیراز باعیال واولاد ازشهر خارج شوند وفردا اگرکسی درشهر یافت شود واجب‌القتل خواهد بود . عده‌ای‌که از رفتن خودداری‌کرده بودندکشته شدندواشرف تازرقان چهار فرسنگی شیراز باستقبال نادر رفت وجنگ درصحرای آهوچر رخ داد. پیروزی بانادر بود و اشرف بشیراز و سپس بلا رستان فرار کرد و تهماسبقلی وارد شیراز شد. نادر طبق قولی که داده بود تولیت شاه‌چراغ را بمیرزا محمد حسین‌شریفی بازگردانید وخود نیز یکهزار وپانصد تومان صرف تعمیرآستانه شاه چراغ کردوهفتصد وبیست مثقال‌طلای خالص هم صرف تهیه قندیلی برای‌حرم‌نمود.

درسال ۱۲۳۹که دراثر زلزله بقعه شاه‌چراغ ویران‌شد قندیل طلای نادری را شکسته فروختند وازبهای‌آن مجدداً بقعه‌را تعمیرکردند .

نادر تکیه‌خوجه حافظرا هم تعمیر نمود. تعقیب افغانها ادامه داشت وغالباًدر

بیابانها ازگرسنگی مردند واگر شخصی مانند خدا دادخان افغان والی سابق لارستان جانی بدر برد، درمسقط‌سقائی‌میکرد وامرارمعاش مینمود .

نادرزمستان‌را درشیرازماند ودستور داد تاتمام باغهائی راکه در اثرحمله‌افغان تبدیل‌بویرانه‌ای شده‌بود مجدأدرختکاری‌کنند . این باغها چنان رونق‌گرفتند که فقط تعداد سروها وکاجها بسی‌هزار میرسید .

واقعه‌ناگوار درتعقیب‌افغانها این بودکه سنی‌مذهبان فارس‌که‌قبلا باافاغنده‌همگام بودند مورد قتل عام قرار گرفتند و باین ترتیب خونهای تازه‌ای ریخته شد و از نفوسی که در آنروز وجودشان برای احیای اقتصاد درهم‌کشور لازم بودکاسته شد.

درفتنه افغانها بیش ازدوملیون نفرازجمعیت سراسر ایران بقتل‌رسیدندکه این جماعت غالباً طبقه مولده بودند .

محمد خان بلوچ‌که از طرف اشرف افغان والی‌کهکیلویه بود درزمان‌حملات نادرازطرف‌اشرف‌دردربارعثمانی‌سفارت داشت.هنگام‌باز گشت بحضور نادر باریافت و هدیه‌های گرانبها پیشکش‌کرد وازطرف نادرمجددابوالیگری کهکیلوله و قسمتی از خوزستان نائل‌آمد.

درسال ۱۱۴۶ محمدخان‌راه عدم تمکین درپیش‌گرفت ووارد شیرازشد . مردم نیز ازترس اورا سلطان خواندند اعراب بنا در فارس نیز بامحمد خان بلوچ عقد اتحاد بستند وطی مدت کوتاهی بیش از ده هزار سواربدور اوجمع‌شدند . نادر ازراه کربلاوارد خوزستان شده نایب محمدخان بلوچ‌راکه‌فرمانفرمای شوشتر بود بقتل‌آورد وعازم شیرازگردید .

دراین‌حال خبررسیدکه محمد خان‌به شولستان فرارکرده. نادربانسوی شتافتو باپانزده هزارنفرسپاه محمدخان جنگید وآنانرا شکست داد. یاغی‌بلوچ بشیراز روی آورد ، زن و فرزندان خود را برداشته ، از راه جهرم بلارستان متواری شد . نادر هنگام ورود بشیراز متوجه شد که در زمان تسلط محمد خان میرزا ابوطالب

دویست تومان برای تعمیر بقعه شاه چراغ بهمراه خلعت به میرزا محمد حسین شریفی داد .

درسال ۱۱۴۸ نادرشاه بتخت سلطنت نشست و **میرزاتقی شیرازی** را که تا آن زمان نایب مملکت فارس بود بفرمانروائی فارس برگزید . میرزا تقی‌خان لشکری‌از دشتی و دشتستان فراهم آورد وآنانرا مأمور فتح بحرین ساخت این سپاه با فیروزی وارد بحرین شد وآن جزیره را ضمیمه فارس کرد .

درسال ۱۱۵۲ سپاه فارس مأموریت تازه‌ای یافت.دراین هنگام محمدتقی‌خان بیگلربیگی مملکت فارس با سپاه خود دربندرعباس‌آماده عبور از دریا وتسخیرمسقط وعمان بود. نادرشاه فرمان دادکه‌سپاه فارس‌کوه وصحرای بلوچستان را پیموده‌متمردین را باطاعت آورد وازآنجا درسند به اوملحق شود. نادر خود ازکابل‌وسند حرکت‌کرد وآن نواحی را متصرف شد . درهمین احوال نامه محمد تقی‌خان رسید که سپاه فارس تمام بلوچستان را بتصرف درآورده . اردوی فارس بعد از این پیروزی اجازه یافت تا بشیراز باز گردد .

درسال ۱۱۵۶ واقعه‌ای اتفاق افتاد که منجربه طغیان محمدتقی‌خان والی فارس گردید . تقی‌خان بعد از پیروزی دربلوچستان، مسقط را هم بتصرف آورد و این کار بکمك **فتحعلی‌خان** از سرداران نادری صورت گرفت که از شیروان بشیرازآمده بود پس از فتح مسقط سپاه فارس بسرکوبی اعراب متمرد سواحل و جزایر خلیج فارس پرداخت . بعد ازاین واقعه بین‌محمد تقی‌خان و فتحعلی خان اختلاف افتاد . نادرشاه فتحعلی‌خان را از سرداری معزول ساخت و **محمدحسین خان قرقلو افشار** را بجای او روانه شیراز ساخت .

تقی‌خان بیگلربیگی سه نفراز کسانی را که از خزانه پولی ربوده بودند پناه داد و از تسلیم آنان خود داری میکرد و چون مأمورین نادر خشم پادشاه را باطلاع او رسانیدند یکباره یاغی شد وغوغائی عجیب درفارس برخاست و خونها ریخته شد .

قشون نادری فورا شیراز را محاصره کرد . محمدحسین خان از خراسان ، کرمان ، عراق و خوزستان ارتش طلبید و خود را آمـاده میساخت تا شیراز را با خاك یکسان نماید . نادرشاه **میرزامحمدعلی‌صدرالممالك** را برای استمالت محمدتقی‌خان روانه شیراز نمود واو قدم نامد بمهر نادرشاه آوردکه تقی‌خان را مورد عفوقرار داده ، اما تقی‌خان دست از تمردبر نداشت . پنجاه‌هزار نفرازسربازان، چهارمادونیم شیراز را درمحاصره داشتند و هرروزمی‌جنگیدند. **تمام نواحی شهر از درخت و باغ وسبزه پاك‌گردیدوآنچه طی سالها هزاران نفر درراه احداث باغ و درخت زحمت کشیده بودند هدر رفت .** سرانجام تقی‌خان راه فرار درپیش‌گرفت و**پنجاه‌هزارسوارکه تحت فرماندهی‌محمدحسین خان بودند همراه عده زیادی اوباش وارد شهرشدند. قتل‌وغارت واسارت زنان وکودکان وبی‌ناموسی از حد تحمل ومتعارف گذشت . از سرها مناره ساختند حتی بقاع متبرکه و مساجد را هم ویران‌کردند وقندیلها وفرش‌ها را بغارت بردند.ازبکان وافغانها وترکمان‌هائی که درزمره لشکرمحمدحسین‌خان بودند دختران وزنان و پسران شیرازی را به دیار خود برده بصورت برده وغلام فروختند . شماره‌کشتگان درداخل شهربه چهارده هزار نفررسید و چند روز بعد وبای سختی بر شیراز مستولی شد .** نادرشاه میرحسین‌بیگ،داروغه اردو بازار را به حکومت فارس سرافراز ساخت اما حسین‌خان بـا او نیز سرناسازگاری داشت وچنان از او سعایت کرد که فرمان قتل‌آن بیچاره صادرگردید . دراین‌هنگام که سال ۱۱۵۸ بود حاتم‌خان کرد بادلو بایالت فارس معین گشت و او با شیرازیـان عزادارآزرده خاطرحسن سلوك فراوان نمود ومانع ازآن میشد که از مردم غارت‌شده مالیات زیاد گرفته شود . **بهمین علت نمیتوانست پول زیادی به‌خزانه بفرستد واین امر باعث برکناری وی شد** جانشین حاتم‌خان ، قیاقلی قورت جارچی باشی بودکـه مردم شیراز اورا «ازسگان درجهنم» میخواندند.تسلط این مرد جباربا انتصاب مهدی‌بیگ سروستانی وشیخ جعفر شیرازی و خواجه عبدالرضای نائینی بـه داروغگی و وکالت و نیابت حکومت همراه بود . این عده سه‌نفری ده‌هزارتومان از اصناف گرفتند که غله

وشلتوك بآنان تحویل دهند اما این بهانه‌ای بیش نبود ودانه‌ای ندادند . قیاقلی آقاهم **به‌غارت مردم شیراز اکتفا ننمود بلکه ازگرمسیرتا سردسیر هرجا زحمتکشی میدیداو را از هستی‌ساقط‌نمود.** درسال ۱۱۶۰ آوازه بیدادگریهای دارو دسته قیاقلی بگوش نادرشاه رسید واو قیاقلی ودویست تن از اعیان‌فارس را باصفهان احضارکرد. قیاقلی‌گنجینه‌ای راکه ازراه ظلم وستم جمع‌کرده بود با عیال‌خود برداشت‌که ازراه بندرعباس برکشتی نشسته فرارکند .

مهدی‌بیگ سروستانی که تاآن وقت با او هم‌کاسه وهم‌کیسه بود وبمنزله وزیر اوکار میکرد قیاقلی را فریب داد وپیشنهاد کرد که اموال و عیال خود را بدست او بسپارد تا با تفنگچیان سروستان بساحل‌برساند و اوخود ازبس‌آزمند بود روانه‌خفرك ومرودشت و ارسنجان شد تا بعنوان اخذ مالیات بازهم اموالی جمع‌آوری کند و در سروستان به همدست خود به‌پیوندد. مهدی بیگ گنجینه وعیال والی را بشیرازآورد وبزرگان را در مسجد جامع گردآورد و گفت قیاقلی میخواست این ثروت را که به نادرشاه تعلق دارد با خود از ایران خارج‌کند اما بتوفیق الهی توانستم مانع‌ازاجرای نقشه اوشوم . اینك‌این اموال‌وعیال قیاقلی‌را بشما می‌سپارم ورسید میگیرم وبه اردو میروم . ازطرف دیگر به نادر اطلاع دادند که دویست نفراعیان فارس حاضر نیستند به درگاه بیایند وقیاقلی هم یاغی شده . نادر خشمناك شدو در سلام عام گفت معلوم میشود شیرازیان هرروز هنگامه‌ای برپا می‌کنند ، گاهی با محمدخان بلوچ موافق شدند و وقتی با تقی‌خان آمیختند واین روزها قیاقلی را برانگیخته‌اند بهتر آنست‌که شخصاً بشیراز بروم ، مردانش‌را کشته زن وبچه‌ها را بترکمان وافغان بدهم : شهر را خراب کنم و دستور دهم بجای آن زراعت کنند .

قیاقلی هم‌ازنیرنگ مهدی‌بیگ مطلع شده‌بشیراز آمد واموال خودرا متصرف شد . اما مردم شیرازکه میدانستند فراراو چه آینده تیره‌ای برای آنان ببار خواهد آورد خانه حکومتی را محاصره‌کردند و او راگرفته با اموال و عیال باردوی نادری

فرستادند . قیاقلی در بین راه تریاك خورده خودکشی‌کرد و نا درکه بقصد و یرانی شیرازتاآباده آمده بود از ماجراآگاه‌گردیدوبر مردم شیراز ترحم‌کرده‌به‌کرمان‌رفت.

اعیان‌فارس درکرمان بمحضر نادررسیدند واو دستور داد، همه را نابیناساختند وبه فراشخانه سپردند نادر به‌میرزا محمد حسین شریفی تکلیف‌کرد تاکلانتری فارس را برعهده بگیرد . میرزا ابتدا نمی‌پذیرفت اما نادراصرار ورزید وبرایش خلعت فرستاد . بعد ازآن شصت ونه نفر ازکلانتران وعمال بلوکات فارس راکه نابیناساخته بود بقتل‌رسانید و جنازه آنانرا در میدان انداختند واز سرهای آنان مناره ساختند **علینقی بیگ‌لر** مامور اجرای‌این حکم بود. ازقضاهفده‌تن ازکلانتران نابینای‌فارس را کسانشان فراری دادند تااز قتل نجات یابند . **نقسچیان ازعلینقی بیگ عوض‌میخواستند و میگفتند مناره ای‌که از سر فارسیان بنا میشود ناقص خواهد ماند و مورد مآخذه قرار خواهیم گرفت . وضع چنان سخت بوده است که‌حتی میرزامحمدحسین شریفی‌شیرازی که‌آنهمه مورد احترام نادر بوده‌ومیرزا محمدکلانتر میترسیدندازخانه بیرون بیایند وبدست نسقچیان بقتل رسند تا مناره سرهارا باکله‌آنان تکمیل نمایند!**

پس ازچند روز نادر شاه میرزا محمد حسین شریفی را که چند روزاز منصب کلانتریش میگذشت بصاحب اختیاری فارس برگزید محمد خان شاطر باشی والی‌شهر شیراز،وعلینقی بیگ‌لر، بعنوان‌ضابط باشی بلوکات‌تعیین گردیدندهفتهزارسپاه‌مخلط‌ازبك وقزلباش وافغان هم‌برای ساخلوی فارس معین‌شدند ومقررگردید صاحب‌اختیار سالیانه ششصدوهفتاد وپنجهزارتومان بدربار نادرشاه بفرستد.میرزا محمد حسین بعرض‌رسانید کدوصول‌این پول ازفارسی‌ها زیاداست‌پادشاه یکصدو بیستو پنجهزارتومان تخفیف‌دهد. نادرقبول کرد وبه‌میرزاحسین اختیاردادکه تاپنجاه نفررا میتواندبدون اجازه ازپادشاه کردن بزند وتأکیدکردکه درمورد خلافکاران ازبریدن‌گوش ودست وکور کردن چشم کوتاهی نکند!

پس از آمدن این عده بشیراز روابط خوبی بین سرداران وصاحب اختیار برقرار بود **اما بعلت خرابی خفر، کوار، سروستان وسایر بلوکات ومتفرق شدن زارعین جمع آوری مالیات با مشکل روبرو شد.** محمدخان، عده‌ای ظالم مانند صالح داروغه، محمدکربالی، آقاعلی نقی منشی، میرزاعلی جابری«۱» را در اطراف خود جمع کرده به حبس وضرب وشتم مردم پرداخت صاحب اختیار چاره‌ای جز سازش نداشت زیرا مخالفت با او بمنزله مخالفت با نادر محسوب میشد. وی برای آسوده کردن بیچارگان معمولا از ثروت خود بمحمدخان میداد تا مردم را نیازارد. آنچه از بلوکات جمع میشد صرف لشگر هفتهزار نفری ساخلو ولشگر دوهزار نفری فارس میشد. بالاخره ظلم بنهایت درجه رسید . در این احوال خبر قتل نادر به شیراز رسید ومحمدخان تصمیم گرفت میرزامحمدصاحب اختیار و چندتن از اعیان سپاه قزلباش را بضیافتی دعوت کند و بقتل رساند واموال فارس را برداشته فرار کند. عطا خان از بك گفته بود ما نباید دست خودرا باخون سیدی که اینهمه بمامحبت کرده آلوده سازیم وشهری را ویران نمائیم. میرزامحمد کلانتر هم توسط محمدرضاخان قراچلو از توطئه باخبر شد. هیچیك از امرای افغان هم با محمدخان همراهی ننمودند واو تنها ماند و ازشیراز فرار کرد. سران سپاه نادری هم از صاحب اختیار اجازه مرخصی گرفتند و ازشیراز رفتند **مردم شیراز باشکم گرسنه وبدنهای برهنه شادی کنان وکف زنان جشن گرفتند که ازمامورین ومحصلان راحت شده‌اند وسروکارشان بامیرزامحمد حسین صاحب اختیار است.**

اما طولی نکشید که خبر آوردند **علی عادل شاه** جلوس کرده **وصالح خان** بیات هم ایالت فارس را برعهده دارد. صاحب اختیار، صالح خان را با احترام پذیرفت. عده‌ای ازشیرازیان که درزمان نادرشاه صاحب منصب بودند بهمدستی سادات مولا در مدرسه خان سنگر گرفته برضد صاحب اختیار بنای تیراندازی را گذاشتند. جمعی از نیك اندیشان بنزد آنان رفته بداندرزگوئی پرداختند و غائله را خوابانیدند . هنوز چند صباحی نگذشته بود که علی عادل شاه **میرزا ابوالحسن** شیرازی را لقب خانی داده بایالت فارس روانه داشت وصالح خان را هم سردار سپاه فارس کرد . بین سردار وحاکم نا سازگاری بوجود آمد .

۱ـ این شخص از وزیرزادگان فارس بود .

صاحب اختیاروصالح‌خان باهم‌اتحاد بسته میرزاابوالحسن‌راکه‌برای تحصیل، مالیات‌به گرمسیرات‌رفته‌بودبشیراز راه ندادند واوبناچار باصفهان‌رفت‌صالح‌خان بعدازآن‌خودرا بیگلربگی‌فارس میدانستوببهانه‌انجام‌فرمان **ابراهیم‌خان** پسردیگر نادرکه‌والی‌عراق‌و اصفهان بود برای مردم ایجاد زحمت مینمود وصاحب اختیارهم نمیتوانست از اجحاف او جلوگیری کند . درسال۱۱۶۱ ابراهیم‌خان نامه‌ای بشیراز نوشت‌که مابرعلی عادل شاه فائق‌آمده، او را محبوس کرده‌ایم . صاحب اختیار در مجلس عام علناً باسلطنت ابراهیم خان مخالفت ورزید وگفت سلطان ماعلی‌عادلشاه است . چندی بعد خبررسید **شاهرخ‌شاه**برتخت سلطنت نشسته وصالح خان بیات‌راحاکم ومحمدحسین‌صاحب‌اختیاررا بدصاحب اختیاری فارس برقرارکرده‌است. فرمان‌را درمسجدجامع برای‌مردم‌خواندند. اماصالح‌خان پیشنهادکردکه‌صاحب اختیاروحاجی‌حسین‌خان نفربه لارستان‌ومیان ایلات بروندوبرای‌مقابله باابراهیمخان سربازجمع‌آوری‌کنند . غرض‌اصلی اواین‌بودکه‌این دوتن‌را ازشیرازدورسازد وخودذخایرفارس‌رابرداشته بخراسان‌برود.

همینکه این دوتن ازشیراز خارج شدند صالح خان میرزا محمدکلانتررا هم فریب داده‌گفت سفرچندروزه‌ای بفسا میرویم، بهتراست شما هم‌باما بیایید تا خبری‌از صاحب اختیارکسب‌کنیم این‌دوتن‌بفسارفتند وسپس وارد داراب شدندو در همین وقت خبررسیدکه‌**حاجی‌خان‌کالی**،میرزا ابوطالب‌کلانترلار راکشته. صاحب‌اختیارواردداراب شدکه بازخبر یافت ابراهیم‌خان ، **تقی‌خان بقایری** رابایالت فارس و **میرزا حسین‌خوئی** را بوزارت برگزیده واینان وارد شیراز شده‌اند. صاحب اختیار صالح خان را توبیخ نمودکه چرا درغیبت‌من شیراز راخالی‌گذاشتی؟ وبعدازآن لشکری‌از مردم داراب و فسا ونی‌ریز واصطهبانات و سروستان فراهم‌آورده بشیرازحرکت‌کرد. دست نشاندگان ابراهیم‌خان بر پشت بام شاه‌میرعلی حمزه سنگرگرفته می‌جنگیدند. درهمین وقت‌به صالح‌خان خبررسیدکه ابراهیم‌خان فتحعلی‌خان افشار را بایالت‌وسرداری فارس روانه داشته است واو باصفهان رسیده.

صالح خان ازراه حیله این خبررا ازصاحب اختیار پنهان داشت واو را ببهانه آوردن دشتستانیها وکازرونیها روانه آن سامان کرد تا خود فرار نماید . نیمه شبی میرزا محمدکلانتر راکه‌مردی جوانمردونویسنده‌ای‌خوش‌قلم بود احضارکردو موضوع مأموریت فتحعلی خان افشار را بااودرمیان گذاشت . میرزا محمد دانست‌که صالح خان آماده‌فراراست لذا عیال صاحب اختیار وکسان خود را به فیروزآباد فرستاد و خود ازراه لرستان ورونیزونی‌ریز عازم یزد گردید .

فتحعلی خان‌هم بدون‌آنکه با مانعی‌روبرو شودواردشیرازگردید وامورآنجا را دردست‌گرفت . صاحب اختیارنیزششهزارتفنگچی فراهم‌کرده به‌فیروزآبادآمد وعیال خود را به‌قصبه خشت فرستاد وخود به‌شش فرسنگی شیرازآمد .

فتحعلی خان باسپاه‌عراق‌ازشیرازخارج شد تااورا استقبال‌کند اما طرفین‌ترجیح دادند ازخونریزی خودداری‌کرده هرکس درشیرازطبق وظیفه خود عمل نماید وبدین ترتیب فتحعلی خان وصاحب‌اختیار وارد شهرشدند .

درسال ۱۱۶۲ که ابراهیم خان دستگیروکشته شد صالح‌خان‌بیات ومیرزا محمد کلانتر باهزارسوار وپیاده وارد ابرقوشدند وبافتحعلی‌خان‌جنگیدند. در این موقع عبدعلیخان دشتستانی عیال واموال فتحعلی خان را توقیف کرد . صاحب اختیار که بمشایعت فتحعلی خان بزرقان رفته‌بود پس‌ازشنیدن این واقعه بشیرازبازگشت وعیال و واموال فتحعلی خان را گرفته به‌گماشتگانش تحویل داد . صالح خان واردشیراز شد ومستقیماً بمنزل صاحب اختیاررفت وایالت فارس را ازطرف شاهرخ برعهده‌گرفت .

درسال۱۱۶۴ حاجی خان کالی‌لاری کلانتر لارراکشته برآن نواحی استیلا یافت سپس باچند هزار تفنگچی لاری بطمع در دست گرفتن حکومت قسمتی از ایران عازم شیرازشداما دربین‌راه درگذشت وبرادرش **نصیرخان** ازنقشه برادرمنصرف شد وبلاربرگشت .

کریم خان زند

حکومت شاهرخ دوام وقوامی نداشت بهمین جهت سرکشان ومدعیان حکومت درهرگوشه‌ای دست بدآشوب میزدند. ازجمله این مدعیان طایفه زند بود . زندیه از لرهای ملایر بودندکه نادرشاه آنانرا به دره‌گزخراسان کوچ داد. پس ازمرگ نادر این قبیله بازبه وطن خویش بازگشت. دراین‌هنگام رئیس طایفه‌دو برادر بودندبنام **کریمخان وصادق‌خان** که هردو پسران **ایناق خان** رئیس زندیه بودند . این دو برادر ابتدا در خدمت ابراهیم خان‌افشار برضد علی عادل شاه می‌جنگیدند. هنگامی که شاهرخ شاه دچارطغیان سرکشان بود کریمخان **وابوالفتح خان وعلی مردان خان‌بختیاری** قرار گذاشتند**ابوتراب**، دخترزاده‌هشت‌ساله شاه سلطان حسین را بپادشاهی بردارندومناصب را هم چنین‌تقسیم‌کنندکه‌ابوالفتح خان والی‌اصفهان ، علی مردان خان نایب‌السلطنه و کریمخان وکیل الدوله وسردارسپاه باشد . علی‌مردان خان ازدوری‌کریمخان‌که‌برای فتح همدان رفته بود سوء استفاده کرد وابوالفتح خان راکشت وباسپاهی عازم شیرازشد صالح‌خان بیات،والی‌فارس بدقلعه داری پرداخت وحصاری راکه بردور شیراز کشیده بود باتمام رسانید وهزارتفنگچی شیرازی الاصل خواست تاخودرا حفظ کند . مردم بااین امرمخالف‌بودند، وصاحب اختیارهم خواهش صالح‌خان را با اغماض و اجمال گذرانید . صالح داروغه وآقا علی‌نقی منشی بمیان افتاده عده‌ای ازاوباش راگردخود جمع‌کرده بدحاکم‌گفتند صاحب اختیارتفنگچی شیرازی نخواهدداد؛ ماخود این‌کاررا انجام خواهیم‌داد. هنگامیکه علی‌مردان خان‌واردکامفیروز فارس شد. داورغه ومنشی هم جمعی‌اوباش مسلح را باتفاق صالح‌خان بیات بآنجا فرستادند. درهمان حملات‌اول شکست برداروودسته صالح‌خان افتاده فرارکردند . علی‌مردان خان باپانزده هزارسوار وپیاده شیراز را محاصره‌کرد وپس‌ازچند روزصالح‌خان بجای آنکه ازحصارشهر برای دفاع استفاده‌کند براصفهان تاخت وشیرازبدست علی مردان خان‌افتاد، **وچنان بیدادی براه انداخت که ضرب‌المثل ماند . طی مدت شش‌ماه، پیشکش نقدی وخیمه وخرگاه و**

فرش وماکول وملبوس وحتی رختخواب قلمکاروانواع اشربه وتفنگ ویراق وذغال وهیزم و مس وذغال ازصاحب اختیارومیرزا محمدکلانترمطالبه میکرد ومدت ده‌روزصدوشانزده اسب چاپاری گرفت . صاحب اختیارومیرزامحمدکلانتر بی‌نوائی مردم وعدم توانائی آنانرا به علی‌مردان خان گفتند؛ اما او آندورا بوضع بسیار موهن و زننده‌ای معزول داشت و صالح خان داروغه را بکلانتری برگزید **آنگاه که گروه ستم پیشگان کامل شد مالیات سه‌سال آینده فارس را بانضمام پیشکشی که ازچهارصد هزارتومان متجاوزبود مطالبه کرد . گماشگتان اوبجان مردم بلوکات افتادند ومردم راآواره ساختندورامجرد وکامفیروزوسرحد چهاردانگه بکلی ویران وخالی ازسکنه شد . چون ازآن حوالی‌مالی‌فراهم‌نشد بجان مردم شیراز افتاد و محترمین شهر را نابینا ساخت وخود خفروکوار را باخاك یکسان کرد وپس از بازگشت بشیراز درختان باغها را بریده، بجای هیزم بکاربرد** آنگاه چون احساس کرد شیرازیان آه دربساط ندارند عازم کازرون شد ودربین راه غارت کنان خودرا بدآن حوالی رسانید وپس ازآنکه‌آن نواحی راهم‌غارت‌کرد ، عازم شیرازگردید . درکتل دختر ، **محمد علی‌خشتی** وتفنگچیان کلانی و عبدوئی راه را براوبستند و سیصدنفر بختیاری راکشته تمام اموال کازرونیان را پس‌گرفتند .

علی‌مردان‌خان بازبکازرون برگشت‌اماکسی‌رادرآنجاندید. پس،ازآنجاواردممسنی شد وبه بختیاری رفت. حاکم‌اودرشیراز،معصوم‌علی‌خان‌افشار باصالح‌داروغه وآقاعلی‌نقی منشی وده نفرازاستادان صنف ودوسه‌نفرازکدخدایان محلات‌همداستان شدندتاصاحب اختیار و میرزا محمد کلانتر را بکشند . میرزا محمد براین توطئه آگاهی یافت و ازشیرازخارج شدوشهردچارلوطی بازارگردید . کریمخان پس‌ازفتح‌اصفهان وشکست قطعی علی مردان خان ایالت فارس را به ابوالحسن شیرازی که قبلاً نیزازطرف علی عادلشاه حکومت همین مملکترا داشت واگذاشت. وقتی ابوالحسن خان‌وارد باجگاه یعنی دوفرسنگی‌شیرازشدمعصوم علی خان باستقبال رفته اورا مقیدساخت وبشهرآورد. مردم شیراز، برگماشتگان مسلح‌معصوم علی‌خان هجوم آورده ابوالحسن خان را نجات

دادند ومعصوم علی‌خان را بقتل رسانیدند. منشاء این خدمت همان محمد علی‌خشتی بود که ملقب به محمد علی خان‌گردید . صالح داروغه‌را هم‌بجرم جنایتها کورکردند وکلانتری را بدآقا علی نقی‌منشی واگذاشتند پس‌ازچند ماه علی نقی منشی بین محمد علیخان خشتی‌وابوالحسن خان‌سعایت کرد ومحمدعلی‌خان‌وعلینقی هم مردم را تحریك بدآشوب نمود.ابوالحسن خان راکشتندوشهر بدست علی‌نقی منشی افتاد . دراین‌اوقات گماشتگان کریمخان آقا علی نقی‌را کشتند و **هاشم‌خان** بیات با مواضعهٔ سران کرد وبیات حکومت فارس را بدست گرفت . درسال ۱۱۶۶ که کریمخان مازندران رااز دست**محمد حسن** قاجار بیرون آورد وبه‌اصفهان بازگشت صالح خان بیات را بحکومت فارس تعیین نمود وهاشم خان بیات نظر بدخویشاوندی از او استقبال کرد، اما همچنان خود بامرحکومت مشغول‌بود. دراین اوقات‌شکست برکریمخان افتاد وهرروز باعیال خود ازجائی بجائی میگریخت؛ تاآنکه باکمك‌اهالی دشتستان و فداکاری‌های مادی مردم خشت‌ورشادت تفنگداران کازرونی سپاهی لایق برای کریمخان‌گردآمدودرهمان صحرای خشت لشکر **آزاد خان** افغان راشکست دادند . آزادخان بلافاصله بشیراز گریخت وصالح خان بیات را بحکومت ومیرزا محمدحسین صاحب اختیار رابه‌منصب سابق خود گماشت و خود پس از ده روزبه اصفهان رفت . کریمخان نیز بسوی شیراز حرکت کرد و در حوالی تکیه حافظیه اردوزد وپیام اندرزمانندی برای صالح خان فرستاد؛ امااومقاومت میکردوانتظارداشت‌کدآزادخان‌باویاری نماید. **میری‌خان** ممسنی ازکریمخان فرمانی گرفت که میرزا محمد کلانتررا که در قریه فاروق توقف داشت غارت نمایند وعلی‌قلی‌خان‌کازرونی‌که ازدوستان یکدل میرزا محمدکلانتر بود،براین بدخواهی مطلع شد؛ لذافرمانی‌ازکریمخان‌گرفت که اومشمول عنایت است. این‌فرمان زودتربفاروق رسید ومیرزامحمدکلانتردر حوالی تکیه حافظیه واردواردوی کریمخان شد ومورد‌عنایت قرارگرفت. میرزا محمد قلعه‌داران شیرازرا نصیحت‌کرد که دست از مقاومت بردارند ؛ سرداران نگهبان دروازه اصفهان شیراز پیغام دادند که ما مقاومت

نخواهیم کرد پس، در روز جمعه سیزدهم صفر سال ۱۱۶۸ کریمخان از همان طریق بدشیراز راه یافت وصالح خان بیات هم بدست **شیخعلی خان** مقتول شد . میرزا محمد حسین صاحب اختیار دوروز قبل از فتح شیراز برحمت ایزدی پیوست؛ وکریمخان چون براین حال آگاه شد میرزا محمد کلانتر را احضار کرده گفت بعد ازوفات صاحب اختیار من بمنزله پدر توهستم ومیدانم که محسودهمه واقع خواهی شد اماخاطرجمع باش که سعایت درمن اثر ندارد . آنگاه چون عازم لارستان بود **بدرخان** زندرا بایالت شیراز گماشت دراین اوقات قحطی همه جارافرا گرفت و بدرخان هم نسبت بمردم تعدی بسیار نمود .

درسال ۱۱۶۹ محمدحسن قاجار که باکریمخان درحال جنگ بود بشیراز آمد، اماچون موفق بفتح آن نشد بلوکات اطراف راغارت کرده به اصفهان بازگشت. سال بعدکریمخان برای استحکام وضع دفاعی خود برادرش **صادق خان** زند را به حکومت فارس گماشت کریمخان خود بتصرف شهر بهبهان همت گماشت و حاکم آنجا **میرزاعلی رضا قنواتی** را باعیال از بهبهان بـه شیراز کوچانید . درسال ۱۱۷۱ کار محمدحسن خان قاجار رونق گرفت ، اصفهان را تسخیر کرد و چون شیخ علیخان والی آنجا به شیراز فرار کرده بود بـدان جا حرکت نمود. وی ازتل بیضا و صحرای همایجان اردکان گذشته ، ممسنی و کازرون ودشت ارژن را پشت سرگذاشت ودرنـه کیلومتری شیرازفرودآمد .

نصیرخان لاری که ازکریمخان خسارت دیده بوده، سه هزارتفنگچی دراختیار محمد حسن خان گذاشت . محاصره شیرازطول کشید ولشکرقاجار ازنظرآنوقه دچار مضیقه گردید . محمدحسن خان عده‌ای را به دشمن زیاری وممسنی واردکان برای تحصیل آنوقه فرستاد. کریمخان توسط جاسوسان خودبراین امراطلاع یافت وشیخ علی خان را بمقابله آنان فرستاد درقریه گویم و حوالی دشمن زیاری طرفداران زند وقاجار بهم رسیدند . عده زیادی ازقاجاریه کشته وجمعی هم اسیر شدند .

چهارپایان وغله فراوانی که قاجارها فراهم آورده بودند بـدست شیخعلـی خان

افتاد . چون خان قاجار تنهاماند باگروه قلیلی که باووفادارمانده بودند به مازندران فرارکرد .

کریمخان نیز ازشیراز وارد باغ‌دلگشا واقع‌درچندکیلومتری شیرازشد ودرماه محرم در همانجا به‌تعزیه داری خامس‌آل‌عبا پرداخت . درسال ۱۱۷۳ کدکریمخان‌از فتنه‌قاجار راحت‌شده‌بود درتهران توقف‌داشت‌وصادق‌خان درشیرازبامیرزامحمدکلانتر ناسازگاری‌کردو وجوهی میطلبیدکه اوقادربه پرداخت‌آنها نبود بناچار بتهران رفت و ماجرا را باکریمخان در میان‌گذاشت. وکیل او راباسفارش نامه‌ای مجدداً بشیراز باز گردانید و این‌بار صادق خان تعدیلی دررفتار خود نمود وبدون مشورت‌میرزا محمد کاری‌انجام نمیداد.

کریمخان درسال ۱۱۸۰ شیرازرا پایتخت‌خود قرارداد وشروع به‌ساختن‌بناهای محکم ورفیع‌نمودکه تاکنون هم‌آبادی‌شیراز ازآن‌بناهاست. درسال ۱۱۹۳ کریمخان دراندرون‌کوچک‌که‌فعلا درقسمت شمالی‌ساختمان پست‌وتلگراف بقایان‌آن برپاست‌در گذشت. بین‌فرزندانش‌برسرجانشینی‌واختلاف افتادوخوانین زندیه هم‌هریك از یکی طرفداری‌میکردند واین‌اختلافات باعث‌شدکه‌جنازه‌کریمخان تاشامگاه‌روی‌زمین‌بماند وکسی بفکر کفن ودفن‌آن نباشد. سرانجام **ابوالفتح خان‌ومحمدعلیخان** را مشترکاً به شاهی‌برداشتندوزکیخان ایالت فارس رازیرنظرگرفت ودرحقیقت‌تمام‌کارها در دست‌او بود. صادق‌خان‌دراین‌موقع دربصره بود و بمحض‌شنیدن خبروفات کریمخان به شیراز حرکت‌کرد ودرخارج‌شهر اردوزد وپسرخودرا بنزد زکیخان‌که خالوی او بود فرستاد. زکیخان نسبت به‌شوهرخواهرخود نرم‌نشد؛ وبه‌افراد اردوی‌صادق خان پیغام‌فرستادکه اگرتسلیم نشوند خانواده‌آنان‌را برباد فناخواهدداد.افراد لشکرصادق‌خان تسلیم‌شدند وصادقخان هم‌بدکرمان‌رفت. پسردیگر صادقخان **علیمراد خان** از خالوی خود زکیخان بیمناك شد وازابوالفتح‌خان‌پادشاه‌خواست تااورا ببهانه اعزام‌لشکر به‌اصفهان و عراق ازشیرازخارج سازد. این تدبیر عملی‌شد . علمراد خان پس از تنظیم امور اصفهان و

عراق بدقم آمد وقصدمخالفت بازکیخان راآشکارساخت امالشگریان‌را ازاو هراسان دید. بناچار سران سپاه رادرحرم‌حضرت معصومه جمع‌آوری‌کردوآنانراسوگند دادکه دست‌ازحمایت‌واطاعت‌زکیخان بردارند. زکیخان تمام‌مردان‌شیرازرا باجبارمأمورجنگ‌با علیمرادخان‌کردوتا ایزدخواست‌پیش‌آمد. درآنجا باوگزارش‌دادندافرادعلی مردان‌خان خزانه‌اصفهان راکه‌گماشتگان‌او به‌شیرازمیآورده‌اند درایزدخواست‌ضبط کرده‌اند. وی‌از مردم‌آنجا بازخواست‌کردکه‌چراجنگ نکرده‌اند وبهمین‌جرم‌دستورقتل وغارت مردم شهرراصادرکرد. سران‌زند چون‌دیدند ظلم وخودسری زکیخان بنهایت‌رسیده شبانگاه بخوابگاهش‌رفته باگلوله طپانچه اوراکه‌صدروزتمام برمردم‌مستولی‌بودبقتل‌رسانیدند. میرزامحمدکلانتر، ابوالفتح خان‌ومحمدعلی‌خانرا باخود بشیرازآورد ودر روزورود، صدهزار نفر باستقبال آنان‌آمدند. اما ابوالفتح خان‌بجای‌آنکه باوضاع آشفته سرو سامانی‌دهدبه‌باده‌گساری‌وزنبارگی‌پرداخت. میرزامحمدکلانتراورانصیحت‌کردکه‌پدرت پس‌ازده‌سال‌که‌ازاستقلال سلطنتش‌گذشت وهمه‌جارا امن وامان ساخت تازه لب‌بشراب زدو حال‌آنکه شماده ساعت پادشاهی نکرده‌اید وباین عیاشی‌های مخرب میپردازید

چندروز دیگر میرزامحمد چون ابوالفتح‌خان‌را نسبت به‌مملکت بی‌اعتنا دید باز اندرزش داد. این‌بار ابوالفتح‌خان سه چهارشب از میخوارگی دست کشید اما باز میثاق‌راشکسته، افراط درشرابخوارگی راپیشه‌ساخت. باز میرزامحمد کلانتراورابرای بارسوم باکلمات‌خشونت‌آمیزتر اندرزداد درهمین‌وقت‌صادقخان‌هم‌ازکرمان واردشیراز شده به‌نصیحت‌شاه‌پرداخت‌اماچون‌بی‌اعتنائی اورادید تصمیم‌گرفت‌وی‌را ازمیان‌بردارد. میرزامحمدکلانترو برادرش میرزاجانی‌وچندتن‌دیگر بحضورصادق‌خان رفته‌اورانصیحت کردند که‌باید پاس‌حقوق‌کریمخان رانگاه داشت.

صادق‌خان پذیرفت‌اما سران لشگر واطرافیان اورا بازتحریک‌کردند و عاقبت ابوالفتح‌خان‌راخانه‌نشین‌ساخت. شاه حتی دراین هنگام هم‌دست ازعیاشی برنمیداشت. صادق خان ابتدا بحبس او اقدام کرد وپس از چند روز نا بینایش ساخت و خود به

سلطنت نشست .

علیمرادخان باشنیدن این خبر بالشکری عازم شیراز شد وسپاه دوحریف بجنگ پرداختندوافرادعلیمرادخان شکست خوردند. علیمرادخان ازهمدان لشگری جمع آوری کردو باصفهان رفتوعوامل صادقخان را بیرون کرد و باز برای حمله بشیراز حرکت نمود امادر این هنگام آقامحمدخان قاجار نیز بسرعت برای برانداختن زندیه آماده میشد. علیمرادخان **صحرای قبله وقریه کشن** واقع در نیم فرسنگی شیراز را سنگر قرارداد وصادقخان بخیال آنکه شیراز بانی را که در سپاه علیمرادخان بودند و همچنین ایلات را در فشار روحی قرار دهد، خانواده های آنانرا تحت آزار وشکنجه قرارداد. ایلات نیز دست از عیال وفرزند شسته کینه توزانه حمله کردند. چهارماه جنگ ادامه داشت وصادقخان هم بشکنجه وقطع دست ویاکور کردن اهالی شیراز مشغول بود

مدت محاصره به شش ماه رسید . مردم شیراز درهای خانه های خود را بجای هیزم سوزانیدند و اردوی علیمرادخان هم تمام درختان باغها را قطع کردند . سه ماه دیگر محاصره بطول انجامید و هفتهزار نفر از سپاهیان مدافع شهر بقتل رسیدند و همین تعداد نیز بفرمان صادق خان و علیمرادخان نابینا شدند یا دست و پا وگوش و بینی شان را بریدند . قیمت اجناس بنحو دیواندکننده ای بالا رفت وآنوقه کمیاب شد سرانجام یکسال شیراز درمحاصره بود. عاقبت جماعت **باجلان و فیلی** که نگهبان دروازه باغ شاه (چهارراه زند فعلی) بودند، با **اکبرخان** یکی ازسرداران علیمرادخان قرار گذاشتند که محاصره کنندگان وارد شهر شوند. اکبرخان هنگام ورود بشهر گروهی را بقتل رسانید . عده تازه ای راه را براکبرخان بستند ونزدیك بود اورا دو باره بخارج شهر برگردانند اما خبر رسید که ازدروازه **شاه داعی الی الله** هم عده ای وارد شهرشده اند . اکبرخان بغارت محلات شیراز پرداخت وباز عده ای منجمله صادقخان را ابتدا کورکرده سپس بقتل رسانید پس از استقرار علیمرادخان، کم کم از شدت قتلها و مثله کردنها وغارتها کاسته شد وبه میرزا محمدکلانتر تکلیف شدکه ایالت فارس را بپذیرد

وی حاضر شد شش هزار تومان پیشکش بدهد اما مفسدین اورا واداشتند تا تغییر عقیده بدهد وچهل هزار وپانصد تومان مردم شیراز را جریمه نمایند . پانصدکارگزار نیز برای وصول این پول بکار مشغول شدند واینان باضرب وشتم وحتی قتل پول و جریمه رامطالبه میکردند. میان ستمگران هم اختلاف بود. بدین معنی که علیمرادخان برای دلجوئی برادر خود، عامل قتل صادق خان را اکبرخان معرفی کرد و برای مجازات او اکبرخان را ابتداکور نمود وسپس بقتل رسانید. آنگاه دستور داده شدمیرزامحمد کلانتر و میرزا جانی برادرش و چند تن از نزدیکانش باگروهی ازاعیان شیراز با خانواده‌های خود به اصفهان بروند وشیرازرا تخلیه نمایند وشصت نفر هم برای حرکت دادن آنان گماشتند. **پس از تبعید این عده چنان بامردم سوءسلوك شدکه ستمهای چنگیز راعدل میشمردند. باضرب وحبس وقتل، صدهزارتومان از مردم فقیرشیرازکه حتی خانه‌هایشان در نداشت ودر ختی درشهر یا اطراف آن دیده نمیشدگرفتند** . علیمرادخان ایالت فارس را به **صید مرادخان** عم خود سپرد وخود باصفهان رفت تاآنجا را پایتخت قرار دهد .

وی درروز ورود به اصفهان ده‌هزار تومان نقد و قندیل طلای مرصع وفرشهای ممتازوچهل چراغ بلوررا که همه‌از غارت مردم شیراز وبقیمت قتل ومثله کردن ده‌هزار نفر بدست آمده بود به نجف اشرف فرستاد تا پیشکش بارگاه علی بن ابیطالب شود! وی کداز آنهمه آدمکشی وفنا شدن زن و کودك لذت میبرد بمحض آنکه نام امیرالمؤمنین رامی‌شنید اشکش جاری میشد و در عین حال همیشه اوقات بساط شراب و زنبارگیش پهن بود ! در سال ۱۱۹۹علیمرادخان براثرافراط درمیخوارگی بیمار وتقریباً زمینگیرشد. مادرش به‌فرزند دیگرخود **جعفر خان** اطلاع دادکه از معالجه برادرت مأیوسیم.جعفرخان هم اززنجان لشکرکشید وعلیمرادخان با وجود بیماری شدید آماده‌مقابله شد امااجل مهلتش نداد و جان سپرد . هنوز جعفرخان درست برتخت سلطنت ننشسته بودکه باو خبر پیشرفت سریع **آقامحمدخان** قاجار را دادند . وی سراسیمه با گروهی از افراد خاندان وکیل بشیراز فرارکرد . مردم شیراز نیزکه از بیداد صید مرادخان به تنگ آمده بودند

بامیدآنکه شاید جعفرخان بهتر باشد از او استقبال نمودند.

جعفرخان در سال ۱۲۰۱ از شیراز بقصد مقابله با آقا محمد خان به اصفهان لشکر کشید وآنجا را تصرف کرده میرزاجانی شیرازی نواده علامه **سید علیخان** معروف را به ایالت آن شهر گماشت. در برخوردهای بعدی، چون سران سپاه فارس از جعفر خان رنجیده بودند اورا ترک گفتند وجعفرخان نتوانست دربرابر خان قاجار مقاومت ورزد؛ بناچار بشیراز بازگشت ودرآنجا با مردم ممسنی، بهبهان، خرمشهر و کازرون ولارویزد دستوپنجه نرم میکرد. درسال ۱۲۰۲ جعفرخان بیمار شد و در بستر افتاد صید مرادخان و برادرانش که مورد غضب قرارگرفتدو بابزرگان شیراز درارگ محبوس بودند غلامی را فریب داده از او سوهان گرفته زنجیرها را گسیخته وارد خوابگاه جعفرخان شدند. وی باحال نزاو برخاست وباسیلی دوتن‌از مهاجمین‌را ازپای‌درآورد اما **ابراهیم‌خان** پسر **اسمعیل‌خان** زندکه‌کودکی نو خاسته بود باچوب‌جاروب فراشی ازپشت سر بر فرقش‌کوبید و جعفرخان با هیکل درشت خود از پای در افتاد؛ بقید برسرش تاختند باچوب وچماق‌وچوب جاروب‌وسنگ وپاره‌آجر کارش‌را ساختند، آنگاه سرش‌را بریده‌درطلوع آفتاب‌ازارگ‌بزیرانداختند نگهبانان‌متفرق‌شدندوصید مرادخان شاهی‌را بدست‌گرفت. اما **لطفعلی‌خان** زند پسرعلیمرادخان بهمدستی مردم شیراز صید مرادخان واتباعش راکشته سلطنت را در دست‌گرفت. آقا محمدخان بمحض آگاهی براین ماجرا بشیراز حرکت‌کرد وبین دومدعی جنگ درگرفت. لطفعلی‌خان که بقول مورخین **دل‌گرگ وزور شیر وچالاکی یوزرا داشت** با دو هزار سوار بعزم در هم شکستن قلب سپاه قاجارکه سرداری‌آنرا جعفر قلی‌خان برادر آقا محمد خان بر عهده داشت وارد معرکه شد.

آقا محمد خان پیاپی قلب لشکر را تقویت‌کرد. در این هنگام محمد خان عموی لطفعلی خان ازجنگجویان‌قاجاری ترسیده فرارکرد وهمین‌کاراو باعث شکست سپاه شیراز شد: لطفعلی‌خان مانند نهنگ چند بار در قلب لشکر قاجار غوطه خورد

و چـون تلاش را بیفایده دید از بـاغستان‌های قصرالدشت فعلی سردرآورد و منتظر فراریان شدوباآنان بشهر داخل گردید. آقا محمدخان چندی شیراز رامحاصره‌کرد. لطفعلی خان از ابتدای جلوس خود حاجی ابراهیم را کلانتر فارس نمود و سپس او را بوزارت برگزید اما براثر سعایت سران زند ازلطفعلی‌خان حرکاتی سرزدکه‌معلوم شد در موقع مقتضی قصدجان‌حاجی‌را دارد. هنگامی‌که لطفعلی‌خان عازم فتح‌اصفهان شدحکومت فارس را به برادر خرد سال‌خود خسرو ووزارتش را بدحاجی ابراهیم و سرداری سپاه مستحفظ شهر را به برخوردار خان‌زند وحفاظت ارگ وحرمسرارا بـه محمدخان زند واگذاشت. آنگاه **میرزامحمد** فرزندحاجی ابراهیم را هم باخود برد. ازاین وضع، حاجی بیشتر بدتردید افتاد. لذا برخوردارخان را ببهانه مشاوره بخانه خود دعوت‌کرد وبکمك برادر خویش امرای زندرا محبوس ساخت. باتوطئه برادرزن حاجی در اردوی لطفعلی‌خان نیز شلیك‌گلوله برخاست وشاه‌راملزم ساختندکه‌براسب بنشیند وفرارکند. تنها **تهماسب خان فیلی** وهفتادتن ازکسانش لطفعلیخان را همراهی کردند ودر بین راه نیز سیصد سوار باو بپیوستند واو پشت حصار شیرازآمد. حاجی باو پیغام داده‌که بایددل از شیراز بکند اما پادشاه زند تصمیم بجنگ‌گرفت و چون دوهزار نفر دیگرازسپاه‌پراکنده‌اش بدوپیوستند درعزم‌خود راسخ ترشد. حاجی‌ابراهیم بلشگریان لطفعلی‌خان پیغام دادکه اگردست‌از حمایت اونکشندوبشهر نیابندخانواده آنان‌کشته خواهند شد. افراد سپاه پادشاه زند بناچار وارد شیراز شدند ولطفعلی‌خان باچندنفر ازکسان خویش بدشتستان فرارکرد.

حاجی‌عده‌ای‌را بتعقیب‌اوفرستادودرکازرون‌نیزهزارتفنگچی‌بتعقیب‌کنندگان‌پیوست. **لطفعلی‌خان که‌درشجاعت‌رستم زمان خوانده میشد، درمیان‌جنگجویان شجاعانه می‌جنگید واز میان‌آن انبوه دشمن خودرا بکوه‌کمارج رسانیده** روانـه خشت گـردید؛ و از آنجا نیز بوشهر رفت. اما شیخ نصرخان‌حاکم بوشهر باو اجازه ورود به شهر را نداد. لطفعلی‌خان بناچار بدبندر ریگ رفت ومورد استقبال **میرعلی‌خان** حیات داودی‌ضابط

بندر ریگ قرارگرفت. حاکم بوشهر ازحاجی ابراهیم برای‌از بین بردن لطفعلی‌خان یاری‌خواست‌وخود سدهزار تفنگچی آماده ساخت. حاجی ابراهیم نیز سدهزار سوار فرستاد و **شاه‌زندکه جز پنج‌شش نفر بهمراه نداشت باشش‌هزار تفنگچی دشمن روبرو شد.** میرعلی‌خان جمعی سپاه فراهم‌آورد و هفتاد سوار نیز از شیراز فرارکرده به پادشاه پیوست.مع‌الوصف عده نفرات وی بدهزارنفر نمیرسید. لطفعلی‌خان بـا همان عده‌کم مانند شیر ژیان برسپاه خصم در تنگستان حمله‌برد و آنانرا درهم شکست و متواری ساخت. دراین‌احوال دویست سوار دیگر بدلطفعلی‌خان‌پیوستند. چون حاجی ابراهیم خبر شکست لشگریان خود را شنید نامه تضرع آمیزی به محمدخان قاجار فرستاد و وسد هزار مادیان ازرمد زندیه نیز پیشکش‌کرد تاهرچه زودتر بدشیراز بیاید و آنجا را جزو قلمرو خود سازد . خان قاجار این در خواست را اجابت کرد و احتیاط‌های لازم برای‌قلع‌وقمع پادشاه زند بعمل آمدوحاجی نیز هفتهزار سوار بدکازرون فرستاد تاکار لطفعلی‌خان را یکسره سازند اما این‌لشگر نیز شکست خورد و بکارزرون پناه برد. شهر نیز دربرابر حمله برق‌آسا وجسورانهٔ پادشاه زند مقاومت نیاورد، کازرون سقوط‌کرد ودوهزارنفر باسارت لطفعلی‌خان در آمد. پس ازده روزپادشاه زند به شیراز حرکت‌کردودرقصرالدشت فعلی فرودآمد.چون غالب‌لشگریان مدافع شیراز ازایلات بودند و آنـان نیز طرفدار خاندان زند بشمار میرفتند وحاجی ابراهیم میخواست سلطنت را ازخاندان زند بدطایفه قاجار انتقال دهد تدبیری اندیشید واعلام داشت‌که لشگریان ایلاتی دسته دسته در مسجد وکیل‌حاضر شده حقوق خود را دریافت دارند ودر صحرای جعفرآباد برای سان‌آماده شوند. این ایلات را طرفداران حاجی پس‌از آنکـه از بازار شمشیرگران عبور میکردند میگرفتند و برهنـه مینمودند و از دروازه اصفهان اخراج میکردند ومی‌گفتند دربلوکات اطراف سکنی‌گیرند. این‌گروه پس ازخروج از شهر به لطفعلی‌خان پیوستند و **زرقان** را هم‌برای اسکان خانواده‌های خود برگزیدند. حاجی پانصد تفنگچی‌برای تصرف زرقان فرستاد اماآنان نیزشکست

خورده کشته یا اسیر شدند.

لطفعلی‌خان بحاجی پیغام‌داد که **عیال مارا بپاس نعمت چندین ساله سلسله‌زندبنزد ما بفرست تا گذشته هارا فراموش کنیم وبه‌هند برویم اما حاجی قبول‌نکرد وتوطئه‌ای نیز برای‌دستگیری‌لطفعلی‌خان‌ترتیب داد که هوشیاری آن پادشاه آن‌را خنثی کردو** عازم‌زرقان شد **مصطفی‌خان** قاجاردرصحرای باجگاه راه‌را براو بست‌سواران زندشکست خوردند. لطفعلی‌خان که‌مشغول ادای‌نمازبود براین‌احوال‌آگاه شد، پای درزکاب‌نهاد وشکست خوردگان را جمع‌کرده بمقابله خان قاجارآمد، آنانرا درهم شکست وتاپشت دروازه شیرازتعقیب‌نمود و دو هزار کس ازآنانرا نیز باسارت‌گرفته پس از خلع سلاح باوطان خودشان فرستاد.

آقامحمدخان ازتمام نواحی لشگری بیاراست و درصحرای **کشن‌وقبله** آماده قتال ساخت. لطفعلی‌خان‌بالشگر کمی‌که داشت دربرابر بیست هزار سوار دشمن صف آرائی‌کرد. جنگ آغازگردید وشکست برقاجار افتاد وجمعی ازسران آنان نیزاسیر شده بقیه بشیراز فرار کردند . دراین ایام شیراز دچار قحطی بود ومردم در نهایت سختی بسر میبردند وناچاربودند هزینه جنگ راهم تحمل‌نمایند.

لطفعلی‌خان اردوی اندك خودرا بسه قسمت نمود وخود دررأس یك گروه از راه (اردو بازار) واردشهرشد.

میرزا فتح‌الله اردلانی ازاردوی قاجار بنزد اوآمد وگفت آقا محمدخان ازشهر فرارکرده ونفرات شما بیهوده از ترس‌جان خودتیراندازی می‌کنند. لطفعلی خان هم فریب خورده، دستورداد کسی جنگ‌نکندو وارد سراپرده شاهی نشوند . قسمت عمده افراد اوبه‌صحرای مرودشت بازگشتند و او خود باهزارنفر باقی ماند. همینکه سپیده صبح دمید متوجه شدکه نیرنگ بکارش برده‌اند. بناچار درصدد جبران اشتباه بر آمد وتصمیم گرفت**بمقدمه‌سپاه دشمن‌حمله‌کند ودربین‌آنان هرج ومرج‌ایجادنماید . باتهورشگفت انگیزی این نقشه‌را بمرحله عمل درآورد ولشکرسی‌هزار نفری دشمن‌را تارو مار کرد. آقا**

محمدخان ازاین رشادت حریف باندازه ای تحت تاثیر قرارگرفت که بارها آنرا می‌ستود ودوست میداشت ازآن جنك برایش نقل کنند.

آقامحمدخان نیز مانندکوه‌دربرابردلاورزندمقاومت نمود ولشگریان پراکنده را دلگرم ساخت تامجتمع شده به‌پیکار ادامه دهند لطفعلی‌خان ازشیراز خارج شد و به‌کرمان وخراسان رفت وآقامحمد پس‌ازورود به‌شیراز درسال ۱۲۰۷ بتهران عزیمت کرد وازتمام بزرگان‌فارس‌گروگان خواست وعیال دلاور زندرا هم بتهران فرستاد .از کارهای آقامحمدخان دراین سال‌این بودکه دستور دادقبرکریم‌خان‌راکه درمحل‌موزه فعلی‌پارس‌قرارداشت‌نبش‌نمایندوحصار شهرراکه‌توسط‌کریمخان‌بناشده‌بودویران‌سازند. درسال۱۲۰۸ لطفعلی‌خان‌زند باسیصدسوارکه حاکم طبس در اختیار او گذاشت باز به شیراز روی‌آورد. حاکم یزد باسپاهی ده‌برابر افراد دلاور زندسرراه را بر او گرفت . لطفعلی‌خان بایك‌حمله آنانرا درهم‌شکست سپس به ابرقوه آمد و حصار آنجا را نیز تصرف کرد؛ باسرعت **بوانات واصطهبانات‌و داراب** راهم‌گرفت . دوتن ازسرداران قاجار با اوبمقابله‌برخاستند ودر**رونیز** بهم‌رسیدند ویازده‌روزجنگ سختی‌بین دولشگر ادامه داشت عاقبت لشگریان دلسرد وناامید لطفعلی‌خان دست‌ازکوشش برداشتند ودلاورزند به‌سیستان رفت،درآنجا لشگر تازه‌ای فراهم‌آورد وکرمان‌را تصرف‌کرد وخطبه شاهی بنام خود خواند. اقامحمدخان تمامی سپاه خود را بکرمان فرستاد . دلاورزند مقدمه سپاه قاجار رادرهم‌شکست . آقامحمد خان بمحاصره پرداخت . روزی سکه‌ای را که بنام لطفعلی‌خان زده‌بودند بنظراورسانیدند. وی‌خشمگین‌شد وقاصدی‌رابتهران‌فرستاد تا آلت‌رجولیت پسرخردسال دلاور زندرا قطع‌نماید . مدت محاصره بچهارماه‌رسیدو لشگر مدافع خسته وملول‌شده،راه‌را برلشگر قاجارگشودندلطفعلی‌خان‌مردانه‌جنگیدو **موفق‌شد سه‌هزار نفری را که وارد شهر شده بودند یا بقتل رساند یا از شهرخارج نماید .**

درسال۱۲۰۹**نجفعلی‌خان** خراسانی ازمعتمدین لطفعلی‌خان‌باقاجاریه سازش‌کرد وآنانرا داخل ارك‌نمود.**دلاور زند که‌جز عده معدودی همراهش نبودند خودرا بمیان آتش‌جنك**

انداخت وتا شبانگاه ازکشته پشته‌میساخت وسرانجام ازدروازه‌سلطانیه فرارکرد. آقامحمدخان **از این که لطفعلی‌خان توانسته فرار نماید برمردم کرمان خشم آورده ، هشت هزار زن و کودك را مانند کنیز و غلام بسپاه خود بخشید و همه مردان را یا کشت یا کور نمود .**

لطفعلی‌خان به سیستان رسید. برادر جهانگیرخان سیستانی تصورکردکه جهانگیرخان بدست سپاه‌قاجار اسیرشده؛ از اینروتصمیم‌گرفت لطفعلی‌خان‌را به‌آقامحمدخان‌قاجار بسپارد تابرادرش‌رانجات دهد. لطفعلی‌خان یکدوتنها باافراد دشمن توطئه‌گر میجنگید وسرانجام ازپشت سربردست وسرش شمشیرفرود آوردند، آنگاه‌آن‌دلاوررا به زنجیر کشیدند وتحویل سپاه قاجارش دادند. آقامحمدخان ازشدت کینه به غلامان ترکمان دستورداد تا با او معامله قوم لوط نمایند، پس‌چشمش‌راکور نموده روانه تهرانش‌کرد و در آنجا تقلبش رسانید ودر امامزاده زید تهران مدفون شد وسلسله زندیه‌با مرگ او منقرض گشت .

قاجاریه

دراوائل سال ۱۲۰۹ آقا محمدخان بدشیراز بازگشت وایالت وفرمانروائی‌فارس وکرمان ویزد را بـه **فتحعلی خان** ولیعهد خود تفویض نمودو ویرا **«جهانبان»** نامید. **میرزا جانی** نیزکه ازاعیان‌معروف‌فارس‌بود بدسمت مشاورتعیین‌گردید وحاجی‌ابراهیم خان شیرازی (جدخاندان قوام) را بوزارت عظمی وصدارت کبرای ایـران منصوب داشت و بلقب **اعتمادالدوله** سر افرازش ساخت .

پس ازآن بتهران عزیمت‌کرد وازآنجا بقصد فتح‌تفلیس‌حرکت نمود . درسال ۱۲۱۱ آقا محمدخان بدست دوتن از پیشخدمتان خود بقتل رسید و هریك از امـرا بسوئی رفتند وحاجی ابراهیم‌خان شیرازی هم لشکرفارس وتفنگچیان مازندران رابه تهران حرکت داد. فتحعلی خان که درشیراز اقامت داشت بمحض وصول ایـن خبر طفل نه ساله خود **محمدعلی میرزا** را فرمانفرمای فارس نمود ودر اواخر محرم سال ۱۲۱۲ ازشیرازبه‌تهران حرکت کرد وهنگام عبوراز تکیه خواجه حافظ از دیوان او

تفالی زد واین بیت آمد .

ای عروس ظفرازبخت شکایت منمای حجله حسن بیارای که داماد آمد .

دراین هنگام‌عده‌ای ازشاهزادگان قاجاربهوس سلطنت افتادندو بین‌مدعیان‌مقام شاهی نزاع درگرفت .

ازجمله مدعیان یکی **حسینقلی خان** برادر فتحعلی شاه بود کـه فرمانروائـی فارس باوواگذارشد . وی مدتی‌کوتاه بامردم بمدارا رفتارکردسپس ظلم وبیدادرا آغاز نمود ونسبت ببرادرخودهم یاغی شد ، طرفداران حاجی ابراهیم را بزندان انداختو آش زهرآلودی هم بمیرزاجانی خورانید وبقتلش‌رسانند . خانواده میرزاجانی ببهانه تشییع جنازه ، خودرا بدشاه چراغ رسانیده «بست» نشستند . حسینقلی خـان دستور داد آب وآذوقه رابرآنان بدبندند پس ازبیست وچهارساعت **شیخ محمد مفید** امـام جمعه، خانواده میرزا جانی را بمنزل‌خودبرد . حسینقلی خان میخواست حکام‌بلوکات راکدازفتحعلی‌شاداطاعت میکردند دستگیرسازد و آنان نیز راه فرار در پیش گرفتند واین‌کشمکش، هرج‌ومرجی درسراسرفارس ایجادکرد وآثـاربیداد دورافتاده تـرین کلبدهای روستائی راهم فراگرفت . سرانجام حسینقلی‌خان شیراز را **بدرستم خان‌بیات** سپردوخودبرای جنگ بابرادرعازم اصفهان شد. مادرش**مهدعلیا** واسطه قرارگرفت وبه فتحعلی شاه‌گفت قصدبـرادرت سرکشی نیست بلکه **عوائد مملکت فارس کفاف مخارج اورانمیدهد ؛ استدعادارد مملکت‌کرمان راهم ضمیمه فرمانروائی اوسازی !** پادشاه قاجار پذیرفت اما آتش‌آزمندی حسینقلی خان خاموش نشد واصفهان راهم طلب نمود واین تقاضاهم مورد قبول قرارگرفت وکاربمصالحه‌کشید .

درسال ۱۲۱۵ سرجان ملکم سفیر دولت انگلیس باهدایای بسیار ازراه شیراز بتهران آمد وبکمک‌حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله قراردادی بادولت امضاءکردکه بموجب آن ایران‌وسیله‌ای برای‌توسعه نفوذ انگلیس قرارمیگرفت .

طولی نکشیدکه‌فتحعلی شاه نسبت به حاجی ابراهیم خان سوءظن پیدا کرد و

دستور داد تادرروزمعین، خود، برادران، فرزندان وکسان نزدیکش راکه‌هریك حاکم ایالتی بودند دستگیرسازند. حاجی‌را نابیناساختند وبقیه را هم بمجازاتهای‌گوناگون محکوم‌کردند.دراین زمان بهمان نسبت‌که غرب بسوی ترقی و تعالی پیش میرفت ، ایران راه انحطاط رامی‌پیمود وجمود فکری وتوجه بدظواهرامور و محدودیت جهان بینی ورواج تعصب موجب‌آن بود که کشور روزبروز راه تدنی را بپیماید وشرح این وقایع را باید درکتب مربوطه بتفصیل مطالعه‌کرد .

علوم اسلامی

جنبش علمی دراسلام ، اززمان**هارون الرشید**بـود کـه آثار یونانـی و فارسی بزبان عربی درآمد . دراین نهضت بقول **ابن‌خلدون**، حاملان علم غالباً ازعجم بودند. ترجمه‌آثار فلسفی به عربی ، علما را با مشکل بزرگی روبرو ساخت و آنانرا برآن داشت تا بین علم ودین‌آشتی برقرار سازند.کوشش‌آنان این بودکه ظاهراحکام‌اسلامی را با روح علوم یونانی موافق سازند وهمین تلاش باعث توجه بـه علم کلام ، تفسیر ، حدیث ، ولغت گردید . درست است که حدیث برای احکام فقهی مورد توجـه بود مع‌الوصف تمام این علوم‌با یکدیگرارتباط داشتند. ایرانیان سلسله جنبان دانش‌های اسلامی بشمار میرفتند؛ زیراآنان اهل بحث‌ونظر بودند وپیدایش افکار **قدریه** ، **مجبره**، **خوارج مشرق**،**معتزله وشیعه** را باید ناشی از مباحثات وتقریرات آنان دانست .

معتزله برای اثبات عقاید خود نیاز به منطق و فلسفه داشتند و مروج این علوم شدند . همینکه بین بنی‌امیه و بنی‌عباس اختلاف افتاد ، دانشمندان ایـرانی فرصت یافتند که پرچم بحثهای علمی رابرضد اعراب برافرازند.ازطرف دیگرگروه زیادی از شخصیت‌های ایرانی بدستگاه خلافت راه یافتند و شیوه حکومت ساسانی را بخلفا عرضه داشتند وهمین امر باعث نفوذ علوم در دربار خاندان عباسی می‌گردید .

فلسفه ، منطق ، طب ، نجوم وکیمیا ازعلومی بود که مورد اقبال مسلمین قرار

گرفت وخدمات ذیقیمتی توسط دانشمندان‌اسلامی، مخصوصاً ایرانیان نسبت به توسعه این علوم صورت گرفت . در زمان خلافت مأمون، **خوارزمی** کتابی بنام**الجبروالمقابله** نوشت که حل معادلات درجه اول را بدو طریق که ما امروز جمع جبری جمل‌متشابه ونقل جمل ازیك طرف بطرف دیگر می‌نامیم انجام داد .

قبل ازآنکه بشرح حال دانشمندان بپردازیم توجه خوانندگـان عزیز را به بحث مختصری پیرامون وضع و موقع علوم درآن ایام جلب مینمائیم :

حدیث

جنبش علمی درمکه ومدینه از زمان بنی‌امیه بوجودآمد وفقه وحدیث برپایه قرآن وروایاتی‌که از پیغمبر نقل میشد، تدریس میگردید . درمکه ، علما یکی از دیگری حدیث و فقه را اخذ میکردند . **نحوه نقل حدیث این بود که اصل‌حدیث را نزد راوی میخواندند وازاو میخواستند تا صحت وسقم آنرا تعیین‌کند .**

برخی ازمحدثین، این‌کاررا نکردند وباعث شدند که حدیثهای جعلی‌ومشکوك روایت شود .

درمدینه نیزمکاتبی وجود داشت که درمسجد فقه وحدیث تدریس میگردید . درمکه ومدینه ، اصحاب ازپیغمبرآنچه دیده وشنیده بودندنقل میکردند و تابعین‌هم بهمین نحو روایت را ادامه میدادند . درعراق نیز مراکز بزرگ علمی بوجود آمد . تفسیر وحدیث وفقه ولغت ونحو وصرف درآنجا تدریس میشد .

ترجمه کتب فلسفی وتدریس وتفهیم و شرح وتوضیح حکمت و بحث در طرق علم کلام وعلوم ریاضی وطب وموسیقی وسایرهنرها در عراق گسترش داشت .

درمصر نیز جنبش علمی وجود داشت . قرآن وحدیث وفقه و قرائت تدریس میشد درمدتی‌که‌خلفای‌فاطمی‌برآنجا مسلط بودند، مصر بهشت‌دانشمندان‌تلقی‌میگردید وکتابخانه‌های بزرگ آنجا درآن عهد زبانزد جهان اسلام بود .

یکی دیگر ازمراکز علم ودانش اسلامی شام بود . درآنجا نیز حدیث و تفسیر وسایرعلوم اسلامی را تدریس میکردند .

درصدر اسلام بسیاری از اصحاب پیغمبردرشام بودند ودرآنجا اخبار واحادیث نقل میکردند، درشام **کعب الاحبار** ، اخباریهودی، و **تمیم‌داری** اخبارمسیحی‌رامنتشر کرده بودند وهمین امرباعث شد که دراخبار وحدیث ، علماء با وسواس و دقت بیشتر کارکنند .

اصحاب پیغمبر اختلاف داشتندکه آیاجمع وحفظ احادیث بصلاح دین است‌یا نه. عمربن‌الخطاب مخالف با روایت حدیث بود و می گفت قرآن مانند کتب یهود با کلام پیغمبرمخلوط می‌شود و حال‌آنکه کلام خدابایدمعلوم ومشخص باشد.

در زمان تابعین این اختلاف ازبین رفت وگروهی به جمع حدیث پرداختند . جمع حدیث بصورت وسیع از قرن دوم هجری آغازگردید واولین کسی که حدیث‌را درکتابی جمع‌آوری کرد گویا **ابن‌جریج** ،متوفی درسال۱۵۰ هجری بود . اما ازکتب حدیث که درقرن دوم تألیف شده فقط کتاب **الموطا** باقی مانده و این کتاب برحسب شرایع واحکام فقه ترتیب داده شده است .

فقهای عراق که به **قیاس** عمل میکردند مورد انتقاد فقهای مکه ومدینه بودند و اینان حدیث را اگر چه راوی آن فرد بود برقیاس ترجیح میدادند . علت آنکه **ابو حنیفه قیاس را برگزید اینست‌که وی ایرانی و ساکن‌کوفه وآشنا با مسائل اجتماعی ایران بود. وی میدیدکه احکام قرآن واعمال پیمبر درحدود عرف و قوانین جزیرةالعرب میباشد ودرباره‌روابط بغرنج یك ملت پیشرفته‌ومتمدن نمیتوان‌ازقرآن‌وسنت دستوری یافت** لذا ابوحنیفه متوسل بقیاس میشد وفتوائی میداد که با روح اسلام یعنی قرآن و سنت مباینت نداشته باشد .

کتبی که بعد ازقرن دوم در حدیث تألیف شده غالباً بعلت اختلاف سلیقه بوده برخی ازمصنفین **حدیث‌منقطع** ویا **مرسل** ویا **بلاغ** را نمیپسندیدند وفقط احادیث‌**مسند**

را نقل میکردند ۱» .

موضوع دیگراین بود که حدیث را ازفقه جدا سازند بدینمعنی که در کتاب فقه درهر بابی احادیث موافق با موضوع آن نقل میشد. مثلادرباب طهارت هرحدیثی راکه راجع به طهارت بوددرآن جاهیدادندولی درتألیف مسند احادیث را طبق راویان تنظیم مینمودند . مثلا هرچه **علی** یا **زبیر** ازپیغمبر نقل کرده بودنداعم از اینکه مربوط به نمازیازکوة یا طهارت باشد نقل میکردند . از قرن سوم کارنقادی درحدیث آغاز گردید وعلم تازه‌ای بنام (**علم الرجال**) وضع گردید وشرح احوال راویان موردتوجه قرارگرفت .

ازآنجاکه اساس حدیث راصحاح سته تشکیل میدهد دراینجا توضیحاتی درباره آن بارعایت توالی تاریخی بنظرخوانندگان میرسانیم .

۱ـ بخاری

محمدبن اسمعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه معروف به**بخاری** درسال ۱۹۴در بخارابدنیا آمد، نخستین کسی که ازاجدادش اسلام آورد **مغیره** بود. پدر بخاری نیز حدیث نقل میکرد وپس ازمرگ ثروت کافی برای پسر بارث گذاشت .

مادرش اورابمکتب فرستاد واسمعیل درسن ده سالگی بحفظ حدیث پرداخت . درشانزده سالگی کتب **ابن المبارك** و**وکیع** را آموخت .

علمای حدیث تاآنزمان بجمع احادیث شهرخود میپرداختند اما بخاری برای جمع آوری حدیث بمسافرت پرداخت واین رویه بعدازاو بین علما معمول گردید.

---

۱ ـ حدیث مسندآنست که روایت مسلسل ومتصل باشد تا پیغمبر .

حدیث مرسل آنست که یکی از راویان حدیث که باید مصاحب پیغمبر بوده و خود از پیمبرحدیث را شنیده باشد ساقط است.

حدیث منقطع نیز اینست که یکی از راویان گمنام ویا نام او فراموش شده باشد .

حدیث بلاغ حدیثی است که باکلمه (**بلغنی**) آغاز میشود .

بخاری پس‌ازاینکه احادیث شهرخودرا جمع‌کرد به بلخ وازآنجا به مروو - نیشابور وبغداد وبصره وکوفه ومکه ومدینه ومصرودمشق وقیساریه و عسقلان مسافرت کرد. زیرا **معتقدبودکه حدیث هرشهری راباید ازاهالی همان شهرشنید.** پس از شانزده سال رنج و زحمت سرانجام در سال ۲۵۶ ببخارا بازگشت .

درزادگاه خویش به تنقیح احادیثی‌که جمع‌کرده بود پرداخت . **تا آن وقت علمای‌حدیث آنچه میشنیدندنقل میکردند ولی بخاری‌کوشید تاصحیح راازسقیم جداسازد. این نقادی‌کارآسانی نبود. زیرانتقاد میبایستی برتاریخ وعلم الرجال و قرآن‌احاطه داشته باشد تابتواند موفق شود .**

اسمعیل احادیث شهرهارابایکدیگرمقایسه‌میکردودراین تحقیق مسلك‌راویان را اعم ازمعتزله یامرجئه یاشیعه یا سایرمسالك درنظرمیگرفت .

بخاری باقوه حافظه بسیار نیرومند خود و همچنین بمدد دانش وسیع در علم رجال توانست درمقصود خود موفق باشد .

بخاری کتابی نیزبنام **تمییزرجال** درعلم الرجال تألیف کرد .

روح بزرگ واخلاق پسندیده اواز خلال روایاتش بخوبی آشکاراست کما اینکه هیچگاه بکسی تهمت کذاب یاغیرقابل اعتماد نمیدهد؛ بلکه درباره کسانیکه روایاتشان را کذب یاجعل میدانست میگفت درباره اونظری هست یا میگفت نسبت با وسکوت اختیار شده . تندترین حمله اونسبت به جاعلین اینست‌که میگفت (حدیث اوانکارشده) .

بخاری احادیث خود رادرکتاب(جامع‌الصحیح) جمع‌آوری کرد. قصداواین‌بود که دراین کتاب فقط حدیث صحیح نقل‌کند.او ازبین دویست هزار حدیث بقول ابن حجرفقط۷۳۹۷ حدیث‌اختیارکرد . تعدادی ازاین احادیث نیزبقول اهل‌تتبع‌تکراری است . اماحدیث بریده نقل نکرده است .

بخاری برای حدیث خود شرایطی قائل شده وان اینستکه **دارای‌سند پیوسته باشد ، وراوی هم مسلمان وعادل وراستگو بوده متهم بخدعه وتدلیس نباشد . از عدالت**

وصدق عقل و محافظه‌کاری و احتیاط و هوش و اعتقاد صحیح برخوردار بوده از تو هم واشتباه وخطادورباشد .

بخاری ، علاوه براینکه محدث برجسته‌ای بشمارمیرفت‌فقیهی دانا بود. بهمین سبب کتاب خودرا برحسب ابواب فقه تدوین نموده .

تردیدی نیست که‌کتاب بخاری‌باهمه اعتبار ووزنش بعدها مورد انتقاد محدثین قرارگرفته وایراداتی برآن واردکرده‌اندکه همین امرخود باعث تعدد تألیف دراین موضوع بوده است .

۲- مسلم

مسلم‌بن‌حجاجازاعراب **قشیر**بودکه در**نیشابور** اقامت داشت. پس ازآنکه بحدیث روی آورد بعراق رفت وازآنجا نیزبه حجازومصروشام مسافرت‌نمود. وی ازشاگردان بخاری بودوچندین تألیف‌درحدیث داردکه‌معتبرترین آنهاکتاب (صحیح مسلم) است. مسلم درمقدمه‌کتاب خود مینویسد .

(احادیث را بسه قسمت تقسیم نموده‌ام .
اول‌آنچه راکه راویان موثق ومحقق‌نقل‌کرده‌اند ، دوم آنچه‌راکه‌گمنامان از طبقه متوسطه روایت کرده‌اند ، سوم آنچه را که متهمین و مردودین ازضعفا نقل‌کرده‌اند .)

کتاب‌مسلم ازکتب‌معتبربشمارمیرود. بهمین‌جهت محققین‌آن دوکتاب رامقایسه میکنند ونتیجه میگیرند که‌کتاب صحیح مسلم بربخاری برتری دارد .

مواردی که صحیح مسلم را برکتاب بخاری مرجح میسازد ازاینقراراست .

کتاب مسلم دروطن مؤلف وباحضور مشایخ روایت شده و حال آنکه بخاری حدیث را بریده وهرقسمتی را دریك‌باب فقهی واردکرده است .

مسلم حدیث را بدون مقدمات گوناگون باذکر راویان نقل‌کرده ولی بخاری حدیث راتقسیم‌کرده وهربخشی را یك جاو راویان راهم فقط دریك قسمت نام‌میبرد .

عیب دیگری که بر بخاری نسبت به مسلم گرفته اند اینست که بخاری گاه نام وگاه کنیه او را ذکر میکند واین برای خواننده اشکالی ایجاد میکند . ولی مسلم این رویه را ندارد . مسلم نیزدرفقه دست داشت وتعداد احادیثی راکه نقل کرده بالغ بر ۷۲۷۵ حدیث میشمارندولی حدیث غیرمکرر اوبیش ازچهار هزار فقره نیست .

احمد بن حنبل

احمدبن حنبل ازقبیله **شیبان** واهل مروبودکه دربغداد درسال **۱۶۴** متولدشد. اونیز بکوفه وبصره ومکه ومدینه وشام ویمن و جزیره مسافرت کرد و بجمع آوری حدیث پرداخت . ازآنجاکه با**شافعی** معاشر بود، پیروان شافعی اورادارای مذهب شافعی میدانند ولی حنبل خود صاحب مکتبی جداگانه است .

احمد اظهار عقیده کردکه قرآن خلق شده وبهمین جهت دچارشکنجه وآزار شدیدشد وباوصف براین دست ازعقیده خود برنداشت.

وقتی **متوکل** بخلافت رسید خود بخلق قرآن معتقدشد وامام احمدراآزادکرد . وفات اوبسال ۲۴۱ دربغداد روی‌داد.

عده‌ای امام حنبل را فقط محدث میدانند نه فقیه **ولی فقه احمد مبتنی برحدیث بود.بدین معنی که اگر یك حدیث صحیح بدست میآورد آنرا مبنای فقه خود قرارمیداد . واگر برفتوی وحکم یکی ازیاران پیغمبرآگاه میشد بهمان ترتیب فتوی میداد وبطورکلی باحکامی که بقرآن وسنت نزدیك بودتوجه داشت.**

وی احادیث خودرا درکتاب **مسند** جمع آوری کرد. تعداد احادیث اوراچهل هزار گفته اندکه ده هزارآن تکراری است. اگرچه احادیث احمد بپایه بخاری ومسلم نمیرسد ولی شجاعت اخلاقی وروح نیرومند او مورد تأییدهمه محققین است.

احمد در زمان بنی عباس روایاتی در منقصت بنی امیه نقل و روایت کرده ودر فضایل علی نیز حدیث‌های زیادی دارد وبرخلاف بخاری و مسلم از بنی عباس نمی‌هراسید .

مسلم و بخاری درمناقب علی احادیث زیادی نقل کرده اند ولی درباره بنی امیه سکوت اختیار نموده اند.

باید دانست که محدثین طماع درزمان بنی امیه احادیث متعددی بنفع آنان جعل کرده بودند که غالباً همان احادیث را امام حنبل نقل کرده است.

یکی دیگر ازعلل جعل حدیث این بود که میان اهل حدیث واهل رای اختلاف وجود داشت ومحدثین برای اثبات نظریات خود بجعل حدیث مبادرت میورزیدند.

نقادی حدیث دو نحو است. یکی انتقاد ناقل وجرح وتعدیل او واندازه اعتمادی که براویان می توان داشت ودیگری انتقاد خودحدیث که آیا معقول ومقبول هست یا نه. همچنین توجه میکردند که آیا تمایلات سیاسی یا تعصب حزبی ومذهبی انگیزه پدید آمدن آن بوده است یا نه.

بهترین نوع انتقاد حدیث ازطرف متکلمین صورت گرفته. برخی نیز معتقد بودند که نقل مفهوم حدیث کافیست و لزومی ندارد عین کلمات پیغمبر روایت شود. بهمین جهت سیبویه در نحو به حدیث بی اعتنا بود و قرآن را پایه و مایه کار خود قرار میداد.

بین محدثین وفقها وهمچنین اهل حدیث ومتکلمین، اختلاف نظر وجود داشت واین اختلاف بجدال وکشمکش رسید.

علمای پیرومنطق و عقل وقیاس، با محدثین وعلمای قائل بحدیث به ستیزه بر خاستند وهریك نیز پیشوائی برای خود برگزیدند.

اهل حجاز پیرو **مالك** و اهل عراق طرفدار **ابوحنیفه** بودند. علمای کلام نیز با محدثین اختلاف داشتند و متکلمین، اهل حدیث را نادان و دروغگو دانستند. این اختلافات دامنه خودرا بمعتقدات مذهبی رسانید وخود باعث جعل حدیثهائی شد که هردسته بنفع خود وضع می کرد.

فرق مختلف نظیر خوارج، مرجئه، قدریه، اشاعره، معتزله وغیره درجعل وروایت حدیث بیکار ننشسته بودند. **اختلافات طبقاتی نیز عاملی برای جعل حدیث محسوب میشد**

زیراآنکس که ثروتمندبود احادیثی درتفضل غنا بر فقر روایت مینمود وآنکس که تهیدست بشمار میرفت احادیثی مبنی بربرتری فقر برغنا میساخت وشایع میکرد.

اختلافی نیزکه بین‌متکلمین وجود داشت باعث سر در گمی و حیرت مسلمین میشد زیراآنان می‌گفتند اگرعقاید کلامی برپایه عقل ومنطق استواراست چرا اینهمه دچارتشتت آراء می‌باشند؟

درزمان خلفای عباسی هرخلیفه پیر وهرروشی بودهمان راتقویت می‌کرد وبقیه فرقه‌ها رابازور خاموش‌می‌ساخت، بهمین جهت معارف اسلامی‌دراد واربعدهم با تازگی اوایل ظهورخود مورد بحث وفحص علما قرار می‌گرفت.

اکنون که از امام حنبل بحث کردیم جایز است که مختصری پیرامون ائمه دیگر که مورد اقتدای اهل تسنن هستند گفتگو نمائیم تا مطالب برای خواننده روشن تر شود.

ابوحنیفه

ابو حنیفه نعمان بن‌ثابت‌بن زوطی ایرانی نژاد بود. ابوحنیفه درکوفه بدنیاامد وپدرش مملوك یکی از افراد قبیله **ربیعه** بود بنابراین خودابوحنیفه نیز منسوب‌بهمان قبیله است.

پیروان این امام نیز مانند سایرین، احادیثی‌درباره شأن ومقام او جعل‌کرده‌اند وحتی مدعی شده‌اندکه نام اودر تورات آمده!

تولد ابوحنیفه بسال ۸۰ هجری ومرگش بسال ۱۵۰ دربغداد اتفاق افتاد بنابر این وی هفتاد سال‌زیسته است.

عمراو مصادف باوقایع تند وحوادث پرانقلاب وضد ونقیضی بودکه بنی‌امیه با بنی عباس درکشمکش بودند.

وی درپرانداختن بنی امیه‌سهمی داشت ولی خلافت راحق**محمدبن عبدالله‌بن‌الحسین‌بن‌الحسن بن‌علی** علیه‌السلام میدانست. این **محمد** برضد **منصور** قیام کرد ولی‌موفق

نشد وابو حنیفه نیز بجرم طرفداری از اوتازیانه خورد. ابوحنیفه تجارب با ارزشی از محیط خود داشت. اواعتشاش، ظلم، قتل‌عام، کشتارهای حکام آزمند، نحوه‌تبلیغات‌بنی امیه وبنی عباس رادید. پنجاودوسال ازعمرش درزمان بنی امیه گذشت وطی‌این مدت شقاوتهای حجاج وخشونت وتعصب نژادی یزیدبن‌المهلب وعدالت عمربن عبدالعزیزرا مشاهده کرد. از اینرو وقتی حکومت از بنی امیه به عباسیان رسید با وجودیکه **محمدبن عبدالله‌را لایق خلافت میدانست بازازاینکه‌ایرانیان یعنی‌همنژادانش امرحکومت را دردست دارند خوشدل بود.**

ابوحنیفه درعلم‌کلام سرآمد عهدخویش شدآنگاه بحدیث‌وفقه‌روی آورد. خود دراین باره مینویسد:

(من مردی جدلی وقوی حجت بودم‌که نیروی خودرا صرف‌علم کلام ومباحثات آن میکردم. روزگاری‌را بدان حال بسر برده درکلام مباحثه و مجادله وحمله ودفاع میکردم. اهل بحث وجدال غالبادربصره زیست می‌کردند. من‌هم‌چندبار بدان دیار رهسپار شده باآنان‌بحث وگفتگو میکردم. بیش ازبیست سفر بدان شهررفتم‌که‌درهر بار بیش ازیکسال درآن شهرستان اقامت میکردم ودرهمان محل ومکان باخوارج، خصوصاً فرقه‌اباضیه وصفریه بحث وجدل مینمودم قبل از آن علم‌کلام رابهترین مایه علوم میدانستم‌ولی بعد دانستم‌که اگرآن‌علم خوب‌بودنیاکان نیك نهاد ماآنراماید‌خودمیکردند بنابراین آنراترك‌گفتند، بفقه پرداختم)

ابوحنیفه با مقام علمی‌که داشت تجارت میکرد و در بازار حجره‌ای داشت‌که درآن خز میفروخت. **همین امراورابر معاملات و تجارت وداد وستد ووضع بازار وسود وزیان آگاه میساخت. برتمام امور معاملات‌مانند نقد ونسیه و غبن وصرافی واقف میگردید واین اطلاعات او را درفقه دانا تر میساخت.**

بعلاوه اودر مدرسه‌کوفه فقه‌خواند و این مدرسه را بزرگانی‌نظیر علی‌بن ابی‌طالب

و عبدالله بن مسعود وشریح‌بن الحارث‌کندی ومسروق‌بن اجدع همدانی و اسودبن‌یزید نخعی و بزرگان دیگر پایه‌گذاری کردند که مقام عامیشان مورد تایید عموم مسلمین بود .

علی‌بن ابیطالب مجموعه‌ای از احکام و فتاوی بجای گذاشت‌که اهل‌عراق آنها را یك دستور دائمی ولازم‌الاجراء میدانستند.

ابن‌مسعود،فقیه، داناوموشکافی بودکه‌عمر بن‌الخطاب تحت تأثیراوقرارمیگرفت.

ابوحنیفه وارث علم این‌دانشمندان فقه‌بود. استاد حقیقی اوحمادبن ابی‌سلیمان بودکه درسال ۱۲۰ وفات یافت . ابوحنیفه هیجده سال نزد حماد درس خواند وچون حماد عازم بصره شد بجای او نشست وخود بتدریس و فتوی پرداخت واین‌کارسی‌سال طول‌کشید .

وی از نظر جسمانی نیز بلندقد،گندم‌گون و زیبا روی و معطر وپاکیزه وخوش لباس بود. وقتی از جائی عبور میکرد بوی عطر او باقی میماند و مردم درگذرگاهها ازبوی عطر او ویرا میشناختند .

ابو حنیفه ازطرف ابوجعفر منصور دعوت بقبول مسند قضاشد ولی این دعوت را نپذیرفت وبهمین علت بزندان افتاد ودر همان زندان جان سپرد.

محققین معتقدندکه علت حبس او این بودکه وی متمایل به تشیع وآل‌علی بوده وچون اورا با اعطای مقام نتوانستند بفریبند بزندانش انداختند .

رویه حنفی در فقه

ابوحنیفه در موضوع و احوال حدیث بسیار سختگیر بود . **وی درمکتبی‌درس خواندکه یکی از مؤسسینش علی بود وعلی حدیث ازکسی قبول نمیکرد .**

ابوحنیفه حدیث پیغمبر را بشرطی میپذیرفت‌که جماعتی دیگر آنرا روایت کرده باشند. بنا براین دایره حدیث‌را تنگ‌کرده‌آنرا محدود به‌حدیث صحیح ومسلم مینمود.وی **بقیاس و رای و استحسان** عمل میکرد و هیچگاه قرآن و سنت را بدست

فراموشی نمیسپرد. وی‌میگوید(من در مسائل و احکام، اول بقرآن مراجعه میکنم : اگر درکتاب خدا حکمی نباشد بسنت و رفتار پیغمبر عمل میکنیم بشرط آنکه‌خبر از طرف معتمدین و موثقین منتشر شده باشد ؛ و اگر در قرآن و سنت چیزی پیدا نشود باعمال و اقوال یاران مراجعه مینمایم و اگر هیچکدام نباشد باجتهاد خود عمل میکنم).

وی قدرت هوش و منطق سرشاری داشت و در باره‌اش‌گفته‌اند چنان در منطق نیرومند بودکه اگر میخواست ثابت‌کندکه پاره‌ای مس طلاست قادر بود.

بسیاری از فقها با او بجدال پرداختند ولی قیاسهای او جودت ذهنش را نشان می‌دهد .

حیله شرعی یکی‌ازخصوصیات فقه‌حنفی‌است‌که سایر مذاهب نیزآنرا قبول‌کردند

درهرحال ابوحنیفه‌بشدت مورد بغض اهل‌حدیث وعلما وفقهای‌حجاز بود وحتی احکام اورا برخلاف دین اسلام میشمردند ولی او با شجاعت وبی‌پروائی طبق روش مخصوص خود فتوی میداد وآتش جنگ بین عراق وحجاز را تندتر میکرد .

علمای مدینه میگفتند هیچکس مانند ابوحنیفه نسبت بخدا و پیغمبر جسور نبوده زیرا وی احادیثی‌راکه از قول پیغمبر روایت میکردند میگفت (هذیان)است.

باوگفتند پیغمبر فرمود، در بهره سواران چنین باید باشد که سوار یك قسمت واسب دو قسمت ببرد.ابوحنیفه‌گفت من‌هرگز بهره یك حیوان را بیش از انسان‌مؤمن قرار نمیدهم .

کتابی‌که از ابوحنیفه در دست است موسوم است به **فقه‌اکبر** که زوائدی نیز دارد .

مالك‌بن انس

مالك‌بن انس اصبحی از اهل مدینه‌بود. وی در سال ۹۳ بدنیا آمد و در سنه

۱۷۹ وفات یافت. در تمام مدت عمر خود ازمدینه خارج نشد. قرائت را از **نافع‌بن ابی‌نعیم** آموخت وحدیث را هم ازمشایخ مدینه شنید و روایت‌کرد وکتابی در حدیث تألیف نمودکه‌آنرا **(الموطاء)** نامید.

وقتی **محمدبن** عبدالله بن‌الحسن وبرادرش **ابراهیم** بر **منصور عباسی** قیام‌کردند **مالك فتوی دادکه طلاق باجبار واکراه صحیح نیست واز این‌حکم نتیجه میگرفت که‌بیعت برعباسیان باطل است زیرا ازروی اکراه و زور بوده** است واز محمدبن عبدالله طرفداری مینمود . **منصور مالك‌را از تدریس ممنوع‌کرد و اورا بجرم شیعیگری تازیانه زد ودستش‌را فلج ساخت و مالك در راه عقیده خودکتفش علیل شد.** ازاو پرسیدند قیام‌برضدخلافت صحیح است؟ اوجواب داد اگر قیام برمانند عمربن‌العزیز باشد باقیام‌کنندگان نباید جنگ‌کرد واگر برظالمین خروج‌کنند بگذارید خداوند دوگروه ظالم را بیکدیگر مشغول‌کند وانتقام ما را بکشد.

مکتب مدینه وارث علم **عمر، عثمان‌عبدالله‌بن‌عمر،عایشه، ابن‌عباس، زیدبن ثابت** و فقهای دیگر بود ومالك از مکتب بازماندگان این فقها علم‌آموخت.

مدینه ازحیث حدیث پرمایه ترازسایرجاها بود. مردم آنجاباچشم خود هرروز پیغمبررامیدیدندکه چگونه‌رفتار یاعبادت میکند وبنا براین‌زمینه برای پرمایه شدن حدیث‌فراهم‌میگردید.مع‌الوصف درهمانجانیزکسانیکه‌پیروقیاس بودند پیدامیشدند.

مدینه دور از تمدن بود و مردم زندگی ساده‌ای داشتند بنا براین باهمان احکام قرآن وسنت میتوانستند مسائل زندگی را حل‌کنند ولزو می‌نداشت‌کسی فتوی دهد.

مالك برای‌حدیث‌بشهرت‌عام عقیده نداشت ولی‌صحت سندراکاملا رعایت‌میکرد ودر این راه چنان دقیق‌بودکه میگفت من هفتادتن‌را دیده‌ام‌که درمسجد پیغمبر نشسته حدیث روایت میکردند . آنان چنان امین هستندکه حاضرم‌گنج به آنان بسپارم ، ولی ازحدیثشان نقل نمی‌نمایم .

همچنین میگفت علم ازچهارکس آموخته نمیشود. یکی سفیه و نادان دیگری

هوسران وبدعت گذار سومی دروغگو ولوآنکه درحدیث پیغمبر کاذب نباشد چهارمی از پیشوای عابد وزاهد ولی کم هوش و ابله.

مالك عمل و رفتار و قانون اهل مدینه را قبول میکرد و هر حکمی که آنان داده بودند اساس احکام او محسوب میشد ؛ ومیگفت اگر اهل مدینه بریك عمل متفق شوند و پیشوایان هم باآنها موافقت کنند آن عمل در قبال قیاس حجت است و مقدم برقیاس ورای میباشد .

از مالك دوکتاب باقی مانده یکی **الموطا** ودیگری **المدونة** .

الموطاء عبارت ازکتابی است که هم مظهرحدیث و هم مظهرفقه است . حدیث را ازنودوپنج شخص از اهل‌مدینه روایت‌کرده وازآن عده شش تن غیرمدنی بودند. هرون‌الرشید از مالك پرسید چرا در کتاب تونامی ازعلی و ابن عباس نیامده ؟ پاسخ دادآنان درشهرما نبودند ومن‌کسی از پیروان آنها را ندیده‌ام . وی چهل سال در راه تدوین وتنقیح حدیث زحمت‌کشید .

در این کتاب، همچنین ابواب را برحسب فقه ترتیب داده . یعنی احادیث هر موضوع را در یك باب جمع‌آوری کرده و گاه معانی لغات را توضیح میدهد و عقیده خود را هم بعنوان تفسیر اضافه میکند .

کتاب المدونة مجموعه‌ای ازرساله‌ای مختلف بوده‌که عده مسائل‌آن بالغ‌برسی وشش هزارمسئله بود که **اسدبن الفرات نیشابوری** ساکن تونس‌آنها را جمع‌آوری‌کرد. عده‌ای ازفقهای مصروعراق روی این‌کتاب کارکردند وبهمین جهت تأثیراحکام و افکار عراقیان درآن معلوم است .

محمدبن‌ادریس شافعی

شافعی از قریش بودکه درسال۱۵۰ در**غزه** یا **عسقلان** بدنیاآمد . دوساله بودکه پدرش درگذشت‌ومادرش اورا بمکه‌آورد. چون فقیربود معلم اورا بشرطی پذیرفت‌که بجای مزد بجای خودش خلیفه باشد ودرس بگوید .

پس ازختم قرآن در مسجد هرحدیثی که میشنید حفظ میکرد وضمناً آنها را روی استخوان مینوشت وجمع میکرد .

ازمکه خارج شد وبملازمت قبیله **هذیل** درآمد تا لغت صحرا بیاموزد وبدین ترتیب از فصحای عرب شد .

شافعی بعد از آنکه ادب عرب راآموخت به فقه روی آورد و آنرا با حدیث یکجا خواند . پس ازحفظ کتاب الموطا بمدینه رفت ونزد مالك ، **الموطا** را روایت کرد وفقه را هم ازاوکسب نمود . پس از مرگ مالك به یمن رفت ودرآنجا بحکومت یکی از نواحی‌منصوب گردید؛ اما بعلت‌تشیع دچار محنت گردید، وی‌راگرفتارکرده بنزد خلیفه‌وقت، هرون‌الرشیدآوردند. او از خود دفاع کرد ومورد عفو قرار گرفت . چندباربین مکه وبغداد رفت‌وآمد کرد و درهرجا مدتی اقامت داشت آنگاه بمصر رفت ودرآنجا بسال ۲۰۴ درگذشت .

شافعی دربغداد فقه‌عراقی‌را از **محمدبن حسن**که ازیاران ابوحنیفه بودآموخت فقه مالك را هم فراگرفت وآنگاه آندو را مقایسه کرده درآنها تصرف نمود و فقه را روی قواعد و اصول منظم ومرتب کردکه موافق و مخالف او را تحسین نمودند .

شافعی را شخصی شیرین بیان، هوشمند و دارای حجت قوی توصیف‌کرده‌اند و مهارتش در استنباط مورد اعجاب بوده است .

چون تربیت وی‌هم بیابانی‌و هم‌شهری بود ، درفقه نیز همین رویه را در پیش گرفت یعنی **فقه حجازرا با فقه عراق،که اولی مظهر زندگی ساده بدوی و دومی نماینده زندگی شهری بود درهم‌آمیخته مکتب تازه‌ای تاسیس کرد .**

شافعی میگفت **اصل‌قران و سنت** است واگر چیزی درآن‌دو نباشد قیاس‌برآندو باید کرد .وی‌هم بعراقیان‌وهم به‌حجازیان‌حمله‌میکردو رویه‌خود راتوانست‌رواج دهد

شیعه

فیروزآبادی در **قاموس اللغة** شیعه راچنین معنی‌می‌کند :

وقدغلب هذاالاسم علی من یتولی علیاً واهل‌بیته حتی صاراسما لهم خاصاً .

یعنی «غالب شده است اسم شیعه برهرکس‌که علی وخاندانش را دوست‌بدارد تا آنکه **شیعه** اسم خاصی برای آنان شده است .»

عالم معروف ومحدث نامور تسنن **حافظ ابونعیم اصفهانی** ، که دانشمندان او را «تاج المحدثین» خوانده‌اند درکتاب (حلیة الاولیاء) از**ابن عباس** روایت مـی‌کند که چون آیه ۶ ازسوره **البینة** «۱» نازل شدرسول اکرم خطاب به علی فرمود :

«ای علی ، مراداز «مهترین اهل عالم» توئی وشیعیان تو. روزقیامت تووشیعیان تو بیائید ، در حالیکه خداوند ازشماراضی وشماهم ازخداوند خشنودید .»

نظیرهمین روایت راعلمای معروف اهل تسنن مانند ابوالمؤید موفق بن‌احمد خوارزمی ، حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن‌عبداله الحسکانی، محمدبن یوسف‌گنجی شافعی، ابن جوزی ، محمدبن منذر وغیره نقل‌کرده‌اند کـه دلالت دارد پیغمبر لفظ شیعه را

۱ـ ترجمه آیه اینست : آنان که‌ایمان‌آورده‌اند ونیکوکارشدند بحقیقت («مهترین‌اهل عالم‌اند). پاداش‌آنان نزدخدا باغهای بهشت است که نهرها زیر درختانش جاریست ودر آن بهشت جاودان ازنعمتها برخوردارند وخدااز‌آنها خشنود وآنها هم‌ازخدا خشنودند .

برای پیروان علی برگزیده است .

شیعه معتقد است همانطورکه پیغمبر آورنده احکام خدائی است علی وسایرائمه نگاه‌دارنده این‌احکام هستند.

در حدود سیصد نفراز علمای معروف اهل تسنن نیزواقعه غدیر خم را روایت می‌کنندکه پیغمبردرحضور هفتادهزارنفرفرمود «ای مردم! آیامن اولی بتصرف ازشما درنفسهای شما نیستم ؟» عرض کردند چرا . فرمود هرکس را من مولای اوهستم علی مولای اوست . پس‌ازآنکه خطبه طولانی تمام شد علی در خیمه‌ای بامرپیغمبر نشست وهمگی بااوبیعت کردند .

امام احمد حنبل نیزمینویسد رسول‌اکرم به‌علی فرمود «توبرادر ووصی وخلیفه واداکننده دین منی».

اما حوادث تاریخی طوری بود که پس از مرگ پیغمبر ، قریش و انصار در **سقیفه‌بنی‌ساعده** جمع شدند تاجانشینی برای پیغمبر تعیین نمایند **وابوبکر**بعنوان خلیفه انتخاب شد. علی‌نسبت باین طرزانتخاب اعتراض‌کرد اماپس ازشش ماه‌خلافت‌ابوبکر را پذیرفت .

مسئله امامت تاکنون ازموارد مهمی است که دراسلام بین فرق شیعه و سنی وجود دارد وچه بساخونریزیها که انگیزه‌آن همین مسئله بوده است . بطورکلی‌شیعه حدیث را جزازطرف امام قبول ندارد وبرای اثبات درستی این رویه به‌دلایل منطقی متوسل‌شدوازمنطق وفلسفه وحدیث وتفسیرکمک‌گرفت وچون مخالفین نیز ناچاربودند بهمین اسلحه دست یازند این‌اختلاف عقیده **درشرایط خاصی** باعث پیشرفت دانش‌بوده است .

تفسیر

تفسیر قرآن نیز یکی از علوم اسلامی است که دانشمندان روی آن زیاد کار کرده‌اند و در اینجا بحثی پیرامون پیدایش تفسیرو وضع و کیفیت آن در صدر اسلام مینمائیم تا معلوم شود علمای بعدی روی چه زمینه‌هائی کارکردند .

درصدر اسلام ، حدیث یگانه علم شریعت بود وتفسیر نیز قسمتی‌ازحدیث بشمار میرفت زیراکسی که حدیث نقل میکرد تفسیرقرآن نیز ضمن‌آن میآورد .

پیغمبر،قرآن راکم تفسیرمیکرد ؛ اما صحابه بتفسیر قرآن پرداختند . بیش از همه **علی** ع و **عبدالله‌بن مسعود** و **ابی‌بن‌کعب** در تفسیر تخصص داشتند . تفسیراین‌گروه یا از روی علم واجتهاد بود یا ازروی حدیث؛ یعنی شنیدن از پیغمبر. آنان شأن‌نزول آیات را هم شرح میدادند .

تابعین نیزآنچه را اصحاب گفته بودند روایت کردند . برخی از تابعین قرآن را خودشان تفسیرمیکردند .

بعداً مفسرین، علومی‌از یهودو نصاری آموخته، آنها را در تفسیرمورد استفاده قرار می‌دادند . مسلمین هیچ باکی نداشتند که کتابشان ازروی تورات وانجیل تفسیر شود . کارمفسرین بعدی این بود که احادیث تفسیر را جدا سازند ومرفوع را از موقوف تفکیك نمایند .

مفسرین هرشهر روایات شهر خود را مدون میساختند و بعدها بجمع آوری احادیث شهرهای دیگر درباره تفسیر توجه شد . باین ترتیب تفسیر ازحدیث جدا شده خودعلم مستقلی گردید .

مفسرین بردودسته بودند . جمعی متعصب وقائل بروایات اصحاب وبقاءبرتفسیر یاران و احادیث وارده بودند و دسته دیگر مطابق علم و اجتهاد تفسیر میکردند . چنانکه ماوردی میگوید (بعضی از متعصبین فقط بظاهرقرآن توجه دارند واز تفسیر آن مطابق اجتهاد و رأی وفکرخودداری میکنند) .

بنابراین همین دومکتب نیزدرایران وبین مفسرین شیرازوجود داشت وازآنجا که غالب مفسرین شیرازی عارف بودند طبق اجتهاد وفکربتفسیر میپرداختند وحدیث را فقط برای ارائه دلیل بهمخالفان روایت مینمودند .

علم کلام

جمعی ازدانشمندانی که شرح حالشان دراین کتاب آمده در مباحث کلامی تألیفاتی دارند که لازم دانست سخن کوتاهی درباره علم کلام وتاریخ ومباحث آن قبلاباطلاع خوانندگان محترم برسد ودر این فصل، ازکتاب علم کلام تألیف آقای سیداحمد صفائی ـ علم کلام جدید تألیف علامه شبلی نعمانی وتاریخ فرق اسلامی تألیف محمد نجمی زنجانی استفاده شده است .

کلام ، علم بقواعد ومسائلی است که نتیجه‌اش توانائی براثبات اصول دین با دلیل وبرهان وتطبیق آنها باقواعد عقلی است .

محقق سبزواری درحاشیه منظومه میگوید (متصدیان شناسائی حقایق موجودات طوائفی میباشند: گروهی تحقیق حقایق رامنحصر بفکر دانند وگروهی بریاضت وکشف. دسته دوم عرفا وصوفیه میباشند . دسته اول **یامقیدندکه موافق باشرع باشدوایشان متکلمین اسلامی هستند؛ یابموافقت انبیا وشرایع مقید نیستند، وایشان فلاسفه مشاء میباشند؛ودسته‌ای که جمع بین ریاضت وبرهان کرده‌اند حکمای اشراقند)**

در اثبات مسائل کلامی ، **ازمبانی عقلی وبدیهیات اولیه ومقیاسهائی که منطق نظری آنهاراوسیله سنجش صحت وسقم فکروتمیزخطاازصواب** معرفی کرده استفاده میشود .

تاریخ علم کلام

تدوین علم‌کلام ازقرن دوم هجری ، زمان حکومت خلفای‌عباسی عملی شد.اول کسی‌که دراین فن‌کتاب نوشته **ابوالهذیل علاف** است .

دراین دوره وقتیکه ذخایرعلمی یونان وایران بزبان عربی ترجمه شد و **ابن مقفع** ودیگران اززبان‌های فارسی‌ویونانی‌وسریانی‌وهندی وحرانی‌کتابهای مانی و ابن دیصان ومرقیون راترجمه‌کردند، ابن ابی‌العوجاء- حمادعجرد - یحیی بن‌زیاد - مطیع‌بن‌ایاس نیزدرتایید آن کتابهائی نوشتند . درنتیجه درمیان مسلمین ، زندقه و الحاد منتشرشد واسلام مواجه باخطری‌بزرگ‌گردید.پارسی-عیسوی - یهودی وزنادقه (دیصانیه-مانویه- مرقیونیه ومزدکیه)ازهرطرف برخاسته آسیبی راکه ازآغازفتوحات اسلام دیده بودند بانیش قلم‌جبران‌نموده انتقام بکشند .

اینان درعقاید ومسائل مذهبی چنان بآزادی بنای‌انتقاد را گذاشتندکه اعتقاد مسلمانان ضعیف العقیده متزلزل شد . حکومت عباسیان هم‌تحت تأثیروزرای دانشمند ایرانی صلاح درآن دیدند که جواب‌قلم‌را باشمشیر ندهند ، لذا علمای اسلام بتحصیل فلسفه همت‌گماشتند وباحربه علم بجنگ مخالفین رفتند . اولین کتاب که بتشویق خلفای عباسی انتشاریافت همین‌کتاب ابوالهذیل است‌که بامر**مهدی عباسی** تصنیف‌شد.

مهدی درسال ۱۵۸ برتخت خلافت نشست و بدانشمندان اسلام امرکرد که در پاسخ اعتراضات مخالفین دین، کتابی بنویسند .

رسالات وجزوات ابوالهذیل‌اکنون دردست نیست ولی مناظراتی‌که با مجوسان وملاحده‌داشته،جسته‌جسته‌درکتاب**ابن خلکان - درروغرر- شرح ملل ونحل**مذکورمیباشد.

یکی دیگرازبزرگترین علمای‌کلام. **هشام بن الحکم** شاگردامام جعفرصادق‌بود که در دربار هرون الرشید رئیس متکلمین محسوب میشد وابوالهذیل باستادی او اعتراف داشته .

علاقه عده‌ای ازخلفای عباسی مانند مهدی ، مامون وواثق بعلم‌کلام وقدردانی

های برامکه وسایروزرا وامرا ، این علم را رونق وتوسعه بخشید .

دربین خلفای عباسی ، هرون‌الرشیدآزادی عقیده وبیان را ازبین برد وعلم‌کلام نیزمتزلزل‌گردید وحتی علمای این فن‌تحت تعقیب قرار گرفتند و مقررشد که در این علم چیزی نوشته نشود. ولی‌این دوران طولانی نبود؛ زیرا مهاراجه هند، نامه‌ای به هرون نوشت ویادآور شدکه مسلمین،دین خودرا باشمشیرانتشاردادداند . اگراسلام‌را بادلیل و برهان میتوان اثبات کـرد عـالمی را بفرستید ؛ چنانچه توانست مراقانع سازد اسلام راقبول خواهم‌کرد. هرون‌فقیهی‌رابآن دیاراعزام داشت.یکنفراز درباریان راجه برای مناظره باآن فقیه تعیین شد . اوازفقیه پرسیدکه خدای شماقادراست یا نه؟ فقیه‌گفت آری . اوگفت‌آیا مثل خودرا میتواند خلقت‌کند یانه ؟ چنانچه نتوانـد ، پس قدرت اومحدودخواهد بود . فقیه عاجزماند وگفت اینگونه مباحث مربوط بعلم کلام است وماآنرا بدمیدانیم . راجه به هرون نوشت (آنچه من‌بشمانوشته بودم‌مبتنی برحدس وگمان بود ولی اینك مشهود وعیان‌گردیده‌است .)

هرون حکم باحضار متکلمین کرد . علمای کلام در دربار جمع شدند و مسئله مزبوردرمحضرآنان مطرح شد . درمیان‌آنان جوان نوآموزی این شبهه راحل‌کرد و گفت اینگونه سؤال نظیراینست که یکی بگویدخداقادر براین‌هست‌که خودرا عاجز یا جاهل گرداند ؟ حل‌این شبهه این‌است‌که درناحیه قدرت خدا نقص وقصوری‌نیست ولی ازاین قدرت فقط ممکنات استفاده میکنند وبچیزی‌که ممتنع ومحال است قدرت تعلق نمیگیرد ؛ چه ممتنع ومحال لیاقت پوشیدن خلعت هستی راندارد. هرون مقرر کردکه همان‌جوان‌برای مناظره فرستاده شودولی‌متکلمین‌صلاح دیدندکه **معمربن عباد** این‌مأموریت‌راانجام دهد. بدین ترتیب هرون نیزمجبورشدکه متکلمین راتشویق‌نماید.

علم‌کلام هرروزرونق می‌یافت ودرقرن چهارم باوج‌کمال خودرسید ولی از قرن پنجم سیرنزولی وانحطاط راآغازکرد ؛ زیرا دراین هنگام ترکان بـردنیای اسلام و دربارخلیفه مسلط‌شدندوامورمذهبی‌رابدست فقهاسپردندوآزادی فکر بکلی ازبین‌رفت.

وجه تسمیه علم کلام

وجه تسمیه علم‌کلام آنست‌که اول مسئله‌ای که موردبحث شدکلام خدا بود که درحدوث وقدم آن بین دانشمندان دینی اختلاف شد . جمعی میگفتند **کلام‌خداقدیم است وکلام یکی ازصفات خداست‌وچون‌خداوند قدیم است ممکن نیست متصف‌بحادث شود** . وعده‌ای نیز میگفتندکه کلام خدا **حادث** است .

متکلمین مقاصد علم‌کلام را درکتب خود شش قسمت تقسیم کرده‌اند :

۱ـ امورعامه یعنی معانی وصفات‌کلیه‌ای که عارض بروجود بماهو وجود است بدون تخصص بخصوصیت ریاضیت ویاطبیعیت مانند بحث ازعلیت ومعلولیت وحدوث و قدم بخلاف بحث ازحرکت وسکون یاحرارت ونورکه اختصاص بجسم‌طبیعی‌دارد .

۲ـ مباحث جوهروعرض

۳ـ اثبات صانع وصفات ثبوتیه وسلبیه‌اش

۴ـ بحث نبوت

۵ـ بحث امامت

۶ـ بحث معاد

قرائت و قراء

قراء جمع **قاری** است که بعربی یعنی خواننده ومخصوصاً قرائت کننده قرآن را میگفتند .

علم‌قرائت قرآن،قدیمی‌ترین علوم شرعی است. درصدراسلام چون مردم‌بیسواد بودند برای کسانیکه برقرائت قرآن توانائی داشتند اهمیت زیادی قائل بودند پس از آنکه قرآن در تمام ممالك اسلامی انتشار یافت اهمیت قراء بیشتر گردید ؛ زیرا براثراختلافاتی‌که درنحوه قرائت پدیدآمد،کسانی‌که برقرائت صحیح قادرمیبودندمحل اعتقاد واحترام عمومی واقع میشدند .

بین خبرگان قرائت قرآن ، هفت‌نفر بسیار معروف شدندکه پس ازآنان‌مسلمین وقراء معروف ازروید این هفت نفرپیروی می‌نمودند .

این هفت نفر را **قراء سبعه** میگفتند. وبرخی از اهل‌فن‌قرائت**خلف‌بن هشام بزاز** را هم‌علاوه برقرائت سبعه ، از قرائت مشهور و مورد اعتماد میشمردند و ارباب این قراآت را **قراء ثمانیه** مینامیدند . برخی دیگر قرائت **یعقوب بصری** و **ابوجعفر یزیدبن قعقاع** را نیز ازقراآت معتمد دانسته واصحاب آنرا **قراء عشره** میگفتند .

هریك از این قراآت مشهور ، دو یا چند راوی داردکه آنرا ازصاحبش‌روایت مینماید و برای اینکه شبهه‌ای در دل اهل ایمان پیدا نشود حدیثی از ائمه شیعه‌نقل

می‌نمایند که‌گفته‌اند(اقرؤا کما یقرءالناس) یعنی‌قرآن را همانطورکه مردم می‌خوانند بخوانید ؛ و قراآت مشهور هم همان هفت قرائت بوده که مردم میتوانستند بآنها اعتماد کنند .

علت اختلاف قراء

علت اختلاف قراء این است که قرآن بدون اعراب انتشار یافت و بعلت‌تشابه رسم‌الخط ، بعضی از حروف با حروف دیگر اشتباه شد . اختلاف سلیقه نویسندگان وکتاب نیز بیشتر باعث اشتباه میگردید .

علت اینکه میگویند باید از قراء ندگانه پیروی کرد اینست که آنان قرائت خود را با چند واسطه بحضرت محمد منتسب میداشتند . این قراء نیز با وجودیکه درسایر علوم شرعی تبحرداشتند؛ تمام وقت خود را صرف مطالعه دقیق درباره قرائت میکردند . علاوه براین، قراءسبعه،یا ندگانه،یا ده‌گانه، افراددیگری نیز بودند که‌در این علم مهارت یافتند وحتی پاره‌ای ازآنان قرائات نادر وعجیبی احداث کرده‌اندکه ابن‌الندیم درکتاب الفهرست خود آنان را **قراء شواذ** وقرائتشان را **شاذ** نامیده . قراء شواذ روزبروز زیادترمی‌شدند ؛ ولی خلفا از ترس بروز اختلاف بجلوگیری پرداختند واین خود زمینه‌ای برای مخالفت با خلفای عباسی میشد .

حسن بصری ،صوفی معروف که علناً از دستگاه خلافت انتقاد می‌کرد ، خود دارای قرائتی بود که آنرا شاذ نامیدند و امروز معلوم نیست نظر او چه بوده است .

اینك بذکرقراء سبعه که معروفند میپردازیم .

قراء سبعه

قراء سبعه هفت‌تن از اکابرقراء قرآن مجید میباشند که اصول قرائتشان از مد وتشدید و وقف و وصل وادغام وغیره مورد قبول است . آنانرا **دور سبعه** و یا **مشایخ‌سبعه** نیز می‌گویند :

اولین آنان **حمزةبن‌حبیب** کوفی است که مکنی **بابوعماره کوفی‌تمیمی** و برده تمیمیان بود . تولدش درسال ۸۰ است . صحابه را درك کرده ، وقرائت را از روی مقابله قرآن از اعمش وامام جعفرصادق وابو اسحاق بن ابولیلی آموخت . ابراهیم بن ادهم وسفیان ثوری و شریك‌بن عبدالله قرائت را از وی روایت کرده‌اند . پس ازعاصم و اعمش ، اوپیشوای مردم درقرائت قرآن گردید و درنزد همه مردم پیشوا وحجت و موثق وثابت قدم وراضی برضای خدا وقائم بقرآن وبصیر درفرائض بود. عربی‌وحدیث را میدانست وعابد و زاهد و خاشع و پاکدل بود . ازعراق ، روغن بحلوان می‌برد و ازحلوان پنیرو نارگیل بکوفه برده میفروخت وامرار معاش می‌نمود . سفیان ثوری در باره‌اوگفته‌است: حمزه مافوق همه‌مردم‌درقرآن وعمل‌بواجبات بود.افراط درمدوهمزه را نهی میکرد . کتاب **قرائت حمزه** و همچنین **الفرائض** ازآثار اوست . وفاتش بسال ۱۵۶ اتفاق افتاد .

راویان اوعبارت بودند ازخالدبن یزید ـ عایدبن ابوعاید ـ کسائی ـ حسن‌بن عطیه ـ عبدالله‌بن موسی‌عیسی.

دوم **زبان‌بن علاء بصری** است . یونس وسایر مشایخ بصره که در طبقه چهار از قراء میباشند قرائت را از اوآموخته‌اند . کتبی‌که درباره قرائت ابوعمرزبان‌بن علاء نوشته‌شده عبارتند ازکتاب قرائت ابی عمرو، بقلم احمدبن زید حلوانی؛کتاب قرائت ابوعمروبن علاء، بقلم ابوذهل.کتاب قرائت ابی‌عمرو بروایت یزیدی .

سوم **عاصم بن ابی النجود بهدله** کوفی، ازموالی بنی جذیمةبن مالك‌بن نصرکه اصول قرائت را از **زرین حبیش** وابوعبدالرحمن سلمی وسعدبن ایاس شیبانی گرفته. ابوعبدالرحمن هم از علی‌بن ابیطالب اخذ کرده بود .

اهل فن عاصم را معتبرترین قراء سبعه‌میدانند که در استنباط واستخراج نکات دقیق قرآن بردیگران پیشی داشته ورسم چنین بوده است که قرآن را با قرائت‌عاصم بخط سیاه مینوشته‌اندوسایرقراآت را با ذکرنام قراء باخط قرمزدرحواشی‌میاورده‌اند

علامه حلی از طرفداران جدی قـرائت عاصم است. وی شیعه بوده وعلمای شیعه بـاو اعتماد زیاد دارند . وفات عاصم بسال ۱۲۹ اتفاق افتاد .

چهارم **عبدالله‌بن عامریحصبی‌شامی** دمشقی مکنی به **ابوعمران** از طبقه اولـی تابعین بوده؛وقرائت خود را ازعثمان‌بن عفان وفضالة‌بن‌عبیدومغیرة‌بن ابی‌شهاب‌مخزمی وبرخی‌دیگرازصحابه روایت کرده ویا ازعثمان نیز بواسطه همین مغیره روایت‌نموده وهشام‌بن عماروعبدالله‌بن ذکوان وسعیدبن عبدالعزیز ویحیی‌بن‌حارث نیز راویان‌قرائت اوهستند . وفات عبدالله درسال ۱۱۸ در دمشق روی داد .

پنجم **عبدالله‌بن‌کثیر** معروف به **ابن کثیر** است. کنیه‌اش **ابوسعید** وبقولی‌ابوبکر بود . از قاریان طبقه دوم مکه است . وی برده (عمرو بن علقمه کنانی) بود . چون عطاری میکرد واهل حجاز عطار را دارانی میگویند باو دارانی نیز میگفتند .

اجدادش از ایرانیانی بود که کسری برای راندن حبشیان ازیمن با کشتیهای زیاد بدانجا فرستاد . وفاتش در سال ۱۲۰ در مکه اتفاق افتاد و همانجا بخاك سپرده شد . راویان ابن کثیر عبارت بودند از اسماعیل‌بن عبدالله‌بن قسطنطین ، برده میـره که او نیز برده عاص‌بن هشام بود .

ششم **علی‌بن حمزه** نحوی معروف به **کسائی** است ـ حمزه پسر **عبدالله‌بن فیروز فارسی** بود . وی در کوفه زاده شد و در بغداد سکنی داشت. ادیبی‌لغوی ، نحوی ، قاری و از مشاهیر و اساتید نحو ، لغت و قرائت و علوم ادبی و یکی از قـراء سبعه بوده است .

نحو را ازمعاذهراء و یونس نحوی و خلیل‌بن احمد عروضی آموخت . فراء و ابوعبید قاسم‌بن سلام، وجمعی‌دیگرازافاضل‌ازشاگردان اوبودند. به فراء گفتندخودت تالی کسائی هستی چرا به مجلس درس او میروی ؟ جواب داد من مانند مرغی هستم که از دریای علم اوقطره قطره‌آب مینوشم . امام شافعی نیز درباره او گفته : هرکس که بخواهد درنحو متبحر شود باید ازکسائی بیاموزد .

کسائی قرائت را نیزازحمزةبن حبیب زیات واعمش وعبدالرحمن بن ابی‌لیلی اخذکرد ودرهرجاکه قرائتش مخالف قرائت حمزه است موافق ابن ابی‌لیلی‌است‌که با قرائت علی‌بن ابیطالب مطابق است .

کسائی در قرائت استاد و مرجع استفاده دانشمندان این فن بود . بهنگام گفتن درس برکرسی مینشست وتلاوت قرآن میکرد و حاضرین قراآت او را با تمام مزایای فصل و وصل ومد وتشدید وغیره ضبط میکردند .

(حفص) و (دوری) دونفراز راویان قراآت او هستند وجمعی‌دیگرنیزقراآت‌او را روایت میکردند .

کسائی‌معلم هرون‌الرشید بود وپس ازآنکه هرون بخلافت‌رسید استاد دوپسرش امین ومأمون شد ودراین هنگام بود که باسیبویه درباره نحو محاوره کرد و اختلاف آنان به اعراب بادیه ارجاع شد و سیبویه معتقد شد که اعراب بدوی را از حشمت کسائی‌ترسانیده‌اند؛ و از اینکه در علم دسیسه چینی میشود چنان غمگین شد که **وفات یافت .**

وفات کسائی نیزدرسال ۱۷۹ اتفاق افتاد ودرقریه **زنبوریه** ری مدفون شد.زیرا وی باتفاق هرون بطوس میرفت وهرون گفت علوم عربی را در ری دفن کردیم .

کسائی صاحب دوازده تألیف درنحو وقرائت وادبیات عرب است . ولی‌از شعر بحدی بیگانه بودکه یك ضرب‌المثل عرب درباره‌کسانیکه از شعر بی‌بهره‌اندمیگوید **فلان‌اجهل‌بالشعرمن‌الکسائی !**

هفتم نافع‌بن‌عبدالرحمن بن ابی‌نعیم تابعی اصفهانی است که در مدینه سکنی داشت . درفن قرائت امام‌اهل‌مدینه بود وبدرأی وقرائت اواعتماد داشتند . (عثمان‌بن سعیدورش)و(عیسی بن‌مینا ورقالون) راویان قرائت او بودند وی قرائت خودرا ازیزید

بن قعقاع قاری وابومیمونه آزادکرده(ام سلمه) زوجه پیغمبر و همچنین از ابوهریره روایت مینماید[1].

ابوموسی عیسی بن‌لینابن وردان بن‌عبدالله رزقی برده (بنی زهره) ملقب به قالون ، ازقاریان مدینه وازنحویان بود. ویرابدان جهت قالون گفتندکه قرآن‌را بسیارخوب‌قرائت میکرد ؛ زیراقالون بزبان رومی یعنی بسیارخوب . درباره مهارت او گفته اندبا وجودیکه کر بود اشتباهات وغلط خواننده قرآن راازحرکت لبانش درك میکرد .

عثمان‌بن سعید ورش ؛ ازقبطیان مصروسرآمد قاریان و خوانندگان قرآن بود در حسن اداء وتجوید برمعاصرینش پیشی داشت . درزمان خویش‌برقاریان مصرریاست میکرد. نزد نافع رفت وچند مرتبه قرآن را با اومقابله‌کرد . وفاتش درسال یکصدونودوهفت بود ودرآن تاریخ هشتادوهفت سال داشت .

علوم عقلی و نقلی

مترجمین ایرانی وسریانی وهندی وحرانی .کتب عملی یونانی رابزبان عربی ترجمه‌کردند ومنابع‌عظیمی‌ازعلوم دراختیار مسلمین قراردادند. مسلمانان چنان‌شیفته بزرگان دانش یونان شدندکه فقط به‌نوشتن شرح وحاشیه برآثارآنان اکتفا می‌کردند ودرصحت وسقم‌نظریات آنان چندان تفحصی نمی‌نمودند. مثلاً باوجودیکه **ارسطرخس** یونانی ، درقرن سوم قبل ازمیلاد حرکت وضعی وانتقالی زمین رابیان‌کرد ، مسلمین، چنان شیفته **بطلمیوس** بودندکه ابداً توجهی به نظریه حرکت زمین نکردند. همچنین درباره نظریات **ارشمیدس** کاملا غفلت‌کردندوشایدآنهارادورازدایره‌فهم‌خودمی‌دانستند.

دررشته پزشکی نیزآثارجالینوس **وبقراط** را وحی‌منزل تلقی می‌کردند وتنها به شرح پیرامون گفته‌های‌آنان‌همت می‌گماشتند.ابن‌سیناوزکریای رازی ازحدودنظریه‌های این‌استادان تجاوزکردند ونظریات نوینی ابرازداشتنداما **منع مذهبی دربارشکافتن بدن انسان بدانان اجازه‌نمیدادکه آزمایش های علمی را توسعه دهند .**

توجه علما بعلم‌کلام آنانرا برآن داشت تابه‌فلسفه ومنطق نیزتوجه نمایند . اساس فلسفه نیزهمان مکتب‌های مهم یونانی بود . درفلسفه نیزمحمدبن‌زکریارازی و ابوعلی‌سینا وغزالی نسبت به ارسطو اعتراضاتی وارد آوردند . **معتزله** نیزبرای اثبات نظریات خویش به‌منطق وفلسفه روی آوردند وباعث رواج بحث وجدل می‌شدند .

فرقه اسمعیلیه هم‌ازاواخر قرن سوم تـاقرن پنجم بترویج فلسفه ومنطق پـرداختند . اسمعیلیه مجالس‌بحث ومناظره تشکیل میدادند تاپیروان خودرا با اصول تبلیغ مؤثر آشنا سازند . توجداین فرقه بدباطن احکام وآیات و توسل بدتفسیر وتـأویل عقلی و فلسفی درتفسیراحادیث وآیات مستلزم غوردرفلسفه بود .

اما ازاوائل **قرن پنجم** علوم اسلامی روبانحطاط رفت **زیراتوجه متعصبین به فقه وحدیث توام بامخالفت بااهل نظربود** . معتزله‌تحت‌فشارقرارگرفتند وبناچار بدسلاطین بویه وآل سامان پناه آوردند .

باظهور فرقه اشاعره، ریاضیون ، فلاسفه ، متکلمین معتزله و بطورکلی‌اصحاب نظرمتهم‌به‌کفرو زندقه شدند. نتیجداین شدکه‌دایره‌عقل محدودگردد وروایت وحدیث متداول شود ونقل رابرعقل ترجیح دهند وتقلید جای اجتهاد را بگیرد . از اینرو در این‌دوران علما بدنبال‌آن میرفتندکه حدیث وروایت حفظ‌کنند وبتحصیل فقه ونصوص دینی ولغوی بپردازند تامورد قبول جامعه ودستگاههای حکومتی باشند .

تسلط ترکان‌برسرزمین ایران باعث اختناق وتعصب بیشترشد . محمـود سبکتکین دیالمه را بعلت‌آنکه بدمعتزله پناه داده‌بودند کافروزندیق میشمرد .

درقرن پنجم ، درمدارس تدریس علوم عقلی ممنوع شدوچون علوم نقلی باعث دلزدگی می‌شد، تصوف مورد استقبال قرارگرفت . امااین رشته هم موجب محکومیت بیشتر علوم عقلی ، بخصوص فلسفه و منطق گردید . سنائی بـه شدت به فلسفه حمله می‌کند ومی‌گوید :

تاکی‌ازکاهل‌نمازی‌ای‌حکیم زشت خوی؟ همچودونان **اعتقاد اهل یونان** داشتن ؟

عقل نبود **فلسفه خواندن** ز بهر کاملی عقل‌چبودجان‌نبی‌خوامونبی‌خوان‌داشتن.

دراین ایام دم‌ازدین زدن باحمله بدعلوم عقلی ملازمه داشت وکسانی که‌بدنبال دانش‌های‌نظری‌می‌رفتندزندیق خوانده میشدند وچه بساکه به‌آزارومصیبت‌گرفتارمی‌گردیدندکاربجائی‌کشیدکه **فلسفه راپایه حمق دانستند واهل کلام نیزبعلت آشنائی بافلسفه**

ملحد خوانده شدند. ابراهیم‌بن‌سیارنظام که از معتزله بوده چون اعتقاد داشت رنگها و **وطعم ها وبویها وصوتها درزمره اجسامند رافضی خوانده شد .**

درباره علم کلام، نظرشافعی این بود که **اگربنده‌ای بهمه منهیات خداوند غیر از شرك دچار شود بهترازآنست که‌درعلم‌کلام نظرکند. واگرشنیدی‌که‌کسی بگویداسم مسمی وغیرمسمی است، شهادت ده‌که ازاهل‌کلام است ودینی ندارد ؛ وحکم من درباره علمای کلام اینست که‌آنانرا باتازیانه بزنند ودرمیان عشایروقبایل بگـردانند وبگویند ایـن سزای کسی است که‌کتاب وسنت را رها کردوبکلام روآورد !**

عناد اهل سنت باعلوم عقلی بجائی رسیدکه حتی وزیر دانشمندی چون **صاحب بن‌عباد هرکس‌راکه هندسه میدانست احمق میخواند!**

از اواخرقرن‌سوم، نجوم نیزدر زمره‌علوم ممنوعه شناخته شد وابومحمدحسن‌بن موسی‌نوبختی،ازمتکلمین شیعه‌همین‌دروقت‌کتابی دررددمنجمین نوشت‌وفخرالدین‌رازی می‌گفت معرفت علم سموات از راداخبار بهترمیسراست‌تاازطریق علم‌فلك. بهمین جهت است‌که می‌بینیم دایره علم محدود بدعلوم نقلی میشودودانشمندان ازشیراز به حجازو عراق وشام ومصرمیرفتداند تاحدیث رافراگیرند ودر مدارس شیراز نیزدرادوار معینی، همین علوم باضافه ادبیات تـدریس می‌گردید. هجوم قبایل‌مغول‌وتاتاروجنگهای مداوم بعدی نیزطبعا علم رادرهمین مدارمحدود ساخت و تنها برخی از نوابغ مانند ستاره‌ای درآسمان دانش درخشیده وخاموش‌شده‌اند .

از زهد تا عرفان

از زمان پیغمبر تا قبل از حکومت امویان، یك مساوات نسبی بین مسلمانان وجود داشت . اگرچه برخی از سرداران بعلت استفاده از غنائم جنگی، ثروتهای هنگفتی پیدا کردند ولی برتری حقوق اجتماعی توانگران بر افراد عادی چندان چشمگیر نبود .

مثلا در زمان خلافت عمر بن الخطاب ، سعدبن ابی‌وقاص مأمور فتح ایران شد. وی پس از پیروزی، بدستور خلیفه بلشکریان امر کرد تا در برابر کوفه خانه‌هائی از نی و بوریا برای خود بسازند . به‌عمر خبر رسید که سعد، سردار سپاه عرب، دور از خانه‌های بوریائی سپاهیان خانه‌ای برای خود ساخته است که در دارد وشبها در آن خانه را می‌بندد. واضافه کردند که سعد، بعلت ضعف اعصاب نمیتواند درجوار ازدحام لشکریان زندگی کند .

عمر پیکی را مأمور کرد که برود و درخانه سعد را بسوزاند . زیرا بنظر او انتخاب خانه‌ای دور از ازدحام از نظر بیماری ضعف اعصاب اشکالی نداشت ؛ ولی خانه حاکم نباید درو پیکر داشته باشد تا متظلمین قادر باشند هروقت بخواهند بتظلم بیایند. پیك خلیفه مأموریت خود را بانجام رسانید وسعد هم اعتراضی نکرد که چرا درخانه اورا آتش زده‌اند .

مثال دیگر وساطتی است که از مروان ملقب به طریداً رسول‌الله شد . مروان

را رسول خدا بخارج از مدینه تبعید کـرده بود . جمعی از بزرگان قـریش از عمر خواستند تا بدوران تبعید اوخاتمه دهد . عمراورا چهل فرسنگ دورتراز تبعیدگاهش یعنی به یمن فرستاد وگفت **هیچکس نباید از راه تشبث وشفاعت از دادن کفاره اعمال خود بگریزد .**

در زمان حکومت امویان،طبقات ممتازدرجامعه مشخص شدند وافراد ثروتمند وبا حشمت بردیگران سروری میکردند . در برابر طبقه ثروتمند، عده‌ای پیدا شدند که زهد وتقوی وپاکدامنی وبی‌اعتنائی باموال دنیا را پیشه خود ساختند و حتی علناً ازبنی‌امیه انتقاد میکردند. هرچه طبقه ثروتمندتسلط بیشتری براجتماع پیدا میکرد زهاد وعباد نیز وضع مشخص‌تری مییافتند .

زهد و عبادت این افراد را به غور وتفکردرآیات قرآنی وامیداشت . چون قرآن برای‌گناهکاران عذاب الیم پیش بینی میکند ، زهاد از ترس آنکه مبادا ندانسته مرتکب گناه شوند ازکار دنیاکناره‌گیری میکردند .

ستمگریهای بنی‌امیه وبیرسمیهای حکام‌این طایفه وسیاست خشن وموهن‌تبعیض نژادی آنان **چنان ایرانیان را از جامعه منزجر کرده بود که تمایل بدوری از مردم و کناره‌جوئی وعزلت، در ایران قوت‌گرفت. ولی‌طی‌این مدت نامی ازصوفی درمیان نبود و گوشه نشینان، فقط عبادت میکردند .**

در قرن اول ودوم ، جمعی از زهاد برای احکام قرآن ، ظاهروباطن قائل‌شدند وجنبه باطن را برجنبه ظاهر ترجیح دادند ؛ واین خود پدیده تازه‌ای بودکه لازمداش **تفکرو بحث و استدلال است .**

اندکی قبل ازسال دویست هجری کلمه صوفی در مورد کسانی که ریاضت نفس و مجاهده برای تبدیل اخلاق پست بـاخلاق پسندیـده را پیشه خود ساخته بودنـد بکار رفت .

ولی بین صوفی و زاهد فاصله زیادی نبود ، جز اینکه صوفی جنبه نظری را

بیشترمد نظرقرار می‌داد و بعقاید خود شکل تازه‌ای میبخشید .

جنیدنهاوندی که دربغداد اقامت داشت وازصوفیان محافظه کاربود **ورئیس‌الطایفه** لقب یافت ، درباره تصوف میگوید (تصوف یعنی بیرون‌آمدن از هرخوی بد،وداخل شدن بهرخلق خوب)

درقرن دوم ، رابعه عدویه بتصوف پایه واساسی داد زیرا **برای‌اولین بار،این‌زن بزرگ، درروابط‌خود وخالق دم ازعشق ومحبت زد** . وقتی در راه مکه گفت (**الهی دلم گرفت. کجامیروم؟ من‌کلوخی وآن خانه سنگی؛مراتوهم اینجا میبابی)** ووقتی دیگر درمکه گفت **(مرارب البیت میباید ، بیت چکنم)؟**

روزی‌بخادم چنددرهم داد تا برایش‌گلیم بخرد . خادم پرسید چه رنگ باشد؟ رابعه پول راگرفت وبدجله‌انداخت‌وگفت (هنوز گلیم ناخریده پای‌رنگ بمیان آمد)

رابعه‌علاوه برتوکل وامیدبحق که خاص زهادوعباد بود، محبت الهی ، عشق ، فنا ، وبیخودی را مطرح ساخت .

تعقیب جنبد تکاملی عقاید سه نفرزیر میتواند سیر تفکررابمانمایاند .

معروف‌کرخی، زاهد بود؛ شاگردش**سری سقطی** علاوه برریاضت ، ایثاروشفقت‌را هم‌دارابود وازشوق ومحبت‌سخن میگفت؛اماشاگرد او**جنید**تصوف را واردمرحله‌تازه‌ای کرد . بدین معنی‌که**ازشدت ریاضت کاست وازفنادم زد. نسبت به طاعت ، عدم اعتماد نشان داد وهمه‌چیزرا مظهرخدا میدید. بهمین جهت فقها وعلما اورا زندیق گفته‌اند .**

روزی شبلی درمجلس اوگفت **الله** . جنیدگفت اگرخدای **غائب** است ذکر غائب غیبت است وغیبت حرام است واگر**حاضر** است درمشاهده حاضرنام اوبردن ترک‌حرمت وادب است. فکروحدت وجودراکه مأخوذ ازفلسفه نوافلاطونیان‌بود وازچندی پیش‌در بین زهاد بنحو خفیفی رسوخ داشت جنید علنی‌کرد . معاصرین جنید مانند بایزید بسطامی ، حسین بن‌منصورحلاج وابوبکرشبلی ، دراین‌باره جسورانه ترگام برداشتند. حلاج دراین‌راه جان برسردارسپرد .

تکفیر صوفیه باعث شد که آنان بقرآن وحدیث وتفسیر وادله عقلی روی آورند و به تصنیف کتاب بپردازند . اساس تصوف بر (حال) قرار دادند (قال) وآنان (پای استدلالیان را چوبین) میخوانند ، مع الوصف ازراه ضرورت ناچار شدند کتبی در اثبات صحت روش خود تألیف نمایند .

ذوالنون مصری که بفلسفه وشیمی علاقه داشت، عقاید نوافلاطونیان را وارد عرفان کرد . دستهای که علنا باتهور فکری دم از وحدت وجود میزدند **اصحاب سکر** نامیده شدند وکسانی که معتدل ومحافظه کار بودند به **اصحاب صحو** معروف شدند. بتدریج تصوف جنبه فلسفی پیدا کرد وغزالی وابن العربی وشهاب الدین سهروردی بفلسفه عرفانی شکل وقالب دادند . قشیری وابونصر سراج و غزالی وهجویری ، شرع و تصوف را با استناد بقرآن وحدیث باهم نزدیک کردند .

ازقرن سوم، تصوف وارد مرحله کاملا تازه ای شد. بدین معنی که بتفکر وامعان نظر بیش ازریاضت اهمیت داد . زهدوترك دنیا وطاعت را وسیله میدانستند نه غایت. بایزید همان را هم لازم نمیشمرد ومی گفت **سالك باید از دنیا وآخرت وخود بگذرد وباصل منظور بپردازد.** ابوسعید خراز گفت (گرسنگی طعام مرتاضین وتفکر خوراك عرفاست)

عقیده وحدت وجود هم بدینجا انجامید که عرفا (اتصال به خدا) را تنها مقصود صوفی میدانستند وسوای این منظور به هیچ چیز اهمیت نمیدادند .

چون تکفیر فقها شدت یافت، اصحاب صحو کوشیدند تا کلمات اصحاب سکر را تفسیر و توجیه نمایند ومعاذیری برای سخنان آنان بتراشند وگفته هایشانرا موافق با احکام شرع جلوه دهند . دراین کتاب، اظهار نظر عبدالله خفیف که ازاصحاب صحو بود درباره اصحاب سکر بنظر خوانندگان صاحب نظر خواهد رسید .

برخی نیز بخاطر حفظ تصوف ازحملات فقها به ملامت عرفای تندرو پرداختند که چرا سخنان شطح آمیز میگویند .

البته درهمین قرن، عده زیادی ازصوفیه بودند که براه صوفیان قرن دوم میرفتند.

بر رویهم صوفیان خراسان بسیار افراطی ودارای وسعت نظر وپیرو وحدت وجودو از اصحاب سکر بودند . اما باید یادآوری‌کردکه هریك ازصوفیه دارای عقیده خاصی بودند ودریك مکتب هم هرصوفی شخصیت وطرز فکر وسلیقه خاصی‌داشت‌که بحفظو بیان‌آن می‌کوشید.

یکی دیگر ازخصوصیات قرن سوم این بود که **صوفیه با پوشیدن خرقه بشکل حزب وفرقه درآمدند ونیز باانتخاب شیخ و مرشد ، اصول تحزب را بیشتر شکل‌دادند. پیداشدن خانقاه نتیجه همین پدیده مهم بشمار میرود .**

از آنجا که تکفیر فقها ترك نمیشد ، صوفیه نا چار شدند برای خود رموز و تعبیرات اسرارآمیز بکاربرند وتوصیه نمایندکه اسرارحق بایداز نامحرم مکتوم بماند وحافظ دراین باره بااشاره بمنصور حلاج میگوید:

گفت آن یارکزوگشت سردار بلند　　جرمش این‌بودکه اسرار هویدامیکرد

اصول طریقت تصوف،گذشتن ازمراحلی است‌که‌میتوان بحق رسید . **تصوف به ریاضت وپشمینه‌پوشی،عرفان بمقام شهود، واشراق بجلوه حق درجهان** اشاره میکند .

درتصوف اولیه، درك مقام شهود، واشراق را مخصوص انبیا میدانستند. از نظر تاریخی ریاضت طریقه رهبانان مسیحی ویوگ هندی است و طریقه کشف و شهود مربوط بفلسفه هند و ایران باستان و فلسفه اشراق مختص و منحصر بفلسفه ایران باستان است .

تفاوت بین حکمای الهی و عرفا اینست که دسته اخیر مانند حکما تنها گرد استدلال‌عقلی نمیگردند؛ بلکه باوجود تصدیق‌آن بمرحله‌ای‌که فوق‌آنست قائل‌هستند وآنرا مرحله شهودمینامند؛ ومیگویند پس‌ازآنکه نفس از مقام حس‌وعقل و برهان بالاتر رفت، میتواندباممارست معنوی‌بمقام بالاتری برسد؛ وحقایقی‌رابدون‌کمك‌برهان وحس دریابد وازمرحله دانش‌بمرحله بینش برسد و این دانش را در برابر حکمت

استدلالی، عرفان‌مینامند. اگر این‌مقام باوج‌کمال برسد عالم ومعلوم‌یکی میشودوکثرت وتعدد ازمیان میرود وعارف ازماسوی‌الله منقطع‌گشته از حدود تعینات شخصی خارج شده نفس اودر برابر جلوه حق‌فانی می‌گرددوچون نظر بعالم‌می‌کند جزیکی‌نمیبیند.

دراین میان **تصوف اسلامی ایرانی‌جنبه خاصی داردکه‌یکی ازخصوصیاتش‌غناوسماع است**. باین‌داستان که غزالی در مبحث سماع مینویسدتوجه‌کنید:

(ازابوالحسن دراج حکایت شده‌که‌گفته است‌برای دیدن **یوسف‌بن حسین رازی** ازبغداد بدری رفتم. درآنجا ازهرکس سراغ خانه اورا پرسیدم؛ گفتند با این‌زندیق چکار داری؟ چندانکه، خواستم اورا ندیده‌برگردم. ولی با خود اندیشیدم که بعداز طی آن همه راه روانباشد که اورا ندیده بر گردم.خلاصه نشانی مسکن او را بدست آورده، نزد اورفتم.پیر با وقار و نیك صورتی بود؛ و مصحفی دردست داشت و بتلاوت مشغول بود. پرسید از کجا آمده‌ای ؟ گفتم از بغداد. گفت بچه‌کار به ری‌آمده‌ای ؟ گفتم تابرتوسلام‌کنم. گفت‌اگر درشهرهای بین راه‌کسی‌بتومیگفت دراین‌شهر بمان تا خانه‌ای باکنیزی بتوبدهیم میماندی یانه؟گفتم خداوند چنین امتحانی پیش نیاورد و اگرپیش‌میآمد نمیدانم چه‌میکردم. آنگاه‌گفت‌آیامیتوانی‌آوازی بخوانی؟گفتم‌بلی. گفت بخوان؛ ومن این ابیات برخواندم :

رأیتك تبنی دائماً فی قطیعتی — و لوکنت ذاحزم لهدمت ما تبنی

کانی بکم و اللیت افضل قولکم — الا لیتناکنا اذ اللیت لا یغنی

چون این ابیات را شنید مصحف برهم نهاد وچندان بگریست که ریش‌وجامه‌اش ترشد ومن برگریستن او رحم‌آوردم.

گفت‌ای‌فرزند، مردم‌ری‌راملامت‌کنی‌که مرازندیق‌گویند ؟چگونه زندیقم نخوانندکه من ازهنگام نماز صبح‌قرآن میخوانم، درحالیکه‌قطره‌ای اشك درچشمم پیدانشده وتوبااین دوبیت شرربجان من‌افکندی وقیامت برپاکردی...)

غزالی درتوجیه این سخن که‌باعث تکفیر یوسف‌بن‌حسین رازی میشد میگوید

(شعر چون ازعالم خلق است و باطبع بشرسنخیت دارد دردل انسان هیجان و شوق بر میانگیزد ، در حالیکه قرآن چون کلام حق است و خارج از اسلوب و روش کلام خلق است و باطبع بشر سنخیت ندارد در دلها اگر چه سوخته عشق خدا باشند ، آن اثر را ندارد .)

تصوف اسلامی ایرانی مظهر عظمت معنوی وصفای دل وکمال عقل وبزرگی روح و بیان کننده خصوصیات ملی ونژادی ایرانیان است. تصوف ایرانی سراسر زهد نیست بلکه ذوق ووجد وحال نیزهست ومعتقد است که دنیاءظهرجهان معنوی است. دیگراز خصوصیات آن صفات مردانگی وشجاعت وآزادگی ودلاوری صوفیان است.

دراین کتاب، ما بدزهاد وعبادی نظیر شاه منذربن قیس-ابوسائب-شیخ علمدار-امعبدالله وسایر زهادی که صرفاً زاهد وعابدبوده اندو درشیراز مدفونند برمیخوریم و ازگذشته آنان چیزی جزاینکه افرادی باتقوی بوده اند چندان اطلاعی دردست نیست .

دستهای نیز متفکر واهل تصنیف بوده اند که بسه دسته تقسیم میشوند . برخی اهل سکر وبعضی اهل صحو ند وپاره ای هم ازمکتب تصوف قرن دوم یعنی زهدوعبادت توام باعشق ومحبت پیروی میکنند.

نکته بسیارجالب اینست که عرفا وعلمای شیرازیعنی کسانی که یااهل شیراز بوده اند ویا دراین شهرسکنی داشته اندودرهمانجا درگذشته اند، صاحب تصانیف فراوان ومتعدد بوده اند که ازاین لحاظ شاید درکمتر جائی نظیر داشته اند .

حداقل کاری که نگارنده انجام داده اینست که فهرستی ازکتبی که درشیرازتألیف شده یاتوسط شیرازیان برشته تحریر درآمده تنظیم نموده. اگر چه این فهرست کامل نیست مع الوصف رادرا برای تحقیقات بیشتر ومنظم تری هموار میسازد.

ظهور شارحین

اگرچه اولین ترجمه ازمنابع یونانی بعربی‌درزمان مروان‌اموی صورت‌گرفت، ولی دوره عباسیان رابایدعصر ترجمه نامید . درزمان منصوروهارون الرشید ، سریانی هاوفضلای عرب‌کتبی درزمینه هندسه ، هیئت ، طب، جغرافیا وفلسفه ترجمه کردند و دریچه‌ای برروی جویندگان دانش‌بازشد. از اینرو جمعی اوقات خودرا با تدریس ، بحث وگفتگوی علمی ، تصنیف وشرح وتلخیص این‌آثار می‌گذرانیدند . کم‌کم‌ابتکار هم آغازشد و فضلای مسلمان در شیمی (کیمیا) ، علم معادن ، و فیزیولوژی تحقیقات تازه‌ای‌کردند. ولی‌درفلسفه ومنطق واخلاق فقط به‌نقل آثاردیگران می‌پرداختند.

تنها دانشی‌که درفلسفه، مسلمین بوجود آوردند علم‌کلام بود. علت‌اینکه بین فضلای‌اسلامی، بخصوص ایرانی اینهمه شارح پیداشده اینست که ترجمه‌های یونانی‌و سریانی بعربی واضح وروشن نبود، وچون مترجمین سعی درحفظ امانت داشتند کلمات راتحت اللفظی بعربی برمی‌گرداندند وتوجهی بمعنای جمله نداشتند بهمین علت مرد بافراستی نظیرشیخ‌الرئیس ابوعلی سینا می‌گوید :

«چهل‌بارکتاب مابعدالطبیعه ارسطو راخواندم، بطوریکه عبارات آنرا ازحفظ می‌دانستم اماآنرا بدرستی نمی‌فهمیدم . بالاخره مأیوس شدم وچنان پنداشتم که‌راهی برای فهم‌آن‌کتاب نیست. تاآنکه تصادفاً کتابی ازابونصرفارابی‌موسوم به(اغراض‌کتاب

مابعدالطبیعه) بدستم افتاد وبمددآن توانستم حکمت اعلای ارسطورابفهمم ۰ .

بنابراین نه فقط کتبی که ازیونانی وسریانی ترجمه شده بودشروح مختلف لازم داشت بلکه چون حکمامی کوشیدند تابین دین وفلسفه راآشتی دهند مدعی می‌شدند که بین مکتب افلاطون وارسطواختلافی وجود ندارد وآراء این دوحکیم کاملا منطبق بافلسفه اسلامی است .

قسمتی ازشروح نیزدراین باره نوشته می‌شد. وبطوریکه خواهیدخواند، بسیاری ازعلما وصوفیه ودانشمندان شیراز اوقات خود را صرف تدریس و تصنیف می‌کرده‌اند که غالب مصنفات آنان شرح آثارپیشینیان بوده‌است .

موقع جغرافیائی شیراز

شیراز در پنجاه ودو درجه وچهل وسه دقیقه طول و بیست و نه درجه وسی وشش دقیقه عرض جغرافیائی قرار گرفته ، انحراف قبله‌اش از نقطه جنوب بجانب مغرب پنجاه و شش درجه وچهل وشش دقیقه وارتفاعش ازسطح دریا پنجهزار فوت است .

اسامی محلات شیراز طی قرون متمادی تغییر یافته و تازمان نادرشاه دوازده دروازه و نوزده محله داشت. ودرعهد کریمخان زند تعداد دروازه‌ها بدشش، وتعداد محلات بدیازده کاهش داده شد. زیرا کریمخان دروازه‌های بیضا ـ جباچی ـ سعات آباد ـ فسا ـ گوسفند وخاتون را موقوف داشت . همچنین محلات باغ نو ـ باهلیه ـ درب کازرون ـ دشتك ـ سراجان ـ شاه چراغ ـ شیادان وموردستان را جزء محلات دیگر کرد .

درزمان صفویه برای ایجاد اختلاف بین محلات شهرهارسم براین قرار گرفت که اهالی نیمه مشرقی شهر، خودرا پیرو سلطان حیدر صفوی دانسته، برخویشتن عنوان «حیدر» بدهند و نیمه غربی شهرهم بعنوان طرفدار شاه نعمت‌اله ولی ، نام «نعمتی» برخود گذارند. درهرسال سه تاچهار بار این دودسته بجان یکدیگر می‌افتادند وکشتار راه می‌انداختند . این رسم درحدود سال ۱۲۷۰ برافتاد.

ازمحلات شیراز اسحق بیگ ، بازارمرغ ، بالاکفت ـ درب شاهزاده ومیدان شاه راحیدری خانه ودرب مسجد ـ سر باغ ـ سردزك ـ سنگ سیاه ولب آب را نعمتی خانه می‌گفتند.

ترکیب اجتماعی

درباره ترکیب اجتماعی شیراز باید گفت بااوضاع فعلی بکلی متفاوت بوده‌است. بدین معنی که بازار، مرکز عمده شهر بوده‌است وارگ پادشاه وفرمانروا وشخصیت‌های سیاسی نیز درهمان حوالی بازار قرارداشته؛ زیرا بازار می‌بایستی وسائل لازم رادراختیار سیاستمداران بگذارد. درزمانی که بازار بزرگ (بازارحاجی) مهمترین مرکز داد و ستد بوده است خانه وارگ حکام ووزراء نیزدرهمان حوالی قرارداشته است.

هریك ازمتنفذین نیزدرمحله‌ای بااعوان وانصار واطرافیان‌خود میزیست. بنابر این رسم براین نبوده است که شمال شهراعیان نشین‌وجنوب مرکز تجمع تهیدستان باشد درزمان کریمخان‌زند که بازاروکیل بصورت مرکز تجارت‌درآمد تأسیسات‌دولتی نیزدرهمان حول وحوش قرارگرفت. کمااینکه باغ موزه، ارگ و اندرون[1] همه در پشت بازارقرارداشتند.

۱- باغ موزه بعلت احداث خیابان وساختمان‌های دولتی ازهمه طرف کوچك شده. ارگ دولتی نیرفعلاً زندان شهربانی است وعمارت اندرون هم که توسط وزارت پست و تلگراف تصرف شدبقطعات مختلف درآمدواینك قسمت کوچکی ازآن باقی است.

بزرگان متقدم

شهر باستانی شیراز که تازمان ساسانیان بعلت رونق استخر وسعت زیادی نداشت پس ازحمله **علاء حضرمی** باستخرو ویران کردن آن در نتیجه مهاجرت مردم آن شهر، رو بوسعت نهاد. بهمین جهت مسکن ومدفن جمعی از تابعین ویازاهدانی است که درزمان حکام اموی وعباسی میزیستهاند.

زمان زندگی عدهای اززهاد روشن نیست. تنهااطلاع ماازآنان این است که صاحبان تذکره درذکر مدفنشان یادآورشدهاندکه از متقدمین بودهاند. بهمین جهت در آغاز کتاب ازآنان یادکردهایم زیرادرحقیقت وجودشان مبین ومعرف زهدوطاعت قبل ازآغاز دوره تصوف است واین خود نموداری ازجریان فکر مذهبی درشیراز است.

شاه منذر

در محله **سرباغ** دبیرستانی ساخته شده‌که قبلا بقعه‌ای بوده‌است. درگوشه‌ای‌از این دبیرستان بطوریکه پنجره‌ها ازکوچه نمودار است مزار **شاه منذر** قرار دارد. درباره اومیگویندکه شاهزاده‌ای بود؛ بعلت تغییری‌که در فکرش پدید آمد دست از ملك پدری شست ودرشیراز بعبادت وگوشه نشینی پرداخت. بطوری‌که **شیرازنامه** می‌نویسد آن حوالی را در قدیم (**محله شیراز**) میگفتداند. تاریخ وفاتش معلوم‌نیست‌ولی ازمتقدمین‌وکسانی بوده‌که تابع مکتب قرن دوم بوده است. محله شیراز وحوالی‌آنرا باهلیه یاباهله مینامیدند.

ابوسائب

ازاولیاء اله بود. پدرش تجارت می‌کرد. دوپسرداشت‌که یکی ازآنان‌همین‌ابوسائب‌بود. درزمانی‌که می‌خواست ثروت خودرا بین فرزندان تقسیم‌کند، وصیت‌کرد، تارموئی‌که ازحضرت رسول دارد برای یك‌نفروما بقی‌ثروت برای دیگری‌باشد.

ابوسائب تارموی حضرت رسول را برداشت و ازمایملك پدر چشم پوشید. در تمام مدت عمر آن موی را می بوئید و می‌بوسید. در وقت رحلت وصیت کرد که

آن مورا در چشم راستش بگذارند. قبراو درگورستان سلم هنوز مشهوراست و برگرد آن معجری کشیده‌اند. در نوشته سنگ قبرش این موضوع که موی حضرت رسول در چشم راست اوست قید گردیده.

شیخ ابو عبدالله مشهور به علم دار

اورا از امراء بنی امیه دانسته‌اندکه در زمان **محمدبن یوسف** به شیراز آمد. محمدبن یوسف برادر حجاج بن یوسف معروف است که نسبت به توسعه وعمران شیراز توجه زیادکرد. زیرا شهر استخر پیاپی علیه اشغالگران عرب وتبعیض نژادی بنی‌امیه طغیان می‌کرد وحتی یك بار چهل هزار نفر از اهالی شهرراکشتند. محمدبن یوسف بخاطر از رونق افتادن استخر بعمران شیراز توجه کرد. عبدالملك بن مروان **ابو عبدالله** را بهمراه محمدبن یوسف بشیراز فرستاد و اودر همانجا درگذشتو دروازه اصفهان مدفون شد.

شیخ منذربن قیس

ازتابعین بوده‌که بهمراه **علاء حضرمی** بشیرازآمد.

علاءحضرمی ازصحابه‌معروف، از زمان پیغمبر تاعهد خلافت عمروالی بحرین بود ودرسنه ۱۷ هجری همینکه شنیدخالدبن ولید در نواحی غربی ایران تاخت وتاز می‌کند،چندکشتی حاضرکرد ولشکریان خویش رادرسواحل خلیج فارس پیاده نمود و ازآنجابشهرهای فارس حمله‌کرد. ولی تلفات فراوانی دادوحتی یکی ازسرداران خود رادرارجان ازدست داد. مع‌الوصف بااستفاده ازقوای کمکی که ازبصره برایش رسید

غالب شهرهای فارس راتصرف کرد ووارد شیرازشد .

منذر بن‌قیس دراین جنگها بقتل‌رسید و**درباغ‌نو**یعنی حوالی**سیدعلاء الدین‌حسین** بخاك سپرده شد وگنبدی‌نیز برآن ساختند وسایر کشته شدگان جنگ راهم درجوارش مدفون ساختند .

شیخ دولت بن‌ابراهیم بن‌مالك‌اشتر

نوه مالك اشترسردار امیرالمؤمنین علی است که برای جنگ بازرتشتیانی که درقلعه پهندر(که اکنون بقلعه بندرمعروف است)بشیرازآمد . وی درجنگی که با محصورین قلعه کردبقتل رسید ودرگورستان باغ‌نو مدفون شد .

بقعه علمدار

بقعه علمدار که امروز درحوالی بین مسجد جمعه ومحله (لب آب) قرار دارد، بطوریکه ازمتون کتب قدیم برمیآید بصورت مسجدی بوده که در قسمتی از آن مزارجمعی از اوتادقرارداشته است . هم اکنون یك فضای خالی محصور ، ازدستبرد کسانی که اینگونه اماکن را بخانه شخصی تبدیل می نموده اند باقی مانده وگویای این واقعیت است که در آنجامسجدو تکیه ای وجود داشته که صلحاء درجوار تربت بزرگان بعبادت می پرداخته اند. درديوار بقعه قطعات سنگ قبورمربوط بزمانهای پیش یعنی ازقرن پنجم تاهشتم دیده می شودکه بجای مصالح ،هنگام تعمیر بکار برده اند .

در بقعه ای کدازدیر باز بدعلمدار مشهورشده شیخ ابوسعیدبن الهیثم مدفون است. در باره مقام مذهبی اوصاحب شیراز نامه مینویسد(از پدرخود.... شنیدم که اولیاء وابدال در شیرازازروضه شیخ محمدبن الهیثم غائب نمی گردند . بایدکه درآن مزارمبارك بادب قدم نهندکه مقام ارباب حضوراست) .

کتب (شدالازار...) (شیرازنامه)و(مزارات شیراز) ویرا ازامیران غازی میشمارند واین گونه القاب بکسانی داده می شدکه بارزتشتیهای شیرازمیجنگیده اند. این موضوع که شیخ ازامیران غازی ومروج دین رسول الله بوده شاید باوجه تسمیه وی که درقدیم (بعلمداررسول)واکنون بطوراختصاربه (علمدار) نامبرداراست بی ارتباط نباشد .

شیخ ابوسعید درصدق وزهد وخداپرستی شهرت داشت . این دوبیت ازاشعارش باقی مانده که مفادآن دال برمرتبه زهد وتقوی است :

یاغافلا نائما قم فاذکرالله هـا و کن منبیالدی الاسحار او اها
اکثر دعاءك و اتل الله فی مهل والد معمنسکب یاسین او طاها

یعنی (ای بیخبرخفته برخیزومرگ رابیادآوروبکوش تا ازگناهان توبه کارباشی تامهلت‌داری دعای بسیارکن وهنگام‌تلاوت سوره‌یاسین وطه پیوسته اشکبارباش)

ازهمین دوبیت شعرمعلوم است‌که شیخ‌ابوسعید صرفا یك‌زاهدبوده‌که ازارتکاب گناه پرهیزداشته ، شب‌زنده‌داری می‌کرده وعمررابرای جبران‌گناهان کافی نمیشمرده است. بعقیده اوتلاوت قرآن‌باخضوع وخشوع، وتوبه‌ازاعمال زشت،یگانه‌راه‌رستگاری است . چه بساکسانی‌که‌علیرغم زهدوترك دنیا وپرهیزازمعاصی بازخود را گناهکار و مستوجب عقاب می‌دانند وازخدای خودطلب‌آمرزش می‌کنند .آیا منبع ایـن احساس گناه همان ضمیرناآگاه نیست ؟

درست‌است‌که ابوسعید هنگام‌جهاد بازرتشتیان وکشتارآنان عمل خود رامطابق باشریعت ومستوجب‌ثواب می‌دانسته. معهذاآیا میتوان ادعاکرد که در عمق ضمیر خود ازبی سرپرست شدن اطفال بیگناه ، ازبیوه شدن زنان جوان ونوعروسان ، ازمتلاشی شدن خانواده‌ها وازبربادرفتن آرزوها ناراحت نمی‌شده است ؟

باتوجه باین حالت روحی روشن می‌شود کـه تلاوت قرآن بهمراه اشکباری بخاطرآنست‌که در عرصه انفعالات روانی مجالی برای خودنمائی آن خاطره‌ها پیدا نشود . آیا می‌توان بیقین دانست‌که انگیزه شب‌زنده‌داری او عشق بخداوند بوده یـا فرارازهجوم خاطره‌های ناگوار؟

اکنون به‌یك‌نکته جغرافیائی‌که ازاین بقعه ومتون‌کتب مربوط بشیراز می‌توان استنباط‌کردتوجه می‌نمائیم .

درکتابهائی‌که بطورمختصرازشیخ ابوسعید نام برده‌اند مدفنش راکه هم اکنون نیز بعلمدارمشهوراست واقع‌درمحله (دشتك- کوچه پالانگران دشتك) ذکر کرده‌اند. ازاینجابرای ماروشن می‌شودکه ازدورانی‌که مجاهدین اسلام باپیروان مذهب زرتشت درمبارزه وجنگ‌بوده‌اند تازمان تألیف کتاب مزارات شیراز یعنی اواخر قرن هشتم حوالی مزبورراکوی دشتك وکوچه‌ای راکه‌اکنون بقعه علمداردرآن‌واقع است کوچه پالانگران دشتك می‌نامیده‌اند.

دراینجابی مناسبت نیست اشاره‌کنیم‌که**کوی دشتك** ازحوالی مسجد جامع‌عتیق تا(لب‌آب) قرارداشته. دلیل‌آنهم اینستکه(منصوریه)فعلی‌واقع درلب آب مدفن سادات دشتکی است که درکتب مربوطه صریحاً ازآنجا بنام‌کوی دشتك نام برده‌اند وحدود غربی محله دشتك نیز**محله دزك** بوده است[1].

۱- دزك که اکنون هم به(سردزك) مشهوراست منسوب به‌دژکوچکی بوده‌که دراین محل قرارداشته پس‌ازاحداث خیابان، برآمدگی مشخص این دژنسبت بنواحی خود کاملا معلوم بود. ضمناً باید متذکرشدکه شیرازچندبار دراثرزلزله ویران‌گردیده‌وپستی‌وبلندی وپیچ وخم‌کوچه‌ها اغلب معلول همین ویرانی‌ها وتجدید بناهاست ودرملاحظه محل دژباین قسمت هم توجه داشته‌ایم.

سلمان فارسی

زادگاهش قریه دشت ازرن فارس (هفت فرسنگی شیراز) بود و قبیله‌اش در کازرون احترام فوق‌العاده داشتند وحتی پس از آنکه کازرون بدست مسلمین افتاد، این طایفه از پرداخت جزیه معاف شدند. از رجال برجسته قبیله سلمان، یکی **شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار** بن مهریار کازرونی است که درمدت عمر خود صدقات سلمان فارسی را از بیت‌المال خلفای عباسی می‌گرفت وبین افراد عشیره تقسیم می‌نمود.

نامش پیش از اسلام **روزبه** بن وخشودان بود.

سلمان هنگامی که مژده ظهور پیغمبررا شنید عازم تهامه شد. اما دربین راه اسیرگردیدواورابه‌یك یهودی فروختند. یهودی نیز سلمان‌را به زنی ازطایفه‌بنی‌سلیم فروخت. پیغمبر هنگام عبور، مهمان خداوند سلمان شد و او را که ایمان آورده بود خریده آزاد کرد.

وی چنان مورد علاقه رسول‌الله قرار گرفت که **سلمان‌محمدیش** نامید. سلمان از حواریین حضرت رسول ودرشمار اهل‌بیت عصمت وطهارت می‌بود که زهد و تقوی و وفورعقل وعلمش مورد تأیید پیغمبر و بزرگان اسلام بود. سلمان در زمان خلافت

عمر، والی مدائن شد . درآن هنگام به کاخ والی نرفت بلکه در دکانی می‌نشست و بامور مردم رسیدگی مینمود . سلمان دارای چنان مقامی بودکه پس از مرگ، حضرت علی با دست خود اورا غسل داد . درباره سلمان درکتب متعدد قلمفرسائی زیادی‌شده کد جامع‌ترین آنها درکتاب نفس‌الرحمن اثرعلامه نوری حاج میرزا حسین و اواخر جلد ششم وجلد هشتم بحارالانوارمجلسی آمـده است .

روزبه پسر دادویه (ابن‌مقفع)

از نویسندگان ومترجمین پرکار وبزرگ قرن دوم هجری است‌که درفیروزآباد فارس متولد شد. پدرش **دادویه** تاچند سال قبل‌ازمرگ، پیرودین مانی بود. علت‌اینکه دادویه را مقفع مینامیدند این‌بودکه حجاج‌بن‌یوسف‌اوراعامل ضبط خراج فارس‌نمود وچون درمحاسبه‌خود باحجاج اختلاف‌داشت‌اورامتهم بزیاده روی‌کردوچنان‌شکنجه‌اش دادکه دستش خشک‌شد. ازاینرو اورا (المقفع) نامیدند.

روزبه پسرالمقفع‌ببصره رفت. زیرا در آن‌زمان آن‌شهر ازمراکزمهم ادب‌بشمار میرفت . زبان پهلوی‌را میدانست ودربصره زبان‌عربی‌راهم خوب‌فراگرفت . ابن مقفع همت بترجمه کتب پهلوی بعربی گماشت . وی از پیشقدمان ترجمه است که در عهد منصور آثار پهلوی را بعربی برگردانید . علاوه بر این‌کتب علمی ومنطقی راهم‌برای منصور ترجمه کرد.

القفطی‌در(اخبارالحکما) می‌نویسد:وی‌نخستین‌کسی‌است‌که‌درملت‌اسلام‌بترجمه کتب منطقی‌برای ابوجعفر منصور مبادرت جست ... سه‌کتاب منطقی ارسطو راترجمه کرد. نخست‌کتاب **کاته گوری** ودر **دیگر باری ارمینیاس** وسه دیگر کتاب **انالوطیقا** وآنها را بعبارتی ساده وسهل ترجمه‌کرد[1]

۱ـ اخبارالحکماء صفحات ۱۴۸ ـ۱۴۹

ازآنجا که ابن مقفع جز پهلوی زبانی نمیدانسته نتیجه میگیریم که این کتب را از زبان پهلوی بعربی ترجمه‌کرده واین خود نشان آنست که‌علوم وفلسفه یونانی درایران‌قبل از اسلام گسترش کافی داشته‌است

از جمله کتب دیگری کدابن مقفع به عربی ترجمه‌کردکلیله‌ودمنه وخداینامه است وی کاتب **عیسی بن‌علی** عم منصور دوانقی بود . در باره مسلمان شدنش داستانی بدین شرح معروف است که روزی به عیسی گفت می خواهم اسلام بیاورم .

عیسی گفت بهتر است که این کار در حضورسران لشگر وبزرگان کشور انجام گیرد . چون شب فرا رسید و طعام آوردند ، او بشیوه زرتشتیان زمزمه آغاز کرد . عیسی پرسید در صورتی که عزم پذیرفتن دین اسلام داری چرا بر آئین زرتشتی زمزمه می‌کنی ؟ ابن مقفع پاسخ داد بغایت مکروه‌دارم که شبی بروز آرم و به آئینی معتقد نباشم .

اختلافاتی که بین عباسیان پیدا شد به ابن مقفع فرصت نداد تا در محیطی آرام بکار ترجمه و تألیف مشغول شود و خواه وناخواه اورا درگیر ودار آن اختلافات فدا ساخت .

در سال ۱۳۷ عبدالله بن علی عم منصور بر خلیفه خروج کرد . منصور سپاهی به فرماندهی ابو مسلم خراسانی بجنگ او فرستاد و عبدالله شکست خورد و نزد برادران خود عیسی و سلیمان پنهان گردید . منصور ، سفیان بن معاویه را بحکومت بصره گماشت تا کار را بر عیسی وسلیمان تنگ گیرد وآنانرا مجبورکندکه برادرخود را تسلیم نمایند .

عیسی، ابن‌مقفع کاتب‌خودرا مأمورکردتانامه‌ای بمنصوربنویسد وزنهاربخواهد. منصور ازمتن نامه بر آشفت و از نویسنده آن پرسید. چون‌آگاهی یافت که نویسنده نامه‌ابن مقفع است پنهانی به سفیان که نسبت به ابن مقفع کینه توز بود نوشت که

او را بقتل برساند.

روزی عیسی کاتب خودرا برای انجام مذاکراتی بنزد سفیان فرستاد و باوجودیکه ابن مقفع اظهار بیم می‌کرد عیسی باصرار اورا بمأموریت فرستاد. سفیان اورا بحیله در مکانی مخفی نزدیك تنور بر افروخته بردوامر کرد تا اندامش را یکان یکان ریدند و در تنور ریختند و وی خود ناظر این شکنجه وحشیانه بود.

در اثنای این کار می‌گفت بر من باکی نیست. زیرا تو از زندیقی و مردم را بگمراهی می‌کشانی. تمام جسد ابن مقفع در تنور سوخت؛ و او در این حال سی و شش سال داشت. منصور بظاهر دستور داد تا سفیان را دستگیر کرده ببغداد آورند. وی منکر قتل دانشمند ایرانی شد و منصور هم اورا که مجری امر خودش بود رها ساخت.

ابن مقفع که بیش از سی و شش سال زندگانی نکرد از چهره‌های درخشانی است که قدرش شناخته نیست. وی در شجاعت و استقامت چنان بود که در حال تحمل شکنجه بجلاد خود سفیان گفت (**با کشتن من هزار نفر را بیجان کنی وحال آنکه اگر صد چون توئی را بکشند یکتن را تمام نکشته باشند.**) این جمله نمودار آنست که ابن مقفع تا چه حد شخصیت افراد را به دانش شان می‌دانسته نه قدرت ومقام صوری آنان.

مورخین درباره کرم وسخاوت او داستانهای متعددی نقل کرده اند. و فاداری او نسبت بدوستان زبانزد خاص و عام بود. با وجود جوانی، به تکمیل نفس می پرداخت. بطوری که روزی از او پرسیدند ادب از که آموختی؟ گفت از نفس خود که چون چیزی را نیکو دیدم در آنجام آن کوشیدم وچون کاری را زشت پنداشتم فرو گذاشتم.

علاوه بر آنچه گذشت تالیفات دیگر ابن مقفع را چنین نگاشته‌اند.

کتاب آداب الکبیر ـ کتاب ادب الصغیر ـ دو کتاب درمنطق وطب که کتاب منطق او خوشبختانه موجود است ـ کتاب آئین نامه ـ کتاب مزدك ـ کتاب التاج در سیرت انوشیروان.

علاقه و تعصبی که ابن‌مقفع نسبت بترجمه آثار ایرانی ازخود نشان می‌داد باعث شد که اورا متهم بزندقه کنند و حتی نوشته‌اند که کتابی در رد قرآن تألیف کرده است و شاید این شایعات و تهمتها خود دلیلی است که این دانشمند بزرگ و نابغه ناشناخته بماند و نسل جوان جز اسم او چیزی درباره‌اش نداند.

شیخ باهلی

صاحب **شدالازار** در قرن هشتم مینویسد از احوال او اطلاعی نیست اما وی از شیوخ فاضل و متقدم بر شیخ کبیر بوده و محله باهلیه را (قسمتی از سرباغ) باسم او نامگذاری کرده‌اند . وی اضافه میکندکه مقبره اوهم‌اکنون درجانب شمالی قبرستان باهلیه زیارتگاه عمومی است .

شیخ زیدان بن عثمان

اورا از اولاد عثمان خلیفه سوم میدانند و مدفن‌او بین سرباغ ولب‌آب بوده‌که درآن هنگام جزو محله دشتك قرار داشته . مرقدی برآن ساخته بودندکه زیارتگاه عمومی بوده است . زمان او بروشنی معلوم نیست .

سلم صوفی

شیخ سلم بن عبدالله صوفی شیرازی از اکابر قدما و اعیان مشایخ شیراز بوده .

عبدالله خفیف از قول دیلمی در باره او داستانی نقل کرده‌که در آن، کراماتی بشیخ سلم نسبت میدهد . زمانش معلوم نیست ولی قبراو هم اکنون در شیراز معروف استو قبرستان عمومی بنام سلم خوانده میشود .

شیخ ابوعبدالله خداش

آرامگاه اوکه درقبرستان باغ نو قرار داشته تا قرن هشتم باقی ومعروف بوده است **ابوالقاسم‌جنید** درباره وی مینویسد (اورا از مجاهدین راه خدا میدانند که برضد کفار شمشیر زده است ولی اعتقاد عمومی اینست‌که از تابعین بوده. صحیح اینست که اورا ازقدما ومشایخ بدانیم . بهرحال اکنون اطلاعی براحوال وتاریخ ونسب او نیست).

شیخ غازی‌بن عبدالله

این شیخ در باغچه معروف به سه شنبه **درباغ میدان** در محله **بالا کفت** فعلی پشت باغ نو مدفون شده . اورا نیز در زمره جنگجویان و مجاهدینی دانسته‌اند که برای جنگ با زرتشتی‌ها در عهد **عمربن‌عبدالعزیز** بشیراز آمده و در همانجا نیز درگذشته است .

ابوسعید استخری

از اهل استخر فارس بود . به بغداد رفت. در جوانی برمذهب شافعی ریاست داشت. **ابن‌اثیر** او را موثق ، عفیف ، فقیه و برجسته توصیف‌کرده است .[۱]

وفاتش در قرن سوم روی داد و در قبرستان معروف به شیخ کرخی دفن شد

ازکتابهای او است کتاب الفرائض‌الکبیر-کتاب الشروط و الوثائق وکتاب المحاضر والسجلات .

---

۱ ـ الفهرست ترجمه رضا تجدد ص ۳۹۲ .

ام کلثوم

اسحق کوکبی پسر **حسن بن زید بن حسن بن علی مرتضی** است. یعنی جدش **امام حسن**، امام دوم شیعیان بوده است . وی معاصر هارون الرشید و از اعوان و جاسوسان خلیفه عباسی بود . اسحق اعور بود ، و نقطه سفیدی مانند ستاره در چشم داشت . از اینرو اورا **کوکبی** نامیده‌اند .

وی برضد بنی‌اعمام خود، آل ابیطالب ، نزدهرون الرشید جاسوسی می‌کرد ؛ و بعلت همین سعایتها وجاسوسیها عده زیادی ازعلویان بدست‌هرون الرشید بقتل رسیدند. سرانجام خلیفه براسحق هم خشم گرفت ؛ واو را بزندان انداخت ؛ واسحق درمحبس هلاك شد . دخترش **ام کلثوم** مورد تعقیب قرارگرفت و بناچار بایران فرار کرد ؛ و بشیراز آمد ، ودرمحلی که بعداً مقبره خانوادگی **اتابکان سلغری** قرارگرفت ، واینك به **ابش خاتون** معروف است ، درخانه‌ای پنهان شد وبعبادت می‌پرداخت .

جاسوسان خلیفه توانستند اورا پیداکنند . خانه را درمحاصره گرفتند ، وبدو حمله بردند . ام‌کلثوم از دست مأمورین فرارکرد و درچاه خانه افتاد ؛ ویا شاید خود را بچاه انداخته تا بدست دشمنان اسیر نشود وازاو هتك حرمت ننمایند .

تا چند سال پیش، ازاین چاه نگهداری می‌شد وبمردان بالغ اجازه نمیدادند

بدانجا وارد شوند . زنان از پلکانی که ساخته شده بـود پائین می‌رفتند و شمع روشن مینمودند .

ازآن پس ، بسیاری از معاریف وصلحاء درآن‌جا دفن شدند که از جمله‌آنان **شیخ احمدحسین** است . وی که درسال ۳۶۸ در گذشته خدمت بقعه را بـرگزید و با عبدالله خفیف درباره ورع مباحثات طولانی داشت ودرهمان نزدیکی هم مدفون شد .

چندتن از اتابکان فارس ، اتابك منکوبرس ، اتابك بزابه ، و همسرش نیز در حوالی این مقبره مدفون شده‌اندکه فعلا سنگ قبر ابش خاتون، اتابك سعد و پسرش اتابك ابوبکر هنوز موجود است .

سیبویه

روزی درمجلس فقها ومحدثین این‌جمله پیمبرعنوان شدکه (لیس من اصحابی الامن لوشئت‌لاخذت علیه لیس اباالدرداء)

سیبویه (ابوالدرداء)تلفظ کردزیراگمان می‌برد (ابوالدرداء) اسم‌است‌برای(لیس) **حمادبن سلمه**[1] باوگفت غلط‌گفتی . سیبویه ازاین‌گفته بغیرت آمد ودر۳۲ سالگی نزد خلیل بن‌احمد متوفی درسال ۱۷۰ بتکمیل نحوپرداخت .

خلیل توانائی زیادی دراستخراج مسائل وتصحیح قیاسات داشت واول‌کسی است که عروض رادرآورد واشعارعرب رادرپناه آن قرارداد ۲

سیبویه، نامش **عمروبن عثمان بن قنبر** وکنیداش **ابوالبشر** وازبردگان‌بنی‌حارث بن کعب بود .

فیروز آبادی مؤلف **قاموس** دربارهٔمعنای نام او می‌گوید (سیبویه یعنی بوی‌سیب

۱ـ **ابوسلمه حمادبن دینار** بصری ، شیخ اهل بصره درحدیث وعربیت وفقه استاد **یونس نحوی** درسنه ۱۶۷درعهد خلافت مهدی وفات یافت .

۲ـ الفهرست صفحه ۷۴ چاپ تهران ترجمه رضاتجددچاپ اول سال ۱۳۴۳

وی علاوه براین که از خلیل درس می‌گرفت نزد اساتید دیگری مانندعیسی بن‌عمر ۱ ویونس ۲ بشاگردی نشست ولغت راهم ازابوخطاب اخفش۳ فراگرفت . آنگاه بتألیف کتابی درنحوپرداخت که (ابن‌ندیم) درباره‌آن می‌نویسد (نه‌پیش از وی کسی مانند آنرا تألیف نموده ونه بعدازاوکسی تألیف خواهد کرد) ۴

سیبویه دربیضای فارس تولد یافت ودربصره نشوونما کرد . پس‌ازآنکه درنحو استادی بیهمتاشد بنزد **یحیی بن‌خالدبرمکی** ببغداد رفت . یحیی ، کسائی واخفش را دعوت کردتا باسیبویه مناظره‌کنند. سیبویه درپاسخهائی که در(مسئله زنبوریه)بایشان داد باتخطئه‌کسائی روبروشد. قضاوت دراین باره بفصحاءبادیه نشین که بدربار آمده بودند واگذارشد. ولی‌کسائی استادامین ومامون ومورد احترام هرون الرشید بود . از وی چنان دردربارتجلیل می‌شدکه‌امین ومامون‌کفش اوراجلوپایش می‌گذاشتند. طبیعی است بادبه نشینان‌که بزرگی رادرشکوه وجلال ظاهری می‌دانستندوپیران رابرجوانان ترجیح می‌دادند مردمحتشمی مانندکسائی رابخاطرجوان غریبی‌چون سیبویه بی‌مقدار نمیساختند . این داوران، حق رابه‌کسائی دادند وسیبویه ازاینکه‌حق جوانی فاضل‌را فدای جاه وجلال مردی باحشمت میکنند دلشکسته شدوبشیرازآمد و **چنان‌ازاین‌واقعه وبی ارجی دانش وقضاوت نیرنگ آمیزغمگین بودکه سربرقبربرادرمینهاد واشك میریخت ومیگفت . (این دنیابین ماجدالی افکنده وبازامنی‌بکسی نمی‌بخشد) .**

۱ـ **عیسی‌بن‌عمرثقفی** نحوی‌معروف، استاد سیبویه و خلیل واصمعی بود. سیبویه‌کتاب مشهورخودرا درنحوازعلوم وفوائد اووخلیل جمع‌کرده . این نحوی در استعمال کلمات نا مانوس معروف بوده . درسال ۱۴۹ وفات یافت .

۲ـ**ابوعبدالرحمن یونس بن‌حبیب** ازنامورترین اساتید نحواست که سیبویه وکسائی وفراء نحوراازاو فراگرفته‌اند . وفات یونس در سال ۱۸۲ درسن ۱۰۲ سالگی روی داد

۳ـ **اخفش‌کبیر** . ابوالخطاب عبدالحمیدبن‌عبدالمجید استاد سیبویه ، کسائی ویونس

۴ـ الفهرست‌صفحه ۸۹

سیبویه‌درسال ۱۸۰ ،درسن چهل‌سالگی‌درگذشت ودرگورستان باهلیه‌مدفون‌شد. اینك برقبراوسنگ‌سیاهی‌است که‌دردکانی‌دردروازه‌کازرون قراردارد وبه **(سنگ سیاه)** معروف است .

قبلاً طلاب علوم عربی سینه خود را برآن سنگ میمالیدند و معتقد بودند که نحورا باسانی فراخواهند گرفت . اکنون نیزمردم شیرازپای‌آن سنگ شمع‌روشن میکنند وازاوهمت میطلبند .

تاکنون بارهابنای سنگ یادبود این دانشمند ناکام مورد بحث بوده وشهرداری شیرازدرنظردارد بااحداث خیابانی جدید در آنجا میدانی بسازد و خاطره سیبویه را برای همیشه زنده نگاه‌دارد .

ابوعلی حسن بن احمد فارسی

حسن بن احمد فارسی معتزلی معروف به **ابو علی** از کار نحویین ومحدثین شیراز بود که درسال ۲۸۸ درفسا متولدشد وپس از آن بشیراز آمد.

وی درزمان خوداستاد بلامعارض ادب عرب و نحو بود که تحقیقات اودرقواعدعربی درکتب ادبی مذکور است وعلمااز آن استفاده میبرند.

شیخ طبرسی درتفسیریکی از آیات قرآن بیاناتی از او نقل می‌کند و میگوید «این همدازمتفرعات کلام ابوعلی فارسی است واویگانه فارس میدان نحو بوده و باسر انگشت فکردقیق کشف حجاب ازروی اسرار مشکلات آن علم نموده است.»

گفته‌اند نحو به فارسی آغازیده و بفارسی ختم شده. غرض اینست که نحو با **سیبویه فارسی** آغازشده و **با ابوعلی فارسی** پایان یافته است.

استادان حسن فارسی عبارت بودند از **زجاج** و **ابن السراج** و شاگردان معروف او هم عبارتند از: **سید رضی** و**ابن جنی** و**علی بن عیسی ربعی** و **جوهری** و **تنوخی** نیز از وی استماع حدیث نموده‌اند

ابوعلی درحلب ضمن سیرو سیاحت بدیدار **سیف الدولةبن حمدان** نائل آمد و بارها نیز باابوالطیب متنبی مباحثه کردوعاقبت درشیراز بدربار عضدالدوله دیلمی آمدو کتاب **ایضاح** را برای اونوشت وعضدالدوله که خود در ردیف بزرگان نحو وادب بود

می‌گفت که من در نحو غلام ابوعلی فارسی هستم.

تألیفات ابوعلی عبارتند از:

۱- ابیات الاعراب ۲- اعراب القرآن. ازاین کتاب یك نسخه در مصر موجود است ۳- الاغفال فی ما اغفله الزجاج من المعانی ۴- الاولیات. یك نسخه ازاین کتاب نیز درخزانه **غرویه نجف** موجود است ۵- **الایضاح** در نحو. هنگامی که این کتاب را بنظر عضدالدوله رسانید، وی گفت این برای کودکان مفید است، ابوعلی بقیه را با بیانی سنگین تر تدوین کرد وعضدالدوله گفت غضب برشیخ غلبه کرد؛ زیرا این را دیگر ماهم نمی‌فهمیم ازاین کتاب نسخ متعدد موجود است ۶- التذکره، این کتاب چندین مجلد بوده و ابن جنی آنرا تلخیص کرده است ، ۷- تفسیر القرآن ۸- التکمله در نحو که نسخه‌ای از آن درکتابخانه عاطف اسلامبول موجود است ۹- حاشیه کتاب سیبویه ۱۷- الحجه فی القرائات ۱۱- شرح ابیات ایضاح ۱۲- العوامل المأة ۱۳- مختصر عوامل الاعراب ۱۴- المسائل البصریات ۱۵- المسائل البغدادیات ۱۶- المسائل الحلبیات ۱۷ - المسائل الشیرازیات ۱۸- المسائل العسکریات ۱۹- المسائل القصریات ۲۰- المسائل الکرمانیات ۲۱- المسائل المجلسیات ۲۲- المقصور والممدود

وفات ابوعلی درروز یکشنبه هفدهم ربیع الثانی سال ۳۷۷ در بغداد اتفاق افتاد و درمقبره **شونیزیه** مدفون گردید.

شاه‌بن شجاع کرمانی

شاه‌بن شجاع کرمانی ، شاهزاده‌ای بودکه مانند (بودا) و (ابراهیم ادهم) پشت‌پا به شکوه دنیوی زد وراه سیروسلوك را درپیش‌گرفت . وی درقرن دوم میزیست و سال مرگش بعد از۲۷۰ وقبل از۳۰۰ هجری قمری بوده است .

شاه‌بن شجاع بزیارت بزرگان و صوفیان عصرخویش رغبت زیاد نشان میداد . از طرفداران تقدم فقر بر غنا بود[1] از اینرو کتابی نوشت که نظریات **معاذبن یحیی** را رد می‌کرد زیرا معاذ غنا را برفقر فضل مینهاد .

چهل سال شبها نخفت وبعبادت مشغول بود وباز بهمان نتیجه‌ای رسید کـه در ادبیات عرفانی ما مورد بحث قرارگرفته. این نتیجه بصورت لطیفه وتمثیلی بیان شده. بدین معنی که شبی خواب براو غلبه‌کرد . خدای را بخواب دید وگفت الهی من‌ترا به بیداری دردل شبها جستجو میکردم ولی درخواب دیدم .

ازآن پس شاه همه شب‌درطلب خواب بود تا بازمحبوب خود را بخواب‌به‌بیند.

ازاینگونه تعبیرات برای بیان حقایق عرفانی درتاریخ تصوف زیاد است وشیخ عطار درتذکره الاولیاء غالباً مقاصد خود را با ذکرچنین تعابیر بیان میکند .

شاه دارای تصنیفات عدیده‌ایست‌که‌کتاب **مراةالحکمای** اوخیلی مورد توجه‌بوده

---

۱ ــ درباره فقروغنا رجوع شود به مقاله عبدالله خفیف .

است. در آن روزگار عده زیادی لباس درویشی میپوشیدند تا خود را بصورت آنان درآوردند. درویشان برای تمیز، علامتی در لباس تعیین کردند که بدان علامت یکدیگر را میشناختند.

شاه بن شجاع مقید باین تشریفات نبود و میگفت **اصل صفا رقت طبع است ونباید تکلف ایجاد کرد.** هنگامی هم که برای زیارت **ابوحفص**[1] به نیشابور آمد بجای عبا قبا پوشید و در آن ایام قبا، لباس اهل علم و زهد نبود بلکه لباس عیاران بقول امروزیها لباس (داش‌ها) بشمار میرفت حتی ابوحفص تعجب کنان گفت (کسی را که در عبا جستجو میکردم در قبا یافتم).

ابوعثمان سعیدبن اسمعیل حیری پس از آنکه مدتها در صحبت معاذبن یحیی بود بنزد شاه آمد. اما شاه بن شجاع او را نپذیرفت و گفت تو صحبت معاذ کرده‌ای و او در مقام **(رجا)** است و کسی که مشرب (رجا) یافت، از وی سپردن طریقت نیاید. زیرا نتیجه تقلید از رجا کاهلی است. سعید بیست روز تضرع کرد تا شاه اورا بشاگردی پذیرفت.

درباره توجه او به نیازمندان وعدم خود بینی داستانی شنیدنی است.

روزی درمجلسی نشسته بود. درویشی برپای خاست و دومن نان خواست. کسی نمیداد شاه گفت کیست که پنجاه حج من، بدومن نان بخرد وباین درویش دهد؟

فقیهی آنجا نشسته بود. گفت ای شیخ شریعت را خوارمیداری و ارزش پنجاه حج را با دومن نان برابر مینهی؟

شاه پاسخ داد هرگز خود را ارزش ننهادم، کردار خود را چه قیمت نهم؟

گور شاه بن شجاع نزدیک مسجد جامع درکوچه‌ای است که آن زمان بکوچه **معرفین** معروف بوده است وجمعی از سادات نیز درآنجا مدفون هستند.

هم‌اکنون محل این قبر مقابل درشمالی مسجد جامع درنبش بازارچه‌ای درمحلی بنام (دوازده‌امام) زیارتگاه مردم است که قبور جمعی از سادات نیز درکنار آنست.

---

۱ - **ابوحفص حداد** از صوفیان معروف وشیخ ملامتیه وازهمگامان با یزید بسطامی است که سال ۲۶۴ در وفات یافت.

ابو مزحم شیرازی

هنگامی که از معرفت سخن میگفت مشایخ از او میترسیدند. روش خاصی‌در مبارزه باتکبر وخود پرستی پاره‌ای‌از علما داشت.این داستان نمونه‌ای از طرزمقابله او با نخوت برخی علما بوده است:

وقتی **ابومزحم** بدیدن **ابو حفص** که شیخ‌ملامتیه بود رفت. ابوحفص با مریدان بپاك کردن‌آ بریزگاه مشغول‌بود. شخصی بنزد او آمد وگفت‌ابو مزحم ازشیراز میآید، خود را بشوی و جامه پاك بپوش. ابوحفص گفت آن ابو مزحم که من میشناسم باید مرا چنین به بیند.ابومزحم دراین حال‌رسید و سلام گفت و جامه از تن بیرون‌افکند و بکار با ابو حفص پرداخت.

ابو مزحم بیشتر از آنکه به عبادت و زهد توجه کند به فلسفه عرفان روی میآورد و بشدت با هر گونه خود خواهی و تفرعن بمبارزه برمیخاست. وفاتش در سال ۳۴۵ اتفاق افتاد.

کشد نقش اناالحق بر زمین خون
چو منصور ار کشی بردارم امشب
حافظ

منصور حلاج

ابوالحسین بن منصور حلاج، از صوفیان ایرانی و اهل علم و دین بود. در سال ۲۴۴ در بیضای فارس (چند کیلو متری شیراز) بدنیا آمد. میگویند جدش زرتشتی بود. ازسال ۲۶۷ در خلوت زندگی کرد و بیشتر ایام عمر با استادان صوفی عقیدت مخصوصا **جنید** میگذرانید. سپس با استادان و مرشدان خود قطع مراوده کرد و بدعوت درراه تصوف و زهد و ریاضت و ترك دنیا پرداخت. بطوریکه گفتند اعمالش شبیه کارهای قرامطه شده است. بخراسان و اهواز و فارس و هندوستان و ترکستان سفر کرد. بهنگام بازگشت از مکه بدبغداد، در سال ۲۹۶ طرفداران فراوان پیدا کرد که خود راحلاجیه میخواندند وگروهی کثیر بدوراو گرد آمدند.

معتزله او را فریبکار خواندند و گروه **ظهیریه** او را از دین برگشته اعلام کردند و سپس وی را نزد ابن عیسی آوردند و بزندانش روانه کردند و از سال ۳۰۱ هشت سال در زندان بغداد بسر برد. مادر المقتدر خلیفه عباسی از او در زندان حمایت میکرد و همنطور **حاجب نصر** در در بار خلیفه عباسی حامی او بود.

همراهی این دو موجب شد که **حمید وزیر المقتدر** دستور محاکمه او را بدهد و

و پس از هفت ماه محاکمه به فتوای **ملك خواجه ابوعمر** روز دوشنبه ۲۴ ذیقعده سال ۳۰۹ هجری قمری مرادف با چهارم فروردین ماه در یکهزار و چهل و شش سال قبل در ایوان زندان نو بغداد در ساحل دجله او را کشتند و مصلوب بر بالای دار نگاهداشتند وسپس بعداز مثله کردنش جسد او را سوزاندند.

در باره نظریات وعقاید او موافق و مخالف درمیان محققین بسیار است. آنچه مسلم بنظر میرسد اینست که وی از لحاظ مشرب فلسفی عقایدوافکارش از زمره پیشقدمان فکری **غزالی**، فیلسوف معروف اسلامی بوده است. حلاج در کتابهای خود باین عقیده بودکه بایستی فلسفه یونان واصول خداپرستی وتصوف را هماهنگ کرد. **ماسینیون**، استاد دانشگاه پاریس قسمتی از کارهای او راتحت عنوان (شور و عشق حلاج شهید تصوف اسلامی) در سال ۱۹۲۲ در پاریس انتشار داد وسپس بانتشار دیوان وی مبادرت کرد.

در فروردین ماه سال ۴۶ اینجانب مقاله‌ای درباره حلاج در شماره چهارم مجله تلاش انتشار دادم که عینا آنرا در اینجا میآورم:

(... بزنید بزنید این حلاجك را که دعوی خدائی میکند)

در کنار رود جوشان وخروشان دجله، جمعیت انبوهی در هم میلولیدند. غلغله‌ای در فضا افکنده بودند و بمردی که بر فرازدارهم شور هیجان خود را پنهان نمیداشت سنگ میانداختند.

پیرزالی کوزه آب بر دوش داشت. چون به جمعیت نزدیك شد کوزه را برزمین گذاشت و فریاد کشید:

(بزنید، بزنید این حلاجك را که دعوی خدائی میکند)

ولی منصور که (معراج مردان را بالای دار) میدانست سر بر آسمان کرده، میگفت: خدایا بر این جماعت بیخبرخشم مگیرزیرا آنان بزعم خود برای نزدیکی بتومرتدی را بقتل میرسانند.

منصور حلاج ازقیاقدهای شگفت انگیز تاریخ ماست. مردم در باره کمتر شخصیتی اینهمه تناقض گوئی کرده‌اند برخی او را **شیربیشه تحقیق** و **مردحق** و بعضی دیگر **مرتدو دسیسه باز** و **خطر ناکش** خوانده‌اند و سرانجام نیز بهمین اتهام در کنار دجله بردارش کشیدند

حسن‌صباح در نامه‌ای که به**سلطان ملکشاه** سلجوقی نوشته ضمن ذکر اعمال ناشایست وجنایتها وخیانت‌های عباسیان ، قتل حسین بن منصور را بعنوان مثال ذکر میکند و می‌گوید عباسیان چنین مردحق را بردار کردند .

شهادت شجاعانه منصور، حالت جذبه وشوقی که هنگام مرگ از خودنشان داد واشعارشورانگیزی که درآستانه مرگ سرود، اورابعنوان مظهر پاکبازان درادبیات ما نامبردار کرده وغالب شعرا باذکر نام اودراشعارخودمایه شوری بدآن داده والفاظ را با معانی رنگینی صیقل زده‌اند .

باوجودی که عده دیگری از عرفا ، متفکرین وشعراء نیز باتهام داشتن عقاید گمراه‌کننده وبجرم ارتداد، بطرزفجیعی کشته شده‌اند ؛ مع‌الوصف هیچکدام شهرت منصوررا پیدانکرده‌اند . ازجمله این مردان (نسیمی)شاعررا می‌توان نام بردکه‌باتهام پیروی ازعقاید**حروفیه** زنده‌زنده‌پوست‌ازتنش‌جداکردند.

عرفا غالباً منصورراشهیدراه حق، عاشق پاکبازوشیربیشه تحقیق توصیف کرده‌اند.

درعین حال بسیاری ازمعاصرینش نیزوی رانیرنگ باز،ساحر، دمدمی، وفاسد العقیده‌دانسته‌اند .

یگانه ایرادی که متصوفه برکارمنصورمی‌گیرند این است که وی (اسرار رافاش می‌کرد) و حافظ ، آن شاعر سوخته عرفانی در باره او می‌گوید (جرمش این بود که اسرارهویدامی‌کرد) .

عرفا معتقدند که عوالم سیروسلوك و اسراربین عاشق ومعشوق (خداو بنده) را نباید نزدبیگانه فاش‌کرد وچون منصوراسراری را که دریافته بود از شدت کم ظرفیتی با ذکر(اناالحق) یعنی من خدا هستم فاش‌ساخت ، معشوق (خدا) هم باین جرم او را

بر دار کشید .

این تعبیر، پس از مرگ منصور و در اثر ترس دانایان راز از حکومت معمول گردید والاچنانکه خواهیم گفت منصور می‌خواست ارکان تسلط عرب را متزلزل سازد و این کار جز بامبارزه علنی و پرشور امکان پذیر نبود .

ابن ندیم ، مورخ معروف درباره او می‌نویسد (حلاج مردی شعبده باز، حیله‌گر ومتمایل به صوفیه بود وادعاداشتدکه بر کلیه علوم احاطه دارد . ولی مردی بیسواد بود. از کیمیاگری (شیمی) چیزی می‌دانستد، مبارزی سرسخت و نسبت بحکام جسور و گستاخ بوده ودر کارهای بزرگ مداخله می‌کرده وسری پرشور داشتد و نزد اصحاب خود ادعای خدائی نموده ، باپیروان هرمذهب‌که روبرو می‌شد خود را پیروعقیده آنان میشمرد) کلام غرض‌آلود ابن ندیم گویای تمام حقایق است ونشان میدهد آنچه باعث قتل حسین بن منصور حلاج شده دعوی خدائی نبوده بلکه بدان سبب بوده است که « نسبت به حکام گستاخ بوده و در کارهای بزرگ مداخله می‌کرد و انقلاب وشورش را دامن میزده است» .

واما آنچه مربوط بدعوی خدائی است ازطرف حجةالاسلام غزالی وعطار وشیخ محمود شبستری وسایرمتفکرین معروف توجیه گردیده و این دانشمندان می‌گویند منصورچنان ازعشق پروملو بوده‌که دیگرحائلی بین خود ومعشوق نمی‌دید. کمااینکه اگریك بطری پراز آب باشد بیننده ظرف و مظروف رااز یکدیگر تشخیص نمیدهد .

همچنین اگر پاره‌آهنی رادرکوره‌آهنگری‌گرم کنند تا آتشین رنگ شود ، در صورتیکه‌آهن دعوی‌کندکه‌من آتشم سخنی بگزاف نگفته؛ زیرادرجوار آتش، اگرچه ماهیت خود را تغییرنداده ، ولی صفت ظاهری آتش را پیدا کرده است . پس منصور نیزدراثرعشق بخداوندطوری محوبوده که بجای آنکه بگوید من لبریزاز عشق هستم ازشوریدگی ووجد گفته **اناالحق** .

درموردا ینکه ابن‌ندیم می‌نویسد مردی بیسواد بوده نیز باید گفت **شخص‌بیسواد**

اینهمه رسائل گرانبها نمی‌نویسد واگرفردی عامی بود دستگاه خلافت وترکان تابدان پایه باودشمنی نمیورزیدند و بآن صورت فجیع که شرحش بیاید بقتلش نمیرسانیدند و باز برای اینکه ثابت شودکه دستگاه خلافت‌عباسی ازراه خداپرستی منصوررا بردارنکرد باید یادآوردشدکه مرشد ومراد حسین منصورجنید بغدادی نیزهمین عقاید را داشت ولی چون درسیاست دخالت نمی‌کردگردنش ازطناب داررهائی یافت وحتی مامورین مزاحمتی نیزبرایش فراهم نمی‌نمودند .

شبلی،عارف بزرگ ومعاصرمنصوراعتراف می‌کرد که بااودارای عقیده مشترکی است ولی بنابه بتعبیراو **منصورراعقل بدام انداخت وشبلی بمدد دیوانگی نجات یافت .**

آیا مفهوم عقل ازنظرشبلی غیرازآنست‌که منصورتحمل آنهمه تسلط ریاکاران عباسی رانداشت وازتسلط دست نشاندگان درخاك خویش‌رنج میبرد ؟

طبری مورخ معروف نیزدرباره حلاج می‌نویسد «دراوایل‌قرن چهارم هجری که منصورآواره وسرگردان ازشهری به شهری میرفت وزیر المقتدر خلیفه بغداد اورا بیازمود ودید ازقرآن وعلوم فقه وحدیث وشعرولغت عرب چیزی نمی‌داند ! لذا باو گفت بهتراست‌بجای نوشتن رسائل‌گمراه‌کننده طهارت‌آموزد وبفرائض دینی‌عمل‌کند»

تردیدی نیست که دستگاه خلافت عباسیان بسیارآرزوداشت‌که رجال ومردان فعالیتهای خودرا محدود بدآموزش (طهارت) و(انجام فرائض دینی) کنند ولی منصور بانوشتن رسائل خودکه خصم‌آنرا(گمراه‌کننده) میخواندلرزه بربنیان خلافت انداخته بود. والاخلیفه‌ای‌که‌آشکارا مجلس بزم ترتیب می‌داد وشراب می‌نوشید ، آنهمه برای حفظ‌آئین عربی دل نمی‌سوزاند . بلکه علت عداوتش بامنصور بسبب آن بودکه وی عصیان عنصرآریائی راعلیه عرب روح میبخشید .

منصورکه ازمغلوب شدن‌ایرانیان درمقابل اعراب‌رنج‌میبرد بطور ناآگاه‌بسلاح دشمن،یعنی وسیله‌ای‌که تسلط اورا تحکیم میبخشید حمله‌برد.

(الله) ازنظردستگاه خلافت، فرمانروائی قهار وخشمگین و سختگیر توصیف

میشدکه درآسمانها ناظرموشکاف اعمال انسانی است و حتی لبخندی را هم که بر لب بندگان نقش بندد به عنوان داشتن (حب‌دنیا)) بحساب‌گناهانش میگیرد .

منصورآن حالت عبوسی وآسمان نشینی را ازساحت خدادورکرد. فکر (خدا) را از اوج آسمانها بمیان بندگان آورد ودردل‌پاکبازان راهش داد. حتی اورا معشوق خودوصاحبدلان ساخت. معشوقی‌که وجدوجذبه‌را دوست میداردوازسخنان بظاهرکفر آمیزمستان‌عشق خویش گلهای رحمتش میشکفد.

بدین ترتیب خدائی مورد پرستش منصور قرار گرفت که درست نقطه مقابل (الله) گروهی ازاعراب بود .

استقلال وطن ما با استقلال ایدئولوژیك ، یعنی استقلال مذهبی‌آغازگردید.

مردمان آریازمین که‌پیوسته (مهر دارنده چراگاههای فراخ ، اسبهای تندرو ، رودهای قابل‌کشتی‌رانی، ودوستدارفروغ وروشنی)را پرستیده بودند چگونه‌میتوانستند تن بپرستش‌خدائی‌دردهندکه زمزمه‌عشق ومحبت، نعره‌مستانه، وزیباپرستی، دربارگاه کبریائیش پسندیده نیست ؟

طبع‌ملایم وظرافت پسند ایرانی تحمل تعلیمات خشونت‌آمیزی‌راکه گروهی‌از اعراب‌آنرا جزئی ازآئین قلمدادکرده بودند نداشت. لذامنصوربااین نارضایتی‌هاشکل بخشید. ایدئولوژی مشخصی‌ترتیب داد تاهمچون‌سلاحی‌مؤثربرپیکر تسلط اعراب‌وارد آورد. وحال‌آنکه‌شایدخودنمیدانست‌که این استقلال فکرمذهبی‌منجر باستقلال ارضی وملی خواهد شد . زیرا هیچکس نمی‌تواند ادعاکند که منصور عالماً وعامداً این راه را پیش گرفته بود ، بلکه درضمیر باطن خود تحت تأثیر تراکم عقده‌های ملی ،حالت عصیان را نضج میداد.

منصور چهل وشش جلدکتاب نوشت وآشکار است مردی‌عامی وبیسواد قادربااین‌همه تألیف نیست . کمااینکه وزیرالمقتدرکه‌خودرا برای‌آزمودن منصورصالح میدانست‌لااقل‌ردی برنظریات(گمراه‌کننده) اونوشت.

رسائل منصور چنان میان مردم خواهان داشته که پس‌ازقتلش خواندن کتب اورا جرم دانستند و ازکتابفروشان بقید سوگند تعهدگرفتند که‌کتابهای حلاج را نفروشند وچون از این کار بهره ای نبردند کتابهای مجعول بنام او نوشتند تاآن پاکباز را بدنام‌کنند .

صاحب کشف‌المحجوب مینویسد **کتابهای منصوررا دربغداد وخراسان وفارس‌دیده ودر آنها مطالب نغز ودلکش یافته .** وزیرالمقتدر نمی توانسته ادعاکندکه برای اظهار نظر پیرامون آثارمنصور بیش ازنویسنده‌کشف‌المحجوب صلاحیت داشته است.

منصور سخنوری خوش‌بیان‌وآتشین‌کلام بود **ازاینرو بجلاد او دستور دادند بسخنانش گوش ندهد مباداتحت تاثیرکلمات اوقرارگیرد.**

اعتراف ابن‌ندیم باینکه منصورکیمیا یعنی شیمی میدانسته ودرکارهای بزرگ بمنظور ایجاد بلواو انقلاب مداخله نموده، مؤید اینست‌که‌وی مردی‌کم‌مایه و بیسواد بشمار نمیرفته ؛ بلکه وجود نبوغ سرشار در او باعث شد که قدم بمیدان مبارزه ای خطر ناك بگذارد ودرقبال تسلط حکومت خلفای عرب‌بعنوان عصیان روح‌جمال‌پرست آریائی قد علم‌کند .

منصورکه می‌دید نمی‌تواند بساط حکمرانی خلفای اعراب رادرهم بریزدمصمم شدتا دراصول عقاید آنان‌رخنه نماید لذا ایدئولوژی آنها را موردحمله قرارداد.

خدارا بصورت معشوقی دوست داشتنی توصیف می‌نمود وباین ترتیب خط‌فاصلی بین خدای خود و معبود گروهی از اعراب که غضب بارو انتقا مجوی و دوزخ آفرین میخواندندش قائل‌شد.

منصوربرای‌علی‌بن‌موسی‌الرضاامام هشتم‌شیعیان‌تبلیغ میکرده ومردم را برضد دستگاه خدعه و فریب وظلم وجور خلفا تحریك می‌نمود . لذا اورا در قهستان‌گرفته تازیانه‌زدند وازآن پس نیزباو تهمت قرمطی بودن وارد میساختند.

(الصولی) مورخ سنی مذهب متعصب مینویسدحلاج‌را بارها دیده . مردی است نادان ولی مدعی هوش‌و ذکاوت . در نطق و بیان حاضرالذهن و آماده نیست ولی به

فصاحت و بلاغت معروف شده . مرد مکار و او باشی است که با جامه پشمین بتقوی و پرهیزگاری تظاهر می‌کند.

(**عریب**) نیز اورا بیسواد ومتظاهر واهل فساد عقیده توصیف کرده. ابن مسکویه درباره منصور می‌نویسد شایعاتی درباره نفوذ منصور میان مأمورین جزء و عوام‌الناس پیچیدکه حلاج مرده را زنده می‌کند و جن و پری بفرمان اوگردن می‌نهند و هرچه بخواهد برایش آماده می‌سازندومعجزاتی دارد. **حامد** وزیر خلیفه این‌ماجرا بشنید، باو گفتند حلاج سه‌تن ازپیروان خودرا نبی‌خوانده وخود دعوی خدائی دارد. **حامد**دستور جلب آن‌سه تن راداد . گفتند آنان‌ضمن بازجوئی اعتراف کرده‌اندکه‌حلاج‌را خدامی‌دانند. منصورکه‌درزندان بوداین‌اتهامات‌را تکذیب‌کرد. مع‌الوصف ع.ال خلیفه‌درصدد برآمدند تاپیروان منصوررا ریشه‌کن سازند .

لذابدنبال حبس وی وسه تن ازپیروانش دوتن دیگر از مبلغین‌اورادرخراسان دستگیر ساختند،

ابن‌مسکویه اضافه می‌کند که حلاج درمحضر خلیفه پیکر خود را چنان بزرگ کردکه تمام اطاق پرشد ویك‌طوطی مرده را نیز زنده نمود وبهمین جهت خلیفه‌جرئت نداشت اورابکشد:

همدانی مینویسد یکی ازمریدان حلاج معروف **بدالسمری** چون ازطرف‌حامد مورد بازجوئی قرارگرفت اظهار داشت در وسط زمستان موقعی‌که نزدیك شهر استخر درفارس(درنزدیکی تخت جمشید فعلی) با مرشد خود سفر می کرد حلاج خیار سبزی ازمیان برف بیرون‌آورد وباوداد:

حامد بشنیدن این سخنان السمری را دشنام‌داد و وی را کذاب و دروغگو خواند وبه ملازمین دستور داد تا با ضرب دگنك دهانش را پرخون کنند .

شاهد دیگری نیز شهادت دادکه حلاج میوه‌های‌خلق الساعه‌ای بوجودآورد . **ابن نصرقشوری** بیمار بود سیب خواست ولی یافت نشد . حلاج دست خود را درازکرد

وچون پیش کشید سیبی در دست داشت وگفت آنرا ازباغ بهشت چیده است . شخصی اشکال کردکه میوه بهشت فاسد نمی‌شود چگونه این سیب‌کرم دارد ؟ حلاج پاسخ داد زیرا ازبارگاه ازلی به ویرانسرای تباهی آمده ، ازاینرو فساد در قلب او راه یافته .

درشرح‌حال‌اومی‌نویسند برای‌آموختن‌ریسمان بازی وسایر کارهای‌شگفت‌انگیز بهندوستان رفت ودرآنجا زنی‌را دیدکه ریسمانی بهوا میافکند و ازآن بالا میرفت و درهوا ناپدید میشد . از اینرو باید گفت اگرنسبت کارهای معجزه مانند تهمت نباشد ممکن است ازاعمالی باشد که با توجه بروحیه مردم زمان بـرای پیش بـرد مقاصد خویش درهندوستان یادگرفته وبهمین جهت غالباً اورا ساحر خوانده‌اند .

منصور دراظهارعقیده خیلی بی‌باك بوده . بطوری که روزی پیش جنیدبغدادی که خود ایرانی وساکن بغداد بود آمد وازاو مسائلی پرسید . جنید جواب نداد وگفت **زودباشدکه سرچوب پاره‌ای سرخ کنی .**

منصورگفت درآن روزکه من‌سرچوب پاره‌ای سرخ‌کنم (یعنی بردارکشیده شوم) تو جامه اهل‌صورت پوشی. غرض‌منصوراینست‌که جنید برای‌حفظ ظاهروبخاطر نگهداری خود ازخطر،عقاید خویش را پنهان کرده ، تظاهر بـه پیروی از عقایـد عمال خلیفه خواهد کرد .

عمروبن عثمانکه میدید حلاج سخنان اورا وقعی‌نمی‌نهد از راه حسادت نامه‌ها بخوزستان فرستاد واحوال اورا درچشم اهل‌آن دیار تقبیح کرد .

منصور مسافرتهای‌زیادی‌نمود. با مردم وعقایدآنان‌آشنا شده درباب طرزمبارزه با دستگاه خلافت مطالعه می‌کرده است . ولی چون امکان مبارزه مثبت وقیام موجود نبودحمله خود را از جبهه ایدئولوژی آغازکرد .

بهمین جهت در احوالش مینویسند (جامه متصوفه بیرون کرد وقبا پوشید و با مردم معاشرت کرد ... آنگاه پنج سال ناپدید شد وسرازمکه معظمه درآورد) .

یعقوب شهرجوری درآنجا اورا ساحرخواند. لذا حلاج به بصره‌آمد وبازبه‌اهواز

رفت سپس بهند سفر کرد . بعد ، دوسال درمکه معظمه مجاور شد وچون بیرون آمد احوالش متغیر گشت .

منصور را بجرم داشتن عقاید گمراه کننده ازپنجاه شهر بیرون کردند و عاقبت او را دستگیر ساخته در کنار دجله با طناب بردارش بستند ولی میخکوب نکردند آنگاه او را از دار بزیر آورده به زندان انداختند . در زندان **عبدالله خفیف** پیشوای سلسله **خفیفیه** که از بزرگترین اولیاء عرفاست بدیدنش رفت وهموگوید منصور در زندان زیاد نماز میخواند .

پس ازهشت سال وهفت ماه وهشت روز از حبس رهائی یافت ولی دوران آزادیش یکسال بیشتر طول نکشید. درشوش اقامت کرد وهر روز جماعت زیادی بخانه اش رفت وآمد داشتند وزنی از خانه خود شاهد این ماجرا بود. لذا مأمورین راکه در جستجویش بودند خبرداد. منصور هنگام دستگیری هویت خود را پنهان داشت ولی یکی ازمریدان سابقش دراثر ترس ازشکنجه و بطمع مال فراوان اورا ازجای زخمی که برسرداشت شناخت. منصوررا بر شتری نشانیده وارد بغداد کردند تاهمه خلق اورا تماشاکنند. جلوشتر منادی با صدای بلند می گفت: این مرداز دعاة قرامطه است. اورا خوب تماشاکنید . از این عبارت مورخین آشکارمی شودکه منصوررا بجرم قرمطی بودن دستگیرساخته اند نه دعوی خدائی کردن. و چون نتوانسته اند این تهمت را بمردم بقبولانند پس ازآن که آن مرد بزرگ دستش از دنیاکوتاه گردید ومجال دفاعی نداشت وی را متهم کردند که دعوی خدائی داشته واظهارات مجعولی ازقول او نقل کردند .

علی بن عیسی از او بازجوئی کرد وسرانجام محکوم باعدام شد . ابن جوزی مینویسد وی بدون ترس شادان و خندان بقتلگاه رفت واشعاری میخواند . ابتدا او تازیانه زدند سپس دست وپا وسرش را بریدند آنگاه وی را سوزانده خاکسترش را بر دجله ریختند . این نحوه انتقام مبین اینست که منصور چقدر اعتبار دولت عباسی و نفوذ حکومت عرب را متزلزل ساخته بود .

چند روز بعد از این واقعه دجله طغیان کرد. پیروانش مدعی شدند که این طغیان بعلت آن بود که خاکستر حلاج را در دجله ریختند. **هنگامی که دستش را قطع کردند خندید. گفتندش علت خنده چیست؟ گفت دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است: مرد آنست که دست صفات را که کلاه همت از تارك عرش درمیکشد قطع کند.**

هنگامی که پایش را بریدند تبسمی کرد و گفت بدین پای سفر خاکی می کردم قدمی دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم بکند اگر بتوانید آن قدم را ببرید. وچون بردار بود **شبلی گفت عرفان چیست؟ گفت کمترین اینست که می بینی! شبلی گفت بالا تر از آن چیست؟ گفت ترا بدان راه نیست.**

درحقیقت او میخواست بفهماند که بین سوختگان و قهرمانان، با اهل ریا خیلی فرق است. چون مردم باو سنگ میزدند شبلی از راه موافقت گلی بسوی او پرتاب کرد. **آهی کشید و گفت از آنان نمیرنجم که سنگ میزنند. از این تعجبم آید که میدانند نمیباید انداخت.** از آنجاست که این ضرب المثل معروف شد که (از سنگ دشمن نمی رنجم ولی از گل دوست ناراحت می شوم)

اجرای حکم قتل منصور برعهده **محمدبن عبدالصمد بود.** پس از سوزاندن جسد سرش را در روی پل دجله بمعرض تماشا گذاشتند؛ وچون خراسان از جاهای متشنج بود سر را بدانجا فرستادند. ولی مریدانش مدعی شدند که این سر حلاج نیست. بلکه متعلق بیکی از دشمنان اوست که تغییر شکل یافته.

حتی برخی از مردم خراسان ادعا کردند که پس از قتل منصور او را دیده و با وی سخن گفته اند. پیروان منصور بتدریج کار مبارزه با دستگاه خلافت را باینصورت درآوردند که **مانند حلاج کشته شوند.** یعنی **ابتدا آنانرا تازیانه بزنند سپس بردار کنند، آنگاه دست و پاو سرشان را ببرند و بعد بسوزانند.**

بهمین جهت سه سال بعد سه تن در بغداد و دو تن در بلخ بهمین سرنوشت دچار شدند و آنان نیز **مانند منصور با کمال گشاده روئی مرگ را استقبال کردند.**

حلاج مبتکر طریقه و **حدت وجود** وکشف وکرامات بود وپیروانش برخلاف سایر فرق، آشکارا عقاید خود را ابراز میداشتند .

زیرا غرض منصورمبارزه باتسلط اعراب‌ودست نشاندگان آنان بود واین‌امر بدون مبارزه ومقاومت ومخالفت علنی امکان نداشت.

بهمین جهت گروهی‌علیرغم آنهمه تبلیغات تند وحاد، **منصور را شهید راه حق میدانند وظهور اورا تجلی روح آریائی میشمارند.**

۱- نام کتابهای منصور حلاج را بنقل از «الفهرست» ذیلاً می‌آوریم:

کتاب طاسین الازل والجواهر الا کبر والشجرة الزیتونة النوریه-کتاب‌الا حرف المحدثة والا زلیة و الا سماء الکلیة - کتاب الظل الممدودوالماء المسکوب و الحیاة الباقیه - کتاب حمل النور والحیاة و الا رواح - کتاب الصهیون - کتاب تفسیر قل هوالله احد - کتاب الا بدوالمأبود - کتاب قرآن و الفرقان - کتاب خلق الانسان و البیان - کتاب کید الشیطان و امر السلطان - کتاب الاصول و الفروع - کتاب سرالعالم والمبعوث - کتاب العدل والتوحید - کتاب السیاسة و الخلفاء والا مراء - کتاب علم - البقاء و الفنا - کتاب شخص الظلمات - کتاب نور النور - کتاب المتجلیات - کتاب الهیا کل و العالم و العالم - کتاب مدح‌النبی و المثل الا علی - کتاب الغریب الفصیح - کتاب الیقظة و بدو الخلق - کتاب القیامة و القیامات - کتاب الکبر و العظمة - کتاب الصلوة والصلواة - کتاب خزائن الخیرات که معروف است به الف المقطوع ، و الف المألوف- کتاب‌موابیدالعارض- کتاب‌خلق‌خلایق‌القرآن‌والاعتبار - کتاب‌الصدق‌والاخلاص - کتاب الامثال والا بواب - کتاب الیقین - کتاب التوحید - کتاب‌النجم اذا هوی - کتاب الذاریات ذروا - کتاب فی‌ان الذی انزل علیك القرآن لرادك الی معاد - کتاب الذرة الی نصرالقشوری - کتاب السیاسة الی الحسین بن حمدان - کتاب هو هو - کتاب کیف کان و کیف یکون - کتاب الوجود الاول - کتاب الکبریت الاحمر - کتاب اسمری و جوابه - کتاب الوجود الثانی - کتاب لا کیف - کتاب الکیفیة و الحقیقة - کتاب‌الکیفیة بالمجاز

ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی

اوراکه هم اهل حال بود و هم دریای علم، ازفرزندان ملوك خوانده‌اند. آنچه مورد تأیید همگان قرار دارد اینست که پدرش شیرازی و مادرش نیشابوری و پیرو مذهب شافعی بوده است.

بزرگان عصر، لقبهای گوناگون باو داده‌اند که (**شیخ کبیر- شیخ المشایخ - وشیخ وقت**) از آن جمله‌اند.

ازجوانی، تمایلات عرفانی دراو وجود داشت وعرفای بزرگ بادیدن وصاحبت او پیش بینی میکردندکه در آینده متفکری بزرگ خواهد شد.

اساتید شیخ

بیگمان چنین شخصیتی از محضر اساتید متعددی استفاده کرده که نام دوتن از آنان خیلی معروف است.

یکی **ابوالعباس احمدبن یحیی شیرازی** است که عبدالله خفیف درباره اوگفته (من چنان متخصصی در وجد ندیدم. سکر تمام داشت) تاریخ درگذشت **احمد** روشن نیست ولی صاحب (شدالازار . . .) تصریح کرده است که درگورستان سلم شیراز مدفون شده.

دیگری **ابومحمد جعفر حذاء** (متوفی در سال ۳۴۱) است که شیخ کبیر خرقه تصوف از دست او پوشیده.

شیخ یکبار دیگر در بغداد نیز خرقه دربر کرد. بدین معنی که چون شیخ جنید درگذشت **ابومحمدرویم**[1] جانشین اوشد. عبدالله خفیف درسفر سوم بحج او راملاقات کرد و ابومحمد بمنظور تجلیل از مقام عبدالله براو خرقه پوشانید.

عبدالله خفیف در مسافرتهای خویش با بزرگان عصر ملاقات‌میکرد و باآنان به مباحثه و طرح مسائل عرفانی میپرداخت.

سه نوبت حج‌گزارد ودرنوبت دوم بودکه بصحبت **جنید بغدادی نهاوندی الاصل** نائل آمد. هنگامیکه **حسین بن منصور حلاج** در زندان بغداد بودنیز بکمك افسران پارسی که در دستگاه خلیفه بودند بدیدنش نائل آمد و مدتی باحلاج سخن گفت وتحت تاثیر شکوه آن مرد پاکباز قرارگرفت و سرانجام ازطرف او حامل پیامی‌برای **ابن‌عطا** بود که (رقعه هاراکسی‌نه بیند). وچون شیخ پیغام حلاج رابه‌ابن عطا ابلاغ کرد وی در جواب‌گفت باوبگو (**اگرگذارندم**.)

از این جواب معلوم میشودکه ابن عطا خود تحت تعقیب و مخفی بوده که پس

۱- ابومحمدرویم‌بن‌احمد،از اجله مشایخ و از صاحب‌سران جنید و از اقران وی‌بوده است. از مذهب داود اصفهانی‌پیروی میکرد. نبیره رویم بزرگ است که از نافع قرائت روایت میکرد. در زمان خود در تفسیر و قرائت سر آمد دانشمندان بشمار میرفت. عبدالله خفیف نسبت به مصاحبت با وی علاقه زیاد داشت.

در اواخر عمر منصب قضای بغداد را بدو دادند. مع‌الوصف در سیروسلوك بمرحله‌ای بودکه جنید در باره‌اش‌گفت: ما فارغان مشغولیم و رویم مشغول فارغ است.

وقتی دست برشانه عبدالله خفیف‌گذاشت وگفت «عرفان جان فدا کردن است. رنهارکه خود را باترهات صوفیان مشغول نساری». کتبی تصنیف کردکه معروف ترین آنها کتاب غلط الواجدین است.

رویم در سنه ۳۰۳ در بغداد درگذشت.

از مرگ حلاج دستگیر شد[۱].

بنداربن حسین

یکی دیگر از اساتید شیخ کبیر **ابوالحسن بنداربن حسین** شیرازی است که خادم ابوالحسن اشعری، مؤسس مذهب اشاعره بود. شیخ کبیر از محضر بندار بهره‌ها بردولی برسر بعضی مسائل با او معارضه داشت.

بندار چندی هم ملازمت شبلی را برگزید. **وی تصوف را دروفای بعهد میدانست. این تعلیم در نضج شخصیت، و ایجاد الفت نقش انکار ناپذیری دارد. زیرا انسان را مقید میکند که در قبول تعهد در قبال دیگران امکانات و احتمالات را بسنجد و هرگاه با کسی عهدی بست خود را مسئول بداند تا شخصیت اجتماعی او محفوظ بماند و ضمناً از این مراقبت در کار دیگران بتکامل و تربیت نفس خود بپردازد.**

وفای بعهد در نظر بندار بدان معنی نبود که آنچه برزبان میاورد عمل کند بلکه وی معتقد بود که **آنچه بردل میگذرد باید بمرحله عمل در آورد. در این حالت تعهد عارف سنگین میشود و ناچار است از تمام نیروهای پنهانی خود که ماایاك نود وپنج در صد آنرا هدر میدهیم استفاده کند.**

---

۲ - ابوالعباس احمدبن محمدبن سهل بن عطاء الادمی از کبار مشایخ و علماء و از نزدیکترین دوستان منصور حلاج بود که بهمان مناسبت بدست حامدبن العباس وزیر مقتدر عباسی دستگیر شد. حامد در محاکمه از او پرسید در باره منصور و عقایدش چه میگوئی؟ ابن عطا با درشتی فریاد زد تو آنقدر از مال مسلمانان اندوخته‌ای که باآنها خود را مشغول سازی. تراچکار با اینگونه مسائل؟

حامد خشمگین شد ودستور داد بجرم این جسارت تمام دندانهایش را بکشند و بر فرقش بکوبند و در سال ۳۰۹ پس از شکنجه بسیار بقتل اومبادرت ورزید (نفحات الانس ص ۱۴۲)

بندار در **ارجان** سکنی داشت و بسال **۳۵۳** در گذشت و در همان جا مدفون شد و اینك از مدفن او وقصبه ارجان در سه کیلومتری بهبهان اثری باقی نمانده است .

ارادت شاهان

شیخ‌کبیر در بین بزرگان سیاسی نیز ارادتمندان زیاد داشت. عضدالدوله دیلمی یکی از شیفتگان او بود. شاه شجاع نیز هنگامی که عازم جنگ بود ابتدا برسر تربت شیخ می‌آمد و از او طلب همت میکرد .

داستانی از کف نفس

در باره کف نفس وریاضتهای عبدالله خفیف صاحب **کشف‌المحجوب** داستانی نقل کرده است که خواندنی است :

یکی از وزراء دختر خویش را به شیخ‌کبیر داد. شبانگاه که شیخ بخانه آمد، طعامی اشتها آور بر سفره حاضرشد . عبدالله نگاهی به غذا ونظری به دختر زیبا روی انداخت.دست همسرش‌راگرفت؛ برسینه تاناف کشیدوگفت این گره‌ها از شدت صبراست زیرا سالهاست که برچنین روی زیبا و چنین طعام صبر کرده‌ام . این بگفت و برخاست[1] . عبدالله خفیف‌متفکری بزرگ بود .**مذهب خفیفیه را درعرفان بنیان گذاشت.** سی‌جلد کتاب در اصول عقاید خویش نگاشت[2].

جعفر خلدی ۲ درباره آن راو گفته است **تصانیف شیخ بغایت لطیف واشارات آن دقیق ورموزش هنگامی مفهوم گردد که باعلم ظاهر نباشد**

عقاید

اصول مذهب خفیف **(غیبت) و(حضور)** است

---

۱ ـ نقل باختصار ازکشف المحجوب ص ۳۱۸

۲ـ تالیفات شیخ‌درشدالا زار چنین آمده

بقیه درپاورقی صفحه‌بعد

(حضور) یعنی حضور دل بدلالت یقین تا آنجاکه برای دل حکم غیبی مانند حکم عینی مکشوف شود.

در مورد (غیبت) نیز غرض شیخ این بوده که دل جز از خداوند از همه چیز غیبت داشته باشد و حتی خود را هم فراموش کند. پس هر کس که از خود غایب باشد به حق حاضر است و مالك دل خداوند است.

عقیده ابن خفیف بین عرفا مقبولیت یافت و در نتیجه توسعه این بحث بین مشایخ دو مکتب از آن پدید آمد. عده‌ای طرفدار تقدم (حضور) بر (غیبت) بودند و گروهی بر عکس (غیبت) را بر (حضور) مقدم میدانستند.

ابن عطا غیبت را بر حضور مقدم میداشت. حسین بن منصور حلاج، شبلی و بندار بن حسین که همه از زعمای عالم عرفانند با این نظر ابن عطا موافقت داشتند و میگفتند

بقیه از صفحه قبل

۱ـ شرف الفقراء المتحققین علی الاغنیاء المنفقین ۲ ـ شرح الفضائل ۳ـ جامع الارشاد ۴ـ الفصول فی الاصول ۵ـ الاستذکار ۶ـ اللوامع ۷ـ المنقطعین ۸ـ لبس المرقعات ۹ـ الاغاثه ۱۰ـ اختلاف الناس فی الروح ۱۱ـ الاقتصاد ۱۲ـ فضل التصوف ۱۳ـ المفردات ۱۴ـ بلوی الانبیاء ۱۵ـ الرد والالفه ۱۶ـ الجمع والتفرقه ۱۷ـ مسائل علی بن سهل ۱۸ـ الردعلی (ابن رزمان) ۱۹ـ الردعلی (ابن سالم) ۲۰ـ الجوع و ترك الشهوات ۲۱ـ معرفت الزوال ۲۲ـ اسامی المشایخ ۲۳ـ المعراج ۲۴ـ المنهج فی الفقه ۲۵ ـ الاستدراج و الاندراج ۲۶ـ المعتقد الکبیر والصغیر

عیسی جنید در کتاب هزار هزار از دو کتاب دیگر شیخ نام میبرد که عبارتند از «آداب المریدین» و «جامع الدعوات»

۲ـ ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خواص خلدی از مشاهیر اصحاب جنید و متوفی در سال ۳۴۸ . خلدی بضم اول و سکون ثانی منسوب است به خلد که نام محله‌ای در بغداد بوده است .

در راه وصول بحق مانع بزرك خود شخص است. اگرشخص از خودش غایب شود یعنی خودرا فراموش کند وبحق بپردازد آفت هستی ووجود دراو نابود گردد.

عرفای عراق هم از این نظریه استقبال کردند. عبدالله خفیف که **خودصاحب مذهب است** با جمعی دیگر ازبزرگان مانند حارث محاسبی، جنید، سهل بن عبدالله، ابوحفص حداد، جریری، حصری[1] وگروهی دیگر براین عقیده بودند که (حضور) مقدم بر(غیبت) **است زیراهرکه ازخود غایب بودیعنی خودرا فراموش کند بناچار بحق حاضر باشد وفایده غیبت حضور است. غیبت بی حضور جنون است.**

(حاضر) آنست که دلش دربند دنیا وآخرت وهوی وهوس نباشد.

ازاسامی کتب وتالیفات شیخ کبیر معلوم است که عقاید برخی از عرفای بزرگ دیگررا ردکرده است. کما اینکه درفهرست آثارش ردی بر **(ابن رزمان)** ورد دیگری بر **(ابن سالم)** دیده میشود وکتابی هم درباره مسائلی که **علی بن سهل** مطرح کرده بود نوشته. درمنابع موجود ازعقاید ومسائل علی بن سهل اصفهانی بندرت یاده شده ولی او را از مخالفین منصور حلاج خوانده اند. کشف المحجوب ازنامه‌ای یاد میکند که علی بن سهل به جنید بغدادی نوشته ودرآن با جنید در باره **فضیلت بیداری برخواب** مطالبی آورده وازجمله میگوید:

---

۱ ـ حارث محاسبی از مشاهیر زهاد ورجال طریقت متوفی درسال ۲۴۳

ابوالقاسم جنیدبن محمدبن جنید بغدادی نهاوندی‌الاصل ازمشهور ترین مشایخ‌صوفیه متوفی در سال ۲۹۷

ابو محمد سهل بن عبدالله تستری (شوشتری) از معروفترین عرفای قرن سوم‌متوفی درسال ۲۸۳

ابوحفص حداد نیشابوری ازشیوخ ملامتیه واز معاصرین جنید

جریری ـ مراد ابومحمد احمدبن محمدبن حسین جریری خلیفه جنید است که در سال ۳۱۱ در راه مکه در واقعه هبیر وقتل حجاج بدست قرامطه زیرپای مردم مرد

خواب غفلت است و آرامش و قرار روگردانی از حق تلقی میشود. پس دوستار خدا نباید روز و شب خواب و قرار داشته باشد زیرا اگر بخواب رود از مقصود خود باز ماند.

جنید در جواب او می‌نویسد: **خواب چیزی است که ازطرف خدا برماچیره می‌شودو مارا درآن اختیاری نیست بهمین جهت بربیداری که باختیارماست فضیلت دارد. زیراخواب موهبتی است که ازطرف خدا بردوستان ارزانی شده وازآنچه ازجانب حق است بر آنچه باختیارماست برتری دارد.**

پیداست که این بحث هم مانند **شرف فقر برغناو تقدم غیبت وحضور** درمیان عرفای آن عهد بنحو گسترده‌ای جاری بوده وعبدالله خفیف که خودصاحب مکتب وسرسلسله خفیفیه بوده نمی توانسته درباره آن خاموش بماند وبناچار میبایستی اظهار نظر کندوهمین امر باعث تألیف کتابی بنام (مسائل علی بن سهل) شده است.[1]

ازشرح حال بعضی ازمشایخ دیگر شیراز چنین برمیآیدکه علی بن سهل برای عرفای شیراز مسائلی مطرح کرده بودکه **شیخ مؤمل بن محمد جصاص** جواب داده بود.

۱- **ابوالحسن علی بن سهل بن محمدبن الازهرالاصفهانی** ازمعرفترین عرفای اواخر قرن سوم واز نزدیکان جنید وازاصحاب **محمدبن یوسف البنا** بود که بسال ۳۰۷ هجری وفات یافت. قبر علی بن سهل هنوز دراصفهان زیاد نگاه عمومی است که نزدیک قبر **صاحب بن عباد** درخیابان **دروازه طوقچی** قراردارد

شرف الدین ابراهیم در کتاب **تحفة العرفان** نقل کرده است که ابو عبدالله خفیف روایت کند که حسین بن منصور حلاج باصفهان رسید. علی بن سهل در حلقه‌ای نشسته سخن میگفت. حلاج در برابرش بنشست و گفت **بازاری سخن درمعرفت میگویی ومن زنده‌ام؟ میان صحو و اصطلام هفتصد درجه است وتونشناخته‌ای وبوی آن نشنیده‌ای.** علی سهل گفت **شهری که مسلمانان درآنجا باشند نشاید که تو آنجاباشی.** حسین برپای خاست. مردم بدنبالش می‌رفتند تاخانه‌اش را بدانند وبقتلش برسانند. شخصی بیامد وبه حسین گفت پیش ازآنکه کشته شوی ازاین شهر بیرون رو!

از کتب دیگر عبدالله خفیف (**شرف‌الفقراء المحققین علی الا غنیاء المنفقین**) است .

اگر چه این کتاب نیز مانند سایر تالیفات شیخ از بین رفته، ولی ازعنوان کتاب بر میآید که مانند جنید فقررا برغنا برتری میداده. بهمین‌جهت‌مباحثاتی‌راکه دراین‌باره بین همنشینان شیخ یعنی ابن عطا و جنید بغدادی در گرفته برای پی بردن به عقاید شیخ بیان‌میکنیم وباید یادآور شدکه عبدالله خفیف دراین‌باره باجنیدهم‌عقیده بوده‌است.

ابوالعباس بن عطا معتقد بودکه **غنا بر فقربرتری دارد. زیرا غنا صفت خداست و فقر براو روانیست.** پس صفتی که بین بنده و خالق مشترك است بهتر از صفتی است که در خدانیست .

البته باید دانست‌که این شرکت فقط دراسم است نه درمعنی. زیرا شرکت در معنی وقتی است‌که همانندی‌وجود داشته باشدوحال آنکه‌صفات مخلوق محدث‌است . علاوه براین در روز قیامت از غنی باز خواست میشود واز فقیر پوزش میطلبند.

ابن عطا میگوید پوزش علامت بیگانگی است و حال آنکه عقاب و خطاب نشانه دوستی ویگانگی بشمار میرود.

جنید دعوی میکندکه **عذر بعلت تقصیری است‌که دوست درحق اوکرده وچون احقاق‌کند از او عذر خواهد وحال آنکه عتاب به سبب تقصیری در اجرای فرمان دوست است .**

ظاهراً منشاء عقیده جنید و عبدالله خفیف این آیه از قرآن است‌که میگوید:

للفقراء الذین احصروفی سبیل الله لایستطیعون ضربافی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف. یعنی‌صدقات مخصوص‌فقیرانی‌است‌که درراه خدا ناتوان و بیچاره‌اند و توانائی آنکه‌کاری پیش‌گیرند، ندارند و از فرط عفاف چنانندکه هر کس از حال آنان آگاه نیست پندارد غنی و بی نیازند[1].

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۲۷۲

پیغمبر نیز گفته است (اللهم احینی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین)[۱] یعنی خدایا مرا در زندگی فقیر بدار و در قیامت با فقیران برانگیز.

جامی در نفحات الانس شمه‌ای از عقیده عبدالله خفیف را نقل کرده. لحن کلام نمودار آنست که جامی آن قسمت را از کتاب شیخ اقتباس نموده و یا ممکن است مؤلف اصلی که جامی بترجمه اثرش مبادرت ورزیده کتاب شیخ را دیده است.[۲]

جامی از قول شیخ میگوید فقرا آن طایفه‌اند که مالك هیچ چیز از اسباب و احوال دنیوی نباشند و در طلب فضل و رضای الهی ترك همه کرده باشند.

شیخ ابوعبدالله خفیف گفته است الفقر عدم الا ملاك و الخروج عن احکام الصفات آنگاه جامی خود اضافه میکند که : این حدی جامع است مشتمل بر (رسم فقر) و (حقیقت فقر).

رسم فقر طبق عقیده خفیف **آنستکه ترك همه چیز بگوید و حقیقت فقر** هم اینست که **هیچ چیز را مخصوص ومختص خودنداند**. یعنی حتی صفات خود را هم ترك گوید.[۳]

هجویری نیز در تفسیر نظر شیخ میگوید فقر را (رسمی) و(حقیقتی) است. (رسمش) افلاس اضطراریست و(حقیقتش) اقبال اختیاری.

فقیر آن بود که هیچ چیزش نباشد و اندر هیچ چیز خلل نه. به هستی اسباب، غنی نگردد (یعنی از و سائل غنی نشود) و به نیستی آن محتاج سبب نه. وجود و عدم اسباب بنزدیك فقرش یکسان بود.[۴]

---

۱ ـ کشف المحجوب ص ۲۲

۲ ـ مأخذ اصلی نفحات الانس ترجمه **طبقات الصوفیه ابوعبد الرحمن سلمی نیشابوری** متوفی در سنه ۴۱۲ است که **خواجه عبدالله انصاری** در قرن پنجم این ترجمه را بزبان فارسی هروی انجام داد و بعدها جامی در اواخر قرن نهم آنرا بفارسی معمول عصر خود در آورد ومطالب دیگری بر آن افزود و کتاب را نفحات الانس نام داد.

۳ ـ نفحات الانس ص ۱۰ ۴ ـ کشف المحجوب ص ۲۳

در باره فقر تمثیلی است که مینویسند : **درویشی با امیری ملاقات کرد. امیر گفت حاجتی بخواه. گفت من از بندهبندگان خود چیزی نمیخواهم. امیر گفت این چگونه میتواندباشد؟** گفت من دو بنده دارم که هر دوخداوندان تواند. یکی حرص ودیگری **آرزوهای دور ودراز.**

در حاشیه این بحث، هجویری، طرفداران غنا را (**عوام**) نامیده و میگوید «عوام گویند خداوندگفته بنده باید شکرگزار باشد. شکر بر نعمت است نه برفقر. پس برای انجام امر خدا باید غنی بود وخدا فقرارا به صبر دعوت کرده است»

آنگاه در جواب این (عوام) میگوید: اگر خداوندشکر را علت زیادت نعمت گردانید صبر را هم بمصداق **ان الله مع الصابرین** علت زیادت قربت ساخت. **پس غنا باعث یافتن نعمت است وحال آنکه فقر موجب یافتن دهنده نعمت.)**

جملاتی نیز که از شیخ باقی مانده است خطوط کلی مکتب او را رنگ آمیزی میکند. مثلادر تعریف قناعت گفته است **قناعت عبارت است ازنخواستن آنچه دردسترس نیست وبی نیازی نسبت به آنچه دردست اوست**

این مفهوم چکیدهای ازنظریه اودرباره شرف فقر برغناست.

از اوپرسیدند (بندگی چه وقت درست است؟) پاسخ داد(**وقتی که همه کارهارابخود واگذارد ودربلاهاصبر کند .**

شیخ کبیر دست پرورده مادری بودکه خود ازبزرگان عالم عرفان بشمار میرفت روزی کدشیخ درمرحله سیروسلوك وصفای باطن از مادر خود بزرگیهائی دید اظهار داشت حالا قدر مادرم را شناختم.

مادر شیخ که به (**ام محمد**)نامبرداراست با عرفا و مشایخ عصر خود نشست و برخاست میکرد. درایامی که شیخ کبیر برای کتابت حدیث در محضر(**ابن سعدان**)[1] به

۱ـ **ابن سعدان** از محدثین معروف بوده که عبدالله خفیف درجوانی نزداوحدیث کتابت میکرده .ازحکایات نفحات الانس چنین برمیاید که بسیاری ازبزرگان نزد اوکه در فسا اقامت داشته حدیث آموخته اند.

فسا رفته بود، ام محمد عده‌ای از مشایخ را دعوت به ناهار کرد. هنگام صرف غذا **ابوالحسن بن هند**[1] اظهار داشته از این خوراك اندکی برای ابوعبدالله خفیف نگاه دارید. دیگران گفتند اودر فساست و از این طعام نخواهد خورد. ابوالحسن پافشاری کرد که او الآن باین مجلس میآیدودرهمین حال شیخ کبیر وارد شد. حالت وجدوجذبه بابوالحسن دست داد. برخاست ورقص کنان دورمجلس میچرخید و میگفت هرگز قلبم گواهی دروغ نداده است.

از این حکایت آشکار میشود که ام محمد چگونه آزاداند در مجالس مشایخ شرکت می‌جستند. مادر شیخ کبیر قبل از او بدرود زندگی گفت و در دروازه استخر که اکنون به دروازه اصفهان معروف است نزدیك **پل بالا** مدفون شد. عیسی جنید مؤلف شیرازنامه نام این محل را (**پل حکیم**) ضبط کرده است.

عبدالله خفیف پسری نیز بنام **عبدالسلام** داشته که به تحصیل دانش پرداخت ولی درجوانی درگذشت. تمام علماء ومشایخ وعرفا وبزرگان درتشییع جنازه‌اوشرکت کردند وجنازه عبدالسلام رامقابل قبر مادرش در خانقاه عبدالله خفیف دفن کردند. ازاینجا معلوم‌میشودکه پل بالا (پل حکیم) درحدودمسجد (حاج غنی) فعلی قرار داشته.

شیخ کبیردر سوك این جوان، گفته خود را بکاربست که (بنده باید در بلاها صبر کند) و بحدی صبر وسکون و وقار اوپر هیبت بود که هیچیك از بزرگانی که به تشییع جنازه آمده بودند جرئت نکردند سوگواری کرده یاتسلیت بگویند.

در اینجا بی مناسبت نیست عقیده **سعدی** را درباره بزرگی مقام شیخ نیز بیان نمائیم. شاعر عارف شیرازمقام عبدالله حفیف راتا بدان پایه میدانست که‌درمقام استغاثه از خداوند، پروردگار خویش‌را به شیخ کبیروشیخ روزبهان سوگند میدهد. اینك ابیاتی ازآن قصیده:

۱ـ **ابوالحسن بن هند** ازمشایخ بزرگ فارس وباجنید، وعمروبن عثمان مکی صحبت داشته وبا شیخ کبیرهم دوست بوده است. مدفن ابوالحسن درفساست.

خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز
رسیده بسر سر (**الله‌اکبر**) شیراز
که سعدی ازغم شیراز، روز و شب گرید
که شهرها همه باز ند و شهر ما شهباز
نه لایق ظلمات است بالله این اقلیم
که تختگاه سلیمان بد است و راه حجاز
هزار پیرو ولی بیشتر بود در وی
که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز
بذکر و فکر و عبادت بروح (**شیخ کبیر**)
بحق (**روزبهان**) و به حق پنج نماز
نگاه دار تو این شهر **نیکمردانرا**
ز دست کافر و بددین و ظالم و غماز

وفات شیخ‌کبیر سه‌شنبه بیست‌وسوم رمضان سال ۳۷۱ بوده است کداورا درمیان خانقاه خویش دفن‌کردند .

این خانقاه بزرگ وباشکوه بوده وحتی برخی از شاهان به تعمیر بقعه عبدالله خفیف اقدام میکردند . دردوران صفویه خانقاه خفیف از رونق افتاد وحتی‌تجزیه گردید. **کریم‌خان‌زند** نیز قسمتی ازمحوطه آنراکه صورت گورستان داشت تبدیل به میدانی کردکه اینك بجای آن دبیرستان شاپور را بنا ساخته‌اند . قسمتی از خانقاه نیز زیربنای بازاروکیل قرارگرفت وپادشاه زند برای حفظ بقعه حجره‌ای کوچك بر آن بنا کرده که اینك مرکب ازدو اطاق کوچك‌است. سنگ‌قبر،همان لوح‌اصلی‌است که درزمان مرگ عارف برگور اوانداختند واز نوشته‌های اطراف‌آن آثارکمی باقی مانده است . محرابی نیز دردیوار جنوبی آرامگاه قرار دارد که معلوم نیست‌مربوط به چه‌دوره‌ای است.این دواطاق بهمت انجمن‌آثارملی تعمیرشد ووضع‌داخلی‌آرامگاه صورت نسبتا آبرومندی پیداکرد.

در جوار مدفن شیخ بسیاری از بزرگان مدفونند . آثار قبر چندتن از آنان هنوز درخانه های مجاوردیده میشود که مردم ازآنان بعنوان امامزاده یادمی‌کنند . نگارنده هنگام دیدن آنها متوجه شدکه خطوط سنگ قبرها بطوری محوشده‌که به آسانی قابل خواندن نمیباشد.

تربیت یافتگان مکتب خفیف

ابن خفیف نه‌فقط بین پیروانش یک‌مکتب‌عمیق وتازه‌عرفانی راارواج داد بلکه مصاحبت‌اودرطرز تفکرواعمال بزرگان‌دیگر نیزموثرواقع‌شد وسی‌جلد آثارش‌را همچون کاغذ زرمی ربودند ، **اثرمکتب خفیف این بودکه‌یارانش ازنظر اخلاق، رفتار،نوع دوستی ومحبت نسبت بابناء بشر نمونه بودند.**

فضل‌بن‌محمد معروف به **شیخ ابوحمد کبیر** درنتیجه همدمی باعبدالله ، بر آن شد تاخوی حیوانی وتکبر وخودخواهی را ازخویشتن دورسازد تا لیاقت همنشینی با استاد را داشته باشد.

او در حسن سیرت چنان معروف بود که **هیچگاه کسی را ازخود نرنجانید. در امور دیگران دخالت نمی‌کرد.** پنجاه سال در سرما و گرما در اطاقی‌از خانقاه شیخ بـه عبادت گذرانید.

همینکه می‌شنید کسی بیمار است ازاوباخوشرولی عیادت می‌کرد و مریض را بـا کلمات امید بخش خویش بزندگی امید وار می ساخت . با شرکت در تشییع جنازه‌ها نسبت بیازماندگان متوفی ابراز همدردی می‌کرد تابدینوسیله از سنگینی اندوه آنان بکاهدومرهمی بردلهای ریش سوگواران بگذارد.

اگر احساس میکرد که حقی ازکسی ضایع‌شده برای‌احقاق حق اوبپا میخاست وتا اورا بحق خود نمی رسانید ازپای نمی نشست . در عین حال علیرغم دعوتهائی که از او بعمل میآمد هیچگاه بدرگاه امیران وخانه قضات نمیرفت .

چندکتاب در ردعقاید مشایخ‌وقت نوشتدکه مطالب آن‌موجب روشن شدن‌آراء

پیروان خفیف بود . در نقل حدیث‌هم مورد اعتماد مردم بشمار میرفت. **ابواحمد کبیر** شش‌سال پس‌ازمرگ پیشوای خود عبدالله خفیف؛ دیده ازجهان بربست ودرکنار استاد خود بخاك سپرده‌شد.

حسن بن علی شیرازی معروف به **ابواحمد صغیر** نیزازجمله کسانی بود که‌درمیدان عمل قدرت سازندگی مکتب‌خفیف را به ثبوت رسانید . وی برای‌مبارزه باخود بیمی. خدمت‌خانقاه رابرگزیدوهر روزازمصاحبت شیخ‌کبیر برخوردار بود. عبدالله خفیف‌در باره‌اومیگفت‌چگونه‌ابواحمدرادوست‌ندارم‌وحال‌آنکه‌نظیراورادرغیرت‌درویشی‌ندیدم. **روزها به پرورش وخدمت کودکان بی سرپرستی که خانقاه از آنان نگهداری میکرد می‌پرداخت وشبها** راوقف عبادت میکرد.**ابواحمد هیچگاه به تنهائی‌غذا نخورد وهمیشه فقیران وتهیدستان را بر سفره خود مینشانید.** هفتاد سال عمر کرد و **هنگامی‌که در گذشت از او مرقع ومندیلی باقی‌ماندکه وصیت کرد آنهارا بدوکودك خانقاه بدهند.** عبایش‌را فروختند وخرج کفن ودفنش کردند.

مرك اوبسال **۳۸۵** یعنی‌چهارده سال بعد ازابن خفیف روی داد، وجسدش‌را در کنار گور**ابی احمد کبیر** ومتصل به قبر عبدالله خفیف‌بخاك سپردند .

ازدیگر کسانی‌که دست پرورده مکتب شیخ کبیر بودند باید **ابوعلی حسین‌بن محمدبن احمد آکار** رانام برد. **آکار** بمعنی دهقان وکشاورزاست وبدان‌سبب اوراچنین نامیده اند که عبدالله خفیف باو تکلیف کرد به زراعت بپر دازد و می گفت : **(تصوف حسین در زمین ریگزاری است که مامور آباد کردن‌آنست.)**

(آکار) مسافرتهای زیادی‌کرده وبامشایخ عصرملاقات وگفتگو نمود. درکازرون جمعی ازعرفاکودکی راباونشان دادند وگفتند این پسرقرآن خوب می‌خواند. شیخ باو گفت بخوان وچون بانگ قرآن وی‌بلندشد شیخ آکار حالت وجد پیدا کرد واورا با خود بشیراز آورد. این‌کودك همان‌شیخ **ابواسحق‌کازرونی** است که از فحول مشایخ و عرفاء عصر خویش‌بود ودرکتاب **فردوس المرشدیه** شرح‌حال وعقاید او ضبط است. وی

پس ازورود بشیراز نزد اصحاب ویاران شیخ کبیرحدیث آموخت . با عبدالله خفیف وشیخ آکار به عراق وحجاز مسافرت‌کرد .

شیخ آکار ، درهمان اواخر قرن‌چهارم، یعنی بعد از وفات استاد خوددرگذشت‌و درکنار گور عبدالله خفیف مدفون‌شد.

یکی دیگر از شخصیتهای عرفانی که درمکتب عبدالله خفیف پرورش یافت **ابو عبدالله محمدبن عبدالرحمن مقاریضی** است . از ابتدای جوانی که به‌تصوف تمایل پیداکرد به محضر شیخ‌کبیر آمد وتازمانی که استاد زنده بود از مصاحبت وتقریراتش بهره میبرد. درمکتب ابن خفیف نه فقط ازحیث دانش سرآمد اقران شدبلکه تقوی‌و پاکدامنی وزهدو وارستگی اونیز مورد تأیید همگان بود. در**مسجدباهلیه** که درجای آن‌اکنون دبیرستانی ساخته شده وآن دبیرستان متصل به مدفن **شاه‌مندر** است مجلس وعظی داشت . وفات او در سال ۳۲۱ روی داد که در همان فضای مسجد با هلیه مدفون شد.

علامه قزوینی در باره نسبت مقاریضی می نویسد بمعنی سازنده یا فروشنده مقراض است [۱] .

در همان محله با هلیه که امروزبه‌محله (سرباغ) معروف است رباطی به نام **مقاریضی**وجود داشته . دراین‌رباط **ابو بکر احمد سلمه** هفتاد سال خدمت‌کرد. وی‌نیز تحت تأثیر مصاحبت شیخ‌کبیر و ابو عبدالله مقاریضی راه سیر و سلوك را درپیش گرفت‌ودر سال ۴۲۷ بعد ازصدسال زندگی بدرود زندگی‌گفت ودر همان رباط مقاریضی یعنی‌محله (سرباغ) فعلی مدفون‌شد.

بخاطر روشن‌شدن یك‌نکته جغرافیائی‌از**عبدالله بن جعفر زیرکانی**،معاصرعبدالله خفیف‌نام می‌بریم. این‌مرد بزرك احادیث زیادی براین خفیف خواند و شیخ‌کبیر و

۱ـ حاشیه شدالازارفی حط الاوزارعن زوار المزار صفحه ۹۹

یعقوب‌بن‌سفیان[1] نسبت بدو معتقد بودند . عبدالله خفیف شبی سرد عبدالله زیرکانی را دید واز او پرسید بکجامی‌روی؟

زیرکانی پاسخ داد (در این وقت شب گناهکاران بکجا میروند؟)

شیخ‌کبیر گفته است ازاین‌جواب‌فهمیدم‌که عازم‌گرفتن وضو برای شب‌زنده‌داری است و تاآخر عمر این جمله او را از یاد نبردم .

عبدالله‌بن جعفر باحتمال قوی اهل زرقان‌واقع درپنج فرسنگی شیراز بوده‌که در قدیم آنرا زیرکان می‌گفتند وهنگامی که به‌شیراز وارد شد در قسمت غربی محله (سرباغ) در دروازه شهراقامت گزید و آنجا ببرکت وجود او آباد شد و نام محله را بهمان مناسبت محله زیرکان گفتند . وفات اودرسال ۳۴۰ اتفاق افتاد و درهمان رباط زیرکان‌که اکنون جزومحله(سرباغ) شیراز است مدفون شد.

معاصرین عبدالله خفیف

اینک که شرح حال و عقاید عبدالله بن خفیف، صاحب مذهب خفیفیه بپایان رسیده، احوال معاصرین‌اوراکه درشیراز مدفونند موردبررسی قرار می‌دهیم تامقایسه معتقدات ومذهب واعمال آنان برای خواننده بسادگی امکان پذیر باشد.

یکی‌از معروفترین معاصرین شیخ‌کبیر **ابوعمروعبدالرحیم بن موسی‌استخری**است که(**رویم**) در باره‌اوگفته «بین عرفاصابر ترازاو ندیدم.»

استخری مبارزه باتظاهر وخرقه پوشی رارویه خودساخت وبرای‌دهن‌کجی‌بکسانی که با لباس زهد و درویشی مردم را میفریفتند لباس شاطران و بیباکان شیراز را میپوشید و با سگان خود بشکار میرفت و در خانه‌کبوتر نگاه میداشت وبآنها آب و دانه میداد.

به عبدالله خفیف ایرادکردندکه چرا استخری‌کبوتر نگاه میدارد؟ جواب داد **(بدین وسیله خودرا تسلی میبخشد)**. از او سخنانی‌که ظاهری‌کفرآمیز داشت و (شطح)

۱- یعقوب‌بن سفیان‌بن جواناز مردم فساواهل حدیث بودکه درسال ۳۷۷ درگذشت ودرهمان فسامدفون شد،

نامیده میشود بسیار شنیده‌اند.

اظهار نظر شیخ‌کبیر درعین‌حالی‌که بیان یك واقعیت است درجه عمق ودانش و بینش او را میرساند که پای بند ظاهر نبود و بدنبال کشف این علت میرفت که **چرا شخصی مانند استخری باکبوتران همدم میشود وخاطر خود را با آب و دانه دادن بدانها خوش میدارد؟** استخری از پدرش‌بیست هزاردرم میراث دریافت داشت ولی‌آنرا **صرف تادیه قرض غریبان‌کرد.** تاریخ وفات اوروشن نیست ولی ازآنجاکه عبدالله خفیف خبر مرگ او را به شیخ رویم داده، بایدگفت قبل‌از سنه ۳۰۳که سال‌مرگ رویم است وفات یافته است. او را در برابرآرامگاه شیخ آکار یعنی جوار قبر شیخ کبیر دفن کردند.

یکی دیگر از مصاحبان شیخ‌کبیر **(ابوشجاع حسین بن‌منصور)** از مشایخ بزرگ بودکه در دانش و فرهنگ از سرآمدان عصر خویش بشمار میرفت . وی زهدوگوشه گیری را پیشه خود ساخت. با دوست یکدل خود **منصوربن ابی علی** و شیخ‌کبیر انس زیادی داشت و غالبا بایکدیگر مجالست و مؤانست داشتند. درسال ۳۵۱ وفات‌یافت و در مقابل **مسجد جنازه** (محل فعلی مسجد وکیل) درگورستان خفیف مدفون شد.

پس از آنکه‌ناصرالدین عمر،کلوی (ریش سفید وکدخدا را در اصطلاح قدیم شیراز کلو میگفتند)محله موردستان، دروازه بیضا (حدود زندان‌کریمخانی‌و ساختمان شهرداری فعلی‌که انتهای غربی شیراز بوده) را بروی امیر مبارزالدین محمدگشود و او را وارد شهر کرد،کلوی‌محله در بندان میخواست باوسوء قصدکند ولی ناصرالدین قضیه را به مبارزالدین با یك اشاره فهمانید و اوهم‌کلوی محله دربندان‌را فورا بقتل رسانید . امیرمبارزالدین نسبت به کدخدایان شیراز بدگمان بود. از اینرو رئیس ناصرالدین عمرراکه به شیخ ابواسحق خیانت‌کرده، شهر را تسلیم‌او نمود؛ برسرمزار شیخ ابوشجاع منصور برد و در آنجا طرفین سوگند خوردندکه برضد یکدیگرکاری انجام ندهند.

مدفن **منصوربن ابی علی** نیز که سه سال بعدیعنی درسال **۳۵۴** درگذشت بگور او چسبیده. این منصور ترك دنیا را پیشه خود ساخت و عبدالله خفیف نسبت بدو انس فراوان داشت . در اینجا لازم است یك نکته تاریخی و جغرافیائی را روشن سازیم و نشان دهیم که چرا به **مسجد وکیل** قبلا مسجد جنازه میگفته‌اند و چه تغییراتی در آن داده شده.

کریمخان زندنزدیك **باغ‌نظر** (باغ موزه پارس‌فعلی) مسجد وکیل راکه مساحت کل آن ده هزار مترمربع میباشد برپانمود. وجود یك محراب مربوط بزمان صفویه دارای‌رقم۱۰۴۴ هجری در شبستان جنوبی آن، نگارنده را برآن داشت تابحدس‌های متداول قناعت ننماید و درصدد تحقیقات بیشتری برآید .

نتیجه این پژوهشها این‌بودکه‌در این حوالی‌دو مسجد وجود داشته که اکنون اثری ازآنها نیست.درصفحه۶۴کتاب(شدالازار...) درشرح حال شیخ **ابوشجاع حسین ابن منصور** که ذکرش‌گذشت مینویسد (نزدیك مسجد جنازه، محاذی مقبره شیخ کبیر دفن شده.

تربت شیخ‌کبیر در شمال‌دبیرستان شاپور واقع شده و تمام نواحی‌بازار ومحوطه دبیرستان مزبورنیزگورستانی موسوم به خفیف بوده‌است. بدین ترتیب ازسیاق عبارت باید محل قبر حسین بن منصور را در حدود جنوبی دبیرستان شاپورتعیین‌کرد. لذا این حدس قوت میگیردکه مسجد جنازه در محل مسجد وکیل فعلی واقع بوده است. وجه تسمیه این مسجدبامحل‌آن‌که در جوارگورستان خفیف قرارگرفته ارتباط دارد. زیرا در قدیم مرسوم بود جنازه افرادی راکه شامگاه در میگذشتند در مسجد قرار میدادند؛ سپس هنگام روز بخاك میسپردند. در همان دوران مسجد جنازه دیگری هم درمقابل‌گورستان سلم وجود داشته‌که بهمین ترتیب مورد استفاده قرار میگرفته است.

در زمان صفویه در این مسجد تعمیراتی صورت‌گرفته؛ ولی‌کریمخان زند که

در آن حوالی بازار، حمام، آب انبار، و باغ نظر را ساخت، مسجد جنازه را نیز ویران نمود و اراضی وسیع تری را برای بنای عبادتگاه بزرگ و باشکوهی در نظر گرفت. و پس از اتمام آن محراب عهد صفوی راکه نشانه انجام تعمیراتی در آن عصر بشمار میرفت در شبستان آن کارگذاشت و بنای مسجد را در سال ۱۱۸۷ هجری باتمام رسانید.

ازدیگرمعاصران معروف عبدالله بن خفیف**حسین بن احمد بیطار** است که ادب وتفسیرو معانی قرآن وتصوف وحدیث وفقه راآموخت ودرباره این علوم نیز نوشته ـ هائی‌ازخود باقی‌گذاشت. درباره قراء سبعه نیزکتابی درعلم قرائت نگاشت ودر ضمن بدتحصیل علم طب پرداخت. درفقه پیروی ازطریقه **داودیه** میکرد. موسس‌این‌طریقه داودبن علی اصفهانی متوفی درسنه ۲۷۰ است که مذهب اودرردیف شافعی و حنفی و مالکی وحنبلی است و بطریقه داودیه یاظاهریه اشتهار دارد.این فرقه فقط به ظواهر آیات واخبارعمل می‌کردند ورأی وتأویل وقیاس راباطل میشمردند.

گویا بعداً حسین بیطاردست از این رویه‌کشید وبه مذهب شافعی روی آورده ودراین هنگام بودکه نزدشیخ‌کبیرعبدالله خفیف تلمذکرده. شیخ نسبت باوانس‌فراوان پیداکرد وغالبا درباره فقروتصوف بایکدیگربحث مینمودند.

ابوحیان توحیدی‌نقل‌کرده‌است‌که باتفاق او به مسجد جامع‌اهواز وارد میشود. یکی از علمای آنجا مسئله‌ای در (بر) از او سئوال میکند و حسین بیطار بیست صفحه درپاسخ اومینویسد وازوسعت اطلاعات خویش همه راغرق در حیرت می‌کند. حسین اوقات خودراصرف اندرزدادن بمردم مینمود **وازمال خود قرض گرفتاران راادا می‌کرد.**

درباره مرگ اوگفته‌اند قوالی درمجمع درویشان بیتی میخواند و او بوجد آمد و درائررقص صوفیانه خسته شد و بعلت دردی که ظاهراً درقلب داشته در میگذرد و این واقعه مصادف باسال ۳۶۳ بوده است ودرگورستان باهلیه‌درمحله **مقاریضی مدفون‌شد.**

عارف بزرگ دیگری که باعبدالله خفیف حشر و نشری داشته(**مؤمل جصاص**)است. حرفه‌اوگچ‌کاری بوده؛ بهمین جهت به جصاص معروف است . **مؤمل نیزرویه‌ای خاص خودداشت که درتهذیب اخلاق مردم معاصر خویش مؤثر بوده است . بدین معنی که پرداختن بکارمردم را عبادتی بزرگ میشمرد ودراین باره گویند هرکس را که دشواری پیش میآمد بدرخانه اوروی میآورد ومؤمل دراصلاح کارش میکوشید .**

بامدادان که وقت‌کارفرا میرسید، یاران رابرفع حاجات مردم می‌گماشت وخود بگچ‌کاری‌که حرفه‌ای ظریف‌است میرفت . روزی‌یکی ازدوستان باوگفت‌تراتابرآمدن آفتاب درمسجد مشغول دیدم . مؤمل پاسخ داد : **اکنون‌که برفع نیازمردم مشغولم بخدا نزدیکترم تاآن لحظه‌که درمسجد عبادت میکردم .**

این شعارهمیشگی اهل معرفت بوده‌که خدمت خلق رابزرگترین عبادت‌بدانند وبکوشند تاانسانها را به همکاری وهمگامی وهمدردی تشویق نمایند .

مؤمل بمردم میآموخت که **درمزدوری خیانت نکنند** .ازاینروخودوقتی به‌گچکاری **اجیرمیشد باکسی‌سخن نمیگفت، تاوقتی راکه بدیگران فروخته است بیهوده تلف نکند** ودراین راه چنان مبالغه می‌کردکه می‌گفت اگرجواب سلام واجب نبودسلام دیگران راهم پاسخ نمیدادم !

هنگام مسافرت بمکه بنزد **ابوالحسن مزین** رفت ودرپائین مجلس‌نشست وگفت من مردی ایرانی وبیسوادم وسؤالی دارم. ابوالحسن اجازه داد تااوسؤال خودرامطرح سازد . مؤمل پرسید آیابهمان نسبت که موجودات تکامل مییابند فهم‌نیز بالامیرود ؟

ابوالحسن سربرداشت. باوخیره شد.ودرحالی‌کدآثار شگفت زدگی از سیمایش هویدا بود پرسید ازکجائی ؟

مؤمل پاسخ داد از**شیراز** . ابوالحسن‌گفت:

ازآنجا برخیزکه جای تونیست . وی را پهلوی خود نشانید و هرکس پرسشی داشت، می‌گفت ازاین شیخ سؤال‌کنید وچون او بافصاحت ازعهده جواب برمی‌آمد

خنده‌کنان سر تکان می‌داد ومی‌گفت (تومردی بیسواد ازایرانی) ؟

مؤمل جصاص علاقه سرشاری بشرکت درمجالس بحث عرفا داشت وغالبا بین او وسایردوستان عبدالله خفیف گفتگوی بسیاری درمباحث‌عرفانی درگرفته که مؤمل در همه حال به (عمل) توجه داشته‌است.

وفات اودرسال ۳۲۲ هجری قمری روی دادودرمسجد جنازه‌ای که درگورستان سلم(گورستان فعلی شیراز) واقع بود مدفون شد[1]

جعفرحذاء

درباره **جعفرحذاء**قبلااشاره‌کردیم که یکی از اساتید شیخ کبیر بوده است . در اینجا اجازه میخواهد برای شناساندن سیمای این‌مردبزرگ اندکی بیشتر سخن‌گوئیم:

اورا**دریای جوانمردی** گفته‌اند واین نامگذاری حاکی از آنست که جعفر در برخورد بامردم چه ازخودگذشتگی‌ها داشته و تاچه اندازه دست کمك و یاری بسوی دیگران درازکرده‌است .

درمقام اوهمین بس‌که شبلی در باره‌اش گفت : **هیچ چیزمرابشیرازنبردالا دوستی جعفرحذاء که استاداولیاست .**

درمسجد باغ‌نوکه در محله آستانه سیدعلاءالدین حسین واقع بود جعفرحذاء می‌نشست ولی شبلی می‌ایستاد و نسبت باوابرازادب مینمود .

جعفرحذاء می‌گفت **عارف‌کسی است که مردم رابشناسد** . وشاید همین شناسائی باعث شد که مرهم‌گذاردلهای ریش دردمندان باشد وبددریای جوانمردی‌نامورگردد وبازمی‌بینیم عبدالله خفیف پس ازآنکه خرقه ازدست اوپوشید[2] پیوسته این رهنمون

---

۱ ـ در باره مسجد جنازه بصفحات ۱۴۸و۱۴۹ مراجعه کنید .

۲ ـ ترتیب خرقه‌ای که شیخ کبیر از دست جعفر حذاء پوشید چنین است :

جعفرحذاء ـ ابوعمرواستخری ـ ابوتراب بدخشی ـ شقیق بلخی ـ ابراهیم داودطائی حبیب عجمی ـ موسی یزیدداعی ـ اویس قرنی ـ علی‌بن‌ابیطالب ـ حضرت محمدبن عبدالله ص .

استاد را بکار بست وهیچگاه درباره دیگران بغلط قضاوت نکرد .

جعفر حذاء دربستر مرگ بودکه یك صوفی ببالینش آمد . جعفر اشاره باو کرد و گفت این طایفه باطن خود راخراب می‌کنند تاظاهرخویش را بیارایند .

مرگ حذاء درسال ۳۴۱ اتفاق افتادودرگورستان باغ نومدفون شد .

شیخ جمال‌الدین ابواسحق ابراهیم

فرزند **یوسف فیروز آبادی** است‌که درسال ۳۹۳ درفیروزآباد متولد شد. پس از اتمام تحصیلات خویش واردستگاه خواجه نظام الملك گردید و مقام ومنزلت والائی یافت خواجه پس‌از ساختن **مدرسه نظامیه** او را برای تدریس صالح شناخت و بمدرسی نظامیه منصوبش نمود. وفات جمال‌الدین درسال ۴۷۶ روی داد.

ابوالحسین علی گواری معروف به «به»

شیخ ومقتدای زمان خود بود . باشیخ کبیر مصاحبت داشت و روزگاری نیز در صحبت ابی احمد کبیر بسر برد. به حجاز سفرکرد ومشایخ عصر خودرا درآن حوالی ملاقات نمود. پس ازچندی بدکوار بازگشت ودررباط فاروق اقامت کرد و چهل‌سال در آنجا به عبادت و تفکر وتدبر مشغول گشت وچنان منزوی بودکه ظرف مدت‌چهل‌سال بیش‌از دونوبت ازرباط خارج نشد. در سال چهارصدوبیست‌واند وفات یافت ودرهمان رباط‌فاروق مدفون‌شد .

ابوحیان توحیدی شیرازی

علی‌بن محمدبن العباسشیرازی‌معروف به **ابوحیان توحیدی**، ازمشاهیر ادبا،فضلا و حکماومتصوفه واز بزرگترین نویسندگان‌عالم‌اسلامی‌درقرن‌چهارم بود. بعضی‌نویسندگان او را فیلسوف ادبا و ادیب فلاسفه و محقق متکلمین و متکلم محققین‌گفته‌اند. در موضوعات علمی،ادبی، تاریخی‌وفلسفی‌کتب متعددی نوشت ودرسلاست انشاء وسهولت وبی تکلفی‌بیان اورا رقیب **جاحظ** خوانده‌اند[1]

وی معتزلی واز خواص شاگردان **ابو سلیمان محمدبن طاهربن بهرام سیستانی** بشمار می‌رفت[2]

ابو سلیمان ازیك‌چشم نابینا وبدنش نیزپیس بود. ازاینرو ازمردم کناره گیری میکرد. درخانه خود جز دانشجو کسی رانمی‌پذیرفت. اما علاقه شدیدی به اخبار و

۱ـ بیست مقاله قزوینی جلد دوم صفحه ۱۲۴

۲ـ **ابو سلیمان سیستانی** معروف به **منطقی** از اجله حکما و منطقیین‌قرن چهارم هجری و ساکن بغداد بوده‌است. عضدالدوله دیلمی درحق اونهایت تجلیل و تکریم رامرعی میداشت ووی نیز برخی از کتب خویش‌را بنام آن‌پادشاه تألیف‌کرده‌است.

جریانات مجلس **ابوالفضل عبداله‌بن عارض** شیرازی ۱ و **ابن سعدان** ۲ وزیر **صمصام الدوله** داشت. بهمین جهت ابوحیان کتاب «**الامتاع والمؤانسه**» را برای او نوشت.

دراین کتاب جریان امور واخبارمجلس رؤساوارکان‌دولت جمع‌آوری‌شده‌وشامل گفتگوهای علمی وادبی است که‌بین ابن‌سعدان‌و ابوالفضل‌عبداله‌بن العارض وابوحیان درمجالس متعدد درگرفته‌بود.

«الامتاع و المؤانسه» درسه جلد تألیف شده که دوره کامل آن در کتابخانه **طوپ قاپو** **دراستانبول** موجوداست ۳ وفصولی‌ازآن نیزدر **معجم‌الادباء تألیف یاقوت** و**تاریخ الحکما** اثر **قفطی** نقل‌گردیده است.

ابوحیان توحیدی صاحب تألیفات عدیده ایست‌که تعداد زیادی ازکتب اوهنوز وجود دارد وبرخی‌ازآنها نیز بطبع رسیده است.

یکی ازمعروف ترین کتبوی، «**مقابسات**۴» است‌که نویسنده‌**درآن‌حوزه فلسفی**

۱- **ابوالفضل بن‌العارض** شیرازی راقفطی درتاریخ‌الحکما بعنوان وزیرصمصام‌الدوله پسر عضدالدوله نام‌برده واین‌شخص کسی‌است که‌ظاهراً با ابوحیان توحیدی‌مفاوضاتی‌داشته است. اما ازآنجا که مورخین دیگروی را وزیر صمصام‌الدوله نخوانده اندبایدگفت‌دارای شغل مهم نزدیك بوزارت دردستگاه صمصام‌الدوله بوده‌است.

۲- **ابوعبداله‌حسین بن احمدبن سعدان ازوزرای مشهورآل‌بویه**درسنه ۳۷۳ بوزارت صمصام الدوله نائل آمد ودر سال ۳۷۵ بقتل رسید. وی از دوستان مخصوص ابوحیان توحیدی ودوستدار علم و ادب و حکمت بوده است. ابوحیان در آثار خود بکرات نام اورا برده است.

۳- بیست مقاله قزوینی جلد دوم صفحه۱۱۵

۴ - مقابسه از قبس، یعنی شعله آتشی که بر پاره چوبی از آتشی بزرگتر بسر گیرند و مجازاً بمعنی نور و علم استعمال می شود و واژه اقتباس هم از همین ماده است.

بغداد را بخوبی معرفی می کند و از این حیث دارای اهمیت فراوانی است . در این کتاب ۱۰۶ مقابسه جمع‌آوری شده که حاوی آراء فلاسفه، حکما، منطقیین، ریاضیین ومنجمین است. دراین‌کتاب معتبر غالبا آراء خاص بعضی از فلاسفه آن عهد معرفی شده است. این فلاسفه ازفرق‌ونژادهای‌گوناگون بودندکه یا درخانه‌ابوسلیمان‌سیستانی ویا در بازار کتابفروشان بغداد گرد می آمدند و ابوحیان گفته‌های آنانرا در کتاب «مقابسات» آورده است.

کتاب « مقابسات » دو بار در هند و یك بار هم در مصر بطبع رسیده و ابو حیان در آن بیش از صد بار نام استاد خود ابو سلیمان منطقی را ذکر کرده است .

تألیف دیگر ابو حیان رساله ایست بنام **الصدیق والصداقة** که تحت عنوان **«کتاب الادب‌والانشاءفی‌الصداقة والصدیق»** یکبار در اسلامبول ودفعه دیگر در مصر به چاپ رسیده . موضوع کتاب در باره بیان حقیقت دوست و شرایط و آداب دوستی است .

ابوحیان کتب متعدد دیگری هم نوشته . از آنجمله‌اند کتاب تقریظ الجاحظ- کتاب البصائر- کتاب الاشارات الالهیه- کتاب‌الزلفه، وثلب‌الوزیرین- کتاب‌المحاضرات. ابوحیان با**صاحب‌بن‌عباد**[1] وزیر معروف آل‌بویه مخالفت‌سرسختانه‌ای‌داشت. بطوریکه

۱- **صاحب‌بن عباد** وزیر دوتن ازسلاطین‌آل بویه **مؤیدالدوله وفخرالدوله** بود. وی مؤلف قاموس بزرگی بنام «محیط» است که قسمتی از آن بما رسیده. رساله‌ای هم در علم عروض موسوم به «اقناع» نوشت که یك نسخه آن درکتابخانه ملی پاریس موجوداست. عشق وی بکتاب بحدی‌بودکه چون نوح‌بن منصور سامانی اورا بوزارت دعوت کرد عذرخواست وگفت چهارصدشتر لازم است تاکتابخانه اش‌راحمل‌کند .

صاحب بن عباد ، شاعر ، لغوی ، سیاستمدار و لطیفه گو بود ، وی در سال ۳۸۵ در گذشت .

درذم او وسلفش ابوالفضل بن عمید رساله‌ای بنام «مثالب الوزیرین و اخلاق العمیدین» نگاشت. احمدبن‌محمد مسکویه[1] نیز مورد نکوهش ابوحیان قرارگرفته‌است. وی از بخل مفرط وحرص شدید اوبجمع‌مال وطلب‌کیمیا انتقادکرده است.

ابوالفضل بن‌عمیدکه شیفته سبك جاحظ بود، ابوحیان‌را بدری‌دعوت‌کرد ومدتی اورا نزدخود نگاهداشت. وی مورد توجه سایروزرا نیز بوده‌است، ازجمله‌آنان‌میتوان پسرابن عمید ، **ابوالفتح** ، صاحب بن عباد، **ابومحمدحسن محمد مهلبی** و ابن سعدان وابوالحسن‌صابی رانام‌برد . امابعلت تندخوئی وغرور بامیزبانان خودسازش نداشت و دریك جا قرار نمی‌گرفت وبهمین جهت باآنهمه فضل ودهاهمیشه‌تنگدست و پریشان روزگاربود .

درکتاب «مثالب‌الوزیرین‌واخلاق‌العمیدین» بذم‌ابن‌عمیدوصاحب‌بن‌عبادپرداخت وآندونیز خاموش ننشستند وبرضد **ابوحیان** تبلیغ کردند. تا جائیکه کتب اورا باهمه فصاحت وبلاغت وعمق، درشمارکتب منحوس‌ومشئوم معروف ساختند وآن دانشمند را هم‌مورد لعن وطعن قراردادند . این تبلیغات بحدی شدت یافت که مردم معتقد شدند هرکس کتابی ازابوحیان درخانه داشته باشد بدبخت وخانه‌خراب خواهدشد . دراین شایعه سازی توسط دانشمندان وفضلائی‌که برگرد صاحب‌بن‌عباد وابن‌عمید جمع‌بودند

۱ـ **ابوعلی احمدبن محمد مسکویه** متوفی درسنه ۴۲۱ صاحب تاریخ تجارب الامم است . ابوحیان توحیدی درباره اونیزخوش عقیده نبوده‌است .

۲ـ ابوالفضل‌بن عمیداستاد ومربی صاحب بودکه درسنه ۲۵۹ پس‌از۳۲ سال وزارت درهمدان درگذشت رکن‌الدوله‌دیلمی‌پسرابولفضل‌موسوم‌به ابوالفتح راکه‌جوان فاضل‌وادیب‌و نونسیده اماکم تجربه ومغروربود بجای پدربوزارت نشانید .

ابوالفتح تاسال ۳۶۶ براین سمت باقی ماند اما حرکاتش باعث رنجش عضدالدوله و مؤیدالدوله شد وچون درصدد قتل‌صاحب‌بن‌عباد درآمده‌بود، مؤیدالدوله وعضدالدوله او را زندانی وسپس هلاك کردند .

وازخوان رنگین آندو بهره‌هاداشتندصورت می‌گرفت. کاربجائی کشیدکه‌اورا به‌کفروزندقه هم متهم ساختند و ابوحیان ازبیم جان به بغدادقرارکرد و در آنجانیز او را آسوده نگذاشتند واتهامش این بودکه به‌صحابه رسول بدمی‌گوید .

ابوحیان درمقام مذمت صاحب بن‌عباد می‌نویسدکه بخدمت صاحب رسیدم . از من پرسید کنیه‌ات چیست ؟گفتم ابوحیان . گفت شنیده‌ام مردی ادب پیشه‌ای ؟ گفتم برروش‌مردم این‌زمان. گفت‌ابوحیان‌منصرف‌است یاغیرمنصرف؟گفتم اگرخداوندگارما او را بپذیردلاینصرف است .

ازاین لطیفه‌گویا خوشش نیامد وبشخصی‌که درکنارش‌نشسته بود بفارسی[1] سخنی گفت‌که‌من نفهمیدم. وبعدها دانستم‌که معنی آن «بیخرد»است . پس بمن‌گفت درسرای من منزل‌گزین واین‌کتابت را برای من‌بنویس . من قبول کردم و بعدازآن بیکی از اهالی سرای‌گفتم : من‌ازعراق روی بدین درگاه نهادم تا ازحرفهٔ شوم کتابت خلاص یابم وگرنه صنعت نویسندگی‌ووراقت در بغدادکسادنبود . این سخن رابصاحب بردند واواز من‌دلتنگ شد .

وقت دیگر، خادم نزدمن‌آمد وسی‌جلد ازرسائل صاحب راآوردوگفت خداوند می‌گویداینها را استنساخ‌کن‌که ازخراسان‌ازما خواسته‌اند. من‌گفتم این‌طول می‌کشد، اگرخداوند رخصت دهد منتخباتی‌ازآنهااستخراج می‌کنم‌که مقبول خاص وعام وزینت هرمجلس ومحفل‌باشد. این سخن را باوبردند. گفت بررسائل من طعن‌زده‌است. وقت دیگربمن گفت این‌سخنان مفوف و مشوف چیست کـه پیوسته بمن مینویسی ؟ گفتم من درکتابت طرزواسلوب صاحب را پیروی می‌کنم . گفت دروغ می‌گوئی ، در سخن من‌تکدی وتضرع واسترخام نیست .

نوبت دیگرمراگفت بخدمت ابوالفتح بـن‌عمید پیوسته‌ای ؟ گفتم‌آری. آنگاه

۱ـ ظاهراً غرض ابوحیان اینست که صاحب بزبان فارسی سخن می‌گفته واین کنایه ایست که زبان اهل علم یعنی عربی راخوش نمیداشته .

شرحی ازمحبت ابوالفتح نسبت باهل علم‌بیان‌کردم واوخوشش نیامد .

ابوحیان در«مقابسات» مینویسد روزی‌درسرای اودرگوشه ایوان نشسته بودم و برای‌اوکتابت می‌کردم. دراین وقت ازدور پیداشد . باحترام اوازجای برخاستم . گفت بنشین که ور اقان پست‌ترازآنندکه بسرای ماقیام کنند . خواستم او را پاسخی دهم ، **زعفرانی** گفت خاموش باش .

روزدیگر بمن‌گفت‌ای ابوحیان ،کنیه ابوحیان راازکه‌یافته‌ای؟گفتم از بزرگتر وکوچکترین‌مردمان. گفت کیست؟گفتم‌تو.گفت چگونه‌وکی؟گفتم مگرنه همین حال بمن‌گفتی«ای‌ابوحیان»؟ ازاین سخن اعراض‌کردوبسخن دیگرمشغول‌شد و درچهره او آثارکراهت‌ظاهرگردید .

ابوحیان طعن‌هائی برصاحت میزندکه درآنهامی‌گوید : صاحب از خداترسی و ترحم بهره نداشت. مردم از دلیری وگستاخی اومیترسیدند . درعقوبت سخت‌می‌گرفت ودرپاداش و احسان سستی می‌نمود و پیوسته مغلوب سبك مغزی خود بود . زودبخشم میرفت و دیر از خشم خود فرودمی‌آمد . کینه جووحسود و بیشتر حسداو متوجه ارباب فضل و صاحبان کفایت بود . نویسندگان و عمال از سطوت او می‌هراسیدند و آرزومندان عطاوانعام ازجفای اوایمن نبودند ، خلقی بسیاربکشت وجمعی را بحکم نخوت نفی بلدکردوبااینهمه‌کودکی می‌توانست‌اورافریب‌دهد وهرابلهی‌قادربودعقل‌اورا برباید. چه تنها وسیله راه یافتن‌بوی این بودکه‌زبان‌به‌تملق بگشایندوفی‌المثل‌بگویند «ازخداوندگارخود اجازت‌میخواهم‌که‌چیزی ازرسائل وسخنان منظوم‌و منثورحضرتش عاریت‌کنم.چه من‌ازفرغانه یامصر یاتفلیس بدینجاآمده‌ام تاازکلمات‌آن حضرت‌استفاده کنم وازپیروی طرزواسلوب بدیع او بلاغت‌آموزم. زیرا رسائل مولای ماگوئی سور قرآن وجمل وعباراتش تالی آیات فرقان است ».

صاحب ازاین سخنان تملق‌آمیز چون موم نرم میشد وبخازن خود می‌گفت رسائل اورا ورق ورق بدان شخص دهد ، و آن شخص را رخصت می‌داد هروقت

بروی‌درآید .

ابوطالب علوی پیوسته‌ملازم مجلس او بودوگاهی درشنیدن‌سخنان‌مسجع اوخود را چنان می‌نمود که غشی عارض او شده است، اورابهوش آوردند وچون می‌پرسیدند تراچه شد ؟ میگفت ازشنیدن سخنان خداوندگارهوش ازسرم برفت و مفاصلم ازهم بگسیخت وازخویش بیخود گشتم ! چهره‌ابن عباد از شنیدن این سخن می‌درخشید و می‌خندید وآنگاه امرمی‌کرد تا اوراصله وانعامی بدهند واورا بر بنی‌اعمام واولاد پدر خود مقدم می‌داشت . کسیکه ازاینگونه اشخاص فریب بخورد بکودکان شبیه‌تراست تامردان بزرگ .

آنگاه ابوحیان به‌تجزیه‌وتحلیل علت خودخواهی صاحب می‌پردازد ومی‌گوید: سبب اعجاب وخودپسندی وی‌آن بودکه‌کسی براوخرده نمیگرفت وازاصحاب خودجز عبارات تملق آمیز نمی‌شنید ...

راستی هیچکس حکمت الهی را درپست وبلند کردن اشخاص نمی‌داند و اگر کارهابرحسب لیاقت وبمیزان خردودانش اشخاص می‌بود ، صاحب می‌بایست در دکانی مشرف بشارع یادرخانهٔ یکی ازمردمان روستامعلم اطفال باشد .

ابوحیان دراواخرعمر کتب‌خودرا بخیال‌اینکه‌مردم قدرآنرانمی دانندسوزانید. یکی از دوستان او ویرا از این عمل سرزنش نمود وابوحیان در جواب این دوست نامه‌ای نوشته‌که «یاقوت» در**معجم الادباء** آنرانقل‌کرده است .

ابوحیان باهمه فضائل ، اخبارواحادیث وحکایات دروغین جعل‌کرده‌است.قسمتی ازجعلیات اورا **ابن ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه** آورده وتذکرداده است که این اخباروضع وجعل است . غرض ابوحیان ازاین‌کاراین بوده است‌که دلائل نقلی برای رد روافض بیاورد .

ابوحیان عمری طولانی داشت وسنش بهشتاد یانودسال رسیدودرسال ۴۰۱ در گذشت قبراودرکنارمرقد **شیخ عبدالله خفیف** است .

ابوعبدالله محمد بن عبدالله باکویه

عبدالله خفیف در اواخر عمر باجوانی برخورد که علیرغم سن وسال کم، اورا مستجمع خصائل نیکو ومتبحر در علوم وفنون دید. بهمین جهت بااو در زمینه‌های مختلف عرفانی وعلمی مباحثات زیادی کرد. این جوان **محمد بن عبدالله باکویه** است که بعدها به باباکوهی معروف شد وهم اکنون مدفنش درکوه شمالی شیراز برفراز چشمه‌ای زلال زیارتگاه خاص وعام است.

تأثیر دید او ومصاحبت شیخ کبیر در باکویه باندازه‌ای بود که همه عمر ازاو روایت میکرد.

عشق زیادی بمسافرت وسیر آفاق وانفس داشت و از بهترین خاطرات عمر او ایامی است که به نیشابور رفت ودر آنجا باشیوخ بزرگ منجمله **شیخ ابوسعیدابی‌الخیر میهنی** گفتگو کرد.

ظاهرا علت عزیمت باکویه به نیشابور آن بوده است که پس ازوفات **ابوعبد الرحمن**

۱ـ شیخ ابوسعید فضل‌الله ابن ابوالخیر احمد بن محمدالمیهنی ازمعروفترین صوفیان قرن چهارم واوایل قرن پنجم که شهرت عالمگیر دارد . وی درسال ۳۵۷ متولدشد و درسنه ۴۴۰ درسن هشتاد وسه سالگی درمولد خود یعنی قصبه میهنه درگذشت. میهنه از قرای معتبر ناحیه خاوران مابین سرخس وابیورد بوده که اکنون درترکمنستان شوروی قرار گرفته است .

سلمی[1] بعنوان پیرخانقاه اومنصوب گردید . در همان شهر بمصاحبت **ابوالقاسم‌قشیری** نائل آمد وبا اوانس فراوان گرفت.

ابوعبدالله از منکرین ومخالفین شیخ ابو سعیدابوالخیر بشمار میرفت وچند بار با او بمباحثه پرداخت.

روزی‌درمجلسی اورا مخاطب ساخته‌گفت از توچندچیزمی‌بینم‌که‌ازپیران‌خویش ندیده‌ایم. یکی اینست‌که‌پیران رادربرابرجوانان مینشانی‌وخردانرادرکارهابابزرگان برابرمیداری‌ودرتفرقه‌میان خردوبزرگ‌هیچ‌فرقی‌نمیفرمائی.دیگرآنکه جوانانرابسماع ورقص‌میخوانی.ابوالخیرگفت‌درباره‌حدیث خردان وبزرگان بایدگفت‌که هیچکس‌از ایشان در چشم ماخرد نیست وهرکس قدم درطریقت نهاد اگر چه جوان باشد بنظر پیران باید بدونگاه کرد. در مورد رقص جوانان جواب اینست که جوانان را دل از **هوس خالی نیست واین هوس برتمام بدنشان غلبه کند اگر دست افشانی وپایکوبی‌کنند هوس‌شان نقصان مییابد ومرتکب گناهان کبیره نمیشوند ولی اگر برقص برنخیزند وآتش هوی را درسماع‌نریزند دراثرآرامش‌طلبی، هوس برتمام‌وجودشان مستولی‌میشودومرتکب گناهان بزرگ وزشت میشوند.**

مخالفت باکویه با ابوالخیر بپایان نرسید؛ زیرا باکویه رقص وسماع را عملی شیطانی تلقی میکرد. درخانه **ابوالقاسم‌قشیری**[2] عبدالله باکویه نشسته بود وابوسعید از منبر پائین آمد، به قشیری گفت این‌خواجه را بگوی که دل با ما خوش کند . ابوعبدالله گفت آنگاه دل خوش‌کنم که هر پنجشنبه که بسلام من میائی دیگر نیائی . شیخ ابو سعید گفت مشایخ بسیاری راچشم برتو افتاده‌است ما بدان نظرها میآیم نه برای‌تو

۱ـ ابوعبدالرحمن محمدبن‌الحسین بن‌محمدبن‌موسی نیشابوری سلمی (بضم‌سین‌وفتح لام) ازمشاهیر علماء وصوفیه که‌کتاب طبقات الصوفیه راتألیف کردواین کتاب‌اساس‌نفحات الانس جامی قرارگرفت . عبدالرحمن سلمی درسنه ۴۱۲درنیشابور وفات‌یافت.

۲ـ ابوالقاسم‌عبدالکریم‌بن‌هوازن قشیری متوفی درسنه۴۶۵درنیشابور، صاحب‌رساله قشیریه‌است. ازآثاردیگراویکی لطایف الاشارات‌است. مرگ‌او بسال۴۶۵اتفاق‌افتاد

از این گفته خود بگریه افتاد وحاضرین راحالت گریه دست داد وباکویه خود نیز بگریست وبا اوراه صفا درپیش گرفت وهمه خوشدل مجلس را ترك گفتندواز آن‌پس دیگر بین این دو عارف بزرك اختلافی نبود.

باکویه درسفر خویش حکایاتی گرد میآوردکه از نوادربود ودر این مسافرتها بدیدار **ابوالعباس احمدبن‌محمد نهاوندی**[1] نائل آمد ومیان آنان درباره طریقت بحثهای مفصلی درگرفت وابوالعباس به برتری وپیش‌کسوتی‌وکمال حال‌او اعتراف‌کردوچندی مصاحب او بود .

باکویه پس ازاین‌گشت‌وگذار بشیراز بازگشت ودرغاری‌که درکوه شمالی‌شیراز قرار داشت سکنی‌گزید وپس‌از مرك نیز در همانجا مدفون شد . فوت اودر سنه ۴۲۴ روی داد.

ناگفته‌نماند که دیوانی درشیراز بطبع‌رسیده‌وآنرامنسوب به‌باباکوهی‌کرده‌اند. بنابه تحقیق علامه قزوینی این دیوان بهیچوجه‌ارتباطی به عبدالله باکویه ندارد و غزلهای ناپخته وعامیانه آن‌که بتقلیدازاشعار حافظ سروده شده گویای آنست که سراینده آن نمیتواند چنان عارف دانشمند ونکته سنجی باشد.

۱ـ ابوالعباس احمدبن‌محمدنهاوند ازمشایخ‌متصوفه‌قرن چهارم وازمریدان‌جعفر بن نصیر خلدی وپیرایی فرح‌زنجانی‌بود.

ابوزرعه اردبیلی

نامش عبدالله الوهاب بن محمدبن ایوب از اردبیل بود . اهل شیراز دانش و زهدش را میستودند. در سفرحج باعبدالله خفیف همگامی‌داشت؛ درمدینه ازیکدیگر جداشدند.

ابوزرعه روزهای جمعه درمسجد جامع به موعظه مردم میپرداخت ودر سایر ایام نیز در رباط خویش که اکنون درغرب فلکه (دروازه سعدی) واقع است برای علاقمندان ازکتاب (**سنن ابی مسلم**) روایت میکرد[1].

عبدالله خفیف باشیخ ابوزرعه ملاقاتهای زیادی کرده و از مصاحبت یکدیگر بهره‌مند میشدند. وفات اوبسال۴۲۵ اتفاق افتاد و در رباط خود واقع در ناحیه **باغ نو** مدفون شدکه اینك مقبره او در دروازه سعدی باقی است و سنگ‌هائی ازقبور بزرگان دیگر نیز در آن جا دیده میشود ولی نام صاحبان گورها محو شده وتنها کلماتی از

۱ـ **ابومسلم ابراهیم‌بن عبدالله الکشی** از اهل بصره بود که در سال ۲۹۲ وفات یافت وکتابی در حدیث بنام سنن ابی مسلم الکشی تألیف‌کرد. این محدث دربغداد چنان مورد توجه بودکه بیش از چهل هزار نفر برای نوشتن تقریراتش حاضر میشدند و عده‌ای در فاصله‌های معین ایستاده‌کلماتی راکه ادا میکرد تکرار مینمودند تا همگان بشنوند و بنویسند.اینگونه افراد را مستملی میگفتند .

آیات قرآن بخط کوفی روی آنها باقی مانده است.

احمدبن حسین (ابابکر زاهد)

بین او وعبدالله خفیف در باره (**ورع**) بحثهای طولانی درگرفته. درزهد وتقوی نیز چنان دقت میکرد که **چیزی نمیخورد مگراینکه از دسترنج خود او باشد. از راه پارچه بافی گذران میکرد.** درسال ۳۶۷ درگذشت ودرگورستان **ام کلثوم وشیرویه** دفن شد. پسرش حسین نیز در عالم عرفان مقام ومنزلتی یافت و در مجلس شیخ کبیر همینکه شیخ از او اظهار رضایت کرد حالت وجدی باو دست داد و از شوق فریاد میکشید. قبر او نیز درکنارگور پدرش قرار دارد.

ابواحمد بن فضل شیرازی

ابواحمد عبدالرحمن بن فضل شیرازی از ارکان دولت دیلمی وکاتب معزالدوله و متصرف در امور عراق بود. درنظم و نثر دستی قوی داشت و باصاحب بن عبادمکاتبه ادبی می‌نمود. این فضل در اواخر عمر مبتلا به درد نقرس شد و اشعاری دراین باره و شکایت از درد پیری سرود و بنزد صاحب فرستاد . ابن عباد نیز مکتوب منظوم او را با شعر پاسخ گفت . ثعالبی منتخبی از اشعار هر دو را در جزء دوم **یتیمةالدهر** آورده است.

شیخ ابوبکر هبةالله بن الحسن العلاف شیرازی

شیخ ابوبکر نقیب علویان درزمان خود بوده که اورا دریای دانش و «راس الحقایق» می‌نامیدند . از معاصرین و دوستان نزدیك شیخ کبیر عبدالله خفیف بشمارمی‌رفت و شیخ وصیت کرد که پس ازمرگ ابوبکر علاف بر او نمازبگذارد.

معجم‌الادباءاورا شاعر ،فاضل وبارع ونحوی‌خوانده‌که‌به خراسان وماوراء النهر مسافرت کرده و از حمادبن مدرك هم‌استماع حدیث نموده است [1]

ابوبکر علاف در سنه ۳۷۷ یا ۳۸۰ در شیراز در گذشت و مدفنش در دروازه استخر قرار داشت. حاجی قوام‌الدین برسرقبر اوقبه‌ای عالی ساخت و طاق و رواقی بر کشید وطبقات ومشایخ‌وائمه وسادات وعلما وهنرمندان رادرآن‌بقعه مدخلی پدیدآورد ورسمی وجهتی معین نمود.

شیخ ابومحمد حسن‌بن حسین خفری

خفرنام بلوکی در هیجده فرسنگی جنوب شرقی‌شیرازاست . **شیخ ابومحمد** از علمای باتقوائی بود که در بلوك خفر چشم بجهان‌گشود . سپس درشیراز توطن‌گزید.

۱ــ معجم‌الادباء جلد هفتم ص ۲۴۰-۲۴۱

چند پاره کتاب تصنیف کرد و معروفترین آنها کتاب **عیون التفاسیر** است . در مسجد جامع عتیق وعظ میکرد . برادرش **ابوبکرخفری** نیز از علما بود و پس‌ازمرگ‌ابومحمد جانشین او شد.

ابوالقاسم پسر ابومحمد فرماندهی لشکر را برعهده‌داشت.

مرگ‌ابومحمد بسال ۴۳۶ روی‌داد ودرمحله**بال‌رود**درمحله سرباغ مدفون‌است.

ابوالعباس‌بن شریح

ابوالعباس‌بن شریح فقیه شیرازی مشهوربه **بازاشهب** چندی در شیراز قضاوت‌می کرد. درباره‌پدرش داستان جالبی نقل‌می‌کنند که دلیل برعلو طبع و نهایت بی نیازی اوست. داستان اینست که او هیچ لغت عرب نمی‌دانست وبدرگاه خداوند بازبان‌فارسی دعا می‌کرد . شبی درخواب دیدکه هاتفی باوگفت هرچه می‌خواهی‌بگو. وی‌درجواب باهمان لهجه شیرازی‌گفت ای**خداسربسر**. یعنی‌تو ازما چیزی مخواه ماهم از تو چیزی نمی‌خواهیم واین‌گفته‌که از نهایت ظرافت طبع‌وبی‌نیازی‌وجودت ذهن حکایت‌میکند مدتها درشیراز ضرب‌المثل بوده است

وفات شیخ ابوالعباس درسال ۳۵۹ بودکه دربغداد مدفون شد.

شیخ محمدبن خلیل شیرازی

از شیوخ بزرگ وعالی‌مقام بوده است. بامسافرت، تألیف‌کتاب وروایت حدیث وقت خود را می‌گذرانید. شیخ‌کبیر ازاو در مشیخه خود روایت کرده است. جعفر حذاء درباره اوگفته است محمدبن خلیل از راستان و استاد من بوده است. درسنه ۳۲۹ درگذشت و درگورستان باغ نو مدفون شد.

یک بررسی

اکنون که مکتب **عبدالله خفیف** را بیان کردیم برای پی بردن بعلل پیدایش چنین افکار و عقاید و روحیات بنحو اختصار به تجسم محیط پرورشی اومی‌پردازیم.

تولد عبدالله خفیف مصادف با جزر و مدهائی بود که طبعاً در تشکیل عناصر فکری او تأثیر عمیق داشته است . از این حوادث سه‌بعد آنرا باید بیشتر مورد توجه قرار داد . اول حوادثی که درپایتخت جهان اسلام می‌گذشت؛دوم فعالیت اقلیت‌شیعه؛ سوم رویدادهای زادگاه شیخ؛که‌تمام این جریانات مانند امواج رودخانه بایکدیگر مربوط و ممزوج بود .

تولد**عبدالله خفیف** را باید درحدود سال دویست وشصت دانست. ده‌سال‌قبل از این تاریخ**یعقوب‌لیث** تصرف فارس وبیرون راندن مأمورین خلیفه عباسی راوجهه همت قرار داده، از سیستان بکرمان حرکت‌کرد.

فرمانروای فارس **علی‌بن حسین‌بن‌شبل** بود . وی سردار خود (**طوق‌بن مغلس**) را بمقابله**یعقوب** فرستاد . ولی این سردار باسارت افتاد . یعقوب چون لباسهای فاخر وپربهای **طوق** را بدید، چکمه خودراکه قدری نان خشك‌درآن بود درآوردو بسردار اسیرگفت بیش از دوماه است‌که چکمه ازپا درنیاورده‌ام وبنان خشك که درآن‌می‌گذارم‌گذران می‌کنم. یعقوب با این‌سخنان‌نشان داد که‌غارت مردم ازطرف‌گماشتگان

خلیفه تا چه پایه است وراز شکست (طوق) وپیروزی کسی که‌ازطرف مردم حمایت می‌شد چیست .

علی‌بن حسین خود باسپاهی تازه به پیشواز یعقوب آمد ؛ ولی او هم شکست خورد واسیر شد. سپاهیانش که ترك بودند راه بغداد را در پیش‌گرفته از(**المعتزبالله** خلیفه عباسی مطالبه حقوق وجیره کردند. خلیفه دستش خالی‌بود و از عهده پرداخت مطالبات آنان برنیامد . ترکان نیز حریم خلافت‌را نقض کرده اورا بزندان انداختند وسه روز آب ونان ندادند تابهلاکت رسید .

جانشین **اومحمدبن هرون‌الواثق بالله** ملقب‌به **مهدی** بود. وی می‌خواست راه و روش عمربن عبدالزیز را تعقیب‌کند ، اما نتوانست در قبال تمناهای لشکریان ترك که مسلط براوضاع بودند مقاومت ورزد و دچار شورش آنان شدکه سرانجام دستگیر و در سن سی وهشت سالگی تحت شکنجه جان سپرد . جانشین او **المعتمدعلی‌الله** بود.وی فرمانروائی فارس را به **احرث‌بن‌سیما** وا گذاشت زیرایعقوب در فارس نمانده به سیستان برگشته بود. **محمدبن واصل** فارسی در فارس قیام کرد و احرث راکشت.معتمد،**عبدالرحمن‌بن‌مفلح** را والی اهوازو فارس‌نمود.محمدبن‌واصل‌در رامهرمز فرستاده خلیفه را دستگیر کرد و بقتل او مبادرت ورزید . یعقوب‌لیث دراین احوال درصدد برآمد تا فارس را کاملا تحت‌سیطره خوددرآورد . لذالشکری برداشته در بیضا سرا پرده زد. محمدبن واصل فرستاده‌ای بنزد یعقوب اعزام داشت و ازاو تقاضای مصالحه کرد. یعقوب نیز مصالحه نامه را بهمراهی‌چند تن‌ازمعتمدین به **رام‌هرمز** فرستاد ولی محمد ناجوانمردی کرده فرستادگان یقعوب را محبوس ساخت و درصدد حمله‌غافلگیرانه برآمد. اما درکوههای فارس لشکر او دچار تشنگی‌شدند و عده زیادی درگذشتند ویعقوب بر ماجرا آگاهی یافت وبالشکر خود بر سر او تاخت و اموالش را ضبط کرد . محمدبن و اصل توانست راه فرار در پیش گیرد و تا چند سال پیاپی در نقاط مختلف فارس قیام‌می کرد و این خطه را دچار اغتشاش‌مینمودو یقعوب نیزعلاوه‌براینکه‌ناچار بود این آشوبها رافرونشاند بالشکرخلیفه‌نیزمیجنگید

ودر این اوضاع واحوال وآشوب که مردم برجان ومال خود ایمن نبودند،نه زراعتی‌باقی میماند، نه‌چراگاهی ونه مال‌وحشمی‌وتنهابیم‌وهراس بردلها حکومت میکرد، عبدالله‌خفیف متولد شده، دوران‌خردسالی‌را میگذرانید.

درهمان ایام تولد او**امام‌حسن‌عسکری** نیز در گذشت و مسئله امام دوازدهم و نواب اوعالم تشیع رابخود سرگرم ساخت .

بطور خلاصه خلفا متزلزل وبی‌حرمت، شیعیان بدون رهبر و امام، و آنچه بر جانها تسلط داشت ترس ووحشت مدعیان حکومت بود وبس

بعد ازیعقوب که سلطنت به برادرش**عمرو** رسیدبازشورش بالا گرفت . بدین معنی‌که **عمروبن‌لیث** برای‌گرفتن خراج، استخر راویران‌وغارت‌کرد. یعنی دراین‌ایام اگر عمال خلیفه چندصباحی ازچپاول مردم غفلت میکردند جانشین یعقوب که برای آزادی‌مردم قیام‌کرده بودبه ویرانی شهرهای وطن خویش می‌پرداخت‌تا ازعهده‌هزینه لشگرکشی برآید.

دراین هنگام‌خلیفه **عمروبن‌لیث** را ازحکومت معزول‌داشته‌درسال۲۷۱ لشکری برای رفع او فرستاد. **عمرو** شکست خورد و برای تدارك سپاه جدید متواری شد . از طرف دیگر سامانیان اورا در فشارگذاشتند وسرانجام باسارت آنان‌درآمد. ولی کار فارس یکسره نشد زیرا درسال ۲۸۸ نوه عمر ولیث موسوم به**طاهر** از سیستان بدانجا عزیمت کرد وعامل خلیفه را بیرون راندمع‌الوصف باز دربرابر لشکریان تازه نفس تاب مقاومت نیاورد وچند بار متناوبا ازپیروزی و شکست بهره داشت. در سال ۲۰۶ یکی ازغلامان عمرولیث برسروران حودشوریده ، نوه‌های**عمرو** را دستگیر ساخت و آنانرا ببغداد فرستاد. این خیانت براو میمون نبود وسال بعد مدعی دیگری پیداشدو اورامتواری کرد وجنگ پیاپی‌بین قیام‌کنندگان ولشکریان خلیفه ومدعیان‌حکومت درمیگرفت وسنگینی هزینه‌این جنگها بردوش مردم عادی بود . از زمان مرگ **امام حسن‌عسکری**، (ابوجعفر محمدبن عثمان) معروف به **سمان**بعنوان (باب‌امام‌منتظر)

شیعیان را رهبری می‌کرد. بدین معنی که مشکلات آنانرا می‌پرسید ومی‌گفت به امام زمان‌عرضه‌خواهد داشت وپاسخ‌خواهدگرفت. درسال۳۰۵ **سمان‌وفات‌یافت که‌حسین‌بن روح** برطبق وصیت جانشین اوشد. در سال ۳۲۱ که یاقوت از طرف خلیفه والی فارس بود **دیالمه** به ارجان رسیدند **وزیدبن علی نوبندگانی**اورا بجنگ با(یاقوت) دعوت‌کرداما دیالمه می‌ترسیدند . (زید) پافشاری واصرارکردوسرانجام **رکن الدوله حسن** بکازرون آمد وچون به پیروزی رسید**عمادالدوله** برادرش نیز بشیراز آمدوگماشتگان خلیفه را ازفارس راندند وفرمان حکومت‌را هم ازبغدادگرفتند. دراین زمان دوباره عزل‌خلیفه وکورکردن او برآشفتگی جهان اسلام افزود.

علماءشیعه نیز ازقتل وزجردرامان نمی ماندندکمااینکه**محمدبن یعقوب کلینی** را در سال ۳۲۸ بقتل رسانیدند وپنجسال بعد با عزل خلیفه در بغداد بر بی اعتقادی مردم افزود . برادران سه‌گانه**آل‌بویه** وارد بغداد شدند ابتدا باخلیفه راه مودت‌درپیش گرفتند و نامشان رابر سکه ها نقش کردند ولی طولی نکشید که در سال ۳۳۴ **معزالدوله دیلمی** خلیفه**مستکفی** را معزول ساخته بزندان انداخت و کور ساخت و **فضل‌بن جعفر** را بجای وی گماشت . وی چنان دستگاه خلافت را در فشار گذاشت که حتی از نظر مواد خوراکی نیز جز قوت لایموت بآنان نمی رسانید و درعوض به ترویج مذهب شیعه پرداخت.

ترویج شیعه چون از طرف عمال حکومتی صورت می‌گرفت با مقاومت مردم مواجه می‌گردید.زیرا دین امری وجدانی‌وباطنی است وباصدور دستوروفشار نمی‌توان آنرا بآسانی‌دردلها نفوذ داد.

دردوران حکومت آل بویه نیزغدر وحیله وعهد شکنی وخیانت مدار کار را تشکیل میداد**واین حوادث انسان متفکر را ازتوجه به عالم‌بیرون بیزار میسازد زیرا جزاشك وخون وظلم وقحطی وگرسنگی‌ولاابالیگری وآشفتگی‌چیزی دربرابرچشمانش‌قرارنمیگرفت. بناچار برای تسلی دادن‌بخود، برای گریز ازاین صحنه های رقت‌بارناچار است به عالم**

درون بگراید وهمین درون گرائی موجدمکتب عرفان عبدالله خفیف بود .

او درمقام همدمی بادرماندگان وبیچارگان وستمدیدگان درعالم عرفان (فقر) رابر (غنا) ترجیح داد. اما برای اینکه رنگ اندوه وغم وسوك را ازاین کلمه بزداید سعی کردتا بدان جنبه معنوی بدهد.

عبدالله خفیف صاحب مذهب تقدم حضور برغیبت است. اومی‌خواست از آنچه خاکی وزمینی است دوری گزیند وذهن خودرا متوجه عالم بالا سازد ولی ازآنجا که آنچه‌درمحیط مامی‌گذرد برما اثرمستقیم دارد شیخ بدهمراهان توصیه‌می‌کردکه‌خدمت خلق وهمراهی بادردمندان را سرلوحه وظایف خویش قراردهند.

تربیت یافتگان مکتب اوعدم دخالت درکار دیگران ، خودداری ازرنجانیدن کسان، عیادت بیماران ویاری بدانان ، ابراز همدردی نسبت به‌کسانی‌که‌عزیزی را از دست میدادند واین قبیل خدمات را پیشه خودمی‌ساختند.

عبدالله خفیف یکی‌رابزراعت مکلف‌می‌ساخت ودیگری‌را باحقاق حق‌مظلومان می‌گماشت‌وسومی‌را از اینکه ازراه کبوتربازی خاطر خودرا تسکین میدادمی‌ستود.

مبارزه باخود بینی، سرپرستی کودکان ، مهمان نوازی، ایثار وانفاق، وترویج علم‌و دانش، دانشی که خوی حیوانی‌را ازبین برده بردباری و نوعد وستی و مردم داری را تشویق میکند راه وروش عبدالله‌خفیف‌بود. بهمین جهت‌روح‌تعلیمات اومدتها برخانقاه‌ها حکومت کرد ورباط وی محلی برای‌وعظ واند رزبشمار می‌رفت

سید نامؤید ابونصرهبة الله بن موسی بن علی بن محمد شیرازی [1]

در زمان سلاطین دیلمی که مذهب شیعه در قلمروآنان رواج یافت، داعیان **اسمعیلیه** نیز فرصت یافتند عقاید خود را بین مردم منتشر سازند. روش آنان این بود که با هرکس باندازه فهم و درك او سخن گویند. از اینرو مردم را بطبقات هفتگانه تقسیم میکردندکه بعداً در باره آنان سخن خواهیم گفت.

قبل از آنکه بشرح احوال **سید نامؤید شیرازی** بپردازیم مختصری در باره

---

۱ ـ همزمان با تألیف این کتاب استاد دانشمند ومحقق فرزانه آقای **علی سامی** استاد دانشگاه پهلوی شیراز نیز مشغول تدوین کتابی درباره شیراز بودند.

نگارنده طی نامه‌ای از ایشان تقاضا کرد شرح حال **سید نامؤید شیرازی** راکه بنده دردسترس نداشتم برایم ارسال دارند. استادکه همیشه مشوق بنده بوده‌اند در اسرع وقت یك فورم ازجزءچاپ‌شده کتاب خودراکه حاوی سرگذشت سیدنامؤیدشیرازی بود برایم ارسال داشتند که‌درتهیه شرح‌حال‌مؤیدشیرازی کتاب‌ایشان‌مورداستفاده‌قرارگرفته‌است. وازاین‌عنایت‌بیدریغ نهایت‌امتنان‌رادارد. مآخذاستاددرتهیه‌این‌ترجمه کتاب‌تاریخ‌خلفای‌فاطمی‌تألیف‌آقای‌سیف‌آزاد ویادداشتهای‌آقای دکترخاوری استاد دانشکده ادبیاب وعلوم دانشگاه پهلوی شیراز است. نگارنده در عین حالی‌که زمینه اصلی تهیه این ترجمه را یادداشتهای **استاد سامی** قرارداد برای تجسم اختلافات وبرخوردهای دو مرکز خلافت از **تاریخ مسعودی ـ ملل ونحل شهرستانی** و تاریخ **روضة‌الصفا** نیز استفاده کرده است.

پیدایش عقاید اسمعیلیه و تشکیل خلفای فاطمی ذکر می نمائیم.

اسمعیلیه معتقدند که امامت به **اسمعیل بن جعفر** یعنی فرزند ارشد **امام جعفر صادق** ختم میشود . آنان میگویند آدمی صرفاً بکمك عقل و استدلال نمیتواند به معرفت حق و اسرار کاینات نائل گردد ، بلکه معلم و مرشدی باید او را تعلیم دهد و رهبری کند . بهمین جهت ایشان را **تعلیمیه** هم میگویند.

نکته بسیار مهمی که در مذهب اسمعیلیه انگیزه پیشرفت بحثهای فلسفی شد اینست که میگویند کلام خدا علاوه برمعانی ظاهری، معانی باطنی هم دارد و کار اصلی امام، تأویل قرآن یعنی بیان حقیقت باطن کتاب خداست . از اینرو **سیدنامؤیدشیرازی** عمده تالیفاتش در باره (تأویل) قرآن است.

اسمعیلیه برای پیروان خود هفت مرتبه قائل بودند که آن طبقات بشرح زیر است.

۱ ـ **مستجیب** ـ یعنی کسی که بنادانی خود معترفست و معلم اورا قابل تبلیغ تشخیص داده. این افراد را **رفیق** مینامیدند .

۲ ـ **ماذون اصغر** ـ مستجیبی است که باصلاحدید معلم حق دارد عده معینی را تبلیغ کند .

۳ ـ **ماذون اکبر** ـ مستجیبی است که بمرحله کمال رسیده و **حجت** باو اجازه میدهد که هرکس را مصلحت میداند ارشاد و دعوت کند.

۴ ـ **معلم** ـ مأذون اکبری است که از این مرحله جلوتر رفته و در یکی از نواحی دوازده گانه تبلیغی اسمعیلیان فرمانروای جمله مستجیبان میگردد .

۵ـ **داعی** ـ معلمی است که درهرجا صلاح بداند میتواند به تبلیغ و دعوت بپردازد.

۶ ـ **حجت** (پیر) ـ واسطه امام ومردم است. در عهد هرامام فقط یك حجت میتواند وجود داشته باشد .

۷ ـ **امام** ـ در هر عصری امامی معصوم برای تفسیر و تأویل رازهای نهفته در

قرآن وحل دشواریهای جهان وجود دارد وجز حجت کسی نمیتواند او را بشناسد.

دسته‌ای از اسمعیلیه که قرمطیان هستند بعبادت معتقد نیستند و در عین حال مرتکب‌منهیات‌هم نمیشوند.درمذهب اسمعیلی‌تأویل اهمیت‌زیاددارد.واژه تأویل یعنی چیزی‌را به‌اول خودرسانیدن. در اینصورت‌تأویل‌کلام خدا یعنی‌حقیقت‌باطنی‌قرآن را روشن‌ساختن. علت‌توجه‌بتأویل‌اینست‌که پیغمبر ناچاراست‌طبق‌فهم عقل‌ضعیف‌عوام‌سخن گوید و بناچار از محسوسات شاهد میآورد و بهشت و جهنم را بصورت صوری وجسمانی تجسم مینماید. اما اهل‌باطن باعقل قوی ونیرومند خودمیتوانند بباطن‌قرآن پی‌ببرند.

اسمعیلیه دهها‌سال بصورت پنهان میزیستند تاآنکه درمصر **فاطمیان** بحکومت رسیدند و توانستند نیروی سیاسی و نظامی شایان توجهی تشکیل دهند.

روشنفکران ایرانی نسبت باین طایفه گرایش‌آشکاری نشان دادند. کمااینکه درسال۴۲۷ یعنی هفده سال‌قبل ازرسیدن **سیدناموید شیرازی** بقاهره حاجیان‌خراسانی باتفاق **حسنك** وزیرمعروف **محمود غزنوی** ازمصر بازگشتند ومورد نوازش‌خلیفه فاطمی قرارگرفتند وخلعتها بایشان پوشانیده شد و سلطان محمود خلعتها را نزد **قادر** خلیفه عباسی فرستاد ووی‌امرکردکه جمله رابسوزانند .

اختلاف میان دو قطب قدرت روحانی بجائی کشید که حسنك و زیررا بهمین اتهام در آغاز سلطنت **مسعود** بردارکردند و علمای سنی نسب فاطمیه را منکر شده گفتندایشان ازاولاد**میمون‌قداح** هستند وبرخی نیزمدعی‌شدندکه‌یکی ازفرزندزادگان میمون قداح مقطوع النسل بوده و پسرجهودی را بفرزندی برگزید وفاطمیان مصر از بازماندگان آن جهودند .

پیدایش خلفای فاطمی

پس‌ازمسموم شدن **حضرت رضا** ،چون علویان ازطرف‌دستگاه‌خلافت‌تحت‌تعقیب قرارگرفتند بعراق ، خراسان ، وشمال افریقا متواری شدند .

ابوعبدالله ، مبلغ فاطمیان بابربرهای شمال افریقا روابطی‌برقرارکرد ومقدمات استقرارفاطمیان‌را درآنجا فراهم نمود و**عبدالله مهدی** ، ازبنی فاطمه سلسله خلفای

فاطمی را باتصرف شام ومصر تأسیس کرد .

یکی از معروفترین خلفای فاطمی **مستنصر** است که شصت سال (۴۲۷ ـ ۴۸۷) خلافت کرد و در زمان او فاطمیان بکمك **ارسلان بساسیری** بر بغداد نیز مسلط شدند .

درزمان**مستنصر** ، قدرت فاطمیان باوج خودرسیده بودومردم در رفاه کامل بسر میبردند وبقول **ناصر خسرو** امنیت بحدی بودکه شبهادردکانها رانمی‌بستند و اگر نیل در اول بهارکمترازهیجده‌گزطغیان می‌کرد خلیفه ازمردم خراج نمیگرفت .

سید نامؤید شیرازی در همین زمان‌که مصرغرق دررفاه و آسایش بود بقاهره واردشد .

سیدنا که بود ؟

سیدناموید**ابونصرهبة الله بن‌موسی بن‌علی بن محمد شیرازی** در قرن چهارم در شیراز متولدشد . ازاشعارش‌برمیآیدکه پدرش نیزازداعیان خلفای فاطمی درشیرازبوده است . پدر**سیدنا** بتعلیم وتربیت فرزند همت گماشت وآرزویش این بودکه بعدازپدر بامردعوت مشغول شود . (سیدناموید) پس ازدرگذشت پدربااین آرزوی او جامه عمل پوشانید و در سایه کوشش او جمعی زیاد بمذهب اسمعیلیه گرویدند . علمای وقت **ابوکالنجار دیلمی** را علیه او برانگیختند اما حسن خلق و استحکام منطق (سیدنا) باعث شدکه پادشاه دیلمی نیزبمذهب اسمعیلی‌گروید وگفت من خود ودینم رابتوتسلیم کردم وبهرچه توبرآنی راضی هستم .

علت این گرایش ظاهراً این بوده است که سیدنا درمجلس مناظره‌ای درحضور سلطان علمای شیعه وسنی رابامنطق نیرومند خودشکست دادوبرتری خود را دردانش باثبات رسانید .

برای اینکه باهمیت این واقعه وتأثیرآن درجامعه امروز واقف‌گردیم‌لازم‌است مختصری درباره اختلافات دومرکزقدرت روحانی وسیاسی برشته تحریردرآوریم :

درزمان سلطنت ابوکالنجاردیلمی بعلت‌گروش سلطان بمذهب اسمعیلی کارتبلیغ داعیان این‌مذهب بالاگرفت. سیدنادر اهوازمسجدویرانی راتعمیرکردوبرروی‌محراب آن اسامی‌ائمه رانقش نمود . دراین مسجداذان‌بطریق‌اهل تشیع (حی‌علی خیرالعمل) معمول شد وهرجمعه بنام امام **المستنصربالله** خلیفه فاطمی خطبه میخواند و کار بدانجا کشید که علمای تسنن ازسیدنا بدربارخلیفه عباسی شکایت بردند .

ابوکالنجار دراثرفشارعباسیان مذهب خود راپنهان میداشت و (سیدنا موید) نیز چون ایران رابرای ادامه فعالیت مناسب ندید بمصر، مرکزخلافت فاطمیان رفت .

سیدنادرسال ۴۳۷ وارد قاهره شد . درست در همین تاریخ نیز**ناصر خسرو** بقصد رسیدن بدربار خلفای فاطمی ازبلخ حرکت کرد ودوسال بعدبقاهره وارد شد .

ورودسیدنا بقاهره سی‌سال قبل ازورودحسن صباح بدانجا بود . **موید شیرازی** هنگامی بقاهره واردشد که **مستنصر** دراوج قدرت بود و **بساسیری** شام راتصرف‌کرده بنام خلفای فاطمی خطبه میخواند .

سیدنادرقاهره باعناد **تستری ویازوری** روبروشد، زیراآنان ازترس‌تزلزل‌موقعیت خود وتقرب سیدنا باحیله‌گری مانع ازآن بودند که مؤید بحضور مستنصر باریابد .

یکسال بدین منوال گذشت ومع‌الوصف از شدت شیفتگی ، کوچکترین تزلزل درعقیده‌اش پدیدنیامد. زیرامیپنداشت امام‌مستنصر ازحال‌او آگاه است و بآزمایش او دست زده است . پس‌ازیکسال سرانجام بنزدامام آمد ومستنصر باو فرمان داد که بین مردم بدعوت بپردازد واشعاری درآن فرمان آورده است‌که دلیل برادای احترام‌نسبت به سیدناست . ترجمه این اشعاراینست :

(ای حجت مشهور آفاق وای کوه علمی که بالاروندگان راعاجزمیکنی ؟ شیعیان ما،درشرق وغرب سرگردانند ؛ توماننددپدری مهربان علم مارا در میان آنان رواج‌ده . هر چندکه تودرامردعوت مؤخری ولی از گذشتگان سبقت‌گرفته‌ای واز ماندگان‌کسی همانند تونیست).

سیدنا بتأسیس مجالس مهمی درمصر دست زد و بتدریس پرداخت . وی(**باب الابواب**) امام مستنصر شد زیرا جامع علم وفضیلت وصاحب بیانی فصیح وبلیغ بود .

مؤید شیرازی با**ابوالعلاء معری** ، شاعروفیلسوف معروف عرب درباره تحریم گوشت مباحثه کرد وابوالعلاء درباره اوچنین قضاوت می‌کند «حجتهای توغالب آمد . اگر باافلاطون یاارسطوهم بحث می‌کردی یقیناً آنان راشکست می‌دادی»

ناصر خسرو شاعر وداعی معروف اسمعیلی نیزازشاگردان او بود . ناصرخسرودر اشعارخود اورا چنین میستاید :

کدکرد ازخاطر خواجه مؤید — در حکمت گشاده برتویزدان
هرآنك اورابه بیند روز مجلس — بـه بیند عقل را سر در گریبان

ودرجای دیگرچنین می‌گوید :

خورشید تواندکه کند یا قوت از سنگ
کز دست طبایع نشود نیز مغیر
یا قوت منم اینك و خورشید من آنکس
کز نوروی این عالم تاری شده انور
ازرشك همی نام نگویمش در این شعر
گویم که خلیل است کش افلاطون چاکر
استاد طبیب است و مؤید ز خداوند
بل گر حکم و علم مثال است و مصور

همچنین **سیدناملك بن مالك** که مردم یمن وهند را به مذهب اسمعیلی دعوت می‌کرد ازتعلیمات اوبهره‌مند شد .

(مؤید) دارای تالیفاتی نیزمی‌باشدکه یکی‌ازآنها(**المجالس المؤیدیه**) راجع بعلم تأویل‌است . این‌کتاب درهشت مجلدتدوین گردید که درهرجلدصد مجلس ذکر شده است . کتاب دیگر او(**دعائم‌الاسلام**) است که تأویلی برفقه بشمار می‌رود . استدلال

فلسفی ومنطقی اودراین کتاب اختصاص بدمؤلف‌دارد .

سیدناعلاوه برعلم نگارش تأویل ، درفن تاریخ نویسی هم مقامی‌بلند داشته و کتاب **(السیرة المؤیدیه)** چیره دستی اورادرتاریخ باثبات میرساند .

مؤید درعین حال‌شاعری بلند پایه بود . دیوان اشعارش مشتمل برقصاید زیادی است‌که درآنها شیفتگی خود رانسبت بدفاطمیان‌بیان‌داشته . تنهاکتابی‌کدازاوبفارسی باقی مانده (بنیاد تأویل) است. علاوه براین‌اشعاری نیزبزبان فارسی سروده‌است .

(سیدنامؤید) ادیب، شاعر،مورخ، ودانشمند بود. اماتمام این کمالات وفضائل تحت الشعاع هنراوبعنوان یك مبلغ قرارمیگرفت .

کتاب **(سیرة المؤیدیه)** ازنظرزندگی اجتماعی وسیاسی مردم فارس وعراق منبع گرانبهائی بشمارمیرود .

سیدنا برای کسب استقلال ایران و محو خلفای عباسی راهنمائیهای گرانبهائی کرد واویکی ازمسببین فتح بغداد بدست‌هلاکوخان بود و خودنیز در شهرهای عراق بنام ائمه فاطمی خطبه خواند.

سبك نویسندگی اومورد تقلیدادبای معروف عرب بوده ودر زمان خود ادیبی بی‌نظیربودکه سبك نوشته‌های اومورد‌تحسین ابوالعلاء قرارگرفته . سیدنا درسال **۴۳۳** هجری بمنصب سردبیری رسید . تالیفات سیدنابشرح زیراست :

۱ـ المجالس المؤیدیه که در هشت مجلد تألیف شده و دارای **هشتصد** مجلس است . دراین‌کتاب اسرار تأویل بیان شده **وحاتم بن‌ابراهیم** متوفی در سنه **۵۱۶** این کتاب را بنام جامع الحقایق دردومجلد خلاصه‌کرده‌است .

۲ـدیوان المؤید مشتمل برقصاید ۳ـ السیرة المؤیدیه شامل سرگذشت وی از سال(۴۲۹ تا۴۵۰) . ۴ـ شرح المعاد ۵ـکتاب الایضاح والتبصیرفی‌فضل یوم الغدیرکه درد وباب است ۶ـ الابتدأ والانتهاء ۷ـ جامع الحقایق فی تحریم اللحوم والالبان ۸ـ نهج العباده ۹ـ المسأله والاجوبه ۱۰ـ نهج الهدایة للمهتدین ۱۱ـ بنیاد تأویل

۱۲- المسائل السبعون . این کتاب بفارسی ترجمه شده .

اینك نمونه‌ای ازاشعارعربی او:

فکیف شرع الانبیاء ندفع — و مالناالاالیه مرجع
بنوره فی الدرجات نرتقی — وبالکرام الکاتبین نلتقی
یارب‌فالعن‌جاحدی‌الشرائع — وارمهم بافضح الفجائع
والعن الهی من‌یری‌الاباحه — بلعنته فاضحة مجتاحه
فاخز هم و اخز من رمانا — بربیة ولقه الهوانا

یعنی ماچگونه می‌توانیم شرع انبیارا ترك‌کنیم وحال آنکه بغیراز آن ما را مرجعی نیست. ای‌خدا لعنت‌کن منکر شرع راواو را ببدترین مصائب مبتلا ساز. ای خداتومنکران را لعنتی بفرست‌که فضیح ومهلك باشد . ای خداتوغالی وقالی رالعنت کن وکسی راازآنهابرروی زمین باقی نگذار . ای‌خداماازآن‌قبیل اشخاص بری‌هستیم وآنانرا ازمخالفین اواسرالهی میدانیم. پس خوارو ذلیل‌گردان آن کسانی را که بما تهمت زدند .

ابوماهر شیرازی

ابوماهر موسی‌بن یوسف سیار شیرازی از پزشکان اواخرقرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است که در دربار دیلمیان مورد توجه بوده است . ازجمله شاگردان‌او علی‌بن عیسی مجوسی اهوازی مصنف کتاب کامل الصناعة است . وی در طب پایه بلندی داشته وتألیفاتش بشرح زیر است :

۱ ـ رساله در آلات جراحی ۲ ـ کتاب چهل باب در جزء نظری عملی ۳ ـ کتاب‌فی‌التشبیدالضروریه ۴ ـ تعلیقات برکتاب اغلاقین ۵ ـ مقاله در فقه .[۱]

۱- شیراز اثر استاد علی سامی ص ۳۱ - ۳۲

شیخ سال بدین ابراهیم بن ملک المعتمد

درآن هنگام، مشرق شیراز را **دروازه کوار** میگفتند. **(سال به)** که نام پدرش ابراهیم است درآنجا خانقاهی برپاکرد وسی‌سال ازعمر خودرا وقف خدمت درآن خانقاه نمود. هر بینوا یاغریبی که ازراه می‌رسید درآنجا از او پذیرائی می کرد. به بخشش وفتوت اشتهارداشت وریشه این‌خلق وخوی اورا میتوان ازداستانهائی‌کەدرباره استادش **ابومسلم فارسی** گفته شده دریافت.

ابومسلم فارسی ازمشایخ معروف ابوعبدالرحمن سلمی، شیخ ابوسعید ابوالخیر وهجویری صاحب کشف‌المحجوب است. همین نویسنده میگوید ازابومسلم شنیدم که می‌گفت چندی باشیخ ابوسعید ابوالخیر راه خصومت می‌پیمود. وقتی بدیدن‌اومیرودو ومی‌بیند شیخ برتخت نشسته ولباسی پربهاپوشیده. باخودمی‌گوید این‌مرد با این همه علائق، دعوی فقر می‌کند ومن‌هم کەدل ازهمه چیز بریده‌ام راه فقر می‌پویم؟ چگونه می‌توان قبول‌کرد کەراه مایکی است؟

ابوسعید براندیشه اوآگاهی مییابد ومیگویدتو **دل بەمشاهده حق‌بسته‌ای واصحاب مشاهده غنی هستند نه فقیر وحال آنکه فقرا ارباب مجاهدتند.**

همچنین **کشف المحجوب** درصفحه ۴۱۰ـ۴۱۱ می‌نویسد(ازشیخ‌ابو مسلم‌فارسی شنیدم‌که گفت وقتی باجماعتی قصد حجازکردم واندر نواحی حلوان‌کردان راه بر ما

بگرفتند وخرقه‌هائی که داشتیم ازماجداکردند. ما نیز با ایشان نیاویختیم و فراغ دل ایشان‌جستیم. یکی بود اندر میان مااضطراب کرد. کردی شمشیر برکشید وقصدکشتن اوکرد. ماجمله‌مرآن‌کردراشفاعت‌کردیم. گفت‌روانباشدکه این‌کذاب رابگذاریم‌زیرا وی‌صوفی نیست واندرصحبت اولیاخیانت میکند. چون کمترین درجه‌تصوف‌جوداست واورا اندراین خرقه پاره چندین‌دلبستگی است. اوچگونه صوفی‌باشد؟ ماچندین‌سال است تاکارشماکنیم وراه شمامی‌رویم وعلایق ازشما قطع‌می‌کنیم)

شیخ (سال‌به) مانند استادش ابومسلم فارسی طرفدار تقدم فقر برغنابوده است و طرز زندگی او نیز دلیلی است که واقعا براین عقیده مؤمن بوده‌است.

وی مورد توجه علما و نیکان زمان خویش بود و همیشه جمع زیادی از علما و صلحا مجاور خانقاه اوبودند . با **علی بن جواجه کرمانی**[1] **و ابو عبدالله محمدبن علی**[2] همنشینی و همدمی داشت . مرگ او بسال ۴۷۳ اتفاق افتادکه در خانقاه خود واقع بر دروازه کوار یعنی بین‌ابش خاتون وشیخ ابوذرعه بخاك سپرده شد.

۱ـ خواجه‌علی‌کرمانی سیرگانی متوفی درسنه ۴۴۱ شیخ‌کرمان بود وداروخانه‌داشت خودرا مریدشیخ عمو میدانست وتااوزنده بودبرمسند ارشاد ننشست

۲ـ ابو عبدالله محمدبن علی داستانی متوفی درسنه ۴۱۷

ابن‌سال به

ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفربیضاوی معروف به **ابن سال‌به** از اعاظم مشایخ متصوفه دراواخرقرن چهارم واوایل قرن پنجم بود که اورا **شیخ الشیوخ** می‌نامیدند. وی ازمعاصرین ابوحیان توحیدی وشیخ مرشد ابواسحق کازرونی است کـه **دربیضاء** اقامت داشت ودرهمانجا نیزمدفون گردید آثارقبراوهنوز باقی‌است.

تاریخ وفات اوسال۴۱۵ هجری است وصاحب‌کشف‌المحجوب‌درباره اومینویسد «... ازاهل فارس شیخ الشیوخ ابوالحسین سال به‌افصح‌اللسان بود اندرتصوف، وواضح البیان اندرتوحید؛وویراکلمات معروف است وشیخ ابوالفتح بن‌سال به مرپدر راخلقی نیکو وامیدواراست» همین کتاب درجای دیگرمینویسد«شیخ ابوالحسین **سال به** گفتی مریدرا درحکم گربهٔ بودن بهترازآنچه اندرحکم خود از آنچه صحبت باغیرازبرای خدای بود وصحبت باخود از برای پروردن هوا بود»

وی ازشاگردان **شیخ مرشد** بود وخرقه‌تصوف‌را ازدست **شیخ ابوالحسین شیروانی** پوشید. چهاربار بزیارت حج رفت.

بهاء الدین خسرو فیروزبـن عضدالدوله دیلمی ازمعتقدیـن ابوالحسین احمد بیضاوی بود واورابسیارگرامی میداشت واغلب بخدمتش میرسید وطلب وعظ واندرزاز اومی‌کرد.

پسر ابوالحسین احمدسال بد، **ابوالفتح عبدالسلام** است کـه بسال ۴۷۳ در گذشت. وی علاقه سرشاری بمسافرت داشت واز محدثین حدیث استماع می‌کرد . درسال ۴۲۵ به‌بغداد واردشد وبسیاری از بزرگان عصرخویش رادرك نمود . وی جامع میان علم و عمل گشت . مدفنش درجوارگورپدردرتل بیضاست .

سراج الدین محمود بن خلیفة بن عبدالسلام بن احمدسال بـد، نـواده عبدالسلام است . وی شیخ خرقه **روزبهان بقلی** بود ، از بیضا بدشیراز آمد ودر همانجا رحل اقامت افکند . پسرش **قطب الدین احمد** نیزدرشیراز مورد توجه اهل وجدو دانش بود. سراج الدین مورد احترام فوق العاده **اتابك سنقر** قرارداشت. درزاویه خود منبرمی‌رفت ومردم راارشاد می‌نمود. درعرفان وتصوف صاحب تصنیفات عدیده ایست. سراج الدین درسنه ۵۶۲ درگذشت ومدفنش درکوچه برامکه است . **کوچه برامکه** ، کوچه‌ای در محلـه منصوریه فعلی بوده کددرآن زمان منصوریه‌را **محله دشتك** می‌گفتند .

حسن بن خطیر فارسی

حسن بن خطیرمکنی به‌ابوعلی ومعروف به **ظهیر** از دانشمندان حنفی مذهب قرن ششم هجری است که فقیه ، نحوی ، متکلم ، قـاری ، مورخ ، حسابی ، عروضی ، طبیب ، ودر تمام علوم زمان خود متبحرشناخته می‌شد .

قـرآن مجید را با تمامی قرائت ده گانه تـلاوت مینمود وی قسمت عمده عمر خود را درشیراز بسربرد ومعلوم نیست درکجا رحلت یافته است . وفات او بسال ۵۹۸ دسن پنجاه سالگی اتفاق افتاد . ازجمله آثار او **کتاب اختلاف الصحابة والتابعین** و همچنین کتاب **الحجة** است که شرحی بر **صحیحین** می‌باشد .

خاندان فزاری

این خاندان بیش از دویست سال درشیراز قضاوت کردند . اولین‌کسی که بر مسند قضا نشست **ابومحمد عبدالله‌بن احمدبن سلیمان** بود که هشتاد پاره تألیف‌داشت. او درعهد خلیفه **الراضی بالله** که درسنه ۳۲۲ بخلافت رسید قضاوت شیراز را برعهده گرفت . خلیفه ، قضاء کرمان وعمان و مکران را هم باو داد . قاضی **ابومحمد فزاری** پنج پسرداشت ابوذر- ابوزهیر ابوطاهر- ابوالحسن وابونصر. عضدالدوله اورا احترام بسیار میکرد .

پسران او در امرقضاوت نایب پدر بودند . ابونصر و ابوالحسن هر دو قضاوت پارس وابوطاهرقضاوت کرمان را اداره میکرد . عضدالدوله دیلمی ابوالحسن را هم یکبار به غزنه برسالت فرستاد.سلطان محمود چون اورا دیدوعلم وتقوی ونیکوسیرتی وی را بیاموزد رهایش نکرد که باز گردد و قضاء غزنه را بدو داد و دهها سال قضاء غزنه برعهده اولاد او بود .

ابونصرکه قضاوت پارس را داشت دارای پسری بود بنام عبدالله . مادر عبدالله ازخانواده **مرداسیان** بودکه حکومت داشتند. بنابراین عبدالله ازجانب پدر وارث‌مسند قضاء وازجانب مادر وارث حکومت گردید .

یکی دیگر از قضات این خاندان **ابومحمد** نوه عبدالله است که در قرن پنجم

میزیست وابن بلخی درباره اومینویسد (هرگز درخاندان او هیچ یك از نواب‌مجلس حکم وریاست ودبیران و وکیلان یك درم سیم از هیچکس نستاند) .

در زمان سلطنت با کالنجار دیلمی ، **ابونصربن عمران** داعی‌شیعیان هفت امامی، سلطان و لشکریان را بخود معتقد ساخت . قاضی عبدالله فزاری از باکالنجار خواست تا با او درخلوت سخن گوید ودرآنجا گفت اگر این ابونصر بخواهد مملکت را از چنگ توبیرون آورد تمام لشکریان متابعت از او میکنند . سلطان اندیشناك شد و براهنمائی قاضی او را بعراق تبعید نمود .

پسراین قاضی عبدالله **ابوطاهرمحمدبن عبدالله‌فزاری** است‌کدصاحب فتوی وقاضی قضاة فارس بود . رهبران مذاهب درمجلس اوآزادانه اظهارنظرمیکردند و اوانتقادات خود را ابراز میداشت .

در قضاوت رویدای داشت که کارها را با کدخدامنشی حل‌و فصل کند و بدین سبب اصحاب دعوی ازمحضر او با رضایت خاطر بیرون میرفتند. بهمین جهت بین‌خاص وعام و ولاة وسلاطین محبوب بود .

اوقات فراغت را هم صرف مطالعه احوال مشایخ متقدم مانند شیخ کبیر و غیره میکرد . وفاتش درسنه ۴۹۲ اتفاق افتاد ودرمدرسه فزاریه مدفون شد .

این مدرسه را همین قاضی ابوطاهرمحمد بنا کرد ولی شیراز نامد بانی مدرسه را قاضی ابومحمد عبدالله معاصر خلیفه راضی بالله (۳۲۲-۳۲۹) میداند .

اما از این مسئله که ابن بلخی از وجود چنین مدرسه‌ای خبر نمیدهد میتوان گفت که قول شیرازنامه معتبر نیست .

ابن هراس

نامش **هبةالله** و نام پدرش **یحیی بن محمد** شیرازی است . چون در علم قرائت تبحر داشت اورا به **(عماد القراء)** ملقب ساختند . از نظر علم وزهد نیزچنان معروف بودکه **(شمس الائمه)** خوانده میشد. اهل تصنیف وتألیف بود و نوشتهایش نیزپیرامون علم قرائت بحث میکرد. ازجمله آثار اوکتابهای **(بهجة)** و**(بستان)** درقرائت است.

رباطی نیز در**محله باغ نو** یعنی حوالی سیدعلاءالدین حسین داشت که درآن بعبادت می‌پرداخت . این رباط پشت **مدرسه نصیریه** قرارداشت . درمسجد جامع عتیق نیزدرس قرآن می‌داد . ازجمله شاگردان اوکه در شیراز مدفون است **محمدبن منصور شیرازی** است که درعهد سلطنت **اتابک زنگی** دومین پادشاه سلغریان فارس میزیست و پس ازمرگ درگورستان سلم درمسجد جنازه دفن شد. وی نیزخطیب وامام مسجدجامع عتیق بود وعلماء ودانشمندان درمجلس وعظش حضور می‌یافتند .

مرگ **ابن هراس** بعداز ۵۶۰ اتفاق افتاد ودررباط خویش مدفون شد . **عیسی ـ جنید** دراواخرقرن هشتم مینویسداین رباط در«محله باغ نو» مقابل خانه **امیربهلول** قرارگرفته واکنون فضائی بیش نیست .

زیدبن علی بن عبدالله فسائی

ادیبی کامل واستادلغت ونحوبود . دراغلب علوم متداول استاد و دانا بود از

ازتألیفات اویکی **شرح‌ایضاح** ودیگری **شرح حماسه ابوتمام** است . وفاتش بسال ۴۶۷ در درطرابلس شام روی داد وهمانجا نیزمدفون گردید .

مؤید نامدار

شیخ مؤید محمدبن‌احمدنامدار، ازعرفای نامداربودکه به حجاز مسافرت کرد و مشایخ بزرگ عصرخودراکه درآن حوالی بودند زیارت کرد. دارای همتی بلندودمی گرم بود . گویاچندی نیزبوزارت رسیده . نام محلدای را درحوالی سیدنوالفقار فعلی باسم اونامگزاری‌کرده بودند . رباطی‌نیز درهمانجا ساخت ودرهمان رباط مدفون‌شد. سال مرگش ۵۷۰ بوده است .

فقیه شرف‌الدین

ازوزرای عالم ودانشمند قرن ششم بود . اموالش را صرف خیرات می‌کرد و اوقاتش رابعبادت می‌گذرانید . ازفقه شافعی اطلاع زیاد داشت . وحتی‌علمای معروف نیزگاه مشکلات خود را ازاواستفسارمی‌کردند . دربدایت امر معلم اتابك سعدبن ابی‌بکر بود .

اتابك دستورداد که درمجلس درسش علما حاضرشوند . از آثار خیر اوبنای **مدرسه رفیعی** است که املاکی برآن وقف گردید . سال و فاتش نا معلوم است . در **گورستان شیرویه** دفن شده است .

شیخ الاسلام

از قرن ششم بین دو فرقه از صوفیه رقابت درگرفت. این دو گروه عبارتند از **قادریه و رفاعیه** .

پیشوایان هردوفرقه معاصر بایکدیگر دربغداد میزیستند ولی‌در مشرب عرفانی نقطه مقابل هم بودند.

رهبر قادریه **شیخ‌عبدالقادرگیلانی** است‌که حنبلی بود وصوفیه سنی مذهب از او پیروی میکنند.

عبدالقادر از معروفترین صوفیه قرن ششم است و ادعاهائی‌کرده‌که میتوان تا حدی او را با **شاه نعمت الله ولی** مقایسه نمود. از جملاتی‌که‌باو نسبت میدهند اینست که (قدم من بارگردن هرولی خداست).

شاه نعمت الله ولی نیزگفت (ماخاك راه را بنظرکیمیاکنیم)

پیروان شیخ عبدالقادر ، افسانه‌های خرافه آمیزی بدو نسبت میدهند و حتی معجزاتی نیز از او ذکر میکنند. نسبت او را به **امام حسن** میرسانند ولی‌صاحب‌کتاب (عمدةالطالب فی انساب آل ابی طالب) صریحاً مینویسد شیخ عبدالقادر و اولادش چنین ادعائی نداشته‌اند.

پیشوای فرقه دیگر **احمد بن علی‌بن احمد** معروف به **ابن‌رفاعی** است که بدو

(**احمدکبیر**) هم میگفتند . وی نیز معاصر عبدالقادر بود ولی مشربی در جهت مخالف او داشت. یعنی در قبال ادعاهای گیلانی، احمدکبیر تواضع، نرم‌گوئی، سلامت باطن، سادگی وقناعت راپیشه خود ساخته بود.

درهمان هنگام که این دوزعیم در عراق در اوج شهرت میزیستند **قطب الدین ابومحمد عبدالله بن‌حسین** معروف به **شیخ الاسلام** بعراق رفت وباعبدالقادرواحمدکبیر ملاقات‌کرد ومکتب هردوپیشوارا موردبررسی قرارداد . سپس با **ابونجیب‌سهروردی**[1] و **وابوالسعود**[2] و **ابومدین**[3] درعراق وبصره‌ملاقات وگفتگوکرد .

علماء عصرهمگی بفضل ودانش اواعتراف داشتند ودراوج شهرت بودکه بشیراز آمدوبارشاد مردم مشغول شد .

اهمیت این شخص دراینست‌که درنقل عقاید مشایخ عراق بشیرازنقش عمده‌ای داشته وعلاوه براینکه باخواص واهل‌علم دراین مقولات‌گفتگومیکرد درمواعظ خویش نیز مردم راباعقاید صوفیه آن سامان آشنا می‌ساخت . وفات او بسال ۵۹۲ اتفاق افتاد ودرمحله **گچ‌پزان** درکوچه **سختویه** مدفون‌شدومزاراورا (**درجه‌شیخ‌الاسلام**) مینامیدند . این محل درحول وحوش کوچه لشکری فعلی قرارداشته. ازشیخ‌الاسلام دوپسر باقی ماندکه یکی **حسام الدین محمد** ودیگری **شهاب الدین روزبهان** نام داشت و هر دو از پیشوایان عصر و قائم مقام پدر محسوب میشدند ودر حدود سال ۵۸۰ وفات یافتند ودرجوارپدربخاك سپرده شدند .

۱ـ **ابوالنجیب‌ضیاءالدین‌عبدالقاهرسهروردی** عموی‌شیخ‌شهاب‌الدین‌سهروردی‌معروف است . سهرورد بلوکی است درزنجان که مرکزآنراامروز قراقوش(عقاب) مینامند .وفات ضیاءالدین درسال ۵۶۳ دربغداد اتفاق افتاد .

۲ـ **ابوالسعودبن شبل بغدادی** ازاصحاب عبدالقادرگیلانی متوفی در سال ۵۷۹ قبراو درجوارامام احمد حنبل است .

ابومدین‌شعیب بن‌حسن‌انصاری ازاهالی اندلس وازمشاهیرعرفای مغرب است که درسال ۵۹۴ درسن هشتاد سالگی وفات یافت . پادشاهان مغرب بنای مجللی برقبر اوبنا کردندکه هنوزباقی است . **محی‌الدین‌عربی** ازشاگردان این ابومدین بوده است .

امام صدرالدین محمود اشنهی

پدران او از قریه **اشنه** آذربایجان بوده‌اند ، اما خود شیخ از شیراز است. در زمان **اتابکان** میزیست و شهرت زیادی داشت . **اتابك ابوبکرسعدبن زنگی** کـه از سال ۶۲۳ تا ۶۵۸ سلطنت کرد نسبت به عباد وزهاد توجه مخصوص داشت .

فلسفه ومباحث عقلی را باشاره برخی از علما برخلاف دین میشمرد و چون در کرم و بخشش نسبت بزاهدان دستی گشاده داشت بسیاری ازآزمندان بلباس اهل زهد درآمدند تا ازانعام پادشاه بهره‌مند شوند .

اقدام دیگر اتابك اخراج عده‌ای از زبده اهل فضل از شیراز بود که یکی از معروفترین شان**امام صدرالدین محمود اشنهی** نام داشت . دراصول وفروع و الهیات و طبیعیات وهندسه وهیئت وحساب و طب وتفسیر و وجوه قراآت و احـادیث و ادبیات اطلاعات وسیعی داشت .

در وعظ چنان مسلط بود که وقتی در عرفات موعظه میکرد شیخ شهاب‌الـدین سهروردی که در اواخر عمر نابینا بود دستور داد تا اورا درمحفه‌ای بنشانند وبمجلس واعظ شیرازی ببرند . شیخ از مواعظ امام صدرالدین بسیار تمجید نمود .

محمود اشنهی پس ازآنکه بامر **اتابك** از شیراز اخراج شد راه عـراق را در پیش گرفت واین رباعی را هم حسب‌الحال خود خطاب باتابك سروده است :

از صحبت توکنون فراق اولیتر

بر درگه تـو **زرق ونفاق** اولیتر

چون پردهٔ راستی‌مخالف کردی

مارا پس ازاین راه عراق اولیتر

شیخ ابواسحق ابراهیم بن‌شهریار

شیخ ابواسحق کازرونی معروف به «شیخ‌مرشد» ازروستای **نورد** کازرون بود . او را از خردسالی بدشیراز آوردندودر محضر عبدالله خفیف‌باحقایق عرفانی‌آشناشد . انتسابش درتصوف بدشیخ ابو علی حسین‌بن محمد فیروزآبادی‌معروف بدآکار است. درکازرون، شیراز، بصره،مکه ومدینه بدصحبت اصحاب حدیث نائل آمد در مکه شیخ ابوالحسن علی‌بن عبدالله جهضم همدانی را دریافت و از وی حدیث روایت می‌کرد .

پدر و مادرش هر دو زرتشتی بودند که باسلام گرویدند . مـادرش **بانویه** نام داشت .

شیخ ابواسحق شصت و چهار خانقاه‌برپا کردودرهمدآنها سفره‌خانه ترتیب داد. برای نگهداری ازخانقاهها وتعمیرآنها افرادصالحی راگماشته بود. بارها بازرتشتیان کازرون وسایر جاها جنگ‌کرد وجمع‌کثیری را بازور شمشیر مسلمان نمود و از این لحاظ باوشیخ **غازی** می‌گفتند.در نتیجه این‌جنگها بیست وچهار هزار نفر اززرتشتیان ویهودیان را باسلام‌آورد .

شیخ ابو سعید ابی‌الخیر باو مکاتبه داشت وعرفای‌دیگر نیز وی‌را احترام‌فوق‌العاده می‌کردند. یکی ازوزراء بشیخ ابواسحق ارادت داشت اما هرچندکوشش‌کرد تاباو چیزی بدهدشیخ هدیه‌ای قبول ننمود. سرانجام باو پیغام فرستادکه چون هدیه نپذیرفتی‌چندبنده آزادکردم وثوابش‌را بتو بخشیدم.

شیخ‌ابواسحق جواب داد«پیغام تو رسید شکر نیکوئی‌توگفتم‌اما **آزادکردن بندگان مذهب من‌نیست بلکه مذهب من بنده گردانیدن‌آزاد انست‌برفق واحسان.» شیخ‌ابواسحق تصوف راترک‌دعا وی وکتمان معانی** می‌دانست.هفتادو سه‌سال زندگی کردودرسنه۴۲۵ درگذشت. مدفنش درکازرون مطاف اهل دل است وبه«بقعه بسحق» اشتهار دارد.

شیخ‌ابوالحسن کردویه

ابوالحسن علی بن عبدالله معروف **به‌کردویه** ازعلمای باتقوائی بودکه شصت سال درخانه خویش منزوی بود وجز برای نمازجمعه‌واموری که مجبور بانجام آن‌ها میشد ازخانه بیرون نمی‌رفت . درباره علت انزوایش می‌نویسند روزی بقصد شفاعت شخصی بنزد سلطان رفت . هنگام بازگشت‌گذارش بمسجدی افتادکه شیخ **زین الدین مظفربن روزبهان** درآنجا امامت می‌کرد . برای زیارت شیخ بمسجدداخل شد وبراوسلام کرد . شیخ زین‌الدین‌گفت : ای‌ابوالحسن ازتورایحه‌دنیا بمشام میرسد؛ازکجامیائی؟ابوالحسن جواب داد برای دوستی تقاضای شفاعت ازسلطان کردم. زین‌الدین گفت اگربخواهی رایحه دنیا ازتودورشود باید سه روزخلوت‌گزینی . ابوالحسن سه روزدرهمان مسجد اعتکاف برگزیدسپس بخانه رفت وآنجا را برای انزوادربقیت عمراختیارکرد .

قبل‌ازاین اعتزال بخراسان، حجازوعراق مسافرت کرد وبصحبت **شیخ‌عبدالقادر**

گیلانی نائل آمد . قرآن می‌نوشت وازراه هدیه آنها امرار معاش می‌کرد . طی‌شصت سال‌یکصد مصحف باخط خودنوشت . درتفسیر، حدیث، فقه ، وادبیات هم تصنیفاتی باقی‌گذاشت . وفاتش درسنه ۶۰۶ روی داد ودرمقبره‌ای که بنام او بود درگورستان سلم مدفون شد .

شیخ تاج الدین احمدبن محمود معروف به آزاده

متبحردرحدیث وتفسیر، حافظ قرآن ، واستاد قراآت سبع واندرزگوی مردم و خصم بدعت‌گذاران وازدوده علم ودانش بود .

اوراازاولاد امام **ابی حنیفه** می‌دانستند . کتابی بنام **سبعة ابحرمن مؤلفات الحر** تألیف‌کرد . چندی دراصفهان خطابت می‌کرد؛ سپس بشیرازآمد ومقدمش رامردم آن شهرگرامی داشتند . درایام ماه رمضان روزهای شنبه در مسجد **جامع‌عتیق** وروزهای جمعه در**جامع سنقری**و **مسجد نو**وعظ می‌کرد .

درباره اوافسانه‌هائی ذکرمی‌کنندکه باتاریخ مطابقت‌ندارد. امامی‌توان از این افسانه‌هادریافت که شخصی موردتوجه واحترام بوده است . وفات اودرسال ۶۷۵ روی داد ودرگورستان **جامع‌عتیق** بخاك رفت .

شیخ احمدبن‌عبدالله معروف به مما

صاحب **شدالازار** در تعیین مدفن او جمله‌ای دارد که از نظر روشن شدن قسمتی ازجغرافیای شیرازبسیارمفید وروشنگراست .

وی می‌نویسد(درآخرمقبره **منذربن قیس** درب **باغ نو** مدفون است) .

بااستفاده ازمدارك موجود روشن شده است که منذربن قیس محاذی رباط شیخ ابوذرعه دفن شده . بنابراین می‌توان نتیجه‌گرفت که‌پشت آرامگاه شیخ ابوذرعه که اکنون محلی معروف است،(درب باغ‌نو) قرار داشته واین مقبره هاخارج از باغ نو وجودداشته‌اند .

درباره صاحب ترجمه نیزگفته شده که نزدشیخ زین الدین مظفربن روزبهان باغنوی (متوفی درسنه ۶۰۳) تحصیل‌کرده ؛ سپس بطریقه **شیخ‌سعدالدین محمد مظفر** متمسك شده ومدتی طولانی ملازمت وی رابگزید . آنگاه درزاویه خودعزلت‌اختیار کرد وازمردم اعراض نمود . نوشته‌اند **اتابك** دراین دوران اززندگی او قصدداشت از وی‌دیدن‌کند؛ ولی‌شیخ‌احمد چنان ازخلق بریده بودکه حاضرباین ملاقات نشد . سال وفاتش را۶۸۳ نوشته‌اند .

خاندان فالی شیرازی

افراد خاندان فالی بیش از صدوپنجاه سال متصدی امور حکومت یا قضاوت یا شرعیات فارس بودند وهمگی بفضل ودانش اشتهار داشتند.

سرسلسله این خاندان قاضی **سراج‌الدین مکرم‌بن‌العلاء** فالی است که قاضی‌قضاة فارس و جامع اصول وفروع‌الهیات بود و در علوم‌طبیعی، منطق، فلسفه و ادبیات‌مقامی بس رفیع داشت.

عرفا نیزعزت واحترامی خاص برایش قائل‌بودند . باوجود منصب‌بلند، درکردار واحوال ولباس به هیچگونه تکلفی‌پای بند نبود. اوقات خودرا بتدریس و افاده دانش صرف میکرد. اشعاری بزبان عربی سروده‌که ازنظر لطافت جالب است. وفاتش‌درسال ۶۲۳ روی‌داد ودرشمال مصلی جسدش رادفن‌کردند

برادرزاده اش قاضی **صدرالدین‌بن علی** نیز حلقه درس داشت ونیابت قضاوت راعهده داربود. چندبار بحجاز مسافرت‌کرد وباشیخ سهر وردی ملاقات نمود ودرسال ۶۶۳ درحمام دچار سکته قلبی شد ونزد عم خود مدفون‌گردید.

فرزند سراج‌الدین، قاضی **مجدالدین اسمعیل** است که علامه ونادره دوران و مرد بغایت خو شنامی‌بود. چهل‌سال امور شرعیات فارس را برعهده داشت؛مع‌الوصف دیناری ازخزانه دولت بابت این‌شغل دریافت نمی‌کرد. ازدرآمد املاکش معیشت‌خود

را تأمین می‌نمود واز تصرف درموقوفات بشدت پرهیز می‌کرد.

با همه حشمت‌وتقوی ودانش، خودرا خادم فقرا می‌دانست. درآن زمان‌علمائی که منصبی داشتند بهنگامی که سوار می‌شدند خدم وحشم باخود همراه میبردند. ولی مجدالدین اجازه نمی‌دادکسی بااو سوارشود. درترك زینت وتشریفات اصرارمیورزید بتدریس نیز عشق وافری نشان میداد وفاتش بسال ۶۶۶ روی‌داد و درحظیره خود در گورستان مصلی بخاك سپرده شد. ازحوادث جالب ایام‌زندگیش‌یکی‌این‌بودکه ازطرف اتابك سعد برسالت بدرگاه خلیفه **المستعصم‌بالله ابواحمد عبدالله‌بن‌مستنصر** رفت. این خلیفه بسیارصاحب جاه بود. چهارصد خادم بخدمت درگاهش‌مشغول بودند. درآستانه بارگاه سنگی مانند **حجرالاسود** انداخته و طاقی اطلس سیاه بر آن قرار داشت و سلاطین وقتی بار میافتندآن پارچه را مانند دامن کسوت کعبه زیارت می‌کردند وبر آن‌سنگ بوسه میزدند.

قاضی‌مجدالدین یگانه فردی بودکه بوسه‌برسنگ نزدودردست خودقرآنی‌نگاه داشته برسنگ نهاد وقرآن را بوسید.

پسرش **مولانارکن‌الدین‌یحیی** ، معاصر سعدی و وصاف ، از علمای نامردار بود که از منهیات پرهیز داشت واوقات خودرا بآموختن علم صرف می‌کرد.

سعدی درغزلی اورا مدح‌گفته است‌که مطلعش اینست:

سانفس خردمندان‌که در بند هوی ماند درآنصورت‌که عشق‌آید خردمندی‌کجاماند؟

در همان اوقات کـه آوازه فضل و زهداوهمه جا را فراگرفته بود **آقاباخان (سوغونجاق‌نوئین)**راجهت تحقیق‌محاسبات‌وتحصیل مالیات بشیراز فرستاد. او بهمه مردم وعده عدل و انصاف داد. دهقانان را که سالها دچار بلا و ظلم نواب حکومتها بودند بنواخت؛ آنگاه دستور داد تا منصب قضاوت را به رکن الدین یحیی و ناصرالدین عبدالله که صاحب تألیفاتی گرانبها در تفسیر وفقه وحکمت بود بدهند بشرط آنکه رکن‌الدین مقدم باشد.

این عدل و انصاف و اعزاز علما طولی نکشید. زیرا پس از مرگ آقاباخان و در زمان حکومت ارغون خان مردی بنام **سعدالدوله یهودی** برای بر چیدن اساس معتقدات مسلمانان زیرکانه تمام قدرت حکومت خان را بکار گرفت. سعدالدوله طبیبی یهودی بودکه در بغداد اقامت داشت و در زمره اطباء خان مغول درآمد. از آنجاکه کفایت وکیاستی سرشار داشت و زبانهای ترکی و مغولی را هم فراگرفته بود و بر احوال مردم مغول آگاهی و بصیرت داشت و درمعالجه ایلخان هم توفیق یارش گردید از مقربان او قرار گرفت و چون حرص خان را بجمع مال دید اورا راهنمائی کرد تا اموال دیگران را ضبط نماید. هنگامی که بر مزاج ارغون خان تسلط یافته بود، اراذل و یهودیان را بحکومت نواحی گماشت و در اندك مدتی خزانه‌ای عظیم برای خان فراهم آورد و محبت خویش را کاملا در دل او جای داد. آنگاه باو تلقین کرد که دعوی نبوت کند و خان هم بچنین دعوی دست زد و به اشاره سعدوالدوله، یهودیان به تبلیغ بنفع این خان پرداختند و بر آن شدند که کعبه را بتخانه سازند.

در این احوال موقعیت علما کاملا روشن است. عکس‌العمل مردم شیراز این بودکه شبی ناگهان بر پشت بامها شمع روشن کردند و مولانا رکن‌الدین هم دراینکارشرکت داشت وطولی نکشیدکه خبر مرگ ارغون وزوال حکومت یهود بر بلاداسلام بگوشش رسید. مرك رکن‌الدین یحیی نیزدرسال ۷۰۷ اتفاق افتاد و اورا نزد پدرش درخاکستان مصلی بگور سپردند.

پسر رکن‌الدین یحیی موسوم است به **مولانا مجدالدین اسمعیل** که قاضی القضاة اسلام ودارای فضائل روحی وکمالات علمی بود. دانش وفنی درآن زمان نبودکه تدریس نکند. محضرش باعث امید وخشنودی مظلومان بود وستمکاران ازاومیترسیدند. کتبی نیز تألیف نموده‌که ازآنجمله است کتاب **شرح المختصر فی الاصول لابن الحاجب** ودیگری کتاب **الفقه‌الکبیر** ودیگری کتاب **الزبدة فی التصوف** وهمچنین کتاب **الرکنیة**

این قاضی ثروت زیادی داشت ومریدانش درباره اوکراماتی نقل‌کرده‌اندکه مأخوذ از افسانه‌های عیسوی است وحتی **ابن‌بطوطه** نیز تحت تأثیر این افسانه‌ها قرار گرفته ودر کتاب‌خودداستان مجعولی‌راکه درباره رام‌شدن شیرهای‌درنده دربرابر قاضی ساخته‌اند نقل‌کرده‌است .

قاضی مجدالدین درسال ۷۵۶ درگذشت ونزدپدرش درهمان گورستان مصلی به خاك سپرده شد .

برادرش **سراج‌الدین مکرم‌بن‌یحیی** نیز ازقضاة‌باصلابت وسختگیروباهیبت بود که حتی فرمانروایان احکامش را اجرا میکردند. درمدرسه‌عمیدیه‌که‌**عمیدالدین‌افزری** وزیر اتابك سعد درمحل دروازه اصفهان امروز بناکرده بودتدریس مینمود . تاریخ مرك اوسال ۷۳۲ بود ودرحظیره خانوادگی مدفون شد.

برادردیگرقاضی‌مجدالدین اسمعیل،**مولانا روح الدین اسحق‌بن یحیی** نام‌داشت. او نیز از قضاة عاقل ووالیان عادل بودکه تضادبین دین وسیاست وطاعت‌وریاست را از بین‌برد. دربخشش گشاده دست بود. بدعمران وآبادی وحفر ومرمت قناتها وبنای‌مسجد ومدرسه‌وپل‌ورباط علاقه سرشاری داشت. درسنه۷۵۶ وفات یافت‌ونزد پدروبرادربگور سپرده شد.

مولانا سراج‌الدین مکرم‌سابق‌الذکر فرزندی داشت بنام**محب الدین محمد** که او نیزاز قاضیان متدین ودادگر ومشفق و بخشنده‌بود. درقضاوت ،حسن خلق‌ومهربانی بسیار نشان‌میداد. سخاوت وعفت وطهارت‌اومورد تحسین‌همگان‌بود.

سال وفات اوروشن‌نیست ولی‌محل دفنش درهمان‌حظیره خانوادگی‌فالی‌درمصلی بوده است .

ازروح‌الدین اسحق سابق‌الذکر نیزفرزندنامداری‌موسوم‌به**مولاناعلاءالدین‌محمد** باقی ماند. محمد از قاضیان فقیه ودانشمندان مورد احترام بودکه بجاه ومال فراوان رسید. او نیز درقبرستان خانوادگی مدفون‌شد.

یکی دیگر از بزرگان نامبردار خاندان فالی شیرازی **مولاناقطب الدین محمد** است[1] که ازمدرسین ومصنفین معتبر بود . مؤلف شیرازنامه **احمدزرکوب شیرازی** مدتها درنزد او بتحصیل اشتغال داشته . تالیفاتش بین اهل دانش ارج فراوان داشت. مصنفاتش عبارتند ازکتاب التفسیر - توضیح الحاوی فی الفقه - شرح التوضیح - شرح اللباب وشرح قصیده عمیدیه .

قصیده عمیدیه همان قصیده **اشکنوانیه** عمیدالدین اسعدافزری است. براین قصیده مولاناقطب الدین محمدفالی شرحی نگاشتدکه هم دراروپاوهم در ایران بطبع رسیده است وتعداد ابیات آن صدویازده بیت است .

قطب الدین نواده خال عمیدالدین وزیر بوده که درمقدمه شرح خودچگونگی حبس وقتل عمیدالدین وطرز نظم آوردن آنرا بامطالب تاریخی جالبی توضیح میدهد .

نسخه‌ای ازاین قصیده وشرح آن بخط **علی بن عبدالعزیزشیرازی** که درسال ۷۳۴ آنرا بپایان رسانیده درکتابخانه آستانه قدس رضوی موجوداست .

دیگر از کتب قطب الدین ، **الاغراب فی الاعراب** است . مولانا در سنه ۷۲۱ درگذشت ودرمقبره خانواده فالی مدفون شد .

از خاندان فالی شیرازی نام دو برادر دیگر نیزمعروف است . یکی از آنان **مولانا عمادالدین عبدالکریم** فالی است که درفقه وعربی وادبیات تبحرداشت . ادبیات رااز **مولانا قوام الدین** آموخت. ممکن است با حافظ همدرس بوده. آنگاه بمسافرت و تکمیل معلومات پرداخت. کتب متعددی نگاشتدکه اسامی آنها بشرح زیراست .

۱ - حواشی الصحیحین وبعض الکتب السبعه

۱- **پدرقطب الدین محمد** موسوم به **صفی الدین ابوالخیر مسعودبن محمود فالی** نیزازعلماء وزهاد ومدرسین صاحب جاه بودکه کتاب **تهذیب الکشاف** رادرچهارمجلد نوشت. چندی هم ازطرف اتابك وزارت فارس را برعهده داشت ودرسنه ۶۷۸ درگذشت ودرگورستان خانوادگی بخاك سپرده شد .

۲ ـ حواشی الکشف

۳ ـ رسالة الدعوة والترغیب الی اجل مایرغب الیه الادیب

۴ ـ رسالة التسلیة

۵ ـ رسالة الجمعه

۶ ـ تلخیص الاذکار

۷ ـ تلخیص سلاح المؤمن

۸ ـ مقدمة فی الاعراب

وی برخلاف غالب شخصیتهای خاندان خویش ازقبول شغل دولتی امتناع داشت وپیوسته به تصنیف یا عبادت مشغول بود . برادرش **مولانا امام الدین عبدالرحمن** است که پس ازتکمیل معلومات بمسافرت مبادرت ورزید ودرمدارس مهم ومعتبر درس میداد. اونیز تصنیفاتی بشرح زیر دارد .

۱ ـ مفتاح الآمال فی اصلاح الاعمال

۲ ـ التحفة الحسنیة فی الفوائد السنیة

۳ ـ اضاءة الشمس فی النهی عن اضاعة الصلوات الخمس

۴ ـ منظومة الکافیة فی النحو.

سال وفات اوکه درنیمه قرن هشتم است معلوم نیست ولی مدفنش همان مقبره خانوادگی در مصلی است .

ناصرالدین بیضاوی صاحب تفسیر

قاضی القضاة **ناصرالدین بیضاوی** ازجمله کسانی است که در تاریخ ادبیات عرب هم شهرت بسزا دارد .

اشتهار بیضاوی بعلت تألیف تفسیر بسیار معروفی است که **اسرارالتنزیل** نام دارد.

علاوه براین تاریخی بزبان فارسی تصنیف کرده است که به **نظام‌التواریخ** مشهوراست.

وسعت اطلاع بیضاوی در تفسیر مورد تمجید اهل فن قرار دارد . کتاب نظام‌التواریخ خلاصه‌ای از تاریخ از زمان آدم ابوالبشر تا زمان زندگی مؤلف است .

از تألیفات دیگر او **منهاج‌الوصول الی علم‌الاصول** است . در تاریخ وفات او اختلاف است ولی قدر مسلم اینست که در سال ۷۱۹ زنده نبوده. مدفنش درگورستان جرنداب تبریزاست .

پدر قاضی موسوم بود به **امام‌الدین بیضاوی** که از فضلای بنام روزگار خود بود و سعدی در مدح او اشعاری سروده است . وی نیز چند سال متکفل شغل قضاوت شیرازبود. بتدریس علاقه وافری داشت و ازجمله شاگردان وی شیخ **صدرالدین‌مظفر** و مولانا **نورالدین عبدالقادر** است . مصنفات محی‌السنه را نزد **شمس‌الدین عبدالرحیم سروستانی**[1] خواند . در سنه۶۷۵ درگذشت و در صفه جنوبی مدرسه مقربیه در بازار بزرگ(بازار حاجی فعلی) مدفون شد . این مدرسه همانطورکه قبلا نوشته‌ایم توسط **امیرمقرب‌الدین‌مسعودبن بدر** وزیر اتابك ابوبکربن سعد ساخته شد .

۱ـشمس‌الدین عبدالرحیم بن محمد سروستانی‌ازفقها وعلمای شیراز بودکه بتدریس اشتغال داشت ودرهمان مدرسه نیزمسکن اختیارکرد. وی‌بسیار منزوی بود ودلبستگی‌بامور دنیوی نداشت. عمری طولانی داشت وصد سال زندگی‌کرد اتابك ابوبکر نسبت بوی ارادت داشت و غالباً بنزد او میرفت. وفاتش در سنه ششصد واندی اتفاق افتاد و درگورستان سلم مدفون شد

خاندان مصالحی بیضاوی

از قرن ششم هجری قمری چراغ روشنی بخش دانش در خاندانی درخشیدکه تا قرن هشتم یعنی در حدود دویست سال بخاموشی نگرائید.

سرسلسله این خاندان‌که به **مصالحی** معروف است **شیخ شهاب الدین‌ابوبکرمحمد بن محمد** است‌که بعنوان اولین مرد دانش‌خانواده، نام خود را جاودان ساخت.

وی در قرن ششم میزیست. هم در رشته تحقیق گام نهاد و هم راه سیر و سلوك را در پیش‌گرفت. از او بعنوان یك عنصر علمی و اهل تفکر نام میبردند. پیرو مذهب حنفی بود و در فقه مطالعات عمیقی بعمل آورد. با بزرگان زمانه مذاکره و مباحثه میکرد ودر هرمجلس تبحرخود رابه ثبوت میرسانید. بداشتن صفات پاك اشتهارداشت. اولین سفرش بخراسان‌وماوراءالنهر بود. سپس بشیراز بازگشت‌وطولی نکشیدکه‌هوای‌مصر و شام وعربستان‌کرد. چندی نیزدرمکه مجاور شد ولی‌عشق زادگاهش‌باز اورا بشیراز کشانید. زیرادرآن‌حال باین‌اعتقادگرویدکه (همه‌جاخانه‌عشق‌است‌چه‌مسجدچه‌کنشت).

فقیه **صائن الدین حسین بن محمدبن سلمان** در (تاریخ مشایخ فارس) در باره اوگفته (پناهگاهی برای راستان و مرجعی برای حق جویان و اهل‌یقین بود) ازجمله شیوخ او شیخ **حافظ‌ابوالمبارك‌آدمی است**[1] مرگ او در مضان سال ۵۴۸ اتفاق افتادکه

۱ـ **ابوالمبارك عبدالعزیزبن محمدبن منصور آدمی** ازپیشوایان یگانه عصرخودبود که امامت مسجد جامع عتیق شیراز رابرعهده داشت‌ودرآنجا نیزوعظ میکرد. درسال۵۵۹ درگذشت ودرمسجد جنازه‌گورستان سلم مدفون شد.

درکنار قبر **ابو سائب** مدفون شد.

پسرش **شیخ نجم الدین ابومحمد عبدالرحمن مصالحی** است که شیخی بزرگوار بود. از **ابوموسی مدینی** [۱] حدیث نقل میکرد. جمعی از مشایخ معروف نزد او درس خوانده‌اند از آن‌جمله **شیخ صفی الدین عثمان کرمانی** [۲] رامیتوان ذکر کرد. صفی‌الدین درکتاب‌خود بنام **کنزالخفی**، از نجم‌الدین ومقام او زیاد تجلیل کرده است.
نجم‌الدین در سال ۵۶۵ درگذشت و درجوار پدربخاك سپرده شد.

سومین شخصیت ازخاندان مصالحی بیضاوی شیخ **موفق الدین** است‌که پسر شیخ نجم الدین بود. وی پس از تحصیل دانش به حجاز وعراق مسافرت‌کرد و در آنجابه مصاحبت **ابوالحسن کردویه** نائل آمد. آنگاه بشیراز بازگشت ودر مسجد جامع عتیق مجاورت گزید و درهمانجا بتدریس پرداخت.

شیخ موفق الدین دارای قلبی رئوف و مهربان بود ودرتمام مدت عمر خویش حتی بر یکنفرهم خشم‌نیاورد و بکسی تعرضی ننمود. درسال ۶۳۶ در گذشت و درکنار گور پدر و جد خود مدفون‌گشت.

برادر موفق‌الـدین بنام **شهاب الدین ابوبکر محمد بن عبدالرحمن مصالحی** است‌که در سال ۶۴۹ در شیراز وفات یافت و در خانقاه خویش درکنار مسجد جامع بخاك سپرده شد. این شخصیت نیز از علماء بزرگ و نامی عصر خویش بود که باعث افتخار خاندان مصالحی بشمار میرفت. درجوارمسجد جامع عتیق‌خانقاهی برپاساخت

۱ـ **ابوموسی محمدبن عمربن احمد مدینی** اصفهانی از مشاهیر علماء و محدثین بود که درسال ۵۸۱درهشتاد سالگی دراصفهان درگذشت . وی‌دارای تألیفات عدیده‌ای‌بود. ذیلی برکتاب (**معرفة الصحابه**) ابونعیم اصفهانی نگاشت .

۲ ـ **شیخ صفی الدین ابومحمد عثمان** کرمانی از علماء جامع و مؤلف‌کتاب **کنزالخفی من اختیارات الصفی**است که‌درمسجد جامع سنقری‌وعظ وخطابه‌میکرد و در سنه۶۳۲ در گذشت و درگورستان مصلی مدفون شد.

و در آنجا بار شاد مردم پرداخت.

پنجمین دانشمند خاندان مصالحی **شیخ رکن الدین عبدالله** فرزند **شهاب الدین ابوبکر** است که جانشین پدر گشت و باشایستگی توانست نه فقط رونق خانقاه پدر را حفظ کند، بلکه درمسجد جامع جدید که اکنون به مسجد نو معروف است بوعظ بپردازد. رکن الدین به فصاحت کلام و گرمی سخن اشتهار داشت و کلامش در دلها نفوذ عمیقی می بخشید. بطوری که در حدود هزار نفر از شخصیتهای علمی درمجلس وعظ او گرد می آمدند. وفاتش درسنه ۶۷۴ اتفاق افتاد ودرجوار پدر درهمان خانقاه مدفون گردید.

بامرگ رکن الدین پسرش **شیخ شمس الدین عبدالصمد** شمع دانش رادر خاندان مصالحی فروزان نگاه داشت.

وی عالمی ربانی وعارفی دلباخته بود. راه ورسم پدران خود را در ترتیب دادن مجالس وعظ دنبال کرد. درسیر وسلوك نیز بمقامات بزرگی نائل گردید. زیبائی جمال بر کمال او می افزود وهمین زیبائی، مجالس وعظ اورا رونق بیشتر می بخشید. درسنه ۷۲۸ دیده ازجهان بربست و در خانقاه پدر وجد خویش بخاك سپرده شد و پسرش شیخ **نجم الدین احمد** رسالت حفظ رونق خانقاه را برعهده گرفت. وقار وهیبت این دانشمند، زبانزد خاص وعام بود. ازاوشطحیاتی نقل کرده اند ودر قبال علماء قشری بابی باکی اظهار شطح (سخنانی که ظاهر آن باشرع مخالف است) مینمود و با مشابح گفتگوهای تندومعارضه آمیز داشت ودرسال ۷۴۴ دارفانی راوداع گفت ودرخانقاه خویش مدفون شد وبالاخره پسراو بنام **عبدالرحیم** هشتمین مردفاضل خاندان مصالحی است که صوفی پر شوری بود واوراصاحب اخلاق وملکات نیکو می شناختند. راه وروش او مقدم داشتن دیگران برخود بود و بذل و بخششی فراوان داشت. مجلس او همیشه محل ازدحام دانشمندان و خواص بود و درسنه هفتصد و چندی درگذشت وبا مرگ او دیگرستاره تابناکی درخاندان مصالحی ندرخشید ونام مصالحی که دویست سال گرمی بخش محافل علمی ومذهبی وعرفانی شیراز بود کم کم بگمنامی گرائید.

شیخ عزالدین مودود بن محمد بن محمود زرکوب شیرازی

عارفی بزرگ و معروف است . جدش **معین‌الدین محمود** از اشراف و اعیان اصفهان بود. در سال ۵۵۴ در راه مسافرت به بصره با **سیدی احمدکبیر**[1] ملاقات کرد سیدی احمدکبیر او را بسیار دوست میداشت . با شیخ روزبهان بقلی سالهای طولانی مصاحب بود . آنگاه به حجاز رفت و با **اوحدالدین کرمانی**[2] و **رکن‌الدین سجاسی** و

---

۱ - **ابوالعباس احمدبن‌علی** معروف به **ابن‌الرفاعی** از معروفترین صلحاء ومشایخ قرن ششم ، در بطایح که یکی از قرای بین بصره و واسط است متولد شد و در سال ۵۷۸ وفات یافت وهمانجا مدفون گردید. وی معاصرشیخ عبدالقادر گیلانی بود ولی مشربی برخلاف او داشت . فرقهٔ **رفاعیه** یا **بطائحیه** منسوب باو هستند . بین این فرقه با فرقه **قادریه** که اتباع شیخ عبدالقادر گیلانی هستند نهصدسال است که رقابت وجود دارد .

۲ - **شیخ اوحدالدین حامدبن ابی‌الفخرکرمانی** از عرفای مشهور اواخرقرن ششم واوایل قرن هفتم بودکه درسال ۶۳۵ وفات یافت . وی نیز از مریدان رکن‌الدین‌سجاسی بودوبه صحبت محی‌الدین عربی نیز نائل شد . یکی از اشعار فارسی او اینست .

با دل گفتم خدمت شاهی کم گیر — چون سر ننهاده‌ای کلاهی کم گیر
دل گفت مرا از این سخن کمتر گوی — **کردی** و دهی و خانقاهی کم گیر

که غرض از **کرد** مظفرالدین کوکبوری است که حکمران **اربل** و شهر **زور** بوده .

۳ - **رکن‌الدین سجاسی** منسوب به قصبه سجاس در زنجان ، از مشایخ و عرفای

بقیه حاشیه درصفحه بعد

شیخ شهاب‌الدین سهروردی ملاقات کرد .

وقتی وارد بغداد شد شیخ شهاب الدین سهروردی اورا بخانه خودبردتا ازبرکت مقدمش بهره‌مند شود . آنگاه بشیراز بازگشت و در زاویه‌ای سکنی گزید و با طعام بینوایان و فقیران پرداخت. با دختر شیخ روزبهان ثانی ، نوه روزبهان بقلی فسائی ازدواج‌کرد. مرگ او بسال ۶۶۳ روی دادودر زاویه خود واقع در **محله دزك** درجوار مقبره **حریصی** [1] مدفون شد. این مقبره در مسجدی است‌که اینك بمسجد شیخ جونی (شیخ جنید) معروف است. باین ترتیب مدفن مقاریضی وچند تن از خاندان زرکوب نیز برای ما روشن است.

شیخ عزالدین محمودبن شهاب‌الدین ابی‌الخیر

وی‌برادر **معین الدین احمد بن ابی الخیر** مؤلف شیرازنامه است. مردی صاحب علم و دانش و سخاوت و دیندار بود. پیوسته مردم‌را به نیکی اندرز میداد. بابینوایان بر سریك سفره می‌نشست . به زینت دنیا اعتنا نداشت از سر سپردگان فقر و رضا و صبر بود . نوشته‌هایش اهل دل را بوجد میآورد. مدفن او درگورستان خانوادگی در محله دزك است .

---

۱ ـ **شیخ ابوعبدالله احمد بن علی حریصی** اززهادباتقوابود.شاگردان برجسته‌ای داشت‌که یکی از آنان **ابونصر سرائی** از مردان بزرگ و مشهور بشمار میرفت . در سال ۴۶۷ درگذشت و در رباط خود در محله سردزك در جوار مسجد شیخ جونی مدفون شد .

بقیه حاشیه صفحه قبل

بزرگ قرن هفتم است‌که جمعی ازمشایخ بزرگ آن عصر از جمله **شمس تبریزی** از تربیت شدگان مکتب او هستند . وی بقول زین‌العابدین شیروانی نویسنده‌کتاب **بستان السیاحه** از مشایخ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده . نویسندگان صفوةالصفا و طرائق‌الحقایق نیز او را از مشایخ صفی‌الدین میشمارند .

برادرش **معین الدین احمد بن ابوالخیر** مؤلف شیراز نامه، صاحب‌چند تالیف دیگر نیز میباشد. سعدالدین محمدبن مظفر روزبهان جد مادری اوست . کتاب **کنز الخفی** تألیف **صفی الدین عثمان کرمانی** را نزد محمد صفی خواند. همچنین قسمتهائی ازکتاب **مصابیح** را در محضر همین استاد فراگرفت.کتاب توضیح‌کشاف و مفتاح‌العلوم فی المعانی و البیان را نزد محمد سیرافی خواند . تاریخ منهاج و طوایع را نیز در محضر **ابراهیم زنجانی** بپایان رسانید . از دیگر استادانش **عبدالرحمن علی بزغش** است که باو کتاب عوارف را آموخت و اجازه اجتهاد بدستش داد . کتابهای صحیح بخاری و مصابیح را نزد **منصوربن مظفر** قرائت کرد و از وی نیز اجازه اجتهاد درجد اول گرفت . آنگاه بخدمت **علی بن مسعود** بکازرون رفت و از محضرش استفاده برد. وتاریخ مشایخ واحادیث نبوی رادرکتابی جمع‌آوری کرد .

احمدبن ابی الخیربمسافرت علاقه زیادی داشت . **درمدرسه مسعودیه** درس میداد ودرمسجدبغدادی‌شیرازوعظ می‌نمود.کتاب دیگری نیز بنام**عمدةالتواریخ** نوشته، که شرح سلطنت شاه شیخ ابواسحق بوده است .

ابن‌ابی‌الخیرازعلاقمندان بدشاه‌شیخ‌ابواسحق بودوازخلال نوشته‌هایش‌این‌موضوع کاملاً روشن است . وفات ابن‌ابوالخیردرسال ۷۸۹ اتفاق افتاد ودر مقبره خانوادگی در**دزك** بخاك رفت . در آنجا عده‌ای از صالحان مدفونند که از جمله آنان **کریمه خاتون** دختر**حافظ کریم اصفهانی** معروف بد**قوام السنه** است که باشیخ شهاب الدین فرزند شیخ روزبهان بقلی ازدواج کرد واین کریمه خاتون مادرجد پدری **ابوالقاسم جنید** است .

یکی دیگرازافرادابن خاندان **معین الدین ابوالقاسم‌جنید** شیرازی است که از مشایخ بزرگ ووعاظ معروف‌بود . درتفسیروحدیث وروایات، دستی چیره داشت . وی تألیف بسیارنفیسی درمزارات‌شیرازداردکه موسوم است به شدالازارفی حط الاوزارعن زوارالمزار. این اثردرسال ۷۹۱ تالیف شده وبعنوان راهنمائی بوده برای کسانیکه

مایل بوده‌اند مزارات شیراز رازیارت کنند . چون این‌کتاب عربی است بعداً پسرش **عیسی جنید** آنرابفارسی مغلوط‌وسقیم‌ونارسائی ترجمه‌کرد ونامش‌را**هزارمزار** گذاشت، شیخ جنید بعد از تألیف این کتاب زندگانی زیادی نداشت و در مسجد **حاجی باقر** مدفون است .

ابوالحسن عبدالملك بن محمد شیرازی

عبدالملك شیرازی ریاضی دان ومنجم بزرگ قرن ششم هجری‌است . وی‌قسمتی از**المجسطی**را ترجمه وتفسیرکرده است و قطب الدین شیرازی نیزاین اثررا بفارسی برگردانیده‌است .

عبدالملك هفت مقاله مخروطات **اپولونیوس** یونانی را ترجمه و تفسیرکرده که خوشبختانه چند نسخه ازآن موجوداست. دانشمندان معاصر برای این‌مقالات‌اهمیت خاصی قائلند زیرا متن یونانی سه‌مقاله ازاین هفت مقاله مفقود شده وترجمه‌عربی‌آن که توسط عبدالملك صورت گرفته نسخه منحصر بفرداست .

خاندان سعدالدین

ازاین خاندان که درشیراز بفضل ودانش وتقواو دینداری شهرت داشته‌اندشرح حال ۱۲ تن که ازدانشمندان بنام بوده‌اند برای ماروشن است. ظاهرا افراداین‌خاندان درمحله‌باغ‌نو(حدود سیدعلاءالدین‌حسین) منزل داشته‌اند. بهمین جهت به (باغ‌نوی) معروفند.

مادراینجا درصددآن نیستیم‌که ترجمه حال تمام‌افراد خاندان را بنویسیم‌بلکه فقط بشرح حال‌کسانی میپردازیم که صاحب تألیفاتی بوده‌اند و آثاری از خود باقی‌گذاشته‌اند.

قدیمی ترین شخصیت‌خانواده‌موردبحث شیخ **سعدالدین محمدبن مظفر** بن‌روزبهان است‌که ذیلا بترجمه حالش میپردازیم.

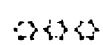

عالم‌وزاهدوصاحب جاه بودکه‌درجلب‌مردم ازراه‌خوشخوئی‌مهارتی‌بسزاداشت‌ودر آموختن فنون، شوقی سرشار نشان میداد. درمحضرشیخ**شمس الدین عمر ترکی**بعرفان گرائیدوازمحمود **بن حسن بن احمد کازرونی**که‌ازشاگردان برجسته شیخ‌مرشدکازرونی بشمار میرفت رموزطریقت راآموخت.

ابتدا باستادی **مدرسه لالا** برگزیده شد ودرآنجادرس میگفت ولی بعداً تدریس

در مدرسه‌های **اتابکی و بوزابه** را برگزید. درجامع عتیق وجامع سنقری بموعظه پرداخت وخلق کثیری شیفته سخنانش شدند وهمیشه باعلاقه گوش بموعظه او می‌دادند. ازکارهای خاص او این بودکه غالب روزها دستاری بطول بیست وچهارگز برسرمی‌پیچید ودر راه، هرفقیر برهنه‌ای را ملاقات میکرد باندازه پیراهن وازاری ازآن دستار پاره میکرد و بدو میداد وچون بخانه برمیگشت سه‌چهارگز بیشتر نمیماند.

سعدالدین بدهند نیزمسافرت کرد وبا شیخ **شامبول رتن** ملاقات کردوشیفته‌اوشد شیخ **رتن‌هندی** شخص کذاب متقلبی بودکه درسال ششصد هجری درهند ظاهرشد وادعا کردکه‌ششصدسال‌قبل‌ازآن تاریخ‌سفری به‌حجاز کرده، بخدمت‌رسول‌خدا رسیده، بدست آنحضرت اسلام‌آورده، درعروسی حضرت‌فاطمه باحضرت امیرحاضر بوده وسپس به‌هند بازگشته است! قبراو هنوزهم در محلی موسوم به (حاجی رتن) زیارتگاه مسلمانان و هنوداست. اقوالی‌که این شخص ازقول‌رسول‌منتشرمیکرد مردم را در قرن هفتم‌بخود جلب کرده بوده. برخی‌ازعلماء حدیث علیرغم عده زیادی‌که بطلان ادعای اورا ثابت میکردند از او حدیث نقل کرده‌اند.

شیخ سعدالدین نیز باکمال‌سادگی ترهات رتن‌را باورکرد وازاو حدیث روایت می‌نمود. وی بسیارمتعصب‌بودوسعی‌داشت مردم‌را نیز باچنان خصلتی‌باربیاورد. نمونه‌ای ازتعصب اوکه بمرحله قساوت رسیده داستانی است‌که درزیر میآوریم.

شیخ سعدالدین شنید که در اطراف ابرقوه قمشه (شهرضای فعلی) شخصی بنام **محمودبن فضل** پیدا شده که با صوفیان اختلاط دارد وچون‌سخنان‌کفرآمیزگفته اورا طردکرده‌اند واینك بگمراه‌کردن مردم‌میپردازد. شیخ بستیزه‌جوئی باوی برخاست‌و آنچه‌اوازطامات وشطح‌ادعاداشت ردکرد سپس محمودرا درشبی‌سرد،عریان چندساعتی دراطاقی‌دربسته‌محبوس ساخت‌وبعدویرا بحمامی‌درنزدیکی‌مسجد جامع بردندووارونه آویختندتاجان سپرد. توجه مردم‌بشیخ باعث‌شدکه امیرفخرالدین‌وزیراتابك‌سعد، پس از اتمام‌بنای‌مسجدجامع فخریه ازاودرخواست نماید تادرآنجابموعظه بپردازد. وفات

سعدالدین درسال ۶۳۴ روی داد ونزد پدرش درگورستان باغ نو مدفون شد .

پسرشیخ سعدالدین موسوم بوده است به **شیخ صدرالدین ابوالمعالی مظفر** بن محمد. از بزرگان علم و تقوی وزهد وفتوی‌بود که در زمان خود بسیار مورد اعتماد مردم قرارداشت. تحصیلات ابتدائی‌را نزدپدرش شیخ سعدالدین محمد فرا گرفت‌سپس معقولات را نزدعمش **مولانا شمس الدین ابوالمفاخر** بیاموخت .

درنتیجه خوابی که دید از همه علوم روی گردانید وبفراگرفتن حدیث و فقه پرداخت وبمصاحبت بسیاری از مشایخ بزرگ نائل آمدکه ازآن جملداند **شیخ‌شهاب الدین فضل‌الله تورپشتی**[1] وشیخ شمس‌الدین محمدبن صفی[2] و مولانا صفی‌الدین ابو ـ الخیر سیرافی[3] وقاضی‌مجدالدین فالی وقاضی‌جمال‌الدین مصری‌وامام‌الدین بیضاوی. در مسجد نو وعظ میکرد . اتابك ابوبکر سعدبن زنگی (۶۲۳ـ۶۵۸) که نسبت باو ارادت خاصی داشت خواهش کرد تا درمسجد جامع عتیق وعظ بگویدولی‌شیخ‌جواب داد در این محله با جماعتی انس گرفتدام . دراین مسجد اگر چه مکانی تنگ است اما دل فراخ است .

با یکی از دختران شیخ الشیوخ بیضاوی[4] ازدواج کرد و اولادان او همه از علماء ونیکان زمان بودند. تصنیفاتش زیاد است‌که ازجمله کتب زیر را ذکر کرده‌اند

---

۱ ـ **شیخ شهاب‌الدین فضل‌الله تورپشتی** ازفقهای‌شافعی ومحدثین‌معروف قرن‌هفتم ساکن شیراز بود . سپس در عهد سلطنت قتلغ ترکان خاتون از ملوك قراختائیان‌کرمان (۶۵۵ـ۶۸۱) بنا باستدعای ملکه مزبور بکرمان‌آمد ودرهمانجا درسال ۶۶۱ وفات‌یافت‌و تا آخرقرن هشتم نام اولاد واحفاد او بعنوان علماء در تاریخ فارس آمده .

۲ ـ مولانا صفی‌الدین ابوالخیرسیرافی‌استادعلماء ومرجع فضلاء مولف کتاب‌تهذیب.

۳ ـ شیخ‌شمس‌الدین محمدبن صفی متوفی درسال ۶۴۲ درگورستان‌مصلی‌مدفون‌شد .

۴ ـ احمدبن محمدبن جعفر بیضاوی معروف‌به (ابن سال به) متوفی درسنه ۴۱۵.

۱ ـ التلویح فی شرح المصابیح. این کتاب شرحی است بر کتاب مصابیح السنه تألیف حسین بن مسعود الفراء که در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶ وفات یافت و این کتاب در نزد اهل سنت از کتب معروف حدیث است که قریب ۴۵۰۰ حدیث منتخب در آن جمع شده .

۲ ـ غرر النکات فی المقامات .

۳ ـ منتخب الغرر فی التقاط الدرر .

۴ ـ حیلة الافاضل وزینة المحافل

۵ ـ منتقد الاخبار ومعتقد الاخیار فی شرح احادیث النبی المختار

۶ ـ غایة الایجاز فی بیان الحقیقة والمجاز

۷ ـ مسائل الخلاف المستخرجة من کتب الاشراف

۸ ـ تحفة الکرام فی مجتبی الامام

۹ ـ توضیح السبیل فی الجرح والتعدیل

۱۰ ـ مناهج السنة

۱۱ ـ المرموزات العشرین

۱۲ ـ منهاج المریدین فی سلوك طریقة المتقین

۱۳ ـ تبصیر الملوك والسلاطین فی التحذیر عن اعوان الشیاطین

۱۴ ـ منتهی المطالب فی معرفة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب

۱۵ ـ زبدة التوحید

۱۶ ـ ثمرة الحرقة فی شجرة الخرقة

۱۷ ـ تحفة الاحرار

۱۸ ـ تذکرة المحدثین و تبصرة المحدثین

۱۹ ـ الاربعین عن الشیوخ الاربعین

۲۰ ـ انیس القلوب

۲۱ ـ عقد الجواهر

تعداد آثار او بزبانهای عربی و فارسی شصت و چهار کتاب بوده است . اشعارش را هم در کتاب **مونس‌الاحباب** جمع آوری کرد . درسال ۶۸۷ برحمت ایزدی پیوست و در رباط خود در **گورستان شیرویه** (حدودگود موتابها) دفن شد . وی دارای هفت پسر بود که بشرح زیرند :

۱ - شیخ سعدالدین اسعدبن مظفر

بزرگترین فرزند از اولاد هفتگانه مظفراست که علاوه برمراتب فضل‌وکمال و دانش ، در وعظ نیز بسیار خوش بیان بوده است .

در مسجد جامع‌عتیق وجدیدومسجد بغدادی‌وعظ می‌گفت.درسال ۶۷۰زیر آوار منزل خود رفت وجان سپرد ودرقبرستان شیرویه مدفون گردید .

۲ - رکن‌الدین‌ابومحمد منصوربن مظفر

برادر **سعدالدین** مذکور در فوق است . در فارس به شیخ راستگوی اشتهار داشت .

نزد پدرش بتحصیل پرداخت. مصنفات پدر را خواند،آنگاه بخدمت‌شیخ **یوسف سروستانی** رفت و خرقداز دست‌او پوشیدو بدستوروی‌خلوت‌گزیدسپس بزیارت‌خانه‌خدا رفت . با مشایخ و علمای حجاز ملاقات کرد . بعد در بصره چندی اقامت گزید . پدرش بدیدنش‌اشتیاق داشت مکتوبی بدو نوشت‌وشرح اشتیاق خود را بصورت اشعاری بزبان عربی بیان‌کرد .

این نامه رکن‌الدین منصوررا تکان داد واو را بر آن‌داشت تا دوباره راه‌شیرازرا در پیش بگیرد . در این شهر در غارهای کوههای اطراف عزلت‌گزید . پس ازمرگ پدر باز راه سفر درپیش‌گرفت واین باربکرمان وسیرجان وخلیج فارس وجزایروعدن ویمن رفت . درآنجا برپادشاه یمن **شمس‌الدین یوسف** که بسیارفاضل ودانش‌پرور بود کتاب **اربعین‌العوالی** را خواند بعد ازآن مجدداً بزیارت‌کعبه رفت و از آنجا بشیراز بازگشت و دختر **امیراصیل الدین عبدالله علوی** را بزنی‌گرفت .

در مسجد عتیق وعظ می‌کرد وضمن‌گفتار خویش ازحکام بسختی وتندی انتقاد مینمود . درسال ۷۲۳ دیده ازجهان فروبست ونزد پدرش درخاکستان شیرویه نزدیك **شیخ‌ابوذرعه** مدفون‌شد.

۳- شیخ ضیاء الدین عبدالوهاب بن‌مظفر

وی خانقاهی در جوار مسجد جامع عتیق ساخت‌که بر آن املاك زیادی وقف کرد و درهمان‌خانقاه موعظه می‌نمود . گاه درمسجد سنقری ومسجد جامع عتیق نیز مجلس وعظ ترتیب‌میداد. این‌شیخ بسیارثروتمند ودربین مردم به بخشش‌وکرم‌معروف بوده است . درسال ۷۴۳ وفات یافت ونزدپدر وبرادران بخاك سپرده شد .

۴- شیخ زین‌الدین طاهربن مظفرباغ نوی

طاهر، عالم وعارفی شهیر بود. بتدریس وتربیت اهل علم علاقه داشت. درتفسیر وفقه وحدیث وتصوف وتاریخ تألیفاتی دارد .

کتاب جامع‌الاصول راازقطب الدین محمود شیرازی[1] روایت‌میکرد. این کتاب اثرمجدالدین ابوالسادات مبارک‌بن محمد معروف‌بابن‌الاثیرجزری برادر (ابن‌الاثیر) مورخ معروف بود . مجدالدین‌احادیث صحاح ستة اهل سنت وجماعت رادراین‌کتاب جمع‌آوری‌کرده است .

شیخ زین‌الدین برای‌تحصیل علم ، مسافرت زیادمیکرد وهرجاکه دانشمندی‌به تدریس اشتغال داشت بدانجا می‌شتافت و درمحفل درس شرکت میجست .

کتابی‌درفضیلت علم وشرف‌دانشمندان‌بنام **تحفةالخلفاء الی‌حضرةالخلفاء** نوشت.

در اواخرعمربه جزایر خلیج فارس یعنی‌کیش وهرمزمسافرت‌کرد. زیرا این‌جزیره ها بسیارآباد وپرجمعیت ومرکز سیاسی وبازرگانی‌وکشتیرانی‌وبندرگاه سفاین‌چین‌وهندو بغداد بوده‌اند .

پادشاهان‌آنجارا (پادشاه بحر) می‌نامیده‌اند[2] که بسیارثروتمند وغالباً بخشنده می‌بودند .

درآنجا شبی نگهبان قافله درمهتاب دیدکه مردی می‌نشیند وبرمیخیزد. غافل از اینکه **شیخ زین‌الدین طاهر** بنماز شب مشغول است ، تیری بر پیشانی او زد . جنازه‌اش را بشیرازآوردند و بیرون دروازه فسا (بین شیخ ابوذرعه وابش خاتون) دفن‌کردند .

۱ـ مولاناقطب الدین علامه شیرازی‌کتاب جامع‌الاصول را بخط خود نوشته و آنرا بر دیگران میخواند .

۲ـ حافظ در این باره میگوید :

پایه نظم بلند است و جهانگیر بگو　　تاکند(پادشه بحر) دهان پر گهرم

۵-شمس‌الدین ابوالمفاخر عمربن مظفر

از هیجده سالگی دست بتصنیف کتاب زد تألیفاتش در باره عربی، فقه، نجوم طب و حساب بود. در مدح **امام‌فخررازی** اشعاری سرود و امام فخرهم در مکاتبات خویش او رامدح گفته‌است. برای انتشار کتابهای امام فخر کوشش زیادی بکار برد.

از شیخ شهاب‌الدین سهروردی وابی‌الفتوح عجلی[1] حدیث روایت میکرد. از جمله کتابهایش یکی **(الاربعین)** است که بنام **دارالسلام‌فی‌مدارالاسلام** نیز معروف بود. کتابهای دیگر او بشرح زیر است:

المحصل فی‌شرح المفصل- کتاب الهدایة- کتاب‌التبیان- کتاب الفرائض کتاب زبدةالادراك فی هیئة الافلاك -کتاب المدخل‌فی النجوم- کتاب تلخیص البیان فی‌تخلیص‌الابدان- کتاب‌منهاج الاحتیاج‌الی‌الطبیب.

با توجه بفهرست تألیفات شمس‌الدین آشکار میشود که این دانشمندان تا چه اندازه در پیشرفت علوم ریاضی و طب و نجوم کوشا بوده و این آثار چه خدماتی‌به پیشرفت علم کرده‌است.

شمس‌الدین برای اینکه علم را همگانی سازد این علوم را بشعر در آورد تا فرا گرفتنش برای دانشجویان آسانتر باشد. باوصف بر این هیچگاه از عبادت غفلت نمیورزید. بطوری که**سید قوام الدین عبدالله** میگفت (اگر شمس‌الدین عمر، و شریف‌الدین بوشکانی از شیراز بروند دین و ناموس از بین خواهد رفت).

سال وفات او را ۶۳۲ نوشته‌اند. مدفنش‌درگورستان شیرویه نزد برادرانوپدر قرار داشته. دخترش (شیرین) را هم که زنی دانشمند و بزرگ منش بوددرجواروی دفن کردند.

۱- **ابوالفتح‌عجلی**اصفهان از مشاهیرفقها و وعاظ وزهاد شافعی است که در سال ۵۰۰ هجری‌درگذشت و در اصفهان مدفون شد.

۶- شیخ ظهیرالدین اسمعیل بن مظفر

در زمان وی **سلطان الجایتو** (محمد خدابنده) از مذهب حنفی به تشیع گروید و فرمان داد در تمام ممالك ایران نام خلفای ثلاثه را از خطبه وسکه بیندازند و بذکر نام علی وحسن و حسین اکتفا نمایند. این فرمان در همه جاپذیرفته شدمگردر بغداد و اصفهان و قزوین و شیراز.

شیخ ظهیرالدین از علمائی بود که مردم را بر ضد این تصمیم ایلخان تهییج می کرد و همین امر باعث خونریزیها وفتنه‌هائی شد.

کتابی در حدیث تألیف کرد که موسوم است به **فضایل الصلواة**. در سال ۷۳۰ وفات یافت و نزد پدر و برادرانش مدفون شد.

۷- جلال الدین مسعود بن مظفر

از اجله مشایخ بود در جامع سنقری وعظ می‌گفت. دوبار زیارت حج کرد، درر باط شیخ کبیر نیز موعظه مینمود. علما وصوفیه برای او ارج و احترام فوق العاده قائل بودند. از تصنیفاتش یکی کتاب **مفتاح الروایات ومصباح الحکایات** است که در چهار مجلد تنظیم گردید. در سال ۹۱۵ در گذشت و در بقعه خود واقع در گورستان خفیف بگور رفت.

بهاء الدین محمد بن مظفر

وی پسر **اسعد** وشیخی عالم وعارف بودکه بترك دنیاگرویده. درقراآت سبع ماهر بود وکتاب شاطبی وجامع الاصول رابر **شیخ علی دیوانی واسطی** خواند[1]

دربقعه پدر و جدو همچنین **مسجد سرو** وعظ میگفت . بسیار خوش بیان بود درسال ۷۴۰ دیده از زندگانی فرو بست و در بقعه خانوادگی در قبرستان شیرویه وام کلثوم دفن گردید.

شیخ ناصر الدین ابو اسحق عبدالرحیم بن طاهر

فرزند شیخ **زین الدین طاهر** بن مظفر است.

ازاساتید بزرگ وعلمای بنام بود. همتی بلند داشت وآنی ازاوقات خودرا بیهوده تلف نکرد. ابتدا بتحصیل شرعیات پرداخت. سپس به معقولات توجه نمود.

مطول را خواند. **ابوالقاسم جنید** می نویسد (چندی روز وشب درخدمت او بودم و احوال اورا درپنهان و آشکارمیدیدم. درمجلس درس اوپیشوایان معقول ومنقول حضور می یافتند. پس از ادای نمازصبح درس میداد تاآفتاب برمیآمد. سپس بصومعه خویش در محله سراجان میرفت وبمطالعه میپرداخت وچون آفتاب غروب میکرد باز بتعلیم جماعتی دیگرشروع میکرد.

---

۱ - ابومحمدقاسم شاطبی متوفی درسنه ۵۹۰ قصیدای مشتمل برهزار و صدو هفتادو سه بیت درقراآت سبع داردکه به حرزالامانی موسوم است وفضلاء براین قصیده شروح متعدد نوشته اند.

ازسلاطین دوری مینمود وازتنگدستی ونبودن مال غمناك نمیشد)
کتب زیادی تالیف کرد. یکی ازآنها **المنظومةفی المنطق** نام دارد.درسال ۷۵۶ وفات یافت ونزد پدرش مدفون شد.

امام فخر الدین ابوعبدالله نصر بن علی

به **ابن ابی مریم** شیرازی معروف بود.دربین علماءبه **صدرالاسلام** ملقب گردید. **کتاب التیسیرفی التفسیر** راروایت می کرد.این کتاب ازتألیفات ابوالقاسم محمودبن حمزه کرمانی معروف به **تاج القراء** است که درقرن پنجم وششم میزیست.
قاضی مجدالدین اسمعیل فالی وقاضی سراج الدین مکرم فالی وعده دیگری از علما، شاگردان او بوده اند. آثاراوبشرح زیراست:
الموضح فی علل القراآت ۲-المنتقی فی الشواذ ۳-الارفادعلی شرح الارشاد۴-عیون التصریف.

دونسخه ازکتاب **موضح** اودرکتابخانه استان قدس رضوی موجوداست.وفاتش قبل ازششصد هجری روی داد ودرخطیره مشایخ درمصلی مدفون شد.

شیخ جمال الدین محمدبن ابی بکر کسائی

ازعلما ومشایخ شیراز وازجمله شاگردان **امام الدین بیضاوی** بود. بکارتدریس اشتغال داشت وکتب مفیدی نیزتالیف کرد. اسامی کتب اوبشرح زیراست:
۱ - نورالهدی فی شرح مصابیح الدجی ۲-کتاب النجم فی الاصول ۳- سبرالقرایح فی الاحاجی.

ابومحمد روزبهان بن ابی نصر البقلی الفسوی (شیرازی)

سلطان العرفا و برهان العلماء و برگزیده عشاق و سرور پاکانش خوانده‌اند. در جوانی بعراق، کرمان، حجاز، وشام مسافرت کرد ومردی صاحب تجربه شد.

کتاب صحیح بخاری را نزد **حافظ السلفی** در اسکندریه آموخت. این شخص از مشاهیر محدثین وفقهای شافعیه بود که از سال ۵۱۱ در اسکندریه متوطن شد و در مدرسه ای که (علی بن سلار) وزیر الظافر بامرالله خلیفه فاطمی برایش ساخت تدریس میکرد. این مدرسه بعلت اینکه حافظ السلفی در آن تدریس می‌نمود شهرت فراوان یافت و از اقصی نقاط کشور های اسلامی طالبان علم بدانجا روی می‌آوردند. **شیخ روزبهان** نیز درآن مدرسه درس خواند و با افکار اسمعیلیه آشنا شد.

شیخ ابی نجیب سهروردی ازمشایخ قرن ششم باوی همدرس بود.

خرقه را از دست شیخ سراج الدین محمود (سال به) پوشید. این شخص از خاندان (سال به) بیضاوی است که خود خرقه را از دست شیخ احمدبن عبدالکریم و او نیز از دست خطیب ابوالقاسم محمود بن احمد کازرونی و او از دست شیخ مرشد ابواسحق کازرونی پوشید.

نزد **فقیه ارشد الدین نی ریزی** نیز چندی تلمذ کرد آنگاه در کوههای اطراف شیراز به عبادت و ریاضت پرداخت . صاحب ذوق و وجددائم بود. وقتی در حالت وجد این رباعی راسرود.

آنچه ندیدست دوچشم زمان — و آنچه بنشنیده دوگوش زمین
درگل ما رنگ نمودست آن — خیزو بیاور گـل ماآن بیـن

روزبهان دارای بیست وهشت تصنیف درتفسیر و فقه و حدیث واصول و تصوف است که خوشبختانه تعدادی ازآنها بچاپ رسیده ودردسترس طالبین قرارداد.

تألیفات اوبشرح زیراست:

درتفسیردوکتاب، بنامهای:

۱ـ لطایف البیان فی‌تفسیر القرآن

۲ـ عرائس البیان فی حقایق القرآن.

درحدیث دوکتاب موسوم به ۱ـ مکنون الحدیث ۲ـ حقایق الاخبار

درفقه یك‌کتاب تحت عنوان‌الموشح فی‌المذاهب الاربعه وترجیح قول‌الشافعی بالدلیل. در اصول سه کتاب نوشت بنامهای ۱ ـ العقائد ۲ ـ الارشاد ۳ ـ المناهج .

درتصوف کتابهای:

۱ ـ مشرب الارواح ۲ ـ منطق الاسرار ۳ ـ شرح الطواسین.

کتاب اخیرشرحی‌است‌بزبان‌فارسی برکتاب‌الطواسین‌تألیف **حسین‌بن‌منصورحلاج** که شیخ شطحیات او را شرح داده و این کتاب اولین بار در سال ۱۹۱۳ در پاریس چاپ شد.

۴ـ لوامع التوحید ۵ ـ مسالك التوحید ۶ ـ کشف الاسرار ومکاشفات الانوار ۷ ـ شرح الحجب والاشعارفی مقامات اهل الانوار ۸ـ سیرالاروح ۹ ـ العرفان فی‌خلق‌الانسان ۱۰ ـ رسالة الانس فی روح القدس ۱۱ـ غلطات السالکین ۱۲ ـ تحفة المحبین ۱۳ ـ عبهر العاشقین بزبان فارسی که اخیراً چاپ شده است ۱۴ ـ سلوة ـ

القلوب- ۱۵- دیوان المعارف ۱۶- صفوة مشارب العشق ۱۷-منهج السالکین ۱۸- مقاییس السماع ۱۹- رسالة القدس.

شیخ پنجاه سال در مسجد جامع عتیق مردم را موعظه وارشاد میکرد. از او شطحیات زیاد نقل کرده‌اند و اوراشیخ‌شطاح مینامیدند. در کتاب**الانوارفی کشف اسرار** آورده است که (قوال باید خوبروی بود که عارفان در مجمع سماع بجهت ترویح قلوب بسه چیز محتاجند. روایح طیبه، و وجه صحیح، وصوت ملیح)

اولین بار که بمسجد جامع عتیق رفت تاموعظه کندشنید که زنی دختر خودرا اندرز میدهد: که ای دختر، حسن خودرا باکس اظهار مکن که خوار و بی اعتبار گردد. شیخ گفت ای **زن! زیبائی راضی نیست که تنها ومنفرد باشد او میخواهد که باعشق قرین باشد. حسن و عشق در ازل عهدی بسته‌اند که‌هرگز ازهم جدا نباشند.** اصحاب از این اظهارچنان بوجد آمدند که بعضی بیهوش شدند.

شیخ، صاحب سماع بود. در اواخر عمر از آن باز ایستاد. باوی در این‌معنی سخن گفتند: جواب داد از سماع نایستاده‌ام بلکه‌چون گوش بخدای‌خوددارم از شنیدن آواز دیگران روی برگردانده‌ام.

در اواخر عمر پایش فلج‌شد. ازخزائن سلاطین‌مصر برای او روغن باسان آوردند شیخ گفت‌خداوند بشماخیر بدهد. از این خانقاه بیرون روید سگی میبینید که فلج شده خوابیده. این روغن را بروی بمالید و بدانید که روزبهان بهیچ روغن‌به نمی‌شود.

این بندیست از بند های عشق که خدا برپای وی نهاده است تاآن زمان‌که‌به سعادت دیدار وی برسد.

وقتی بعشق زنی آوازه خوان مبتلا شد و این راز را از همه پنهان داشت. بروجد و گریه او افزوده‌شدومریدان‌پنداشتندکه از عشق حق، آنهمه‌صیحه‌می‌زند. به خانقاه آمد و مریدان‌راجمع‌کرد، خرقه‌خودبیرون آورد گفت من گرفتارعشق یك‌زن

آوازه خوانم و نمی‌خواهم در حال خود کاذب باشم.

حال شیخ را با آن‌زن آوازه خوان در میان گذاشتند. وی توبه کرد و بخدمت شیخ رفت. اما محبت او از دل روز بهان بیرون رفت. آنگاه بمجلس صوفیه آمد و خرقه خود را مجددا پوشید.

شیخ در محرم سنه ۶۰۶ درگذشت. قاضی شرف الدین بر او نماز گزارد و ابوالحسن کرد و به مراسم تدفین را انجام داد و در خانقاه خود دفن گردید.

در اشعار شیخ نهایت وجد و شوق نمودار است که چند رباعی او را ذیلا نقل می‌نمائیم.

در جستن جام جم جهان پیمودم — روزی ننشستم و شبی نغنودم
ز استاد چو وصف جام جم بشنودم — خود جام جهان نما و جم من بودم

اگر آهی کشم صحرا بسوزم — جهان را جمله سرتا پا بسوزم
بسوزم عالم ار کارم نسازی — چه فرمائی؟ بسازم یا بسوزم

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی — در دیده توئی وگرنه بردوختمی
جان منزل تست ورنه روزی صدبار — در پیش تو چون سپند بر سوختمی

کی بو که سر زلف تو در چنگ زنم — صد بوسه بر آن رخان گلرنگ زنم
در شیشه کنم مهر و هوای دگران — در پیش توای نگار بر سنگ زنم

پسر کوچکش **شیخ فخرالدین احمد** در علوم متبحر بود و می‌توان گفت فضائل پدر را بارث برد. در ایام جوانی **مصابیح**[1] **و وجیز**[2] را حفظ کرد. اشعاری نیز بعربی سرود. در سنه ششصد و اندی درگذشت و نزد پدر مدفون شد.

۱ـ کتاب مصابیح السنه تألیف حسین بن محمد الفراء

۲ـ الوجیز کتاب معروفی است اثر امام محمد غزالی در فقه شافعی، و فقهای شافعی بر آن شروح متعدد نوشته‌اند و در باره‌اش گفته‌اند اگر غزالی پیغمبر بود همین و جیز برای معجزه‌اش کافی بود تعداد شروح آنرا هفتاد هم نوشته‌اند و این خود دلیل بر تداول کتاب است.

پسر احمد ، **صدرالدین** نام داشت که اورا روزبهان ثانی میگفتند . وی واعظی خوش‌بیان بشمار میرفت که سلاطین بدواحترام می‌کردند. درجامع عتیق وجامع سنقری وعظ میگفت. کرامتهائی باو نسبت داده‌اند. ازجمله اینکه دردعای باران گفت خدایا ازاین منبر فرود نمیآیم مگر آنکه باران ببارد. دعایش مستجاب شد و باران بارید .

درسنه ۶۸۵ وفات یافت و نزد پدر وجد خود بخاك سپرده شد .

فرزند دانشمندش **شرف الدین ابراهیم** نام داشت که واعظی عالم وسخندانی باهر بود. رسالاتی تصنیف کرده که ازجمله آنها کتاب الموهبه الربانیه والمکرمة السبحانیة است.

کتابی نیز درسیرت شیخ روزبهان نوشت و آنرا تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان نامید. این کتاب بفارسی است ومشتمل برمقدمه وهفت باب ویك خاتمه است. کتاب مذکور درسال هفتصد هجری تالیف شده.

پسر شرف الدین ابراهیم موسوم است به **شیخ صدرالدین** که او را **روزبهان ثالث** مینامیدند. وی درروزهای مهم نظیروفات پیغمبروحسین بن علی و یا در مجالس ختم علماء وسلاطین وقضات منبرمیرفت. مردی صاحب مروت وایثاروفتوت بود.

قبراین عده همگی درجوار یکدیگر درمقبره شیخ روزبهان درمحله (درب شیخ) قراردارد که خانه‌های اطراف آن ازطرف انجمن آثارملی خریداری شده تا بنائی باشکوه برآن بقعه بنا نمایند.

یکی ازجالبترین یادگارهای شیخ، چاهی است که سراسرازسنگ ساخته شده و شیخ روزبهان بقلی ازآب آن استفاده می‌کرد وحتی ازدورترین نقاط جرعه‌ای ازآنرا بعنوان شفای بیماران میبردند.

علاوه براین نسبت بموعظه نیزعلاقه‌داشت رباطی‌درپشت دروازه کازرون ساخت جسدش نیزدرهمان رباط مدفون‌گردید . سال‌وفاتش را۶۷۴ نوشته‌اند.

فقیه ارشدالدین ابوالحسن علی بن محمدنی‌ریزی

اهل تحقیق درعلوم شرعی بود . در مسجد جامع عتیق امامت داشت وخطبه می‌خواند فتوی میداد ومجلس‌وعظش رامردم دوست میداشتند. اخلاق حمیده‌واوصاف پسندیده داشت. بامردم مهربانی میکرد. بحجازوعراق مسافرت نمود . بابسیاری از مشایخ ملاقات‌کرد. عده‌ای اززبده‌ترین شخصیتهای عرفانی وعلمی از شاگردان وی بوده‌اند . شیخ‌روزبهان ، سراج‌الدین فالی قاضی القضاة فارس ، عمیدالدین ابزری فالی، شیخ‌زین‌الدین مظفرروزبهان باغ‌نوی ازمعروفترین این‌شاگردان هستند.

چهارسال‌درمناره مسجدجامع عتیق اعتکاف‌گزیدوکتب‌متعددی‌تصنیف کرد .این کتابهاعبارتنداز ۱ـ**مجمع البحرین** درده مجلد که موضوع آن تفسیراست ۲ـ **تنویر المصابیح فی‌شرح المصابیح** درحدیث ۳ـ **باکورةالطلب‌لاهل الادب** .

علاوه براین‌آثاری درادبیات داشته که‌نام‌آنهاذکرنگردیده است.

اشعاری بزبان‌عربی نیزسروده‌که حاکی ازوجدوذوق شوق اوست . ازاشعارعربی اوچندبیت نقل میشود .

ندمائی عللونی وانظروا	ما لقلبی طول ایامی یئن
قد تصدی لی بنجد شادن	طرفه ازعج‌قلبی المطمئن
سلب العقل و ولی قائلاً	افتا کم مستهام قلت ان
ان‌تصل احیاوان تصرم امت	قال‌لاوصل وان مت وان

مرگ اودرسنه ۶۰۳ فرارسید ودررباط خویش نزدیك مصلی مدفون‌گردید .

فرزندش **محمد** نیزاز مشتاقان دانش بود برای دیدن مشایخ بعراق و حجاز

مسافرتهای متعددکرد . وی خلوت میکردوزیاد میگریست. چهل روز، روزه گرفت و درپایان این چله اشک میریخت ومیگفت خدایا مرا از وحشت دنیا رهائی وبا آخرت انسم ده تاروزه خودرا با این آرامش قلبی بگشایم. درسنه ۶۲۶ درگذشت و نزد پدرش بخاک رفت .

فقیه نجم الدین محمود بن الیاس

ازپزشکان معروف وباتجربه بود که هم درعلم طب وهم دردانش دینی تبحر داشت.

افسام علوم وفنون راآموخته بود ولی چون جنبه پزشکی اوزیاد تر بود بهمین جهت اورا بعنوان طبیبی حاذق می‌شناختند. هرگاه برای تنگدستی داروئی می‌نوشت بهای آنراهم شخصا میپرداخت وبدین ترتیب بینوایان بهنگام بیماری غم آنرا نداشتند که پول پزشك ودارو ندارند .کتابهای متعددی تصنیف کرده که یکی از آنها کتاب معروف **الحاوی فی علم التداوی** است. نسخه‌های متعددی ازاین کتاب موجود است که یك نسخه آن نیز درکتابخانه آستان قدس رضوی است ولی بعلت شباهت نام بااثر معروف رازی بنام (الحاوی) مؤلف فهرست آن کتابخانه اشتباها کتاب **محمود بن الیاس** رابنام رازی ضبط کرده است .

دیگر ازآثاراو عبارتند از **شرح الفصول البقراط** ودیگر **کتاب الرشیدیه** وکتاب دیگری بنام **التشریح. ایضاً کتاب الاغذیه والاشربه** همچنین رساله **الثلجیه** و بالاخره کتاب **اسرار النکاح** که دردیباچه آن فصلی درباره عشق نگاشته .

درسنه ششصدونودواندوفات یافت ودربقعه خویش درگورستان **باغ نو** مدفون شد.

از این خاندان دو طبیب دیگر بسیار معروفند. یکی احمد بن یوسف بن الیاس برادرزاده محمود ودیگری نواده همین شخص موسوم به **منصوربن احمد** .

احمدبن یوسف بسیارمحبوب القلوب مردم ومقرب دردربارفرمانروایان بود . از ذوقیات بهره کافی داشت. باصوفیه معاشرت مینمود. دیوان اشعارفارسی وعربی خودراجمع

آوری کرد. بسال ۷۴۴ وفات یافت ودرجوارعم خویش بخاك سپرده شد .

نواده‌اش منصورابن محمدنیزازپزشکان معروف ومورداحترام مردم بوده‌است . کتابی بزبان فارسی نگاشته که موسوم است به **کفایة مجاهدیه** . از ایـن کتاب نیز نسخه‌های فراوانی وجودداردکه یك‌نسخه‌آن نیزدرکتابخانه مجلس شورایملی است . وی‌کتاب‌کفایة مجاهدیه‌را بنام سلطان زین العابدین مظفری تألیف کرده است. سال وفاتش معلوم نیست وباحتمال قوی وی‌نیزدرهمان بقعه خانوادگی دفن‌است .

ابواسحق ابراهیم بن‌علی شیرازی

ازعلمای بزرگ شافعی بودکه در دستگاه **المقتدربالله** ، خلیفه عباسی احترام شایانی داشت.

این خلیفه، ابواسحق راازبغداد به‌خراسان فرستاد تادختر پادشاه سلجوقی را برایش خواستگاری‌کند.

هنگامی‌که به‌خراسان‌رسیدچنان‌تجلیلی‌ازاوبعمل‌آمدکه مردم‌صافی‌عقیدت‌خاك پای‌اسبش رابرسم تبرك‌برمی‌داشتند .

خواجه‌نظام‌الملك پس‌ازاتمام بنای‌مدرسه‌نظامیه بغداداورابمدرسی‌آنجابرگزید ابواسحق ابتداازقبول این شغل‌امتناع ورزید اما اصرارخواجه‌که خودنیز شافعی بود وی را راضی به‌تدریس‌کرد.درمحضرش بیش ازهزاردانشجوحاضرمیشدند واو باقدرت تمام درس‌میداد .

این‌دانشمندشیرازی درسنه ۴۷۲هجری دربغداددرگذشت‌ودرهمانجا مدفون‌شد.

سعدی شیرازی

ابوعبدالله مشرف‌الدین مصلح شیرازی در اوایل قرن هفتم متولد شد ودرسنه ۶۹۱ در شیراز وفات یافت .

تخلص خودرا از نام **سعدبن** ابی بکر بن سعد زنگی ولیعهد مظفرالدین ابوبکر گرفت. هروقت سعدی درشیراز بود درخدمت این ولیعهد ادب پرور بسر میبرد.

سعدی در **نظامیه** بغداد تحصیل کرد . دانشجویان دانشگاه نظامیه عبارت بودند ازمفسران، محدثان، وعاظ، حکام ومذکران .

شیخ پس ازاتمام تحصیل بسیرو سیاحت پرداخت و درمجالس، وعظ میگفت و مردم‌را به سوی دین واخلاق هدایت‌میکرد .

بطوریکه ازآثار سعدی برمی‌آید ومعاصرینش هم می‌نویسند درلغت، صرف و نحو، کلام ، منطق، حکمت الهی ، وحکمت‌عملی (علم الاجتماع و سیاست مدن) مهارت داشت. مخصوصا مهارت اودر حکمت ازتمام آثارش پیداست.

کتاب بوستان نه فقط حاوی مطالب اخلاقی وحکمتی است ، بلکه استادی‌شیخ را در علم الاجتماع نشان می دهد . تبحروی در زبان عربی و فارسی و ذوق لطیف و طبع و قادش اورا برانگیخت‌تا شیرین ترین آثار فارسی رادرنظم ونثرازخود بجای‌گذارد .

سعدی درابتدا همان سبك متداول‌زمان خویش را در نویسندگی درپیش‌گرفت بعد به سبك **خواجه‌عبدالله‌انصاری** تمایل پیدا کرد. اما طولی نکشید که سبك خاص ومشخصی برای خود ابداع نمودکه تاکنون پس از هشصد سال کسی قادر به تقلیدآن نبوده است.

شیخ اجل نه تنها به نصایح مردم میپرداخت بلکه از اندرز دادن بسلاطین هم مضایقه نداشت کما اینکه رساله هفتم خود را به اندرز به ملك انکیاتو اختصاص داده و در مقدمه می نویسد(معلوم شد که خسرو عادل قابل تربیت است و مستعد نصیحت.)

علاوه بر این رساله،قصایدی نیز سروده که در آنها ضمن مدح، نصایح زنده‌و گاه خشنی‌به **انکیاتو** نموده است.

شاهکار سعدی‌در نثر، گلستان اوست‌که‌در حقیقت‌نوعی مقامه نویسی است. ولی‌در این رویه‌گرد تقلید نگشته و راه تازگی وابتکار را پیموده‌است.

ترتیب و تناسب وتنوع‌گلستان همراه با موضوعات دلکش اجتماعی و اخلاقی و تربیتی وسبك ساده وشیرین نویسندگی، سعدی را بعنوان خداوند سخن‌معرفی‌کرده است. سعدی در بین معاصرین خویش هم با وجود نبودن وسایل‌نشر جای خود را باز کرد.

شهرت‌وی‌باندازه‌ای‌بودکه پس ازپنجاه‌وپنج‌سال‌که ازمرگش‌می‌گذشت درساحل اقیانوس کبیر ،یعنی در چین، ملاحان اشعارش را بآواز می‌خواندند.

برروی سنگ قبر **حسام‌الدین‌بن‌امین** که‌در سال ۸۲۳ هجری در اندونزی، در گذشته ابیاتی از اشعار سعدی نگاشته‌اند.

چهل وسه سال پس از فوت شیخ، یکی از فضلاو عرفا بنام**علی ابن‌احمدبن‌ابی** بکر معروف به **بیستون** اقدام به تنظیم‌اشعار سعدی وترتیب آنها با حروف‌تهجی‌نمود. وی‌کلیه آثار شیخ‌را به ۱۲ بخش تقسیم نمود. اول رساله هائی‌که درتصوف و

عرفان و نصایح ملوك تصنیف کرده است. دوم گلستان، سوم بوستان، چهارم پندنامه، پنجم قصاید فارسی ششم قصاید عربی، هفتم طیبات، هشتم بدایع، نهم خواتیم، دهم غزلیات قدیم که مربوط بدوران جوانی شیخ است، یازدهم صاحبیه مشتمل برقطعات، مثنویات، رباعیات ومفردات. دوازدهم مطایبات. از آثار شیخ نسخ قدیمی که درزمان شخص او تحریر شده موجود است.

سعدی درسیر و سلوك نیز مقامی بس والا داشت. بتمام قلمرو اسلامی وهمسایگان کشورهای اسلامی مسافرت کرد و دیده تیز بین او در هر ذره، عالمی پند و حکمت میدید.

یکبار هم در جریان جنگهای صلیبی بطوریکه خودش درگلستان مینویسد به چنگ عیسویان اسیر میشود.

مدفن شیخ درشیراز معروف است. مورخین، **سعدیه** فعلی را خانقاه او دانسته‌اند ومی‌نویسند که شیخ دراین خانقاه که درشمال شرقی شیراز واقع شده بعبادت مشغول بوده وازسفره انعام او درویشان بهره‌می‌برده‌اند.

دولتشاه سمرقندی درتذکرةالشعراءمی‌نویسد سلاطین وبزرگان وعلما بزیارت شیخ بدان خانقاه می‌رفتند. قنات **«حوض ماهی»** فعلی در زمان شیخ نیز جاری ومعمور بوده وسعدی حوضی از مرمر در باغ خانقاه خود ساخته، ازآن قنات آب در آن جاری میکرده است.

آخرین تعمیری که درمقبره شیخ بعمل آمد توسط کریمخان زند بودکه عمارتی دوطبقه دریك ردیف برآرامگاه ساخت ودرختان کاج و سرونیز در محوطه باغ غرس نمود. درسال ۱۳۲۷ انجمن آثار ملی برآن شد تا برآرامگاه مردی که از اقصی نقاط جهان، پیروان مذاهب ومسالك مختلف بزیارتش می شتابند ساختمان مناسبی بنا نماید این تصمیم عملی شد و آرامگاه جدید دربهار سال ۱۳۳۱ بدست شاهنشاه آریامهر رسماً گشایش یافت.

مجدالدین همگر

زادگاه **مجدهمگر** را یزد نوشته‌اند اما غالب عمر خود را در شیراز گذرانیده و در آنجا تحت حمایت **بهاءالدین جوینی** حکمران سخاوتمند فارس قرار داشت. هنگامیکه **مجدالدین** از یزد باصفهان رفت زن پیری داشت که بدنبال اوشتافت. روزی یکی از شاگردان به مجدالدین خبر داد «بشارت بادکه خاتون در خانه فرود آمد» مجدهمگر جواب داد «بشارت در آنست که خانه براو فرود آمدی.»

روزی نیز همسرش این رباعی خیام را براو خواندکه گفته است «پیش از من و تولیل ونهاری بوده است» مجدالدین گفت «پیش از من شاید. لیکن خدا داند که پیش از تولیل ونهاری نبوده است».

این شاعر خطی بغایت خوش داشته وچون خود را از نسل انوشیروان میدانست در باره سلاطین فارس احترامی شایان داشت.

مجدهمگر ظاهرا نسبت به سعدی حسادت میورزیده و مقام ادبی شیخ راکتمان مینموده است. نمونه این رویه نامه‌ای است که **معین الدین پروانه، ملك افتخار الدین و نورالدین رصدی و صاحبدیوان شمس‌الدین** باو نوشته‌اند وسئوال کرده‌اند که بین او و سعدی وامامی هروی کدامیك در شعر استادترند.

مجدهمگر چنین جواب میدهد:

ماکر چه بنطق طوطی خوش نفسیم — بـرشکر گفته‌هـای سعدی مـگسیم
در شیوه شاعری با جماع امـم — هر کز من و سعدی بـه امامـی نرسیم

وحال آنکه اشعار این امامی هـروی انقدر ارزش نداشت که تذکره نویسان نمونه‌ای از آنرا ثبت وضبط نمایند و تنها بنقل یك چیستان مشکل که از نظر شعری ضعیف است اکتفا کرده‌اند.

امامی هروی نیز درجواب این مدح مجدهمگرراه او را می‌ستاید و میگوید:

در صدر بلاغت ارچه با دسترسم　　در عالم نظم ارچه مسیحا نفسم
دانم که بخاك در دستور جهان　　سحبان زمانه مجدهمگر نرسم

سعدی این تعارفات دوشاعر راکه بزیان او بودنادیده نگرفت ودر مقام جواب چنین گفت:

هر کس که بپایگاه سامی نرسد　　از بخت بدو سیاهکامی نرسد
همگر که بعمرخودنکرده‌است‌نماز　　آری چه عجب گربه امامی نرسد

مجدالدین عمری نسبتاً طولانی داشته وبطوریکه از اشعارش برمی‌آید تولدش درحدود سال ۶۰۸ بوده است.

مجدهمگر درسال ۶۸۶ در اصفهان درگذشت و درهمانجا نیزمدفون شد.

دومصنف بزرگ

ازبین مصنفین ومؤلفینی‌که درشیرازمدفونند اشاره به‌آثاردوتن‌که پدروفرزندند لازم بنظر میرسد. نام پدر **قاضی زین‌الدین علی بن روزبهان‌خنجی** است . **خنج** یکی از بلوك‌گرمسیرفارس است. وی در شیراز پرورش یافته و زندگی میکرد. ارباب علم او را برگزیده خویش میدانستند . در اصول و فروع تصنیفاتی دارد که معروف ترین کتب او از اینقرارند.

۱ ـ المعتبرفی شرح المختصرلابن حاجب۲ ـ النهایةفی شرح الغایة ۳ ـ شرح المنهاج للقاضی ناصرالدین که البته این شرحی است بر کتاب بیضاوی صاحب تفسیر مشهور ۴ ـ الشکوك علی الکافیه . موضوع این کتاب تحقیقاتی است در باره نحو ۵ ـ القواعدفی النحو ۶ ـ اجوبة ایرادات علی کتاب المحصول الامام . غرض کتاب المحصول تألیف امام فخر رازی است‌که موضوع آن فقه است.

قاضی علی خنجی درسال ۷۰۷ در گذشت و در **مدرسه سامیه** واقع در گورستان شیرویه یعنی بین **گودموتابها** ومقبره شیخ ابوذرعه مدفون شد .

پسرش **مولانا مجدالدین اسمعیل** است. وی نیز ازعلماء فاضل بشمار میرفت که برای حل معضلات علمی مرجعی معتبر بود . مردم بعلت اعتمادی که به بیغرضی و عدالتش داشتند مرافعات خویش را نزد اوحل و فصل میکردند.

انواع علوم رادرس میداد ومانند پدرش ازمصنفین مشهور بود. اسامی کتب او بقرار زیراست ۱ ـ المقتصر فی شرح المختصر ۲ ـ الرسالة المنظومة فیما یحل ویحرم ۳ـ الرساله فی معنی القول ۴ ـ الفکوك فی رفع الشکوك ۵ ـ عمدة السائل فی دفع الصائل.

طلاب علوم تبریز نسخه‌ای از این کتاب اخیر را برداشته مطالعه میکردند **سیدبرهان الدین عبری** نیز آنرا مورد مطالعه دقیق قرارداد زیرا این کتاب دررد اعتراضاتی است که سیدبرهان الدین بریکی از تألیفات پدرش نوشته بود. سیدبرهان الدین از آنهمه موشکافی که دررد اعتراضات بکار رفته بود درشگفت ماند. باید دانست که این شخص ازکسانی است که مصنفات قاضی بیضاوی را شرح نمود و در تبریز مسندقضا یافت.

ازکارهای جالب او اینست که وقتی درخدمت **اولجایتوو سلطان محمد خدابنده** بود دستور داد تا مدرسه سیاری دریکی از خیمه‌ها تأسیس شود وآن مدرسه دائما با اردو حرکت میکرد. از مدرسان این مدرسه یکی عم علامه حلی بود . در هرحال مجدالدین اسمعیل با نوشتن کتاب عمدة السائل فی دفع الصائل تمام ایراداتی را که سیدبرهان الدین عبری برپدرش واردآورده بود جواب گفت. درسال ۷۴۴ وفات یافت ونزد پدرش بخاك رفت.

شمس‌الدین محمد کیشی

تکیه **سیدمیرآخورکه** اکنون قسمتی ازآن بمنظور احداث خیابان **خضرتی** در محله **دزك** خراب شده خانه **شمس‌الدین محمدکیشی** بود که خود نیز در همانجا مدفون است. درحدود نیم قرن پیش که بنای آنجارا تجدید کرده بودند زائرین از شبکه‌های پنجره شمع در طاقچه می‌گذاشته‌اند وهمین امر باعث شدکه آن بقعه آتش بگیرد واکنون مجدداً قسمتهای دیگر تکیه دردست تعمیراست.

درفضای تکیه قبور متعددی مربوط باعصار مختلف وجودداشته‌که اغلب‌سنگهای آنها برای تجدید بنا ازبین رفته. فقط یك سنگ بزرگ‌که‌اطراف آن اسامی‌چهارده معصوم نقش است ونظیرآن دربقعه شیخ روزبهان نیز وجود دارد ومربوط بعهدصفوی است‌درکنار خیابان در معرض‌آسیب‌بود که‌نگارنده‌درزمانی که‌در اداره باستانشناسی فارس شاغل بود ترتیب حمل آن رابداخل تکیه‌داد.

در میان تکیه درخت سروری باقی مانده که در اثر آتش سوزی قسمتی از شاخه‌های آن سوخته و اگر چه اکنون آثار سوختگی محو شده ولی رشد آن کند گردیده است.

شمس‌الدین‌محمد ازعرفا وعلما و مدرسین سترك قرن هفتم بود که در اصول و فروع تبحر داشت و در علوم معقول ومنقول تألیفاتی دارد . از آنجهت او را کیشی گفته‌اند که‌ظاهراً منسوب به کیش ازجزایر خلیج فارس میباشد و این کلمه را گاهی (قیس) می‌نویسند.

محیط پر آشوب وی‌نقش مردم را در اجتماع محدود بزد وخودهای خونین سلاطین وشاهزادگان نموده بود . ازنظر اجتماعی عمر او در چهار چوب آشوب و

وغوغا وفساد وعدم اعتمادگذشت. اگرچه اتابکان که معاصر شمس الدین بوده‌اند فارس را از حمله مغول حفظ نمودند ولی جنگهای محلی و توطئه چینی‌ها در روحیات مردم آثاری مشابه بافجایع مغول بجا گذاشت .

بعلاوه این سلاطین مجبور بودند هرساله تحف و هدایا و باج وخراج سنگین بدربار مغول بفرستند. مخارج دستگاه حکومت و سپاه و جنگها نیز مزید بر هزینه های دیگر میشد و تمام این وجوه از راه اخذ مالیات بدست میآمد.

بدین ترتیب فقرعمومی وفشار زندگی‌عصیانی بوجودمیاورکه چون مجالی برای بروز آن نبود تبدیل بعقده درونی میگشت و عامه را بهمه چیز منکر میساخت.روی همین اصل مردم پیوسته درصدد آن بودندکه و سیله‌ای برای خالی کردن عقده قلبی خود بدست آورند وهیچ راهی بهتر از مقاومت منفی نبود .

جریان روز نیز این امر را تسهیل میکرد.

بخوبی معلوم است‌که عقایدکین توزانه و مبتنی برعدم اعتماد ودغلکاری مردم ، هرمصلحی را بر این میداردکه به نیرومندترین اسلحه فکری و عقیده‌ای جهت تغییر باورها و خصائل مردم دست یازد و عقیده وحدت وجود را بعنوان مشرب خویش برگزیند. زیرا درجامعه‌ای‌که همه چیز را باعینك بدبینی مینگرند هادیان فکرطبعاً عکس العمل شدید نشان داده هیچ چیز را خالی از نشان حق ندانسته ، مردم را ترغیب میکردندکه سوء ظن ونفرت را تبدیل بمحبت سازند زیرا در غیراین صورت جلوه خلق را در اشیاء نادیده‌گرفته‌اند.

شمس الدین کیشی میخواست **با سلاحی برنده‌تراز اخلاق متداول، عداوتها را تبدیل بمحبت‌کند. جامعه خسته آنروز نیزاحتیاج بآرامش در خود احساس‌کرد و تمام این زمینه‌ها محیط مناسبی برای پرورش‌عقیده وحدت وجود ایجاد نمود** . در ایامی‌که فارس درتب اختلافات میسوخت، شمس الدین محمدکیشی از فشار ناهنجاریها راه مسافرت درپیش‌گرفت.

پس از زیارت حج در سال ۶۶۵ هجری وارد بغداد شده در مدرسه نظامیه به تدریس پرداخت. حکام وعلماء هم‌به‌محضر درسش حاضرشده کسب فیض‌می‌نمودند سپس در همانجا بملازمت شیخ **جبرئیل کردی** در آمد و بامر او خلوت گزیده به ریاضت پرداخت. در مدت غیبت او شیراز حوادث نا مطلوبی را می گذرانید ولی دربطن‌این‌حوادث‌آمادگی برای قبول مکتب شمس‌الدین پرورش می یافت. پس از قتل **سلجوقشاه** وخروج **قاضی شرف‌الدین** وتاخت وتاز واستبداد **شمس‌الدین‌محمد** مشهوربه **ملك جهود** وحملات **نکودار** بشیراز وخونخواهی **حسام قزوینی** درعصر امارت **ابش خاتون** یك آرامش نسبی بوجودآمد وشمس‌الدین محمد ازبغداد باصفهان واردشد و درآنجا نزد**بهاءالدین صاحب دیون** بسر می‌برد.

ازاین دوره‌اززندگی اومکتوبی دردست است‌که برای‌خواجه **نصیرالدین‌طوسی** نوشت وطی آن خواستار توضیحاتی درباره سه‌مسئله ازمسائل منطق وحکمت‌گردید. خواجه طی پاسخ محبت آمیز خودباذکر القاب وعناوین سنگین اورا تعظیم نموده و سپس پاسخ سؤالهارا داده.

از سجایای شمس‌الدین محمد یکی اینست‌که هرگاه درپاسخ سؤالی تردید داشت بدون اینکه بافضل فروشی خود راآلوده کند بانهایت صراحت وسادگی عجز خودرا ازجوابگوئی اظهار می‌داشت. در اینجا عبارتی از علامه حلی در این باره نقل می‌کنیم.

علامه دراجازه مطول خود می‌نویسد (شیخ از افضل علمای شافعیه بود و در بحث با انصاف ترین مردم بشمارمی‌رفت. من‌پیش اودرس می‌خواندم و پاره‌ای اوقات‌که براو اعتراضاتی وارد می‌کردم درفکر فرومی‌رفت. گاهی جواب می‌گفت و گاهی نیز می‌گفت همین سؤال راچندی دیگر تکرارکن تا دراین باب‌فکرکنیم. من یك‌یا دو سه‌روز دیگر همان‌سؤال‌راآغاز می‌کردم؛ گاهی جواب‌آنرا می‌گفت وگاهی‌نیزازجواب اظهارعجز می‌نمود..)

معهذا مقام علمی او بحدی بود کدارباب علم وبحث بکلامش استناد می‌جستند مثلا **جامی** در کتاب نفحات الانس در شرح مکتوب **کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی** متوفی در سال ۷۳۶ **بشیخ رکن‌الدین علاالدوله سمنانی** در خصوص دفاع از طریقه قائلین بوحدت وجود ازشمس‌الدین کیشی چنین نام می برد (بعدازآن به صحبت مولانا شمس‌الدین کیشی رسیدم. چون ازمولانا نورالدین‌شنیده‌بودکه دراین عصرمثل اودرطریق معرفت نیست واین رباعی ازاوست؛

هرنقش‌که برتخته هستی پیداست　　آن صورت آنکس‌است‌کان‌نقش‌آراست
دریای‌کهن چوبرزند موجی نو　　موجش خوانند و در حقیقت دریاست

وهمین معنی (یعنی وجدت وجود) در توحید بیان می‌کرد ومی‌گفت‌که مرابعد ازچندین اربعین‌این‌معنی‌کشف شد وآنوقت درشیراز هیچکس‌نبودکه بااواین‌معنی‌در میان توان نهاد..)

منصورحلاج کدجان خودرافدای فاش‌کردن اسرار سیروسلوك نمود دعائی دارد که مورد توجه زیاد قائلین بوحدت وجود است. دراین دعا میگوید.

اقتلونی یا ثقاتی　　ان‌فی قتلی حیاتی
فمماتی فی‌حیاتی　　و حیاتی فی‌مماتی

صاحب‌کتاب (تجارب السلف) متذکر میشود که شمس‌الدین محمد رساله‌ای بزبان فارسی درشرح دعای مزبور نگاشته .

اگر متن این رساله‌موجود بود بامقایسه آن بامنشآت سایر پیشروان این‌طریقه در ادواردیگر بروشن‌کردن‌سیرعرفان‌ومشخص‌نمودن تحولات جوامعی‌کدچنین‌عقایدی راعرضه میداردکمك می‌نمود.

بسیاری ازبزرگان دانش‌که امروزآثارآنان دردست است ازشاگردان اوبوده‌اند ازجمله یکی **مولانا قطب‌الدین محمودبن مسعود شیرازی** مؤلف درةالتاج وشرح کلیات قانون ابن سینا وچند اثر دیگر است که در ۶۳۴ درشیراز متولدشد و در ۷۱۰ در

تبریز وفات یافته است وی در شرح کلیات قانون ابن سینا از استاد خود شمس‌الدین کیشی نام میبرد.

دیگر **علامه حلی جمال‌الدین حسین‌بن‌یوسف بن علی‌بن‌المطهر** (متوفی در ۷۲۶) است که در اجازه مطول خودبرای علاء الدین علی‌بن ابراهیم یکی از بنی زهره علویین حلبیین از شمس‌الدین بعنوان استاد خود یاد کرده و او را بزرگترین علمای شافعیه مینامد.

هند وشاه‌بن سنجر مؤلف تجارب‌السلف نیز شمس‌الدین‌کیشی را استادخود واز سرآمدان روزگار خوانده .

از رسالاتی که فعلا از شمس‌الدین موجود می باشد یکی رساله (**روضة‌المناظره**) است که‌بنام خواجه بهاء الدین محمدبن خواجه شمس‌الدین محمد جوینی تألیف نموده و شرح رساله‌ای از خواجه نصیرالدین طوسی‌است که در تفسیر قول علماء (فی نفس الامر) نوشته .

صاحبان تذکره ازکتاب دیگر او بنام (**الهادی فی‌النحو**) نام‌می‌برندکه دارای عباراتی کوتاه وپر مغز بوده است .

اشعار عربی‌وفارسی زیادی باونسبت داده‌اند. **منجمله‌محمدبن‌جاجرمی** درکتاب مونس‌الاحرافی دقایق الاشعار که در۷۴۱ تألیف شده دوغزل ازشمس‌الدین‌کیشی نقل نموده‌که ذیلا درج می‌گردد.

گلش تا خط زنگاری بر آورد — عقیقش سر بخو نخواری برآورد
چو کافورش ز عنبر حله پوشید — دمار از مشك تا تاری برآورد
چوعکس‌سبزه‌دیدآن‌نرگس‌مست — فغان از جان هشیاری برآورد
مرا آن چشم جادو آشکارا — بکشت وسربه بیماری برآورد
رخش جانم ببرد و طرفه اینست — که گوید خط بیزاری بر آورد
مرا گفتا که جانت بر لب آمد — خطش جانیست پنداری برآورد

نصیب شمس کیشی خارغم شد گلش تاخط زنگاری برآورد.

غزل استادانه دیگر نیز اینست

ای باد صبحگاهی جانم همی فزائی باما نگوئی آخر تا خود تو از کجائی ؟
لطف است جمله خویت رمزست گفتگویت بس آشناست بویت مانا که آشنائی
جسمت همدروانست بویت شفای جانست نزدیك من چنانست کز کوی یارمائی
فراش راه اوئی چون حال اونگوئی باید که نیك پوئی چون پیك پاد شاهی
ای باد حال دلبر با ما بگوی و مگذر با ما وفا کن آخر گر معدن وفائی
آن عالم لطافت وان دلربای آفت وان محض لطف ورأفت وان رحمت خدائی
آن نور هردو دیده وان ماه آرمیده بایار دل رمیده چون است در جدائی
آن چشم پرخمارش وان لعل آبدارش وان زلف تابدارش وان دام دلربائی
آن روی مهوش او وان خنده خوش او وان فکر دلکش او وان نوش جان فزائی
چونند بر چه کارند با ما سرچه دارند راه وفا سپارند یا راه بیوفائی
ای باد الله الله چون بگذری بران مه گو شمس دوش در ره از درد بینوائی
میگفت کای روانم وی یار مهربانم ای هرکه در جهانم ای جان روشنائی
دور از تو آنچنانم کافسانه در جهانم بس زار و نا توانم از رنج بینوائی
هرگه که با خیالت یاد آورم جمالت جان از پی وصالت جوید ز تن رهائی
باد صبا خدا را از بهر حق ندما را و آمرزش خطار اکاین حال وا نمائی

قطعه زیر نیز به شمس الدین کیشی نسبت داده شده است.

دی مرا گفت رفیقی که فلان در حق تو ناسزا گفت دراین هفته بهرجا که نشست
زجر آن ابله دون گر نکنی جایز نیست دفع آن سفله فریضه است بهرچاره که هست
گفتم ایدوست بدینها دل خود خسته مدار که ز بیهوده دو نان دل پر مایه نخست
بگذار این همه را گر بتکلف شنوی نکته‌ای بشنو و میدار بخاطر پیوست
شهسوار دل من آنکه بتأیید خرد نوبت پنجم خود بر نهمین چرخ زدست

نظم از اینسان وچو نثرسخن آغاز کند — چرخ گوید به ازاین نثر بنتوان پیوست
درسی از علم حقایق چو کند او املا — بردرش روح ملك تحفه صفت دست بدست
قلم فتوی شرعی چو بگیرد به بنان — جان نعمان و محمد شود از یادش مست
کی کند گوشه خاطر سوی بهتان عوام — میشکی خرخرد سگ صفت دیو پرست
عامه دیوند بمعنی و بصورت مردم — جز بلا حول یقین ازکفشان نتوان رست
جاهلان در حق یزدان پسر وزن گفتند — دختروصورت گاو این همه در قرآن هست
انبیا را بکهانت همه نسبت کردند — مصطفی نیز از ایشان بسلامت بنرست
حق تعالی چو زبانهای عوام ازپی خود — وانبیاهیچ نبسته است ز من خواهد بست؟

درتاریخ وفاتش صاحب فارسنامه ذیل توصیحات جزیره کیش درگذشتش راسال ۶۶۰ نگاشته درحالیکه وی در ۶۶۵ دربغداد بتدریس در مدرسه نظامیه مشغول شدو بعد ازآن نیزباصفهان وسپس بشیرازبازگشت. صاحب **حوادث الجامعه** فوت اورادرسال ۶۹۴ ذکر نموده واین نقل کاملا درست بنظرمیرسد. درپایان این مقال چند سطراشعار عربی اونیزکه در دست است نقل میکنیم .

ادارك ركض العزم فی طلب المجد — و اکشف عن ساق التشمر و الجد
فاما یفاع العز والله رافع — واماحضیض الملك فی معرض الحمد
و اما سکون النفس فی نیل کسوة — و قسوة بال فهو مطرح عندی
الا ایها اللاحی فی رفض نعمة — تزول و ابقی اوه باقیة بعدی
الیك فانی لست ممن یغره — حلاوة سم دس للغمر فی الشهد
اوجد شطر العز کالحر همتی — وانی عنان الطبع عن کورة الوغد
یعز علی مثلی اقامة بلده — یطول علی مولاه فیها ید العبد
مما مثلی الاحمام اضلد — دجی اللیل حتی بات فی موطن القرد
فلاح له برق اراه ضجیعه — و ذکر ماء واه فشمر للعود
فیاحبذا نجد و طیب نسیمها — و یا حبذا نادی الأحبة فی نجد

فلا لقیت عینی الحمی لوالاقنی دیار سوی نجد و خل سوی دعد
فیا نفس جدی لاحرمت فانها اذا اشتد جد المرء سوعد بالجد

شیخ محب‌الدین جعفر بن مکی معروف به شیخ شیراز

از عرفاواستادان بسیار معروف است که درقرائت سبعه تالی نداشت . تصنیفات متعددی درباره علم قرآن و قرائت‌داشت،که معروف‌ترین آنها کتاب **(الکامل الفرید)** است. **مولاناقوام‌الدین** شیرازی استاد **حافظ** قرائت سبعه رانزد او آموخت و دخترش را هم بزنی‌گرفت .

محب‌الدین لباس روحانی نمیپوشید . در ابتدای حال در مجالس علما حضور میافت و مانند یك شخص عامی درسکوت‌محض به قیل‌وقال آنان گوش میداد .

روزی بمجلس درس‌شیخ **نجیب‌الدین‌علی‌بزغش**آمد. شخصی ازشیخ نجیب‌الدین مشکلی پرسید . شیخ اشاره به محب‌الدین کرد و گفت حل این مشکل از عهده آن شخص که در پائین محفل درس نشسته برمیآید وبس .

محب‌الدین‌که درجه فراست علی بزغش را دید ازجا برخاست وبردستش بوسه زد وآنگاه با اجازه استاد بسخن گفتن پرداخت . آنروز آوازه علم وفضل او درهمه‌جا پراکنده شد . بزرگان بتکریمش پرداختند وعلما بشاگردیش قیام نمودند .

این مرد بزرگ در سنه ۷۲۱ دیده از این جهان فرو بست و در **رباط فخرآور** یعنی رباطی که توسط **فخرالدین ابوبکر حوایجی** وزیراتابك‌ابوبکربن‌سعددرگورستان معلی ساخته شده بود مدفون گردید .

وصاف شیرازی

ادیب شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی معروف به **وصاف‌الحضره** و متخلص بدشرف درسال ۶۶۳ در شیراز تولد یافت. تحصیلات خویش را در زادگاهش با تمام رسانید. پدرش در قحطی سال ۶۹۸ در گذشت و خودش وارد دستگاه دولتی شد. وصاف در دستگاه **خواجه صدرالدین احمدخالدی** و **خواجه رشیدالدین** وزرای مغول مقامی شامخ داشته وحتی‌درردیف‌معاریف و اعیان دربار غازان‌خان‌واولجایتودرآمد و **خواجه سعدالدین محمد ساوجی** وزیر نسبت بدو توجه وعنایت خاص داشت.

وصاف در سایه علم‌وادب وحافظه قوی و اطلاعات وسیع خود توانست درمدت کوتاهی مورد توجه ایلخانان مغول قرارگیرد. از سال ۶۹۷ که سی‌وچهار سال بیشتر نداشت‌شروع‌بنوشتن‌تاریخ معروف خودکردکه‌آنرا(تجزیةالامصاروتزجیةالاعصار)نامید پنجسال بعدوقتی غازان‌خان عازم شام بود درکنار فرات قسمتی ازآنرا بعرض رسانید ومورد عنایت ایلخان قرار گرفت.

در سال ۷۱۲ نیز قسمتی دیگر را ازنظر **سلطان محمد خدابنده** گذرانید.

وصاف شعر نیز میسرود اما لغات مغولی در اشعار خود زیاد بکار میبرد و همین عیب باعث شد که از این جنبه معروفیتی پیدا نکند.

تمام شهرت او بخاطر تاریخ وصاف است که دنباله تاریخ **جهانگشای جوینی** بحساب میآید . در تاریخ وصاف وقایع بین سالهای ۶۵۲ تا ۷۲۸ تشریح شده .

وصاف باوجودی که در دستگاه دولتی کار میکرد در تاریخ نویسی رعایت انصاف و بیطرفی و واقع بینی را نموده است و بقول ملك‌الشعراء بهار از این حیث بعد از **ابوالفضل بیهقی** بینظیر بوده است.

آنچه از احساسات شخصی او میتوان استنباط کرد اینست که در دل نسبت بمغولان کینه داشت واین کین را بطورغیرمستقیم در شرح وقایع ابراز داشته است .

قبر وصاف اکنون در شیراز بین **حافظیه** و **چهل تنان** درکنارمزار **شمشیرگر** قرار دارد . تا چند سال پیش قطعه کوچکی از سنگ قبر باقی مانده بود ولی اینك سنگ قبرش تجدید شده و اطراف آن نیز حصاری کشیده‌اند تا از دستبرد زمینخواران محفوظ بماند .

علامه قطب الدین محمود شیرازی

پسر **مولانا ضیاءالدین مسعودبن‌مصلح** کازرونی است که در کتاب شرح کلیات قانون شیخ الرئیس ابی علی سینا درباره خود مینویسد ، چون از خانواده طبیب بوده خود نیز همت بتحصیل طب میگمارد و میتواند آب مروارید چشم را جراحی کند.

چهارده سال داشت که پدرش وفات یافت و ده سال در **بیمارستان مظفری** شیراز مشغول معالجه بیماران بود. در اینوقت شوق تحصیل بیشتر پیدامیکند و بدین‌منظور در خدمت عم خود **کمال‌الدین ابوالخیربن مصلح** کازرونی **قانون** را تحصیل میکند و سپس نزد **شمس الدین محمد کیشی** و بعددرخدمت **شرف الدین زکی بوشکانی** کتاب‌قانون را تجزیه و تحلیل مینماید. چون این‌کتاب مشکل بوده شروح مربوطه را هم مطالعه میکند و سرانجام خویشتن را نیازمند مکتب خواجه نصیرالدین طوسی مییابد و در محضر آن استاد مشکلات کتاب قانون را حل میکند . بعد راه خراسان را در پیش میگیرد و از آنجا بعراق عجم میرود وسر از بغداد در میآورد و از بغداد نیز به روم عزیمت میکند و از تمام حکماواطبای مشهور درباره مشکلات قانون استفاده مینماید وسرانجام بمصرمیرسد ودرسال ۶۸۱ سدکتاب درباره شرح قانون میبیند ودراین وقت که اشکالی در کتاب ابوعلی سینا برایش باقی نمیماند بشرح آن میپردازد و کتابی با ارزش تألیف میکند.

علامه در سال ۷۱۰ هجری درگذشت ودر تبریز در جوار قبر **محقق بیضاوی** مدفون شد. ولادتش درشیراز بود ونزدیك به نودسال زندگی کرد.

مصنفات او عبارتند ازشرح کتاب مختصر اصول ابن حاجب ـ شرح مفتاح العلوم سکاکی ـ شرح کتاب حکمة الاشراق ـ شرح کلیات قانون ـ تحفه شاهی (در علم هیئت) روضات الجنان.

قطب الدین در رصدخانه مراغه شرکت جست. مدتی در سیواس و ملط بشغل قضاوت مشغول بود. ازکتب پارسی او درةالتاج است. این رساله تهذیبی است ازکتاب مفصل او موسوم به (نهایةالادراك) که درعلوم مختلف نوشته شده وبطبع رسیده است.

درکتاب **اختیارات مظفری** اشکالات مجسطی ودیگر متقدمان راحل کرده است علاوه برهیئت زمین، فصل مشبعی در جغرافیا ازروی تحقیقات تازه ومنتقدانه نگاشته واشتباهات گذشتگان را برطرف نموده است دیگر از آثار اوبفارسی **مکاتب** است.

مذهب علامه شافعی بودولباس صوفیه میپوشید وهنگام تصنیف کتاب روزهاروزه میگرفت. استادبلا معارض شطرنج بود: در مزاح گوئی نظیر نداشت. روزی هنگام بنای **مسجد نو** بدست اتابك سعد، پسرش ابوبکر باتفاق سعدی و علامه بتماشای بنائی آمدند. اتابك ابوبکر خیلی جوان و هنوز موبر صورتش نروئیده بود. تصادفاً قطعه‌ای گل از دست بنابرصورت اتابك ابوبکرافتاد. علامه‌گفت یالیتنی‌کنت ترابا یعنی‌ایکاش من‌گل‌بودم‌اتابك‌ازسعدی‌تفسیر گفته علامه راپرسیدوسعدی‌گفت‌یقول الکافریالیتنی کنت ترابا. یعنی‌کافر میگوید ایکاش خاك بودم!

شیخ تاج الدین بهرام بن یعقوب

از رهروان طریقت است‌که پس از تکمیل علوم ظاهر بتزکیه نفس پرداخت و ریاضت‌هاکشید تا خرقه از دست **شیخ بهاءالدین بدل** پوشید. در خلوص نیت کم نظیر

بود. عده زیادی را ارشادکرد وادب آموخت. درزاویه صوفیان وابدال مسکن میگزید. کتب چندی تألیف کرده که اسامی آنها بدینقرار است.

۱ - قواعد الحقایق وشرحه ۲ - مفتاح الحقایق ۳ - توضیح منهاج الاصول للقاضی ناصرالدین. اصل این کتاب را **قاضی ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمربیضاوی** صاحب تفسیر معروف نوشته و نام کامل آن منهاج الوصول الی علم الاصول است ۴ - تلخیص القواعد.

رسالاتی درموضوعات مختلف منجمله لطایف تفسیر قرآن نیز برشته تحریردر آورد. درذی القعده سال ۷۹۱ درگذشت ودر صفه شمالی بقعه خود درگورستان خفیف مدفون شد.

مولانا علاء الدین محمدبن سعدالدین محمود فارسی

ازعلمای کامل بودکه مردم برای حل اختلافات خود باو مراجعه میکردند. درجامع عتیق درس میداد وکتاب بزرگی درتفسیر کلام الله تصنیف کردکه آنرا المختار فی کتب الاخیار نامید. با اساتید نامور عصر خودگفتگوها داشت. اشعار و نثرهائی نیز از خودباقی گذاشت.

در سنه هنتصدو اندی وفات یافت ودر قبرستان **باهلیه** مدفون شد. نمونه‌ای از اشعارعربی اواینست.

بنی کنت ابن خمس حین مات آبی
مضیعاغیرذی مال ولاحسب
فالله علمنی والله ادبنی
ونلت مانلته بالعلم والادب

شیخ ناصر الدین عمر بن محمد کبری

از پیشروان راه تصوف وقافله سالاران علم وفضیلت بود. ازطریقه **شیخ نجم الدین کبری** پیروی میکرد. بهمین جهت باولقب (**کبری**) داده‌اند. بشیوه رهروان طریقت بسیر آفاق وانفس دربلاد مختلف پرداخت. بامشایخ و بزرگان علم و تصوف ملاقات کرد وعقاید مختلف را بررسی نمود. درکرمان بخدمت **شیخ مرشد سیف الدین مطهر باخرزی** رسید وخرقه از دست اوپوشید[1]

---

۱ - **سیف‌الدین** معروف به **شیخ العالم** از اجله علما و عرفای عصر خویش بشمار میرفت که درسنه ۵۸۶ متولدشد. اونزد مشاهیرعصر، فقه وحدیث و قرائت آموخت و دست ارادت بدامان نجم‌الدین کبری زد وبدستور اوخلوت گزید. آنگاه ازطرف اومأمور ارشاد مردم بخارا شد. معلوم نیست وی‌چه وقت بکرمان آمده وصاحب‌ترجمه درآنجا او را ملاقات کرده است زیرا درسال ۶۵۹ وفات یافت ودرفتح‌آباد ازقرای بخارا مدفون شد ومرقد او که بامر امیر تیمور درسال ۷۸۸ بارگاهی برآن ساخته‌اند هنوز در بخارا زیارتگاه عمومی است.

مادر هولاکوخان هرار بالش نقره (هربالش پانصد مثقال بود) برای او ببخارافرستاد تا در تحت نظر او مدرسه‌ای در آن شهرساختند و چندین ده خریده برآن وقف کردند و مدرسان وطلاب علم را درآنجا مستقرنمودند.

برای مزید فایده یادآورمیشویم که این شیخ سیف‌الدین دارای سه‌پسر بود. پسرمیانه او هنگام مراجعت ازحج درسال۶۵۸ بکرمان‌آمد ودرتحت حمایت عصمةالدین قتلغ‌ترکان خاتون از ملوك قراختای کرمان (۶۵۵-۶۸۱) سکنی گزید ودرسال ۶۹۶ درگذشت. پسر برهان الدین احمد ابوالمفاخریحیی درسال۷۱۲ ازکرمان ببخارا آمد وترتیب‌سفره وخرقه وحجرات فقرا برسرتربت شیخ سیف‌الدین نهاد ودر سنه۷۳۶وفات یافت ودرهمان قریه‌فتح

بقیه در حاشیه صفحه بعد

آنگاه بمحضر **ظهیرالدین عبدالرحمن** مترجم کتاب **العوارف** سهروردی راه یافت وبا اجازه او بارشاد سالکین وتربیت مریدان پرداخت. چندسالی درمسجد جامع عتیق وعظ میگفت. بصیرت او در تفسیر باعث شد که مردم شیفته نکته‌های دقیقی که بیان میکرد بشوند وباوگروش پیداکنند.

هنگامی که **شیخ برهان الدین صاغرجی**[1] قصد کرد تا از شیراز عزیمت نماید منبروسریر خود راباوسپرد ووظیفه تذکیررا بدومحول داشت.

---

۱ - **شیخ برهان‌الدین صاغرجی** منسوب است **بصاغرج** از قرای خوش‌آب‌وهواو آباد سمرقند و ازاحوال‌اوعمین قدر معلوم است‌که ازمشاهیرصوفیه بوده‌که اجازه وعظ وتذکیر میداده است . ابن‌بطوطه نیزاسمی از اومیبرد ومینویسد .

برهان‌الدین صاغرجی از ائمه و وعاظ مشهور عصرخود بود ومردی بسیار بخشنده و سخی بشمار میرفت که غالباً تمام مایملك خود را می‌بخشید و بسیاری اوقات برای ادامه اینگونه اعمال خیریه مبالغ خطیر از مردم بوام می‌گرفت وهمه را درراه خدا برمردم‌ایثار میکرد وچون آوازه بزرگی او بگوش سلطان محمد شاه از سلاطین دهلی رسید مبلغ چهل هزار دینار برای وی فرستاد و از او درخواست کردکه بنزد او بهندوستان برود . شیخ زرها را صرف پرداخت وامهای خود نمودوسپس بچین شمالی (ختا) رفت وگفت هرگز بنزد پادشاهی‌که علما درحضورش حق نشستن ندارند نخواهم رفت .

بقیه حاشیه صفحه قبل

آباد مدفون شد . ابن بطوطه شرح‌ملاقات خود را با او درسفرنامه خود شرح میدهد .

پسر سوم شیخ سیف‌الدین ،ظهیرالدین ،ظاهر است‌که از شرح حالش اطلاعی در دست نیست .

با این توضیح طبعاً باین نتیجه منطقی میرسیم‌که شیخ ناصرالدین ممکن است خرقه را از دست پسرشیخ سیف‌الدین‌که درکرمان بوده پوشیده باشد و اگرخرقه را از دست‌همان سیف‌الدین پوشیده باشد باید این خرقه پوشی در سالی باشدکه ناصرالدین هفت ساله بوده زیرا مشایخ‌گاه خرقه را برکودکان یکساله تا هفت‌ساله هم میپوشیدند .

درسال هفتصد واند دیده از جهان فرو بست ودربقعه خود در گورستان باهلیه مدفون شد.

قاضی جمال الدین مصری

مولانا عمیدالدین افزری وزیر دانشمند اتابك سعدبن زنگی در عین حالی که وظایف سیاسی خویش را بادقت انجام میداد بتدریس وتوسعه دانش و مصاحبت فضلاء هم رغبت زیادی داشت، از اینرو در مدرسه خویش تدریس میکرد.

روزی پس از فراغت از تدریس بدهلیز آمد و بر سکوئی نشست و بمردمی که حاجاتی داشتند اجازه داد تا یك یك بنزدش بیایند وعرض حال کنند. در میان مراجعین چشمش بر شخصی افتاد که **لباس کاغذین** پوشیده ومنتظر نوبت است. وزیر فورا باو اشاره کرد تا بنزدش بیاید و ازاوعلت پوشیدن جامه کاغذین راپرسید. آن شخص گفت نامم جمال الدین مصری است. شخصی گمنام ولی اهل علم و دانشم آوازه دانش پروری پادشاهان فارس مرا باین دیار کشانید ولی حتی لباسها وکتابهایم را هم از شدت تنگدستی فروختند و صرف مخارج روزانه کرده‌ام.

چون کارد باستخوانم رسید جامه داد خواهی برسم مصریان پوشیدم تا مگر وزیر بر حالم آگاه گردد[1]

خواجه عمیدالدین از این غفلت عذرها خواست. آنگاه او را با تابك سعدبن زنگی معرفی کرد وشغل مناسبی باو واگذارشد. جمال الدین درزمان اتابك ابوبکر ابراز

۱ـ پوشیدن لباس غیر عادی برای دادخواهی ازقدیم در ایران مرسوم بوده است. کمااینکه در زمان سامانیان عادت براین بود که پرچمی بنام (علم داد) در جای مناسبی نصب میکردند و داد جویان بالباس سرخ بزیر آن میرفتند تا پادشاه آنانرا احضار کند.

حافظ بااشاره به این رسوم میگوید:

کاغذین جامه بخونابه بشویم، که فلك رهنمونیم بپـای **علم داد** نکـرد

لیاقت و درستی نمود وچون‌مردم معتقد او بودند بمنصب قضاوت نائل شد و به نیابت **قاضی‌عزالدین‌اسحق حسینی** قضاوت میکرد و اهل شیراز از عدل اوتمجید مینمودند.

قاضی جمال‌الدین نویسنده و مصنفی توانا بود واز جمله کتابهایش یکی شرح **مقامات حریری** ودیگری شرح **مصابیح** است که این دو کتاب‌را علماء مانند کاغذزر میبردند از سایر تألیفاتش کتاب**المحصل فی‌شرح‌المفصل** وکتاب**المناهج** رابایدذکر کرد.

ظاهرا جمال الدین مصری از اوائل جوانی بایران‌آمده زیرانزد **رضی‌الدین ابوالحسن مؤید توسی** که اصلا اهل نیشابور بود درس خواند.

چون بتدریس علاقه سرشاری داشت مدرسه‌ای درجوارمدرسه فزاری‌برایش‌بنا نهادند.این مدرسه را**قاضی جمال‌الدین مصری** میگفتند ودربازار **گیوه دوران**قرارداشت.

جمال‌الدین مصری درسال ۶۵۳درگذشت ودرمدرسه خویش‌درگورستان مسجد جامع مدفون شدو دانشمندان در رثاء او اشعاری سروده اند. ابیاتی از این مراثی از فقید **صائن الدین حسین‌بن محمد**بعر بی باقی مانده است کدارزش ادبی ندارد.

فخرالدین ابوبکربن عبدالله الفارسی معروف‌به‌بدل

از زاهدانی است‌که علم وعمل را در خود جمع‌کرده بود . از حقایق ومعارف بهره‌وافی داشت ودرکشف‌دقایق ولطایف استعدادفراوان نشان میداد. کتابهائی‌تصنیف کرده‌که اسامی آنها بدینقرار است.

۱ـ مصباح ذوی‌الالباب

۲ـ کنزالاخبار

۳ـ النجاة

۴ـ سرالخلافة . در سنه ۶۷۴در گذشت و در بقعه خویش درگورستان خفیف مدفون شد.

پسرش **شیخ بهاءالدین علی‌بن ابی بکر** سالك و عارف و سر چشمه خیروکرامت بود. مشایخ زمان را درك‌کرد و از آنان سودها برد . در مسجد **جامع مسعودی** وعظ می‌گفت . درسال ۷۳۹ وفات‌یافت ودرجوار تربت پدر بخاك سپرده‌شد . قبراین‌پدر و پسرهم اکنون درگوشه‌ای ازدبیرستان شاهپور باقی‌است.

معین‌الدین ابوذرعبدالله کتکی

ابوذر پس‌ازآنکه تحصیلات متداول خودرا درشیراز بپایان رسانید، بعراق و شام مسافرت‌کرد ودرآن نواحی بتکمیل معلومات خویش پرداخت ، نزد**ضیاءالدین عبدابوهاب‌بن سکینه** (صحاح‌سته) را خواند.

این ضیاءالدین‌ازصوفیان وعلماء بزرگ‌شافعی بودکه ابن الاثیر نویسنده تاریخ **الکامل** نیز از شاگردان اوبوده‌است .

معین الدین‌درمکتب‌ضیاء الدین **جمع بین‌الصحیحین** ازحمیدی راهم خواند و چون به عرفان علاقمند بود از دست استاد خویش خرقه پوشید و بسوی شیراز حرکت‌کرد .

پس از رسیدن بشهر خود درخانقاه عبدالله خفیف مأوی گزید وشصت‌سال‌مفتی بود ودرمنصب **شیخ‌الشیوخی** فارس بخدمت خلق میپرداخت.

ازآنجاکه مشایخ وصوفیه نسبت بدوزیاد مأنوس بودند درخواست‌کردندکه در نماز جمعه باو اقتداکنند.

از خصائص اخلاقی او اینکه هیچوقت درسخن گفتن فخر نفروخت وحال آنکه علماء آن روزگار فخرفروشی را از ملزومات زندگی اجتماعی خود می‌دانستند . از رنجانیدن دیگران پرهیز داشت وپیوسته برای کسانیکه از او بدگوئی میکردندطلب آمرزش می‌نمود.

بسیاری ازمشاهیر علماازشاگردان او بودند ودر آن زمره اندصدرالدین ابوالمعالی مظفر -شیخ صائن الدین حسین-استادمتبحر نورالدین عبدالقادر حکیم وامیراصیل الدین عبدالله علوی.

تاریخ وفات اوذی الحجه سال ۶۵۱ میباشدکه درزاویه‌ای در جوار رباط شیخ عبدالله خفیف دفن شد.

حسین بوشکانی ویك نکته جغرافیائی

در اواخر سال ۱۳۳۶ شمسی در **محله گودموتابها** که درجنوب شرقی شیرازواقع شده دوسنگ قبر از زیرخاك بیرون آمد. یکی از آندوبنام (**شیخ عمادالدین محمود** بود و روی دیگری نام (**حسین بوشکانی**)بچشم میخورد.

کشف سنگ گورحسین بوشکانی یك نکته جغرافیائی را روشن ساخت وجای آن داردکه بتوضیح درباره آن بپردازیم:

درکتب وتذکره‌های موجود، گورستانهای مهم شیرازرا درهفت نقطه نام برده‌اند

۱ - **خاکستان شیخ عبدالله خفیف** که بازار وکیل و دبیرستان شاهپور فعلی قسمتی از آن بوده است.

۲ - **خاکستان مسجد عتیق** وحوالی آنکه امروز به مسجد جمعه مشهور است

۳ - **گورستان باهلیه** در محله سرباغ

۴ - **خاکستان درب سلم** که اکنون نیزقبرستان شهروبه **دارالسلم** مشهوراست.

۵ - **گورستان مصلی** ، از قربانگاه تا مشهد **حضرت علی بن حمزه**

۶ - **خاکستان باغ نو** درحوالی مرقد سید علاءالدین حسین

۷ - **خاکستان شیرویه**

محل خاکستان شیرویه نزدمحققین نامعلوم بود وکسانیکه طی چند قرن اخیر کتبی در این زمینه تألیف‌کرده‌اند بعلت دردست نداشتن قرینه نتوانسته‌اند محل آنرا تعیین نمایند.

(شدالازار) فصل چهارم‌کتاب خود رابه خاکستان **(ام کلثوم وشیرویه)** اختصاص داده واین قرینه نشان میدهدکداین دوگورستان درجواریکدیگرواقع بوده‌اند. کشف سنگ‌گور حسین بوشکانی در قسمت غربی (گود موتابها) کاملا روشن کردکه این خاکستان از محل‌کشف سنگ تاحول وحوش‌گودموتابها واقع بوده زیرا صاحب (شد الازار) بقعه حسین بوشکانی را درگورستان شیرویه نام میبرد.

اما آنچه ازصاحب گور برما روشن میباشداینست کدنام‌او **شیخ جمال الدین محمود حسین بوشکانی** است . عالمی زاهد بودکه از دنیا اعراض میکرد و عمر خود را بعبادت میگذرانید. با بسیاری از مشایخ ملاقات‌کرده بمصروشام مسافرت نموده ، ازعلماء آن دیار بهره‌ها برده است. پس‌ازبازگشت ازآن سامان درهمسایگی **شیخ احمد حسین** مشهور به **ابابکر** ساکن شد . علت آنرا نیز چنین ذکر میکنند که روزی بزیارت قبرشیخ احمد حسین رفت وهمینکه دربرابرتربت او ایستادگفت شگفتا؛ مثل اینکه شیخ بمن میگوید نزدما باش و از ما دورمشو.

بعلت این الهام درهمان بقعه‌اقامت‌کرد وباسایر سالکان‌بعبادت پرداخت تا در شوال سال (۷۵۵) وفات کرد واورا درهمان محل دفن‌کردند

عمادالدین محمود

سنگ دیگر متعلق به **عمادالدین محمود** است. این سنگ بشکل صندوقی است که داخل آن مجوف میباشد. درامتداد بدنه‌های طولی آن خطوط کوفی دیده می‌شود که کاملا سالم مانده و برسطح جانبی که در امتداد عرض واقع شده مشخصات صاحب لوح رانقر کرده‌اند.

عمادالدین ابوطاهر عبدالسلام بن محمودبن محمد حنفی در تذکره ها بعنوان عالم علامه خوانده شده و تألیفات وی نیز مؤیدآنست که ازمشاهیرعصر خود بوده است.

آنچه اززندگی اودرکتب موجود منعکس می‌باشداینست‌که به‌بسیاری‌ازشهرها مسافرت نموده وصحبت بزرگان را در یافته است. عصروی مصادف باپر ماجراترین حوادث‌فارس‌است‌که‌پیوسته شیرازمیدان‌کارزاروزورآزمائیهای‌شاهان‌وشاهزادگان‌وحکام اتابکان وامرای شبانکاره وسلطان غیاث‌الدین وپسر دیگرسلطان محمد خوارزمشاه‌بوده است ودر این گیرودارا ختلافات وزراء وامناء نیز بربغرنج‌کردن اوضاع میافزودودر نتیجه‌مردم پیوسته‌درمعرض نهب‌وقتل‌وغارت وبیداد مهاجمی قرارمیگرفته‌اند. درچنین محیطی‌است که‌زمینه برای‌پرورش‌دوفکر فراهم‌است. عده‌ای‌ممکن‌است‌نسبت‌بهمه‌چیز بد

بین و بی‌اعتنا شوند و برخی دیگر رو بجانب عرفان می‌گذارند زیرا عرفا بزرگترین تسلی دهندگان وجدانهای آزرده مردم بوده‌اند. آنان بمردم میآموختند که رنج وغم در تصفیه ضمیر و تزکیه نفس مؤثر است و بروی مردم که جز تیرگی حوادث و دود و آتش سوزیها چیزی نمیدیدند دریچه‌ای از جهانی معنوی گشوده بر خرابه‌های شهرها و اجساد کشتگان و آثار نهب و چپاولها و بیرسمی‌ها رنگی از تعبیرات شیرین و دلچسب عارفانه زده دل رمیده افسردگان را آرامش می‌بخشیدند.

در جریان چنین محیطی بزرگان یا مانند سعدی برای دوری از اینگونه صحنه‌های فجیع و سیر آفاق و انفس جلای وطن مینمودند یا مانند حافظ کنج عزلت را برگزیده و از ریاکاریهای امثال امیر مبارزالدین و میر عماد سالك خون دل می‌خوردند.

شیخ عمادالدین مانند معاصر خود سعدی راه سفر پیش گرفته ببغداد که در آنزمان (مدینة السلام) خوانده می‌شد رسید. در آنجا با شیخ الشیوخ شهاب‌الدین عمر سهروردی ملاقات نموده از همنشینی با او بهره‌ها برد. سپس بشیراز بازگشته بافاده تشنگان دانش وارشاد طالبان سیر و سلوك پرداخت. بسیاری از بزرگان، علم وادب را ازوی آموخته‌اند از آنجمله باید **سراج الدین حسین شیخ الاسلام** را که خود از جمله کبار افاضل و ائمه عصر بوده نام برد.

سراج‌الدین **(مصابیح)** و **(صحاح)** را از او استماع کرده بود. از کسان دیگری که در کارهای علمی وادبی با او تماس داشته‌اند شیخ ابوالفتح عجلی- ابوالمکارم لبان مغمر القرشی را نیز باید متذکر شد. عمادالدین نه فقط بتدریس وارشاد می‌پرداخت بلکه تألیفات عدیده‌ای نیز نموده که مورد اعتماد ورجوع فرق مختلف اسلامی بوده است مقروآت واستجازات خود را در کتاب **(صنوان الدرایه)** درج نموده. علاوه بر آن هفت کتاب مهم دیگر تألیف کرده است که اسامی آنها بدینقرار است.

کتاب منشوره درفقه- ذخیرة العباد الی یوم المعاد-فضل المساجد-شرف المساجد الوسائل نسل الفضائل-کتاب المعلی-کتاب الاطراف

-تاریخ فوت اوهم در تذکره‌ها وهم برروی سنك مکشوفه ربیع الاول ۶۶۱ هجری قمری مذکوراست که درقبرستان خفیف دفن شده وسپس همانطورکه روی سنك منقور است بدستور یکی از عمال سلغری بدبقعه‌ای که در خاکستان شیرویه برایش ساخته بودند منتقل شده.

مشایخ بلیانی

یکی از خاندانهائی که در علم ومعرفت و تقوی وتصوف نه فقط در فارس بلکه در تمام قلمرو اسلامی اشتهار داشت خاندان **بلیانی** است. از افراد این خانواده فقط **سعیدالدین محمد** در شیراز مدفون است.

بلیان از قراءکازرون است که ابوعلی دقاق از آنجا برخاست.دقاق از عرفای معروف قرن چهارم هجری بود. یك پسر و یك دختر داشت نام پسرش **اسمعیل** است که جداعلای مشایخ بلیانی کازرونی است.دخترابوعلی، **فاطمه‌بانو** همسر **قشیری** معروف صاحب رسالةقشیریه است که شش فرزندش همگی اهل فضل ودانش بودند. **ابوعلی دقاق** در سال چهارصد وپنج در نیشابوروفات یافت ودر همانجا مدفون شد.

پسرابوعلی دقاق اسمعیل و فرزنداسمعیل **عمرو**،فرزند عمرو **احمد** وفرزند او **علی** وپسروی **نجم الدین محمد** بوده است که از احوال آنان جز اینکه همگی ازدانشمندان عصر خویش بوده‌اند خبری نداریم. فرزند نجم‌الدین محمد موسوم است به **ضیاءالدین مسعود** .اورا از سرآمدان علوم وکمال خوانده‌اند.ضیاءالدین بشهامت رأی درفارس معروف بوده‌است. نود سال زندگی کرد و در سال ۶۵۵ در گذشت.وی راسه پسر بودبنام **محمد**ـ**زین‌الدین‌علی** ـ و **اوحدالدین عبدالله**.

او حدالدین ازصوفیان مستغرق بودمو مریدان،او راصاحب کشف وکرامات دانسته‌اند

وی درسن هفتادسالگی در سنه۶۸۳ وفات یافت ودرخانقاه خویش در **بلیان** کازرون مدفون است. او حدالدین ابتدا از معاندان شیخ روزبهان بوده است ولی بعداً از او عذر خواست.

زین‌الدین‌علی نیز ازجمله‌افاضل‌ائمه‌وکبارمشایخ‌بود. کتاب مصابیح‌وکتب‌احادیث رادرخدمت **قاضی‌مجدالدین‌اسمعیل‌بن‌نیکروز** خواند. سال‌وفاتش۶۹۳میباشدودر کازرون مدفون است. از شرح حال‌پسر مسعود یعنی محمد چندان اطلاعی نداریم

پسرزین‌الدین علی **امین‌الدین محمد** است که حافظ اورا چنین میستاید.

دگربقیه ابدال **شیخ‌امین‌الدین** که یمن همت‌او کارهای‌بسته‌گشاد

وی بحسن ارشاد معروف بود ومریدانش ازچین تا بلغارستان ببرکت‌نام اومورد احترام بودند. خرقه تصوف را از دست‌عم خوداوحدالدین‌عبدالله پوشید. مؤلف شیراز نامه از مریدان خاص ومعتقد او بوده است وکلمات او را در تفسیر، لطایف، حدیث و شعر در کتابی جمع آوری کرد. در سال۷۱۷ نیز بکازرون میرود وتلقین ذکر از او میگیرد زیراشیخ امین‌الدین ساکن کازرون بود. پادشاهان اینجوی‌فارس‌یعنی**محمود** و پسرانش نسبت بدو ادای احترام فوق‌العاده میکردند. نسخه‌ای از نامه متواضعانه **مسعود شاه** به شیخ امین‌الدین هنوز باقی است. خواجوی کرمانی نیز وی رادر مثنوی گل و نوروز مدح گفته. از جمله چنین‌گوید:

امین ملت و دین شیخ اعظم — مد برج حقیقت کهف عالم

معین الخلق سرالله فی‌الارض — که تعظیمش بودبراهل‌دین‌فرض

ز برج بو علی دقاق ماهی — وز اقلیم ابواسحق شاهی ... الخ

که البته غرض از اقلیم‌ابواسحق، کازرون ، مولد ومدفن شیخ ابواسحق کازرونی است

شیخ امین‌الدین درسال ۷۴۵ وفات‌یافت ودرهمانجا مدفون شد. پسرضیاءالدین مسعود موسوم است به مولانا سعیدالدین محمد .

او را سلطان‌فقها ومحدثین لقب داده‌اند. حسن خلقی داشت‌که کمترکسی‌بپایه

او میرسید از نهایت شفقت وکمال عقل بهره داشت . درفقه وحدیث سرآمد اقران بود. ابتدا نزد شیخ‌الشیوخ امین‌الدین کازرونی درس خواند. وی‌ازخویشان پدری سعیدالدین بود آنگاه ازکازرون بشیراز آمد و ازآنجا بحجاز و کوفه مسافرت کرد . از مشایخ بزرگ شهادتنامه‌های متعدد در باره اجتهاد خود گرفت . سپس بشیراز بازگشت و بتألیف پرداخت . کتابهای او عبارتند از : ۱ ـ مطالع‌الانوارفی شرح مشارق‌الانوار ۲ ـ شفاءالصدور ۳ـ المحمدین ۴ـ المسلسلات ۵ـ مولودالنبی ۶ـ روضة‌الرائض فی‌علم‌لفرائض ۷ ـ جامع‌المناسك .

سعیدالدین همچنین بشرح کتاب ینابیع‌الاحکام پرداخت ولی آنرا بپایان نرسانید . در رباط شیخ کبیر درس میداد. ازخصوصیات او اینکه اهل دانش راگرامی میداشت ودانش پژوهان و محصلین را تشویق میکرد که آداب را رعایت کنند و تقوی را از دست ندهند ، خود را از دام حرص وآز دور نگاه دارند وعفت بیان داشته باشند و عیوب دیگران را بر زبان نیاورند وخود سرمشقی دراین باره برای همگان بود. در جمادی‌الاخر سال ۷۵۸ روی ازجهان بگردانید ودرصحن رباط خویش که نزدیك‌شیخ کبیر بود مدفون گردید .

خاندان بزغش

عالم‌وعارف ومحقق،شیخ **نجیب‌الدین علی‌بزغش** درخانه پدری‌بازرگان‌وثروتمند بدنیا آمد . پدرش از اهل شام بود که بشیرازآمد و با دختر **قاضی شرف‌الدین محمد حسینی** ازدواج‌کرد. نجیب‌الدین پس ازآنکه تحصیلات‌مقدماتی‌را درشیراز،زادگاهش باتمام رسانید بنابراهنمائی **شیخ ابراهیم‌مجذوب**[1] بعراق رفت و نزدشیخ شهاب‌الدین سهروردی درس خواند . سپس خرقه از دست او پوشید و با اجازه شیخ شهاب‌الدین بشیراز بازگشت ودرآنجا متأهل شد وخانقاهی بنا کرد وبارشاد خلق پرداخت .

از وی لطایف بسیاری نقل کرده‌اند.ازجمله اینکه روزی باو گفتند سرتوحید را بازبانی روشن بیان کن. شیخ گفت (دوآئینه و سیبی) یعنی اگر سیبی را میان دو آئینه قرار دهند و در آئینه‌ای بنگرندتا بی‌نهایت، سیبهای متعدد دیده میشود و این اشاره به وحدت وکثرت است . یکی از فضلاء که در محضر او حضور داشت این‌معنی را بنظم آورد وگفت :

شیخی کامل نجیب دین پیرکهن	این حرف نوآورده بصحرای‌سخن
گفته کهزوحدت ارمثالی‌خواهی	سیبی و دو آئینه تصور میکن

۱ـ **شیخ ابراهیم مجذوب** دربین‌مردم معروف بدیوانه بودوحرکات دیـوانه واری نیزازاو سرمیزد .

روزی دیگر فرمود که پیوسته وصف خال معشوق میکنم و این عجب که او را خود خالی نیست وگفت میخواهم کسی این معنی را بنظم آورد. همان فاضل گفت:

ای آنکه ترا بحسن تمثالی نیست　　چون حال من از خال رخت خالی نیست
وصافی من همه ز خال رخ تست　　وین طرفه که بر رخ توخودخالی نیست

وفات علی بزغش در شعبان ۶۷۸ روی داد و در گورستان **جامع عتیق** بخاك سپرده شد پسرش **ظهیرالدین عبدالرحمن** جانشین شایسته‌ای برای پدر بود. هنگامی که مادرش حامله شد شیخ شهاب‌الدین سهروردی پاره‌ای از خرقه خود برای او فرستادتا نوزاد اورا درآن به پیچند وازآغاز زندگی خرقه پوشی را آغاز کند.

چون ظهیرالدین بزرگ شددرمحضر پدر تحصیل کردودرهمان ایام حیات پدربه حج رفت. بعدازمرگ علی بزغش پسرش بتدریس پرداخت وکتبی نیز تالیف کرد. کتاب عوارف المعارف شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی راترجمه کرد وتحقیقات خود را هم بر آن افزود.

شیخ صدرالدین جنید

یکی دیگرازافراد این خاندان که شخصیت معروفی است **شیخ‌صدرالدین جنید** نواده ظهیرالدین است که‌شیخ‌الاسلام زمان خویش‌ومرشدی کامل بود. وقتی برای تکمیل معلومات‌در بغداد بسر میبرد، **شیخ‌جبریل** ازراویان معروف وی‌را بخلوت‌گزینی وکشف و شهود تشویق‌کرد. ازاینروچندی مجاورت‌کعبه برگزیدآنگاه بشام رفت ودر آنجا در مصاحبت علما بسر بردوازکتابخانه‌ها برای مطالعه استفاده نمود.

ازجمله شیوخ اوابراهیم بن‌بعلبکی۱ وشیخ‌صلاح الدین خلیل‌بن علائی۲ وشیخ

۱- جمال‌الدین ابراهیم بن‌ابی البرکات معروف به **القرشیه** از فقهای معروف شام ویکی ازبزرگان صوفیه قادریه بود که درسنه ۷۴۰ درگذشت.

۲- شیخ صلاح الدین شافعی ازمشاهیرعلمای شام درقرن هشتم متوفی درسال ۷۶۱ که کتب عدیده‌ای نیزتالیف کرده‌است.

علاءالدین علی بن ایوب المقدسی[۱] ومعمره زینب دختر احمدبن عبدالرحیم المقدسیه[۲] بودندکه درزمان خودازفحول علماء وفقهاء ومحدثین بشمارمیرفتند .

شیخ صدرالدین عمری طولانی کرد. بطوریکه درسالهای آخرعمرسالمندترین شیوخ وافضل واقدم آنان محسوب میگردید . ازتألیفات اوکتاب نقاوةالاخبار من النقلة الاخیارفی شرح احادیث النبی المختاراست .کتاب دیگر اوذیل المعارف فی ترجمة العوارف نام دارد . تاریخ مرگ اوسال ۶۹۱ ثبت است ومدفنش نیز درجواراجدادش می باشد .

۱ـ ازمعاریف فقهاومحدثین شام درقرن هشتم مدفون دربیت المقدس

۲ـ معروف به بنت الکمال ، محدثه بسیارمعروف شام که درعمرخودهرگزشوهراختیار نکردوطلاب حدیث از اقطارعالم برای شنیدن حدیث همواره درمجلس اوازدحام می نمودند درسنه ۶۴۶ متولد شد ودرنود وچهارسالگی وفات یافت .

حلقه مدرسین و مصنفین

درقرن هفتم جمعی ازعلماءوفقهاکه‌کم وبیش ذوق عرفانی نیزداشتند بایکدیگر محشوربودندکه ندفقط جملگی ازمصنفین و مدرسین سرشناس بشمار میرفتند بلکه برخی ازآنان شاگردان بزرگی راهم پرورش دادند . سرحلقه این علماء**مولانانورالدین عبدالقادرحکیم** بودکه طی‌اقامت دربغدادباشیخ‌شهاب الدین عمرسهروردی انسی‌داشت. شیخ نجیب‌الدین علی‌بزغش نیزبااین گروه مجانس بود .

عبدالقادرهم خودراصرف بسط دانش میکرد وازکارهای اواینکه کشاف را که نسخه‌اصلی‌آن درشیرازبود تصحیح کرد.

ازنظراخلاقی نیزبه خوشخوئی وپاك سیرتی و پرهیزگاری وبخشندگی اشتهار داشت . مرگ وی‌بسال ۶۹۸روی دادودرحظیره خویش درگورستان مصلی‌مدفون‌شد.

دیگرازکسانی‌که‌دراین حلقه بودندشیخ **شمس‌الدین عمربن ابراهیم ترکی**است که به‌سبب تألیفات متعددش درتمام فنون دربغدادبسیارمعروف شد. درواسط نیزرباطی ساخت وچند نوبت بشام وحجازمسافرت‌کرد.

شصت سال‌به موعظه مردم پرداخت وصاحب‌ذوق ووجدوبی تکلف وفروتن بود. وی‌خود ازعرفای صاحبدل بشمارمیرفت که خرقه را از دست**شیخ ابوالقاسم**نواده شیخ ابوسعید ابوالخیرپوشید . شیخ‌ابوالقاسم درآنهنگام شیخ **رباط‌بسطامی** دربغداد بود .

عده زیادی ازمتصوفه ازدست**شمس الدین عمر** خرقه پوشیده‌اند . وفات او بسال ۶۰۲ اتفاق افتاد ودرگورستان مصلی مدفون شد ودرجوارش مشایخ بسیاری دفن‌گردیدند.

دیگرازمعاریف این‌گروه سراج الدین مکرم بن‌العلاء ،استادشمس الدین عمر مظفرست وشاگردش شمس‌الدین ابوالمفاخرعمربن مظفر روزبهان وقاضی مجدالدین اسمعیل بن‌نیکروزاست که شرح‌حال آنان راجداگانه نوشته‌ایم .

شرف الدین زکی بوشکانی نیزیکی از حلقه‌های زنجیراین جمع دانشمندان بشمارمیرفت بوشکانی بحق مرجع تمام آن علما بود . همه فنون راآموخته بتربیت دانشمندان نامی همت‌گماشت . **قطب‌الدین محمودشیرازی** ازشاگردان او بشمارمیرفت که‌کلیات قانون بوعلی‌سینا رانزدبوشکانی‌خواند . این‌مردبزرگ در سال ۶۸۰ دارفانی را وداع‌گفت ودرصفه جنوبی مدرسه **بانجیر** درگورستان مسجد جامع‌دفن شد .

دیگر از فضلای این حلقه **فقیه صائن الدین حسین‌بن محمدسلمان**است . وی از زهدان ریاضت‌کش و ازفقهای شافعی بودکه دربین مردم به مفتی جن وانس اشتهار داشت. بارها بزیارت خانه خدا رفت ودریکی از سفرهای خود بنزدشیخ شهاب‌الدین عمرسهروردی رفت وپیرو اوشد . وخرقه از دستش پوشید. **صائن الدین** قبول هدیه فرمانروایان رابرخلاف راه وروش خودمیدانست وبفرزندش سفارش مینمودکه ببارگاه آنان نرود واضافه میکردکه هرکس قطره آبی از آنان بیاشامد لبهایش بسوزد . معیشتش‌ازطریق‌زراعت بود.یکی‌ازحکام وقت میخواست صدق‌گفته‌های اورابیازماید. پس بفرمود تادرشبی تاریک‌چند کیسه زربیام اوانداختند. فقیه تا آن کیسه‌ها را دید گفت پناه میبرم بخدا از اینکه دشمنی قصدکرده مرا از راه خود منحرف سازد.آنگاه بهمسایگان‌گفت تا آن زرها رابراه ریختند.

کتابی **بنام مشایخ فارس** نوشته که یکی از منابع **ابوالقاسم جنید** در تألیف شدالازاربوده است‌اشعاری‌نیز سروده که پختگی چندانی‌نداردودلیل‌آنهم روشن است

زیرا زاهد را آن ذوق و وجدنیست‌که شوری دردل پیداکند وبطورناآگاه مکنونات درونی را برروی‌کاغذ آورد. دوبیت ازاشعارش اینست:

امر علی المقابر کل یوم ولا ادری بای الارض قبری

و افرح کلما از داد مالی ولا ابلی علی نقصان عمری

یعنی هرروز برگورها میگذرم ولی نمیدانم‌که مزارمن‌کدام است.

شادی میکنم هرزمان‌که برثروتم میافزایم وبرکوتاهی عمرم نمیگریم. در سال ۶۶۴ درگذشت ودر خانقاه خود درگورستان باغ نو در **محله گچ‌کاران** مدفون شد. مدرسه **سادات طویل** نیز درآن نزدیکی بوده است.

روز بهان فرید

در شیراز سه خاندان بنام (**روزبهان**) معروفند . یکی **روزبهان بقلی فسائی** ـ دیگری **روزبهان باغ نوی** وسومی **روزبهان فرید** که در اینجارجال نامی خاندان اخیر را نام میبریم:

۱ ـ شیخ فریدالدین روزبهان

علامه زمان خویش بودکه دربین صوفیه احترامی فوق العاده داشت. درتفسیرو حدیث ووعظ اشتهار داشت. بآرامگاه شیخ‌کبیر میرفت و از تربت او همت میطلبید . در مسجد جامع عتیق برای مردم حدیث وتفسیر میگفت. درعلم قرائت نیز عالم بود. درسال ۶۲۸ درگذشت ودرگورستان مصلی مدفون شد.

پسرش **عزالدین محمد** از فرزانگان شیراز بشمار میرفت . پس از وفات پدر جای او را درمسجد جامع عتیق گرفت . از اصحاب **شیخ حجةالدین ابهری** از فقهای شافعی ومشایخ صوفیه بود. سفری بحجازکرد وصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی را دریافت و از دست اوخرقه پوشیدکه این خرقه بین فرزندانش باقی ماند. درجوارخانه رباطی ساخت و درآن بمسافران وفقیران مسکن وغذامیداد. درسنه ۶۲۷ وفات یافت ونزد پدربخاك رفت.

فرزند عظیم‌الشأنش **خواجه‌امام الدین داود بودکه**درمعرفت مقامی‌شامخ‌داشت.

تلقین ذکر وطریقه ارشاد ودعوت را از شیخ **نجم الدین کبری** وشیخ **تاج الدین‌اشنهی** آموخت . پدرش خرقه‌ای را که از دست شهاب الدین سهروردی گرفته بود بر پسر پوشانید. اتابك ابوبکر بسیار معتقد او بود و بهمین جهت امامت خاصه واحتساب شهر شیراز را بدو تفویض نمود. در سال ۶۷۱ درگذشت و در بازار کفش دوزان در محله مسجد جامع مدفون شد.

پسرش شیخ **فرید الدین عبدالودود** ازعلمای متواضع ومشفق وخوشحوی، جانشین پدر و صاحب خرقه شد . شصت سال در مسجد جامع سنقری وعظ میگفت . سلاطین او راگرامی میداشتند و اعیان برای حل وفصل امورخود بدومتوسل میشدند وقضاة از او بیم داشتند.وفاتش بعدازسال۷۴۵ بوده ودرنزد پدرمدفون شد.

ضیاءالدین ابوالحسن مسعودبن محمود شیرازی

ازعلما وزهاد بود . دریکی از سفرهای خویش صحبت امام فخرالدین رازی رادرك کرد و ازاو علوم نقل مینمودوازآثارش نسخه‌می نوشت

آنگاه بخدمت شیخ نجم‌الدین کبری[1] شتافت واز دستش خرقه پوشید ومصنفات شیخ را نزدخودش خواند، سپس بشیراز بازگشت و بتدریس وافاده علم پرداخت، دانشمند بنامی مانندصدرالدین ابوالمعالی وفقیه صائن ازجمله شاگردان او بوده‌اند.

در زمینه تألیف نیز آثار با ارزشی از خود باقی گذاشت . تصنیفات مسعود بشرح زیراست :

۱ـ ادالةالحق علی‌الباطل

۲ـ القناعة

۳ـ منائح‌السنی وفضائح المشبهی

۱ـ شیخ‌نجم‌الدین کبری از معروفترین مشایخ عرفا دراواخر قرن‌ششم واوایل‌قرن هفتم است که در سال ۵۱۸ هنگام حمله مغول بخوارزم بقتل رسید . چنگیز قبل از حمله بخوارزم باو پیغام دادکه شهررا ترك کند و بنزد او برودتا از مرگ نجات یابد ولی‌نجم الدین جواب داد هفتادسال است که‌باغم وشادی مردم شهر شریکم اکنون که هنگام نزول بلاست مروت نباشد مردم‌راترك کنم

باشیخ شهاب‌الدین سهر وردی بمعارضه برخاست ودرجواب کتاب شهاب‌الدین بنام رشف‌النصائح الایمانیه‌فی‌کشف الفضائح الیونانیه‌کتابی نوشت‌که‌آنرا کشف‌الاسرار الایمانیه وهتك‌الاسفارالحطامیه نامیدآنگاه درذیل آن‌دورساله نوشت بنامهای‌اشارات الواصلین‌والکنه.

اشارات لطیف ومباحثات عمیق ومحاورات دقیقی ازاونقل‌کرده‌اند درسال۶۵۵ درگذشت ونزد شیخ‌کبیر دفن‌شد ازمسعود اولادانی باقی ماندکه یکی از آنان موسوم است‌به **امام ناصرالدین‌ابوحامد محمود** . عالمی عابد و زاهدی پاکدامن بشمار میرفت بسیارگوشه گیربود بطوریکه ازخانه خارج نمیشدمگر برای رفتن بمسجد . هر هفته شبی بمغاره‌ای دریکی ازکوههای اطراف شیراز می‌رفت ودرآنجاشب زنده داری‌می کرد.درسال ۷۵۰ وفات یافت ونزدپدرش دفن‌گردید.

امیر اصیل الدین عبدالله

در کوچه **لشکری شیراز** بقعه **امیر اصیل الدین عبدالله بن علی علوی** و پسرش **امیر ناصر الدین یحیی** قرار گرفته. در کتاب فارسنامه ناصری در این باره خیلی مختصر می نویسد (مرقدوی درجانب صبوی باغچه **منصوریه** واقع است)

طی چند ده سال قسمت مهم باغچه منصوریه توسط مردم غصب شده بطوریکه اکنون باغچه منصوریه تا بقعه مورد بحث مسافت زیادی فاصله دارد. ازاین بقعه که قبلا وسیع بوده اطاق کوچکی موجود است که در آن دوقبر مورد بحث قراردارد.

قبر اول کـه معجری چوبین برروی آن انداخته اند از آن امیر اصیل الدین و دیگری که در جنوب آن قرار دارد مربوط به قبر پسرش امیر ناصر الدین میباشد. آنچه درباره پسرش میدانیم اینست که وی جامع علوم معقول و منقول بوده، چندی نیز منصب قضاوت شیراز را برعهده داشت که طی آن مدت با عدالت رفتار می کرد و درهای ظلم را بر مردم بست. در فقه تصانیفی ازخود باقی گذاشت و افرادزیادی ازکتب ومحضرش بهره می بردند. مرگش نیزقبل ازسنه ۷۰۰ اتفاق افتاده است. ازاین خانواده دو شخصیت دیگر نیز میشناسیم که نام یکی **امیر رکن الدین عبدالله احمد** واعظ نواده دختری امیراصیل الدین است. سیدی حنفی مذهب بودکه بعزلت وانفراد میگروید ووعظ میکرد ودر

۷۵۵ هجری وفات یافت و در کوچه **سختویه** (سرباغ) دفن شد و دیگری پسرش **امیرسیف الدین** است که از ابرار بود و شصت سال در مسجد عتیق و مسجد مسعودی بوعظ اشتغال داشت. در اثنای وعظ حالت وجد و ذوق و گریه‌ای بدو دست میداد که در دلها اثر میکرد. وفات او را سال ۸۷۳ نوشته‌اند و نزد پدرش در همان کوچه سختویه مدفون شد. اینک دامنه سخن را ببحث درباره امیر اصیل الدین میکشانیم:

نامش **امیراصیل الدین عبدالله بن علی علوی محمدی** است. نسبت **محمدی** بنابذکر مجمل فصیح خوافی بعلت اینست که وی از اعقاب **محمد حنفیه** فرزند علی بن ابیطالب بوده است عمدة الطالب نیز اشاره میکند که در عنوان اولادان امام محمد حنفیه نسبت (محمدی) ذکر میشده است.

درقرن هفتم علماء عصر، اصیل الدین را امامی فاضل و بزرگوار میشمردند که وقت خودرا صرف احیاء سنن مذهبی میکرد.

در آنزمان بعلل اجتماعی، علماء ازعقاید مختلفی پیروی میکردند. دسته‌ای که اکثریت را تشکیل میدادند و نسبت بجریان روزخوش بین بودند بعلم حدیث روی میآوردند زیرا علوم نقلی چندان باتفکر سروکار ندارد و درحقیقت کسانی که تن بوضع موجود در میدهند از این رویه پیروی میکنند. ولی قشرهای سر خورده بدنبال جریاناتی می رفتند که بنحوی از انحاء اصول عقاید این دسته را مورد حمله قرار میدادند.

اصیل الدین ازعلماء بزرگ حدیث بود که بامعتزله مبارزه میکرد وحتی برای شکست آنان که محیط مدارس را بمراکز انتشار عقاید خود تبدیل کرده بودند به اتابك متوسل شد.

در دوران زندگی رسول اکرم هرگاه مسلمین بخصوص اصحاب و تابعین بمشکلاتی در تفسیر قرآن برمی‌خوردند از پیشوای خود پرسش می‌کردند و جواب کافی می‌شنیدند.

بعلاوه اقوال و کردار ورفتار پیغمبر را پیوسته سرمشق خودقرار داده می‌کوشیدندطبق آن رفتار کنند. این اقوال واخبار تا اواخر عهد اموی سینه به سینه‌نقل‌میشد و کسی بفکرضبط آنها نبود . یکی ازعلل عمده‌این غفلت این بودکه عمر خلیفه ثانی‌ازترس آنکه مبادا قرآن با حدیث مخلوط شود اکیداً دستور داده بود که کسی حدیث نقل نکند وهر حاکمی‌راکه بایالتی میفرستاد ابتدا در این‌باره‌باوهشدادمی‌داد. جانشینان عمر نیز اصرار درجمع‌آوری حدیث نداشتند .بتدریج هرچه از تاریخ رحلت پیمبر می‌گذشت احادیث مجعول بیشتر در دسترس‌مردم‌قرارمیگرفت بهمین‌جهت ازنیمه‌اول قرن دوم هجری ضبط وجمع‌آوری آنها مورد توجه قرارگرفت.

علماء این فن، علم حدیث را بدوشعبه تقسیم کردند یکی (**درایةالحدیث**) که‌عبارت است ازبحث در مفاهیم الفاظ ودیگر(**روایت‌الحدیث**) که از احوال روایت کنندگان تاحضرت رسول بحث می‌کند.

تتبعات علماء درعلم‌الحدیث در ابتدا ازجریان اصلی منحرف شده‌درراه‌مبارزه بافقهای عراق‌کشیده‌شد ودرنتیجه حدیث بعنوان خادم علم‌فقه در آمد . از قرن سوم نوبت نقادی علم‌حدیث فرا رسید وعلماء فن درصدد بر آمدند صحیح را ازسقیم جدا سازند.ازاین‌زمان تألیف‌کتب صحاح مدنظرقرارگرفت. معتبرترین کتب‌حدیث‌درمیان عامه شش‌کتاب است که‌مشهور بکتب‌سته می‌باشند وعبارتنداز:

۱ ـ جامع‌الصحیح تألیف امام محمدبن اسمعیل بخاری متوفی درسال ۲۵۶

۲ ـ کتاب صحیح‌تألیف‌ابوالحسین مسلم‌بن‌الحجاج‌نیشابوری متوفی درسال۲۶۱

۳ ـ کتاب سنن تألیف ابن ماجه متوفی درسال ۲۷۳

۴ ـ کتاب سنن تألیف ابی‌داود متوفی درسال ۲۷۵

۵ ـ کتاب جامع تألیف الترمذی متوفی درسال ۲۷۹

۶ ـ کتاب سنن تألیف النسائی متوفی درسال ۳۰۳

علاوه براینها غالباً کتاب (المسند) تألیف امام محمدبن حنبل (متوفی درسال ۲۴۱) را هم براین شش کتاب میافزایند .

درهمان عصر که جمعی بدنبال تدوین علم حدیث وپایه‌گزاری فقه رفتند یعنی در اواخر عهد اموی ، بحث درباره جبر و اختیار بتدریج موجب ظهور عقیده تازه‌ای موسوم به مذهب **عدل** و**توحید** گردیدکه مخالفین، آنانرا **معتزله** میگفتند .

یکی از شاگردان **حسن بصری** (متوفی در ۱۱۰ هجری) بنام **واصل‌بن عطا** (۸۰-۱۳۱) برسرمسئله کفروایمان با استاد خویش اختلاف عقیده پیداکرد ودرنتیجه از مجلس بحث ودرس اوطردگردید. یکی دیگرازدوستانش بنام **عمرو بن عبید**متوفی در سنه ۱۴۵ بدوپیوست وشروع بنشرعقایدخویش نمودند.اختلاف از اینجا ناشی شد که حسن بصری فاسق را کافرمیدانست ولی واصل میگفت فاسق کافرمطلق نیست زیرا شهادت را برزبان جاری‌کرده واعمال خوبی نیز از اوسرزده . چنین کسی را فقط باید مؤمن ندانست .

این اختلاف نظرساده چون با مخالفت روبرو شد واضعین را مجبور ساخت در زمینه‌ایدئولوژی موضع‌بگیرند بدین ترتیب‌سیستم‌فلسفی‌تازه‌ای پیدا شدکه برپایه‌های استواری بنا گردید .

معتزله بتدریج بشعبانی تقسیم شدند که تعداد دسته‌های آنان را تقریباً بیست فرقه میشمارند ولی تمام‌آنها درپنج اصل با یکدیگر توافق داشتند .

انتشار عقاید معتزله خیلی سریع بود . مخصوصاً در ادواری که آزادی فکر و بیان بیشتری وجود داشت به نهایت رونق میرسید . این مکتب در بصره پی‌ریزی شد ولی بعداً یکی از دانشمندان آنجا بنام **بشربن معتمر** متوفی در سنه ۲۱۰ ببغداد رفت ودرآنجا تربیت یافتگان جدیدی بجامعه تحویل داد .

اصول عقاید معتزله بر پایه‌های فلسفی مانند **انکار جسمیت** ، **توحید** ، **عدل** ، **اختیار**، **استحاله** ، **رؤیت** وغیره قرار دارد وبالطبع بحث واثبات این عقاید مستلزم‌توجه به فلسفه ومنطق میباشد . بهمین جهت آنان تکانی بافکار مسلمانان درقرن دوم و سوم وارد آوردند که گلهای شکوفان و عطرآگین دانش ادوار بعدی را باید نتیجه همان

غنچه‌ها وجوانه‌ها دانست .

از هنگام ظهور معتزله ، محدثین وفقها بدآزارآنان پرداختندواین مزاحمتها را که معمولا بکمك حکام وقت انجام میگرفت گاهی با نوشتن بعضی کتب ردیه توأم میساختند .

شیعیان امامیه اثنی عشریه وزیدیه واسمعیلیه اصول عقاید خود را مستقیما از معتزله گرفتند بطوریکه درتاریخ عقاید اسلامی معمولا محدثین نام شیعیان و معتزله را در ردیف هم میآورند. کتب متعددی که معتزله‌تصنیف نمودند کم‌کم اساس علم‌کلام اسلامی را طراحی کرد ورواج همین‌کتب محدثین را بشدت ناراحت میساخت .

عیسی جسید مینویسد (امیراصیل‌الدین چون دید معتزله اصول عقاید خود را بین عوام و خواص انتشار داده‌اند عزم سفر کرد وگفت در دیاری که عقاید باطل و گمراه‌کننده خریدار دارد نبایدبسر برد)چون تصمیم وی را به اتابك ابوبکرخبردادند دستور داد در مدارس ، کتب اهل سنت تدریس شود و کتب شیعه و معتزله که از نظر ایشان ضاله وبدعت‌آمیزاست کنارگذارده شود .

امیر اصیل‌الدین که اینهمه در مخالفت با معتزله پای میفشرد از فحول علماء حدیث بود .

وی کتاب بخاری را از **شیخ علاالدین خجندی** [1] وجامع‌الدارمی [2] وصحیح‌مسلم را از شیخ **عبدالرحمن بن عبداللطیف بن‌اسمعیل‌سعدنیشابوری** شنید .

سنن ترمذی را نیزاز عبدالرحمن مذکوروابوحفص‌عمردینوری‌استماع نمود.

---

۱ ـ **شیخ علاءالدین خجندی** متوفی درسنه ۶۳۷ هجری قمری یکی از بزرگترین علماء حدیث بودکه نزد **ابوالوقت** تحصیل‌کرده. مابین این‌ابوالوقت با**بخاری** فقط سه‌واسطه بوده ابوالوقت درسن نودوپنجسالگی دربغداد بسال ۵۵۳ درگذشت.

۲ ـ جامع دارمی‌تألیف **ابومحمد عبدالله بن عبد الرحمن** سمرقندی تمیمی دارمی است‌که در ۲۵۵ وفات یافت.

از جمله مشایخ او شیخ **شهاب الدین فضل الله تورپشتی**[1] و شیخ **شمس الدین محمد بن صفی** کرمانی[2] و شیخ **معین الدین ابوذر کشکی**[3] بوده‌اند.

در باره مسائل مهم دینی کتب معتبر ومهمی نوشته که از آنجمله **مفاتیح الهدی** است. این کتاب شامل احکام و حدیث بوده است. شیخ بمسافرت رغبتی نداشت. در مسجد جامع عتیق شیراز باعباراتی ساده وعوام فهم موعظه میکرد و میکوشید ذهن مردم را از تلقینات معتزله دور نگاه‌دارد. بهمین جهت باحرارت و پشتکار وعظ مینمود ودر اداء مطلب هرگز کم و بیشی جمعیت را در پای منبردر نظر نمیگرفت و نسبت برغبت یااکراه مردم اعتنائی نداشت بلکه احادیث اسلامی را مطابق بامشرب خود بیان میکرد.

برای اصیل الدین کرامات زیادی قائل بوده‌اند حتی پس از مرگش تربت اورا شفای دلهای دردمند میدانستند. ازآنکه او همیشه حدیث برای مردم نقل میکرده و در این نقلیات تکیه‌کلام برمعجزات وکرامات است طبیعةً شنوندگان نیز معتقد به‌کشف وکرامات‌میشوند. وفاتش در سال ۶۸۵ اتفاق افتاد. درشیرازنامه وهزار مزار نوشته‌اند در **محله‌سراجان** مدفون است. از اینجا معلوم میشودکه‌کوچه لشکری فعلی را در آن زمان (محله سراجان) میگفته‌اند.

---

۱ - شیخ **شهاب الدین** از محدثین وفقهای شیراز بوده‌که بنابر خواهش قتلغ ترکان خاتون بکرمان مهاجرت نمود ودرهمانجا بسال ۶۶۱ درگذشت.

۲ - شیخ **شمس الدین** ازعلماء بزرگ قرن هفتم متوفی بسال ۶۴۲ که درگورستان مصلی شیراز درجوار قبر پدرخود مدفون شد.

۳ - شیخ **معین الدین ابوذرعبدالله بن جنید روزبه الکشی** از بزرگان عصر خودبود که پس ازبازگشت از سفر حجاز در رباط شیخ‌کبیر مجاورت نمود وصوفیه را ارشادمینمود وبالاخره درسال ۶۵۱ درگذشت و در جنب شیخ کبیر واقع در محل فعلی دبیرستان شاپور مدفون شد.

سادات طویل

ازخاندان **سادات طویل** که‌درشیراز خاندانی بافضل ومورد احترام بوده‌اند سه نفررامیشناسیم که مقدم بر آنان**سیدعزالدین احمد بن‌جعفر** است . وی از نقباء وسادات بلندمرتبه بود . خوئی نرم وقلبی‌رؤف داشت . بافقرا با مدارارفتارمیکرد وبآنان‌کمك می‌نمود ، بشبزنده‌داری وعبادت علاقه سرشاری داشت . سعی میکردکه از تمام سیره پیغمبراسلام پیروی نماید. درمحله**گچ پزان** خانه داشت ومدرسه‌ای بناکردکه‌بمدرسه سادات‌طویل‌معروف‌است.جمعی‌ازفضلادرآن‌مدرسه‌تدریس‌میکردند. احمدبراین‌مدرسه چندپاره زمین وقف‌کرد وکتابهای نفیسی بکتابخانه‌آن هدیه نمود. آنچه درقوه‌داشت درراه خیرونیکوکاری صرف‌کرد . درسال۷۲۳ درگذشت ودرهمان محله‌گچ پزان‌یعنی محله‌ای‌که‌نزدیك دروازه قصابخانه فعلی بوده مدفون شد .

دیگرازافراد مشهورخانواده سادات طویل **سیدجلال‌الدین محمدبن محمدطویل** است . ازعرفای صاحبدل بشمارمیرفت که زیبائی جمال برزیبائی باطنش اضافه شده بود درمجلس نیکان حضور می‌یافت وازرفتن بنزد حکام پرهیز مینمود . اوقات خویش راباتلاوت قرآن میگذرانید وفرزندان خودراشخصا درس میآموخت و آنانرا تشویق بتحصیل‌میکرد. وفاتش‌درسنه ۷۵۴است ودرخانه خوددرهمان‌محله‌گچ پزان‌مدفون‌شد.

پسرش **مجدالدین جعفر** نیزازعلمای بزرك حدیث وعالم بادبیات بود. در مدرسه **نجیبیه** درحالی‌که جمعی‌کثیرازفضلادرمحضرش زانوزده بودند درس میگفت. ابوالقاسم

حمید کتاب شهاب فی الحکم والآداب نیز از او خواند. مرکش درسال ۷۵۸ روی داد و نزد پدرش مدفون شد

۱ـ این کتاب، حاوی بیست هزار حدیث درحکم وامثال وآداب است که قاضی **ابوعبدالله محمد بن سلامه** مصری آنرا تالیف کرده است . این قاضی، شافعی بود ودرعهد خلفای فاطمی مصر مسند قضارا برعهده داشت ودرسال ۴۵۴ نیز درگذشت. عده زیادی ازاهل فضل بر آن شرح نوشته اند که شرح ابوالفتوح رازی مولف تفسیر زاری ازهمه معروف تراست . این شرح موسوم است به روح الاحباب فی شرح الشهاب . قاضی محمد تألیف دیگری دارد بنام المختار فی ذکر الخطط والآثار. این کتاب ازمنابع عمده یاقوت درتألیف معجم البلدان وهمچنین مقریزی در تدوین خطط مشهورخود است .

صدرالدین محمدبن محمود شیرازی

استاد قراء، مرجع اهل نیاز وپیرو مذهب شافعی بود . بدعراق ، حجاز و شام مسافرت‌کرد وبا علماءآن نواحی گفتگوکرد. معروفترین‌این دانشمندان **برهان الدین جعبری**[1] است‌که بروی قراآت سبع وقصاید رائیه ولامیه[2] **امام شاطبی** را خواند . با عرفای شیراز نیز مصاحبت داشت ونزد برخی ازآنان حدیث می‌خواند . پس ازچندی بقعه‌ای در شیراز برای خود بنا نمود و در آنجا اوقات خودرا بتدریس‌قراآت سبع

۱ـ **شیخ برهان‌الدین ابراهیم جعبری** منسوب بجعبر است که‌قلعه‌ای بر ساحل چپ رودفرات بوده واکنون خرابه‌های آن پیداست . وی‌ازمشاهیر قراء زمان خودبودکه کتب متعددی درفن قرائت تصنیف‌کرده است . ازجمله آثارش شرح دوقصیده لامیه ورائیه‌شاطبی است مرگ‌شیخ برهان‌الدین درسال ۷۳۲ روی‌داد

۲ـ قصیده لامیه‌شاطبی‌معروف‌به **حرزالامانی** است‌که آنرا **شاطبیه** نیزمیگویند . این قصیده شامل ۱۷۷۳ بیت درفن قرائت است‌مطلع نیزاینست

بدأت ببسم‌الله فی‌النظم اولا　　تبارك رحمانا رحیماً و موئلا

قصیده رائیه‌شاطبی نیز به‌عقیلةاتراب القصائد معروف‌است‌که سیصدبیت می‌باشدومطلع آن اینست .

الحمدلله موصولا کما امرا　　مبارکاًطیباً یستنزل الدررا

می‌گذرانید . تسلط او برقرآن، عمق‌وشیرینی خاصی بسخنانش میبخشید.

صدرالدین درعین‌حال صاحب ذوق ووجد بود . درحالات وجد درخلوت گریه می‌کرد. نسبت بفقرا بزرگوار، برای‌نیکان‌قابل احترام و برای ضعیفان مهربان بود و ستمکاران‌ازاومی‌هراسیدند.

درسنه ۷۷۶ دست‌از زندگی شست ودرهمان بقعه خویش‌که درمحله‌باغ‌نوقرار داشت مدفون گردید . دوبیت ازاشعار عربی‌اواینست:

خزانةصدری مخزن‌للجواهر ومورد آیات لاهل البصائر

فمانظری الـی الله وحـده ولـست‌ابالی‌باختلاف‌الدوائر

افتخارالدین محمدبن نصرالله دامغانی

ازفضلای بنام بود که علوم وفنون را فراگرفت واز علماء پیشی گرفت آنگاه بتدریس وتصنیف پرداخت دربارهٔ هرحکم بطورمبسوط سخن می‌گفت واحاطه اوبرعلوم باعث حیرت دانشمندان‌میشد. ازتصانیف اوالکاشف فی‌التفسیردرهفت جلدـالمکشوف فی‌التفسیردردوحلد ـ شرح‌المفتاح ـ شرح الفوائد الغیاثیه ـ شرح المواقف ـ شرح الطوالع ـ شرح المطالع ـ شرح آداب البحث ـ شرح المعتقدالصغیرللشیخ الکبیر ـ شرح المنهاج ـ شرح العیون لمولاناعضدالدین عبدالرحمن ایجی ـ شرح الاشارات المسمی بتنقیح العبارات فی‌توضیح الاشاراتـ المدارك فی‌المنطق ـ شرحاء ـ شرح الجواهر. تألیفات دیگری نیزداشتدکه اسامی‌آنها بمانرسیده . درشعبان۷۷۵ درگذشت ونزد **شیخ‌کبیر** دفن است .

مولاناشمس الدین محمد آملی

ازاستادان برجسته وعلماء سرشناس است‌که جامع اقسام عقلیات ونقلیات بود . درزمان سلطنت شاه شیخ ابواسحق بشیرازآمد ومورد احترام آن پادشاه قرارگرفت‌از

آنجاکه شمس الدین محمدقبلادرمدرسه غازانیه تبریزتدریس میکرد در شیراز نیز بعنوان مدرس مدرسه‌ای که **شاه محمواینجو** ساخته بود برگزیده شد . تعدادمصنفاتش زیاد بوده ازجمله‌آنهاست .کتاب نفائس الفنون وعرائس العیون ـ این کتاب دو بار درتهران چاپ شده وموجوداست . نفائس الفون و عرائس العیون شامل معقول منقول است . اشعاری نیزبزبان عربی میسرودکه یك‌شعریازده بیتی‌اودرمقدمه نفائس الفنون بچاپ رسیده . سال وفاتش بعداز۷۵۰ بوده ودرمصلی مدفون گردید .

مولانا قوام الدین عبدالله شیرازی

تحصیلات اولیه را نزد پدرش **مولانا نجم‌الدین فقیه** که از دانشمندان وصوفیان معروف عصر خود بود فراگرفت . آنگاه قراآت سبعه را از **محب الدین جعفر موصلی** آموخت ودختر اورا نیز بزنی گرفت . درفقه ازروش **مولاناقطب الدین فالی** پیروی مینمود. درجامع عتیق بعدازادای نمازجمعه وعظ می‌کرد. مجلس درس داشت وچندتن ازمعاریف منجمله خواجه حافظ شیرازی ازشاگردان اوبوده‌اند . **سراج الدین عمر بن عبدالرحمن** متوفی درسال ۷۴۵ که از فحول علمای زمان خود بود **کشاف** رانزد او آموخت وتقریرات استاد رادرکتابی بنام **کشف‌الکشاف** جمع‌آوری کرد . این کتاب چنان موردتوجه قرارگرفت‌که مظهربحث وفحص ومحیط درس تلقی میشد وحافظ در این باره‌گوید :

بخواه دفتراشعار وراه صحراگیر

چدوقت‌مدرسه وبحث **کشف‌کشاف** است ؟

نسخه‌ای‌ازجلداول این کتاب درکتابخانه خاندان امام جمعه شیرازموجوداست نسخه‌ای ازتمام آن هم‌درکتابخانه‌آستانه قدس رضوی ضبط می‌باشد **شاه‌شجاع مظفری** گاهی درمجلس درس **قوام الدین عبدالله** حضورمی‌یافت‌وشرح **اصول ابن حاجب**تألیف خواجه **عضدالدین ایجی** راباوومباحثه می‌کرد .

قوام الدین خود کتابی بنام **البسط** نگاشت . دوجلد این کتاب‌که بپایان رسید چشمش آب مرواریدآورد ونابیناشد . ازاینرو نتوانست بقیه‌کتاب‌خودرابنویسد .

وی در سال ۷۷۲وفات یافت ونزد پدرش درگورستان خفیف بخاك سپرده شد .

سادات دشتکی

سادات‌دشتکی ازخاندانهائی‌هستند که از قرن پنجم‌بشیرازآمده وتا کنون‌اعقاب آنان خانواده معروفی را تشکیل میدهند.

افراد این خانواده غالباً اهل علم ودانش و تألیف و تدریس بوده‌اند که اینك به ترجمه احوال معروف ترین دانشمندان این طایفه میپردازیم.

اول کسی‌که ازسادات دشتکی بشیرازآمد **علی‌ابوسعیدنصیبنی** است‌که‌درسال چهار صدواند در**محله دشتك** شیراز توطن اختیار کرد. این محله همان جائی است که اکنون به **محله‌منصوریه** معرف شده.

سید ضیاءالدین بن عربشاه که از این خاندان بوددر فارس بقضاوت رسیدسپس در اواخر عمر اعتکاف برگزیـد و بعبادت مشغول شد سال وفـاتش۶۷۵ است و در گورستان سلم مدفون شد.

پسرش‌امیرعزالدین‌اسحق نام داشت وی نیز مانندجداد و اسلاف‌خود ازسادات جلیل القدرونیکوکارانی‌بودکه تکلفـرارها کرده دائمابا تلاوت قرآن دمسازبود بربلا ها صبر میکرد و بدرگاه خداوند شاکربود. برای‌مردم موعظه مینمودو در تصوف‌کتابی نوشت بنام مصباح الدجی.

صدرالدین مظفر میگفت سیدعزالدین زهد و دانش را باهم جمع کرده‌است. در سال

۷۲۷ در گذشت و در مقبره خانوادگی در منصوریه مدفون گشت.

پسر تر **امیر روح‌الدین** نام داشت . کدواضعی عالم وجامع ومفسری دانا بود. بنشر حدیث علاقه داشت . کتابی‌در ترسل نوشت. سال وفاتش ۷۳۴ است مزار او درمقبره خانوادگی است .

برادر وی نیز **امیرصدرالدین‌محمد** موسوم بود. ازبزرگان شیراز وازفضلای‌بنام بود که تواضع وشفقت ومهربانی وبزرگواری اومورد تأئید همگان بود . سفری بـه عراق وآذربایجان‌کرد و با مشایخ عصر خویش ملاقات نمود. مدرسه منصوریه را در محلی که مدفن اجدادش بود بناکرد. درسال ۷۵۴ درگذشت ودرهمان مدرسه‌منصوریه مدفون شد.

پسر وی **ابراهیم** ملقب به **شرف‌الدین** است. صاحب جاه ودانشمند وخوش‌بیان‌وعالی مرتبه بود که درفقر وتصوف نیز مقامی والا داشت باپدرش به عراق وآذربایجان‌رفت واز محضر مشایخ بهره‌مند شدمجلس درس **صدرالدین‌ابومجامع** [1] مشارق الانوار [2] را خواند آنگاه ازدم گرم علاءالدوله سمنانی [3] بهره‌مندشد درراه سیرو سلوك چنان‌پیش

۱ـ **صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم‌بن سعدالدین حموی** درسال ۶۴۴ درآمل‌متولد شد وبرای فراگرفتن علم بنقاط مختلف سفرکرد. درسنه ۶۷۱ یکی ازدختران علاء الدین عطاملك جوینی رابه عقد خود درآورد . در سال ۶۹۴ غازان خان بدست او اسلام اورد و به تبعیت اوصد هزار نفر ازامراو لشکریان مغول مسلمان شدند. در۷۲۲ وفات یافت و در جوین مدفون‌شد.

۲ـ**مشارق الانوار** کتابی‌است در حدیث مشتمل بردوهزار ودویست وچهل‌وشش‌حدیث ازاحادیث صحاح تألیف رضی‌الدین حسن‌بن محمد صغانی نحوی‌لغوی فقیه محدث متوفی درسنه ۶۵۰

۳ـ**شیخ رکن الدین ابوالمکارم احمدبن محمد سمنانی بیابانکی** ملقب به**علاءالدوله**

بقیه درصفحه بعد

رفت که هیچیك از افراد خاندانش بدان مراتب نرسیده پنجاه سال در مدرسه رضویه و مسجد جامع عتیق وعظ می‌کرد. در سنه ۷۸۸ درگذشت و در مقبره خانوادگی بخاك سپرده شد.

سید بهاءالدین حیدر بن سید عربشاه حسینی

از زهاد و عبادشیراز بودکه روایت حدیث وتفسیر مـی‌کرد. درتصوف دوکتاب تألیف‌کرد یکی بنام المصباح لاهل الصلاح ودیگری المفتاح لاولی النجاح‌که دراین کتاب خودرا پیرواامام محمدغزالی نشان می‌دهد.

نزد خالش اصیل‌الدین‌عبدالله دانش‌آموخت وکتاب المفاتیح و تصنیفات‌دیگر اورا از خودش فراگرفت. مردم‌را به اخلاص ودوری ازریا وعظ می‌کرد. سال‌مرگش قبل‌از۷۴۵ یعنی زمان تألیف‌شیرازنامه بوده ودرمدرسه منصوریه که درکوچه برامکه درکوی دشتك واقع بود مدفون شد.

پسرش **امیر تاج‌الدین محمد** نام داشت.ازعرفای‌صاحب قدر وبلندمقام بود.قرآن راحفظ داشت واز احادیث نبوی روایت می‌کرد شصت‌سال مردم‌را به شفقت ورأفت و

بقیه ازصفحه قبل

درسنه ۶۶۹ متولدشد. دراوایل‌جوانی در درستگاه‌ارغون خان خدمت می‌کرد ولی بزودی ازکار دولتی کناره‌گیری کرد و بطلب‌دانش وسیرو سلوك وخدمت مشایخ پرداخت وبالاخره بمرحله‌ای ازکمال رسیدکه اجازه‌ارشادیافت.

در سال ۷۲۷ که امیرچوپان بقصدجنگ باسلطان ابوسعید ازخراسان‌لشکر کشیدوقتی به سمنان رسید ازحسین علاءالدوله التماس کردتانزد ابوسعید از اووساطت‌کند. علاء الدوله بسیار توانگر وبخشنده‌ونیکوکار بود. عوائد املاك‌وسیع پدری‌راصرف‌دستگیری‌فقراوصوفیه می‌نمود. وی پانصد هزار دینار (بپول امروز تقریباً پنج ملیون تومان) از املاك خود وقف صوفیه نمود. تألیفاتش از سیصد کتاب متجاوز بود. علاءالدوله درسال ۷۳۶ درگذشت و در صوفی آباد واقع‌دربیست‌کیلومتری جنوب سمنان مدفون شد وارامگاهش هنوزباقی است.

لطف وتواضع نسبت بهخردوکلان وغنی وفقیر دعوت می‌کرد. علما وسلاطین بزیارتش میآمدند وبرای‌او هدایای فراوان میفرستادند ولی امیر تاج‌الدین دیناری‌ازاین‌هدایا راذخیره نمی‌کردوآنهارا بذل‌وبخشش‌مینمود. درسال ۷۶۴درگذشت‌ونزدپدرش‌مدفون شد پسر امیر تاج‌الدین موسوم بودبه**امیر جلال‌الدین یحیی**

وی‌جانشین‌پدر شد. بر تاریخ‌مسلط بود، درلغت‌ونوادر وامثال‌نیز برهمگنان‌پیشی گرفت حدیث رانزد شیخ شمس‌الدین زرندی ودیگران آموخت ومصنفات اورارواپت می‌کرد. خودنیز تألیفات مفیدی‌بجای‌گذاشت‌که‌از جمله آنها میتوان‌کتاب الاعجوبه ـ کتاب دلائل الحجی ورساله شیخ وشاب رانام برد . با اندرزهای سودمنددربقعه وسیع خویش مردم را ارشاد وهدایت مینمود . نسبت بهشیعیان‌سختگیر بود. و فاتش بعداز تاریخ ۷۶۴ اتفاق افتاد ودرنزد پدربخاك رفت.

رستم بن عبدالله خراسانی

این مرد اگر چه در دانش تحصیلات وسیع و عمیقی نداشت ولی در میدان عمل از چهره‌های بسیار جالب است .

در بقعه شیخ کبیر خدمت میکرد وهر یك ازدرویشان که کاری داشت باو رجوع مینمود. در خوردن غذا امساك میکرد. در خلوت عبادت مینمود. وی نه فقط خدمت درویشان میکرد بلکه در کوچه و بازار نیز بهرکس که احتیاج بکمك داشت یاری مینمود در جوار رباط حمامی بود که شخصا آنرا پاك میکرد و اجازه نمیداد کسی باو کمك بدهد و از اینکه آسایش مسلمین وفقرارا فراهم مینمود لذت میبرد. میگفت هرگاه بدیگران خدمت میکنم خود پرستی را فراموش مینمایم. در اواخر عمر به جعفر آباددر محلی که فعلا تکیه چهل تنان واقع است آمدامیرپیرحسین که از جانب امیر شیخ حسن کوچك فرمانروای فارس بود در آنجاتالابی بزرگ ساخت. مردم در آنحدود سکنی گزیدند واز آب آن غدیر استفاده میکردند. درسایه همین اقدام محلتی در آن حوالی بوجودآمد. درسال ۷۴۱ درگذشت و در همان چهل تنان مدفون شد و شاید اولین کسی است که در آنجا بخاك سپرده‌شده. پس از آن حظیره وی مجمع درویشان وصلحا شد بطوریکه اکنون قبر چهل تن از درویشانی که گویا در زمان صفویه ساکن آن تکیه بوده‌اند در آنجاست. سنگ قبر این چهل درویش‌را

معتمدالدوله فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۷ تجدید کرد. کریمخان‌زند نیز آن حظیره‌را بنحومطلوبی تجدیدبنا نمود. زمینهای اطراف‌تکیه وقف‌برآنجا بودکه اینك ازطرف افراد تصرف شده است. در آنجا دو قبر دیگر وجود دارد یکی از آن‌جمال‌الدین ابواسحق شیرازی‌معروف به شیخ اطعمه است که‌درسنه۸۱۹یا۸۲۷ در گذشته واواخر عمر خواجه حافظ را درك‌کرده، بخدمت شاه نعمت‌الله ولی رسیده وباشاه داعی‌الی‌الله همنشین بوده است و شاه داعی در وفات او مرثیه‌ای سروده .

وی‌بسیاری از غزلیات حافظ را استقبال‌کرده.دردیباچه دیوان خودموسوم به«دیباچه سفره کنزالاشتها»چنین گوید (چنین گوید‌اضعف‌عبادالله الرزاق ابواسحق معروف بحلاج دام نعمته در زمانی که درخت‌جوانی سایه‌گستر بود وشاخ شادمانی از میوه امانی بارور سخنی چندبرسبیل الارتحال مناسب هرمقال دست میداد با خود اندیشه کردم که حکمت آنست‌که سمند سخن بطریقی درمیدان فصاحت‌را نم وشیلان سخن چنان درخوان عبارت کشم که غذا خوران سفره لذت بنوالدای هرچه تمامتر رسند وارباب بلاغت درآن حیران مانند تا موجب‌زیادتی قبول وشهرت‌گردد) .

آنگاه غزلیات حافظ را استقبال کرده که مطلع چند غزل او ذکر میشود .

به پیشم چون خرلسانی گر آری صحن بغرا را
ببوی قلیداش بخشم سمرقند و بخارا را

عیب کاچی مکن ای بورك پاکیزه سرشت
که خمیرش بد فطیر تو نخواهند سرشت

دل ما بدور بورك ز عدس فراغ دارد
که بد نبه پای‌بند است و ز سرکه داغ دارد

کیپاپزان سحر که سر کله وا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

ز بـورك نیست چیزی در جهان بـه

خداونـدامرا آن ده کـه آن به

سنگ‌قبر دیگری را فرصت‌الدوله یافته است‌که روی‌آن نوشته شده (المرحوم المغفور السعیدالشهیدجمال‌الدین‌محمودبن نصیر بن‌محمدبن‌جمال‌الدین‌محمودالافرزی فی سنة خمسین وسبعمائه [1] ... جستجوی نگارنده برای یافتن شرح حال این‌شخص به نتیجه‌ای نرسید .

آثار عجم ص ۴۷۴

مولانا بهاءالدین عبدالصمدبن عثمان

پدرش از اولاد شیخ سعدالدین محمد حموی است که از معروفترین صوفیان قرن هفتم بشمار می‌رفت وغازان‌خان با صدهزارتن از لشکریان خویش بدست پدرش اسلام آوردند. بهاءالدین عبدالصمد خودنیز از علمای راسخ درعلم بودکه سعی‌بلیغی در تدریس داشت . مصنفات وی عبارتند از کتاب مکارم الشعریعه وکتاب شرح العقاید مولانا عضدالدین عبدالرحمن ایجی وکتاب‌القوانین فی‌المنطق .

در سال ۸۷۶رحلت فرمود ومقابل قبرشاه‌شجاع در دامندکوه چهل مقام بخاك سپرده شد .

شیخ‌قطب‌الدین محمدبن عبدالله‌بن محمدایجی

عالم وعارف قرن هشتم که دائم‌الذکروکثیرالخیر وصاحب قلبی سلیم بود . سعه صدر، خوی خاضعانه، راستجوئی ومحبتش نسبت‌بفقرا و صلحا انگشت نما بود. نسبت بعرفا اعتقادی عظیم داشت‌ومجالست‌آنانرا غنیمت میشمرد . درعین حال ازاقوال فقها ومجتهدان تجاوز نمی‌کرد . دربحث میان مالکی وحنبلی خود را دخالت نمیداد.روش

سکوت را درپیش می‌گرفت وذکر خدا را جایگزین هیاهوی مربوط به مذهب حنبل و مالك که در آن زمان بازارگرمی داشت‌میکرد . چند بار بزیارت خانه خدا رفت سفری هم به شام کرد . کتب معتبر علمای شامی را با خود بشیراز آورد و نسخی از آنها بین مردم انتشار داد . هم‌اکنون یك نسخه خطی ازکتاب قواعد الشریعه تألیف عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام سلمی شافعی متوفی درسنه ۶۶۰ بخط شیخ قطب ـ الدین در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است که تاریخ کتابتش ۲۵ رجب سنه ۷۵۶ میباشد .

علاوه براین خود او نیز رسالاتی درباره مسائل مهم دینی نگاشته . رحلتش در شعبان سنه ۷۸۵ روی داد و درگورستان مصلی مدفون شد .

مولانا عضدالدین ایجی[1]

مولانا عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی ازمؤلفین ودانشمندان قرن هشتم بود که حافظ ازاو بنیکی یادمی کند. وی کتب متعددی درفلسفه وکلام واخلاق برشته تحریر درآورده که تعداداین تألیفات را یازده جلدنام برده اند. کتب مولانا بزبان عربی بوده ومعروف ترین آنها همان کتاب المواقف فی علم الکلام وتحقیق المقاصد و تبیین المرام است که بطور خلاصه آنرا «مواقف» مینامند. مولانا عضدالدین این کتاب را که ازمتون معتبر علم کلام است بنام خواجه غیاث الدین محمد بن رشیدالدین وزیر تألیف کرده ومیر شریف جرجانی نیز برآن شرحی نگاشته است.

مولانا ازفقهای شافعی بودکه بمنصب قضا اشتغال داشت. وی یکبار از طرف شاه شیخ ابواسحق بنزدامیر مبارزالدین رفت تا وی را ازخیال حمله به شیراز منصرف سازد. امیر مبارزالدین ازاو فوق العاده احترام کرداما شاه شیخ ابواسحق را به شکستن میثاق متسب داشت: درهمین ملاقات بودکه امیر ازمولانا خواست تاکتاب **المفصل** تألیف علامه زمخشری را بشاه شجاع بیاموزد.

مولانا عضدالدین درسال ۷۵۲ هجری درگذشت

۱ــ ایج قصبه‌ای بوده است نزدیك اصطهبانات که آثار تاریخی آن هنوزهم باقی است.

قاضی بهاء الدین گوه گیلوئی

بهاء الدین ابوالمحاسن عثمان بن علی مفتی مذهب اربعه و قاضی عادل وحقگوئی بود. وی بهیچوجه بگوشه نشینی علاقه نداشت. در نماز جمعه و نماز جنازه حاضر میشد **ودر مدرسه عضدیه** درس میگفت. از بیماران عیادت مینمود. احوال دوستان را جویا میشد و تفقد حال بینوایان میکرد و در عین حال به تصنیف کتاب میپرداخت و بمشکلات ومعضلات مسائل دینی هم پاسخ میداد.

پس از آنکه امر مبارزالدین محمد بدست پسرانش کوروزندانی شد وی واسطه صلح بین آنان بود. بسبب لیاقت وپر کاری ونفوذی که داشت شاه شجاع مسند قضارا بدو داد. سه بار بزیارت خانه خدا رفت. مصنفات او عبارتند از:

۱- بیان الفتاوی فی شرح الحاوی ۲- شرح الشامل الصغیر لابن المفسر ۳- شرح المنظومة فی الفرائض ۴- الرسالة البالغة فی الاجتهاد ۵- ایجاز المختصر لابن الحاجب ۶- شرحی نیز بر ینابیع الاحکام نوشت که ناتمام ماند. درسنه ۷۸۲ در گذشت و در مدرسه‌ای که خود در بازار مسگر ها بنانهاد مدفون شد.

علامه میرسید شریف جرجانی

میرسید شریف‌الدین علی جرجانی درسنه ۷۴۰ درشیراز متولد شدودرسال۸۱۶ درگذشت ودر **دارالشفا** مدفون‌گشت.

این دارالشفاکه بدستور شاه‌شجاع‌ساخته‌شد در **محله‌لب‌آب** قرار دارد و اکنون مساحت اندکی ازآن بصورت خرابه محصوری موجوداست.

دارالشفاء بیمارستان بزرگ ووسیعی بوده‌که درآنجا بیماران رامعالجه کرده و طب وسایر علوم معقول ومنقول نیزتدریس‌میشده.

حافظ در این دارالشفاء تفسیرقرآن درس میداد وعلامه نیز خود از مدرسین آنجابود. چندسال پیش قطعه سنگی درآنجا اززیرخاك بدست آمدکه کلمه جرجانی الحسینی روی آن منقوش بود و مدلل میداشت که مقبره علامه میرسید شریف همانجاست .

علامه در شیراز مورد تفقد خاص شاه‌شجاع وسلطان زین‌العابدین قرار داشت. درسنه ۷۸۹ که تیمور بار اول بشیر ازآمدوآنجارا مجدداًبخاندان آل‌مظفرواگذاشت علامه میرسید شریفرا باخودبسمرقندبرد.

وی در مجلس تیمور باملا **سعدتفتازانی**[1] مباحثاتی داشت که بقوه فصاحت و قدرت‌هوش برسعد غالب آمد. علامه حاشیه‌ای نیز بر کتاب **مطول** تألیف سعد تفتازانی نوشته و بر آن اعتراضات لطیفی ایراد ساخته‌است.

میر شریف پس‌از مرگ تیمور باز بفارس بازگشت و بقیه عمر را در آنجا بسر برد. سادات شریفی که‌هنوز بقایای آنان درشیراز زندگی میکنند از اخلاف علامه هستند.

میرسید شریف‌هنگامی که‌در بستر مرگ‌افتاده بود پسرش میرسیدشمس‌الدین‌محمد شیرازی ازاودرخواست‌کرد که وصیت‌کند. میرشریف درجواب گفت(با بابحال‌خود باش) وشمس‌الدین این مضمون را چنین بنظم آورده است.

مرا سید شریف آن بحرذخار — که رحمت برروان پاک‌او باد
وصیت‌کرد وگفت‌ازآنکه‌خواهی — که باشد درقیامت جان توشاد
چنان مستغرق احوال خود باش — که از حال کسی ناید ترایاد

علامه میرسید شریف شعر نیز میسرود ورباعی زیر نمونه‌ای ازاشعاراوست .

ای حسن تورا بهر مقامی نامی — وی ازتوبهرادلشده‌ای پیغامی
کس نیست که‌نیست‌بهره‌وراز تو ولیک — اندرخورخودبجرعه‌ای یاجامی

۱ــ علامه سعدالدین مسعودبن عمرتفتازانی ازعلمای‌بزرگ قرن‌هشتم است که‌دو کتاب مطول ومختصر درشرح تلخیص‌المفتاح خطیب دمشق‌درمعانی وبیان نوشت. دو کتاب‌ملاسعددر عالم ادب شهرت‌فراوان داردو بر آنهاحواشی زیاد نوشته‌شده که بهترین‌آنها حاشیه میرسید شریف‌است. درسال ۷۹۲ ملاسعدازجهان‌درگذشت.

خواجوی کرمانی

کمال‌الدین ابوالعطا محمودبن علی‌بن محمود متخلص بـه خواجو در شوال سال۶۷۹متولدشد. شاعری خود رادردربار امیرمبارزالدین‌محمد مظفری‌در یزد شروع کرد آنگاه‌بدربارشاه شیخ‌ابواسحق‌اینجودر شیراز آمد. بادربارشیر وانشاه‌وقزل‌ارسلان امیر عراق هـم رابطه داشته وآنانرا مدح گفته است. چندی از عمر خود را هم در بغداد گذرانید.

خواجو در آن مسافرتهـا خود با بسیاری معاریف وشعراو ادبا آشناشد. در سلك مریدان شیخ‌رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی در آمد.

خواجو در دربارشاه شیخ ابواسحق بامخالفت شاعری بنام**حیدرشیرازی** روبرو شد واوخواجوراه«دزدکابلی» خواندودر شعری درحضورشاه‌شیخ‌ابواسحق دربارهاش‌گفت:

خواجوی دزد کابلی از شهر کرمان میرسد

موریست او در شاعری نزد سلیمان میرسد

اشعار خواجومشتمل بر پنج‌مثنوی است‌که‌آنرا**خمسه‌خواجو** می‌نامند.دیوانش مشتمل‌است‌برقصاید، غزلیات ، مقطعات و رباعیات.

خمسه خواجوعبارتند از مثنوی **نوروزوگل ـ همای‌وهمایون** که درسال۷۳۲در بغدادبنظم

آورده - **کمال‌نامه** که بنام شاه شیخ‌ابواسحق‌در سال ۷۴۴ سروده روضة‌الانوار درتصوف که‌در سال۷۴۳آنرادر مرقد شیخ مرشد کازرونی بنظم آورده است.

مثنوی صوفینامه‌اثردیگری است که‌نظم آن در سال۷۴۴ پایان یافته است. خواجه درسال ۷۴۲ در شیراز در گذشت و در تنگ‌الله اکبر در محل بسیار باصفائی مدفون شد.

آرامگاه این شاعر اکنون در اثر کوشش‌های انجمن آثارملی ووزارت فرهنگ و هنر بصورت آبرومندی در آمده است

شیخ مجدالدین ابوطاهر محمدبن یعقوب فیروز آبادی

فیروز آبادی در **قصبه کارزین ازبلوك** فیروزآباد فارس بدنیا آمد ودرهفت سالگی قرآن مجید را حفظ کرد وسال بعد بشیراز آمد ودر آنجا به تحصیل پرداخت.سپس به بغداد وشام ومصروروم وحجاز ویمن وسایر بلاد شرق مسافرت کرد وباعشایر و قبایل مختلف عرب معاشرت نمود.

شاه‌شجاع‌مظفری،امیر تیمورگورکانی‌وسلطان‌بایزیدعثمانی‌ازجمله شاهانی‌بوده‌اند که نسبت به فیروزآبادی عنایت خاص داشته‌اند. وقتی هم‌که به‌یمن رفت، در دربار **ملك اشرف اسمعیل** ، حکمران یمن منزلتی رفیع یافت وملك اشرف دخترفیروزآبادی راکه دروجاهت وزیبائی زبانزدآشنایان بودبزنی‌گرفت . فیروز آبادی در آنجا بیست سال قاضی شهر **زبید** کرسی بلاد یمن بود و بعدهم قاضی القضاة تمام یمن شد و عاقبت الامر برتبه شیخ الاسلامی رسید.

درباره عشق اوبمطالعه نقل کرده‌اند که هر شب تا دویست سطر حفظ نمیکرد بخواب نمیرفت. وی صحیح مسلم را نزد ناصرالدین ابوعبدالله محمدبن جهبل خواند وخود دراین باره می‌گوید:

قرآت بحمدالله جامع مسلم — بجوف دمشق الشام جوفاً لاسلام

علی ناصرالدین‌الامام بن‌جهبل — بحضرة حفاظ مشاهیر اعلام

وتم بتوفيق الاله وفضله قرائة ضبط في ثلاثة ايام

فیروز آبادی مؤلف کتاب معروف **قاموس** است که تا قبل از تألیف **المنجد** در لغت مانندش کتابی نوشته نشده بود . ابن حجر عسقلانی درباره او گفته است که نسبت شیخ مجدالدین به ابواسحق فیروزآبادی میرسید. مردم براوطعن میزدندکه ازابواسحق نسلی باقی نمانده. ولی درسایه تحصیل علم وتألیف کتاب قاموس چنان مقامش بالارفت که نسبت خود را به ابوبکر میداد ومردم قبول میکردند.

وفات فیروزآبادی درسنه ۸۱۶ روی داد ودریمن درمقبره **شیخ‌اسمعیل جبروتی** مدفون شد وحال آنکه خود آرزو میکرد درمکه بمیرد. درایام قضاوت دریمن چند باربه طایف ومکه ومدینه هم مسافرت‌کرد. فیروز آبادی دارای تألیفات زیادی است که تعداد آن ازصد مجلد هم تجاوز می‌کند وما اسامی کتب عمده اورا می‌نگاریم.

۱ـ الاحادیث الضعیفة که‌چندمجلداست ۲ـ احاسن اللطایف‌فی‌محاسن‌الطایف ۳ـ الاسعادبالاصعاد الی‌درجة‌الاجتهاددرسه‌مجلد. این‌کتاب‌را برای‌اشرف‌اسمعیل‌صاحب‌یمن تألیف‌کرد. ۴ـ اسمارالسراح‌فی‌اسماء النکاح ۵ـ انوارالغیث‌فی‌اسماء اللیث ۶ـ بصائر ذوی التمییز فی لطایف الکتاب العزیز ۷ ـ البلغة فی تراجم ائمة النحو و اللغة ۸ ـ تحبیر الموشین فی مایقال بالسین و الشین. این کتاب دربیروت چاپ شده است ۹ـ تنویرالمقباس فی تفسیراین عباس درچهارمجلد ۱۰ ـ تهییج الغرام الی‌البلدالحرام ۱۱ ـ جلیس الانیس فی اسماء الخندریس. دراین‌کتاب آیات و احادیث واقوال‌علما را درباره شراب جمع آوری‌کرده ویك نسخه آن در کتابخانه خدیویه مصر موجود است ۱۲ ـ الدرالغالی فی الاحادیث العوالی ۱۳ ـ الدر النظیم المرشدالی مقاصد ـ القرآن‌العظیم. این‌کتاب‌درتفسیر نوشته‌شده ۱۴ ـ روضة‌الناظرفی‌ترجمة‌الشیخ‌عبدالقادر ۱۵ ـ زادالمعادفی وزن بابت‌سعاد ۱۶ ـ سفرالسعادة درتفسیرکه در حاشیه‌کتاب نور ـ الکبیر مع فتح خیرفی التفسیردرمصر چاپ شده ۱۷ ـ شرح صحیح بخاری که نامش منح الباری بالسیح‌الفسیح المجاری است وفیروزآبادی بیست مجلدآنرا باتمام رسانید

ودر نظر داشت آنرا چهل مجلد بنماید ۱۸ - شوارق الاسرار العلیه فی شرح مشارق الانوار النبویة ۱۹ - عدة الحکام فی شرح عمدة الاحکام ۲۰ - الغرر المثلثة والدرر المبثثة ۲۱ - الفضل الوفی فی العدل الاشرفی ۲۲ - القاموس المحیط والقابوس الوسیط الجامع لما ذهب من کلام العرب شماطیط. این کتاب بدقاموس اللغة معروف است وبارها بطبع رسیده ۲۳ - قطبة الخشاف لحل خطبة الکشاف . این کتاب شرح خطبه کشاف زمخشری بوده اماچون ازبین رفته کتاب دیگری در این باره نوشته و آنرا نغبة الرشاف من خطبة الکشاف نامید ۲۴ - کورة الخلاص فی فضائل سورة الاخلاص ۲۵- اللامع المعلم العجاب الجامع بین المحکم والعباب. این کتاب در لغت نوشته شده وپنج جلد قطور بوده است ۲۶ - المتفق وضعا والمختلف صقعا ۲۷ - المثلث. دو کتاب بدین نام دارد یکی صغیر که پنج جزوه بوده ودیگری کبیر که پنج مجلد است ۲۸ - المرقاة الارفعیة فی طبقات الشافعیة ۲۹ - المرقاة الوفیة فی طبقات الحنفیة ۳۰ - المغانم المطابة فی معالم طابة ۳۱ - مقصود ذوی الالباب فی علم الاعراب ۳۲ - منیة السؤل فی دعوات الرسول ۳۳ - نخب الطرائف فی النکت الشرائف ۳۴ - نزهة الاذهان فی تاریخ اصفهان ۳۵ - النفحة العنبریة فی مولد خیر البریة ۳۶ - الوصل والمنی فی فضل منی .

پسر فیروز آبادی موسوم بود به سراج الدین یعقوب که پس از ادای مناسك حج به شیراز بازگشت ودر آنجا مواعظ نیکو ونصایح سودمندش فصحا وبلغاء رامتحیر می‌ساخت. مرگش درسال ۸۴۲ بود ودرشیراز مدفون شد.

حافظ شیرازی

خواجه شمس‌الدین محمدحافظ درحدود سال ۷۲۶ درمحله **شیادان** شیراز بدنیا آمد . محله شیادان سابق را امروز محله**درب شاهزاده** می‌گویند.

پدرحافظ **بهاءالدین** از اصفهان به شیراز مهاجرت کرد ودرآنجا به تجارت پرداخت وثروتی اندوخت. اما چون‌حافظ خردسال‌بودکه‌پدرش درگذشت، ثروت‌پدری را ازدست داد و ناگزیرشد خیلی زود وارد زندگی شود وبا عرق جبین وکد یمین‌امرار معاش نماید. باوصف براین هردقت مجالی می‌یافت بدکسب دانش می‌پرداخت.قرآن مجیدرا حفظ نمود وبهمین جهت اوراحافظ گفتداند

حافظ هفته‌ای یکشب در **چاه مرتاض علی‌که** بالای تنك **الله‌اکبر** جای دارد شب زنده داری می‌کرد و شبهای جمعه‌را نیز درمسجد جامع عتیق بتفکر وتدبر در معانی قرآن می‌پرداخت.

حافظ باشاه شیخ ابواسحق بسیار محشور بود وعلاقه‌سرشاری بدوداشت . کما اینکه پس‌ازمرگش، باوجودیکه شیراز بدست حریفش امیر مبارزالدین افتاده‌بودباز ازاین دوست دانش پرورخود یادمی‌کردوغزل زیر نمونه‌ای است‌که تأثر خاطرشاعررا ازمرك شاه شیخ ابواسحق نشان می‌دهد. دراین غزل‌حافظ ازخلوت انسی‌که‌باشاه‌داشته بااندوه و ماتم یادمی‌کند در عین حال از غفلت شاه شیخ ابواسحق نیز با غیرت

سخن می‌گوید.

یاد باد آنکه سر کوی توأم منزل بود — دیده را روشنی ازخاك درت حاصل بود
راست چون سوسن وگل ازاثر صحبت پاك — برزبان بود مرا آنچه ترا در دل بود
دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد — عشق می‌گفت بشرح آنچه براو مشکل بود
آه ازاین جور و تطاول که دراین دامگه است — واه ازآن نازوتنعم که درآن محفل بود
در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز — چه توان کرد که سعی من ودل باطل بود
دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم — خم می دیدم، خون دردل وپادرگل بود
بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق — مفتی عقل در این مسئله لا یعقل بود
راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی — خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدی آن قهقههٔ کبك خرامان حافظ — کدزسر پنجه شاهین قضا غافل بود ؟

در دربار شاه شیخ ابواسحق چهار شخصیت بودند که حافظ نسبت بدانان انس وعلاقه سرشاری داشت وازآنان درقطعه‌ای چنین یاد می‌کند:

بعهد سلطنت **شاه شیخ ابواسحق** — به پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد
نخست پادشهی همچواو ولایت بخش — کدجان خویش بپرورد ودادعیش بداد
دگر مربی اسلام **شیخ مجدالدین**[1] — که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد
دگر بقیه ابدال **شیخ امین الدین**[2] — که یمن همت اوکارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش **عضد** که در تصنیف — بنای کار «**مواقف**» بنام شاه نهاد
دگر کریم چو **حاجی قوام** دریادل[4] — که نام نیك ببرد ازجهان به بخشش وداد
نظیر خویش بنگذاشتند وبگذشتند — خدای عز وجل جمله را بیامرزاد .

پس از قتل فجیع شاه شیخ ابواسحق وتسلط امیر مبارزالدین برشیراز ، حافظ بااو بسختی مبارزه میکرد.

---

۱ ـ ۴ ـ شرح حال این شخصیت‌ها در تضاعیف کتاب آمده است ودراینجاازتکرار آن احتراز می‌نمائیم

امیر مبارزالدین دستور داد تا میخانه‌ها را بستند وصدای موسیقی را خاموش ساختندودرهمه‌جا بساط زهد وریاگستردند.

حافظ باوکه شأن شاهی را نمی‌شناخت و مانند محتسب بدنبال شکستن « خم شراب» وبریدن زبان چنك بود ازراه طعنه لقب محتسب دادودر تقبیح روش‌ریائی او چنین گفت :

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند ؟ گره از کار فرو بسته ما بگشایند
در میخانه ببستند ، خدایا مپسند که درخانه تزویر وریا بگشایند
اگر ازبهر دل زاهد خود بین بستند دل‌قوی دارکه ازبهرخدابگشایند
گیسوی چنك ببرید بمرگ می‌ناب [1] تاهمه‌مغبچگان‌زلف دوتابگشایند
نامه تعزیت دختر رز برخوانید تاحریفان همه‌خون‌ازمژه‌ها بگشایند
بصفای دل رندان صبوحی زدگان بس در بسته بمفتاح دعا بگشایند .
حافظ این‌خرقه پشمینه بدبینی فردا که چدزنار ز زیرش بدغا بگشایند

حافظ درمذمت امیر مبارزالدین ابیات زیادی دارد که از آنجمله چند بیت زیر یاد می‌شود

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است
ببانگ چنگ مخورمی‌که محتسب تیز است
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
ز رنگ باده بشوئید خرقه‌ها از اشك
که موسم ورع و روزگار پرهیز است
ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز
مست است و در حق اوکس این گمان ندارد

---

۱ ــ بریدن گیسو بعنوان عزاداری یك‌رسم قدیم‌آریائی است.

من نه آن رندم که ترك شاهد و ساغر کنم
« محتسب » داند که من این کارها کمتر کنم

دانی که چنگ وعود چه تقریر می‌کنند؟ پنهان خورید باده که **تکفیر** می‌کنند .
ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند **عیب جوان و سرزنش پیر** می کنند
جز قلب تیره هیچ نشده حاصل و هنوز باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند
گویند **رمز عشق** مگوئید و مشنوید مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند
می‌خور که شیخ وحافظ و مفتی و **محتسب** چون نیك بنگری همه تزویر میکنند

سرانجام امیر مبارزالدین بدست پسر خود **شاه شجاع** بقتل رسید و حافظ در این باره چنین می‌گوید:

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آنکه **اهل نظر** بر کناره می‌رفتند هزار گونه سخن بر زبان و **لب خاموش**
ببانگ چنك بگوئیم آن حکایتها که از **نهفتن** آن دیگر سینه میزد جوش

حافظ در این احوال بمدح شاه شجاع پرداخته اما پیداست که مدح او بدان علت است که شاه شجاع استبداد سیاه پدرش امیر مبارزالدین را از بین برده زیرا او خود شاعر و اهل ادب بود . نحوه مدح حافظ از شاه شجاع بمنزله مدح آزادی و صداقت است . با بیاتی از این غزل توجه کنید:

چنك در غلغله آمد که کجا شد منکر؟ جام در قهقهه آمد که کجا شد مناع ؟
مظهر لطف ازل ، روشنی چشم امل جامع علم وعمل . جان جهان شاه شجاع

اما همین شاه شجاع با همه علم و دانش وذوقی که داشت نسبت به **میر عماد فقیه** کرمانی بسیار معتقد بوده است.

میر عماد گر بخود را تعلیم داده بود تا بهنگام نماز باو اقتدا نماید و رکوع وسجود را تقلید کند . شاه شجاع این امر را حمل بر کرامت فقیه می‌نمود . اما حافظ میدانست

که خداوند ازگربه نماز نخواستهواین یك حیلهگری است. لذا بهمیرعماد فقیهحمله میکند ومیگوید:

صوفی نهاد دام وسرحقه باز کرد　　آغاز مکر با فلك حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه　　زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ایکبك خوشخرامکه خوشمیروی بناز　　غره مشو که **گربهٔعابد** نماز کرد !

اما فقها هم بیکار ننشستند . غزلی از حافظ بدست آوردند که در مقطع آنگفتهاست :

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد　　وای اگر از پس امروز بود فردائی

این بیت را دلیل بر شك او به روز قیامتگرفتند و مرتد شناخته شد . حافظ مضطربانه چاره کار را از **مولانا زینالدینابوبکرتایبادی** خواست . مولانا گفت بافقها باید بزبان خودشان سخن گفت. بیتی مقدم برآن مقطع بیاور که آنرا بطریق نقل قول روایت کند تا بنا بقاعده «نقلکفر، کفرنیست» تبرئه شوی. حافظ نیز این بیت را قبل از مقطع آورد:

اینحدیثمچه خوشآمدکهسحرگهمیگفت　　بدر میکدهای با دف و نی ترسائی

حافظ بزادگاه خویشعشق سرشاری داشت و ازآن دورنمیشد . سفری به یزد رفت. بنا بدعوت **محمودشاهبهمنیدکنی** نیز قصد هند کرداما طوفان دریا اورا از ادامه سفر پشیمان کرد وبه شیراز بازگشت :**سلطانااحمدبناویسجلایری** نیز ازاو خواستتا به بغداد برود اما حافظ درپاسخ او نوشت.

نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر　　نسیم خاك مصلی و آب رکن آباد

حافظ مرگ فرزند خرد سال خودرا در چند جا اشاره میکند . منجمله در غزلی میگوید:

قرةالعین من ، آن میوه دل یادش باد　　که چه آسان بشدوکار مرا مشکلکرد

میر غلامعلیآزاد در تذکرهخزانهعامره کهدرسال ۱۱۷۶ هجری در هندوستان

تألیف کرده مینویسد حافظ را پسری بود موسوم به «**شاه‌نعمان**» که بهندوستان آمده و در شهر **برهان‌پور** وفات یافت‌ودر **اسیرگر** مدفون شد.

حافظ اگر چه در شاعری سبك خواجو را تتبع کرده اما خود دارای سبك خاصی است که هیچ سراینده‌ای نتوانسته است گرمی ورنگینی وعمق گفتار اورا تقلید نماید.

حافظ با **دانته** شاعر معروف ایتالیائی معاصر بود و بانو **جرترودلوتیان‌بل** در مقایسه این دوشاعر شرق وغرب چنین اظهار نظر می‌کند:

«درباره حافظ، تاریخ معاصر او کوچکتر از آنست که حاوی و شامل افکار بلند وی تواند شد. چه آن شهری که در سراسر عمر در آنجا زندگی کرده وآن را شاید بهمان درجه که دانته «فلورانس» را عزیز می‌شمرد، دوست‌داشته پنج یاشش بار به بلیه محاصره وآفت جنگ دچار گردید و بارها از دستی بدستی دیگر انتقال یافت. لشکرکشی فاتح، یك بارآنرا با خون سیراب‌کرد، دیگری آنرا طعمه‌آتش غارت ویغما نمود، ودیگربار پادشاهی متعصب‌وریاکار، مردمان ظریف وخوش مشرب آنجارادچار احکام سخت وزهدخشك و ریا قرار داد. حافظ دائما مشاهده می‌کرد که چگونه سلاطین‌وملاك یکی بعداز دیگری طلوع کرده، باوج‌عزت میرسند و سپس در حضیض ذلت فرو می‌افتند ومانند قطره‌های برف درآفتاب تموز محوونابود میشوند.

پیوسته حوادث فرح‌انگیزازپس‌اتفاقات حزن آورروی میداد،سقوط سلطنت‌ها ووقوع رزمها همواره در برابر دیده شاعر واقع میشد. لیکن از همه این دقایق در اشعار او هیچ انعکاسی تقریبا دیده نمیشود. تنها گاهی اشاراتی اتفاقی به پاره‌ای حوادث سیاسی‌زمان موردقت مفسرین دیوان‌او واقع‌میشود یا بیتی‌چند درمدح‌امیری اتفاقا از نظرخواننده می‌گذرد. نه ذکری از فتح پادشاهی است نه تحسینی ازشجاعت امیری وهمانقدر که یکتن شاعر عزیزالنفس را درخور است همین اندازه برقلم‌خود روا داشته وازاین بیش سخن نگفته‌است.

لکن بعضی بخوبی درك میکنند که همان بی‌اعتنائی ظاهری حافظ فلسفه‌او را مرتبتی چنان ارجمند داده است که **دانته** آنرا فاقداست . شاعر ایتالیائی در حدود فلسفه خود محجروجامد مانده ونظریه او درباب جهان همان نظریه عمومی عصر و زمان اوست وآنچه که در نشر حقیقت واقع جلوه‌گر شده است، نزد بسیاری از اهل زمان ما شبحی‌زشت ونا پسند بیش‌نیست‌ولی دورنمائی‌که حافظ طراحی کرده منظری وسیع‌تر ودلگشا ترمی‌باشدکه زمینه مقدم‌آن‌واضح‌وروشن نیست. توگوئی دیده‌خرداو چنان بدقت نظر وحدت بصر موصوف بوده که در جهان پهناور خیال در منزلگاه باشندگان اعصارآتیه نفوذ نموده است.

از این روبرماست که بر او از اینکه عصر وزمان خود را برای‌ماوصف و شرح نکرده خرده نگیریم وازاینکه ازحیات شخصی اودرسخنش چندان اثری‌یافت‌نمی‌شود براو عیب نجوئیم . چه‌درکلام بلند وی افکاری عمیق که حتی عصرمارا نیز فراگرفته است جلوه‌گر می‌باشد واو بمنزله نغمه‌سرائی است که بآواز دلکش او هم مست و هم هوشیار ومردم حال واستقبال هردوبطرب آمده‌اند»[1]

حافظ درسنه ۷۹۱ درشیراز درگذشت ودرگورستان مصلی، بخاك‌سپرده‌شد.

ابوالقاسم‌بابر پسر میرزا بایسنغرنواده شاهرخ‌بن تیمورکه ازسال ۸۵۴ تا ۸۶۱ حکومت داشت مولانا محمدمعمائی را مأمور بنای‌آرامگاهی برتربت‌حافظ کرد.

پس از آن‌سلاطین صفوی نیز نسبت به بقعه این‌شاعر بزرگ توجه داشته‌اند . کریمخان زند بنای آنجا را تجدیدکرد وباغ وسیعی دراطراف آن‌احداث‌نمود .

بنای کنونی را درسال ۱۳۱۴ درزمان سلطنت **رضاشاه‌کبیر** وبکوشش‌آقای علی اصغر حکمت وزیر وقت معارف برتربت حافظ بر پاداشتند . این بنا در سال ۱۳۱۶ پایان یافت.

۱- از سعدی تا جامی تألیف ادوارد براون‌و ترجمهٔ آقای علی‌اصغر حکمت صفحات ۳۱۶-۳۱۸

نسیمی شیرازی

سید عماد الدین نسیمی از سادات قرن نهم واز محققین زمان خود بود. درسال هشتصد وچهل واند بعلت عقاید وحدت وجود بردارکشیده شد وجسدش راخارج قریه زرقان واقع درچهارفرسنگی شمال شرقی شیرازدفن کردندکه اکنون زیارتگاه مردم است. اشعار زیر نمونه‌ای ازطرز تفکراوست.

کی تواند شدن ازسرانا الحق واقف — هر که او را غم آنست که بردارکنند
دردمندان زتوهر لحظه دلی میطلبند — تا به درد غم عشق توگرفتار کنند

در غزل دیگر می‌گوید :

حق بین نظری بایدتاروی ترا بیند — چشمی که بودخودبین کی نورخدا بیند
ازمشرق دیدارش آنراکه بود دیده — انوارتجلی را پیوسته چوما بیند
ای چشم نسیمی را ازروی تو بینائی — آنراکه تومنظوری غیرازتوکرا بیند

امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی

وی فرزند **امیر غیاث الدین منصور** دشتکی است که در سال ۸۲۸ متولد شد. سلطان یعقوب آق قویونلو در سال ۸۹۳ املاك موقوفه مدرسه منصوریه را بخاطر تجلیل از امیرصدرالدین محمد از مالیات معاف داشت.

وی در خاندان خود اولین کسی است که حدیث را کنار گذاشته متوجه علوم کلام وحکمت گشت وملقب به صدرالعلما وصدرالحقیقه گردید. وی درعین حال که به تألیف و تصنیف و افاده علوم مبادرت میورزید بکارزراعت نیز علاقه داشت. درسال ۹۰۳ **قاسم بیگ پرناك** والی فارس، احمد پادشاه را که از سلاطین سلسله آق قویونلو بود با همدستی ابید سلطان بانتقام خون برادر کشت وقاصدی بدشیروان فرستاد تا سلطان مراد پسر سلطان یعقوب راکه بدانجا پناهنده شده بود بیاورند و بر تخت نشانند. درهمین سال میان مردم شیراز باقاسم بیگ پرناك کدورتی پدید آمد و بدشمنی رسید. اهل فتنه منشاء این مخاصمت را به امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی نسبت دادند و روز دوازدهم ماه رمضان قاسم بیگ جماعتی از الواط و اوباش با یتدری را بر آن داشت تا ناگهان بمنزل امیرصدرالدین هجوم بیاورند واورا بقتل برسانند.

امیرصدرالدین محمد دشتکی درصفه شمالی مسجد سرپوشیده مدرسه منصوریه

که مخصوص قبورخود و اولادش قرار داشت مدفون گردید.

امیرصدرالدین محمد دارای دوپسراست. **یکی امیرغیاث الدین منصور دشتکی** ودیگری **امیرعماد الدین مسعود شیرازی** .

امیر غیاث الدین درسال ۸۶۶ در شیرازمتولد شد و در سال ۹۴۹ وفات یافت . او را بعلت جامعیت درعلوم، **معلم ثالث** خوانده‌اند . درزمان شاه اسمعیل صفوی او را برای اتمام وتعمیر رصد خانه‌ای‌که درمراغه توسط خواجه نصیرالدین طوسی وعلامه قطب الدین شیرازی احداث شده بود اعزام داشتند اما حوادث سیاسی مانع ازآن شد که وی بتواند بکارخود ادامه دهد.

امیرغیاث‌الدین‌منصورشیرازی‌از سال ۹۳۶ از طرف‌شاه طهماسب بمنصب‌صدارت رسید. دوسال بعد شیخ علی بن عبدالعالی عاملی از عراق عرب وارد تبریز شد ومورد محبت شاه قرارگرفت .بین دودانشمند روابط دوستانه برقرارگردید وقرار گذاشتند یك هفته شیخ علی ، نزد امیر غیاث الدین‌کتاب تجرید را استفاده کند و یك هفته نیز امیر غیاث الدین نزد شیخ علی قواعد فقه را تحصیل نماید. اما بر اثر سعایت اطراقیان ، دوستی آندو به دشمنی تبدیل گشت و روزی در محضر شاه طهماسب شیخ علی تقاضا کرد اجازه داده شود قبله مساجد عراق عجم را تغییر دهند.

غیاث‌الدین گفت تغییر قبله مساجد بروجه صحت بدون اطلاع‌از هندسه وهیئت مقدور نیست.

شاه تهماسب از شیخ علی طرفداری‌کرد وامیر غیاث‌الدین نیز از مقام صدارت استعفاکرده بشیراز بازگشت.

ازجمله مصنفات امیرغیاث‌الدین عبارتند از:

حاشیه برشرح حکمةالعین ـ حاشیه‌براشارات شیخ‌الرئیس‌ـ رساله‌اثبات‌واجب کتاب اخلاق منصوری ـ کتاب‌کفایت‌منصوری درعلم‌حساب‌ـ تفسیرسوره‌هل‌اتی‌ـ مرآت

حقایق درهیئت. کتاب ایمان درکلام- دلیل هدی. آرمگاه امیرغیاث الدین منصور شیرازی درهمان صفه‌شمالی مسجد مدرسه منصوریه‌است.

امیر عمادالدین مسعودشیرازی برادر امیر غیاث‌الدین‌منصور وفرزند امیرصدر-الدین محمددرزندگانی خودمروج علم ودانش بود ودرسال۹۵۵ وفات‌یافت . فرزندش امیرسلام‌الله برمسندتدریس‌پدرنشست ودرسال ۹۷۵ درگذشت وفرزندش **میرزاابراهیم** دربین سلاطین‌احترامی فوق‌العاده داشت. درسال۹۷۱ نواده شاه اسمعیل‌صفوی رابزنی گرفت. ازاین‌شاهزاده خانم‌صاحب دوپسر شدکه‌یکی ازآنان میرزا نصیرالدین حسین است. درعلوم ادبی‌وعربی متبحر بود. درزندگی قناعت راپیشه‌ساخت.سفری‌به‌مکه‌رفت ودرهمانجا اقامت گزید. درسال ۱۰۲۳ درطایف درگذشت وجنازه‌اش‌رابه‌مکه‌آوردند ومدفون ساختند

یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته این خاندان میرزا**معصوم دشتکی‌شیرازی** است که ازشیراز قطع علاقه‌کرده بمکه‌رفت . درمسجدالحرام‌کتابهای فقه پنج‌مذهب مسلمانی را علاوه برکتب‌تفسیر و کلام، درس می‌گفت . وی نقش عمده‌ای در تقریب مذاهب داشت وخصومت شیعه و سنی را تخفیف داد . و فاتش در سال ۱۰۳۲ اتفاق افتاد

فرزندش **امیرنظام‌الدین احمدمکی** شیرازی است . سلطان عبدالله قطب شاه ، سلطان دکن هندوستان نسبت بدیدنش ابراز اشتیاق کرد ونامه‌های پیاپی نوشت‌واورا بدکن دعوت فرمود.

امیرنظام الدین درسال ۱۰۵۵ درحالیکه بیش ازبیست وسه‌سال نداشت بدهند عزیمت‌کرد و وارد حیدرآباد دکن شد پادشاه رکن او را بفرزندی پذیرفت و دختر خودرا هم بعقد ازدواج وی‌درآورد. امیر نظام‌الدین امارت ووزارت دکن‌راعهده دار شد.وی‌خط نسخ‌را بسیار خوب می‌نوشت وشعررا نیکو مسیر ودودیوانی بدعربی دارد درسال ۱۰۸۵ درسن شصت وسه سالگی درحیدرآباد دکن‌درگذشت‌وتربتش زیارتگاه

مردم است. فرزندش **سیدعلی خان صدرالدین حسینی حسن مدنی** شیرازی است. وی در سنه ۱۰۵۲ متولد شد درسال ۱۰۶۶ ازمکه بدحیدرآباد رکن رفت و نزدپدر وعلما و مجتهدین وحکما وریاضی دانان وشعرا وادبا تحصیل کرد وسرآمد علمای زمان خود شد. درمکه وطایف صاحب ضیاع وعقار بود.

سید علی خان درسال ۱۱۱۶ بنا بخواهش شاه سلطان حسین صفوی بایران آمد وپس اززیارت مشهدحضرت رضا بدشیرازروی آوردودرمحله بازارمرغ که خیابان حضرتی فعلی جایگزین آن شده اقامت کرد . اما طولی نکشید که در سنه ۱۱۱۸ چشم از زندگی بپوشید ودربقعه شاه چراغ مدفون شد.

آثاری که سیدعلی خان تألیف کرده بشرح زیراست:

شرح صحیفه سجادیه مشهور به ریاض السالکین- کتاب طراز اللغة- شرح صمدیه درعلم نحو- شرح ارشاد- درجات رفیعه درطبقات شیعه- انوارالربیع- سلافة العصر درمحاسن اهل عصر- کتاب زهره درنحو- تذکره دیوان شعرعربی- کتاب کافیه- کتاب احوال صحابه وتابعین- کتاب براغالیط صاحب قاموس- کتاب کلم الطیب- کتاب سلوة الغریب- غنیة الاغانی

ملاحسن شیرازی

ملاحسن شیرازی از علماء حکمت الهی درزمان سلطنت شاه اسمعیل‌اول‌صفوی بوده قبرش درسمت‌غربی دهکده**سلطانیه** است‌که ساختمانی مفصل باگنبد دارد . بنای این‌گنبد را برخی به دوران سلطنت اولجایتو نسبت می‌دهند که شایداصل بنا از آن موقع بوده وملاحسن‌را درآنجا مدفون‌کرده‌اند.

مکتبی شیرازی

مکتبی‌شیرازی ازشعرای اواخر قرن نهم واوایل قرن دهم می باشدکه در آغاز زندگی درشیراز مکتب داربود وسپس‌سفری بهندوستان‌وعربستان‌نمود وپس ازاطلاع بر قصه لیلی ومجنون به‌تقلید**نظامی**درصدد نظم‌آن برآمدودرآغاز وانتهای این داستان منظوم بمدح وستایش نظامی پرداختدوبکتاب منظوم لیلی‌ومجنون نظامی وامیرخسرو دهلوی اشاره می‌کند این کتاب بنام **امیر قاسم‌بن امیرمنصور** والی فارس‌است. دیگر از آثار مکتبی مثنوی معروف به**کلمات‌علیه** است‌که بنا بدرخواست **ملک‌علی** این کتاب را منظوم ساخته. دراین‌مثنوی‌ده‌تمثیل ازداستانهای هندتوام باحکم وامثال و حکایاتی ذکرکرده . مکتبی طریقه تصوف داشتدآثار ادبی وی‌دقیق وشورانگیزاست. ازکلمات قصار استفاده نموده وابیاتی دراین زمینه سروده‌است . مدفنش‌درقصرالدشت‌شیرازاست.

شاه داعی الی‌الله شیرازی

سید نظام‌الدین محمود ملقب بـه **شاه‌داعی‌الی‌الله** از سادات حسینی شیرازی است . لقب خود را از اجدادش گرفته زیرا آنان خود را **«داعی»** میخواندند . **سیدابوالوفا** که از عرفای سلیم‌النفس است ومزارش در نزدیکی پمپ بنزین درخیابان نادر قرار دارد از مریدان اوست .

شاه داعی‌الله از خلفای **شاه نورالدین نعمت‌الله** بود وبا بسیاری از بزرگان عرفا ملاقات ومصاحبت‌کرد. آرامگاه اودرگورستان سلم‌شامل محوطه وسیعی‌است. کریمخان زند برگور او سنگ سماق‌محکمی انداخته. اخیراً هم براثر اقدامات ارادتمندان‌شاه تعمیراتی درآنجا صورت گرفته .

شاه داعی الی‌الله از دانشمندان و مصنفین بزرگ بود که تعدادی از کتابهایش بشرح زیراست :

۱ ـ محاضرالسیرفی‌احوال خیرالبشر بەنظم ونثر ۲ ـ رساله خیرالزاد بعربی وفارسی ۳ ـ رساله بیان عیان ۴ ـ رساله جواهرالکنوز در شرح رباعیات سعدالدین حموی ازاصحاب نجم‌الدین‌کبری ۵ ـ رساله نظام‌وسرانجام‌که مشتمل برده جام‌است. ۶ ـ رساله قلب و روح بعربی ۷ ـ رساله مرآت‌الوجود ۸ ـ رساله الفوائد فی‌نقل العقاید ۹ ـ رساله اشارةالثقال ۱۰ ـ رساله ترجمة الاخبارالعلویه ۱۱ رساله‌الشدو

متعلقة بالعد ۱۲ - مراشدالرموز ۱۳ - رساله کمیلیه ۱۴ - تحریر الوجود المطلق ۱۵ - رساله لمعد ۱۶ - رساله فی معنی المحبة ۷ - رساله تحفة المشتاق ۱۸ - کشف - المراتب ۱۹ - رساله طرازالایاله ۲۰ - رساله رضائیه ۲۱ - رساله ولایه ۲۲ - شرح بر بعضی کلمات محی الدین ۲۳ - شرح برمثنوی مولوی رومی که این کتاب را بخواهش سید ابوالوفا نوشت ۲۴ - شرح گلشن راز بنام نسایم گلشن ۲۵ - شرح بر بعض از اشعار عطار ۲۶ - مثنوی مشاهد ۲۷ - مثنوی گنج روان ۲۸ - مثنوی چهل صباح ۲۹ - مثنوی چهار چمن ۳۰ - مثنوی چشمه زندگانی ۳۱ - مثنوی عشق نامه وفاتش بسال ۸۷۰ هجری اتفاق افتاد . در جوار مدفنش قبر سید قاسم فرزند شاه داعی الی الله که درسال ۹۲۰ درگذشته قرار دارد .

شمس الدین محمد فدائی

شمس‌الدین‌محمدشیرازی فرزند یحیی‌ابن‌علی لاهیجی نوربخش‌متخلص به **فدائی** ازبزرگترین خلفای**سیدمحمدنوربخش** است که درحدود سال ۸۴۰ در شیراز ولادت‌یافت. تحصیلات خود را در زادگاه خویش باتمام رسانید ومروج طریقه **نوربخشیه** گردید وهنگامیکه شاه اسمعیل صفوی بشیراز رفت بدیدنش‌مبادرت‌ورزید وی شانزده سال‌از سید محمد نوربخش کسب‌کمالات کرد هنگامیکه شیخ‌شمس‌الدین میخواست سوار شود**علامه دوانی** رکابش را برای ادای احترام میگرفت.

از آثار او شرحی است که بر مثنوی گلشن را زنوشته وآنرا**مفاتیح الاعجاز** نام نهاده است یك‌مثنوی هم بنام **اسرارالشهود** بنظم آورده است. دیوان اشعارش‌قریب پنجهزار بیت دارد. خانقاهش در محله لب آب قرار داشت که طی یك قرن اخیر روبخرابی نهاده است وهرکس قسمتی از آنرا غصب کرده و تنها محوطه کوچکی‌باقی مانده‌که سنگ قبر شیخ شمس‌الدین‌وپسرش**احمدلاهیجی** را دربر گرفته است.

هنگامیکه جامی کتاب مفاتیح الاعجاز او را دید این رباعی راسرود وبرای شمس‌الدین محمد فرستاد.

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز　　خرم زبهار خاطرت گلشن راز
یکره نظری برمس قلبم انداز　　شایدکه برم ره بدحقیقت زمجاز

این رباعی نیز از شمس‌الدین محمد نوربخش است:

در موسم نوروز زبان شد همدبید　　و ازآمدنت بگلستان داد نوید
گشتند درختان شکوفه همدچشم　　وندرره انتظار گردیـد سفید

وفات شمس‌الدین بسال ۹۲۱ اتفاق افتاد.

مولانا جلال الدین دوانی

ازعلمائی است که تألیفاتش بین اهل فضل شهرت دارد. مردی متکلم ، حکیم ، فاضل. محقق وادیب بود.

تألیفاتش بزبان عربی است حواشی قدیم وجدید او برشرح **تجرید قوشچی** معروف است مولا ناعلی قوشچی شرحی برکتاب تجرید **محقق طوسی** نگاشته بودکه مولانادوانی برآن شرح محققانه‌ای نوشته است.

مولانادرزمان سلطنت پادشاهان **آق‌قویونلو** قضاوت فارس‌را برعهده داشت آثارش بعربی عبارتند از حواشی سه‌گانه برشرح تجرید ـ رساله اثبات واجب قدیم و رساله اثبات واجب جدید ـ رساله انموذج‌العلوم ـ حواشی تهذیب المنطق ـ شرح هیاکل النورسهروردی ـ شرح عقاید العضدیه ـ رساله الزوراء و حواشی برآن رساله.

آثار اوبزبان فارسی نیز بدین شرح است:

لوامع الاشراق یا اخلاق جلالی که بنام **امیرحسن بهادرخان ترکمان آق قویونلو** معروف به **اوزن حسن** تألیف کرد . رساله‌ای نیز در علت تشیع خود دارد که به **نورالهدایه** موسوم است.

دوانی درشعر (فانی) تخلص میکرد. وفاتش درسال ۹۰۷ اتفاق افتاد.

مانی شیرازی

وی ازهنرمندان معروف عصر شاه**اسمعیل‌صفوی** است. ابتدا بزرگری مشغول بود. بعدبه نقاشی علاقمند شد و در این هنر پیشرفت شایانی کرد.

در آغاز پادشاهی شاه اسمعیل صفوی، هنر خود را بروی عرضه داشت و درآن هنگام که پادشاه صفوی بیش از سیزده سال نداشت او رابخدمت خود پذیرفت.

مانی شیرازی نسبت بشاه‌اسمعیل عشق میورزید. شاه روزی مانی را احضارو باو مهربانی کرد. مانی خواهش نمود بوی اجازه داده شود پای شاه‌اسمعیل‌رابوسد اما بجای آنکه بر پای او بوسه زند ساق پایش را بوسید. ندیمان شاه‌که برمانی حسد میبردند این کار را دلیل بر گستاخی وبی ادبی‌اودانسته، شاه اسمعیل را بقتل عاشق خود برانگیختند. شاه نیز یکنفر از قورچیان را مامور قتل نقاش عاشق پیشه کرد دوستان مانی از او شفاعت نمودندو شاه اسمعیل نیز او را بخشید امااین حکم‌بخشش هنگامی به قورچی ابلاغ شد که مانی بقتل رسیده بود.

مانی در شعرنیز طبع آزمائی‌میکرد وهنگام مرگ، این اشعار را برای‌معشوق تاجدار خود سرود:

مرا بظلم بکشتی، طریق داد این بود ؟

زپاد شاهی حسن توام مراد این بود ؟

بروز حشر کنم داد و دامنت گیرم
کدآنکه داد غمش خاك من بباد این بود
سری جداشده ازتن بخاك راه افتاد
سمند ناز تو هرجاکه پا نهاد این بود
شنیده‌ای سخن غیر در حق مانی
مرا کجا بتوای دوست اعتماد این بود؟

غزل دیگری از او بیادگار مانده که در زیر نقل میشود.

حدیث درد من‌گرکس نگفت افسانه‌ای کمتر
وگر من هم نباشم در جهان دیوانه‌ای کمتر
اگر بی نام وناموسم، فراغم بیشتر باشد
وگر بی خان و مانم، گوشه ویرانه‌ای کمتر
از آن سیمرغ را در قاف قربت‌آشیان دادند
که شد زین‌دامگه مشغول‌آب و دانه‌ای کمتر
نکو بزمی است‌عالم، لیك ساقی جام غم‌دارد
خوش‌آن‌مهمان‌که‌خورداز‌دست او پیمانه‌ای‌کمتر
کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهیزد
براه عشق نتوان بودن از پروانه‌ای کمتر
مکن مانی عمارت‌وز سرای دهر بیرون شو
برای این دو روزه عمر،محنت خانه‌ای کمتر

در غزل دیگری نیز میگوید.

ای گرید، فاش کن غم ودر دنهانیم — وی ناله، شرح ده‌صفت ناتوانیم
حیرت چنان‌بست زبانم که پیش‌یار — ناگفته ماند راز دل ازبی زبانیم
مانی که‌بودوصورت بی‌معنیش‌چه‌بود؟ — مانی منم که چهره گشای معانیم

مانی شیرازی راپس از قتل در گورستان**سرخاب** تبریز دفن کردند.

عبدی بیگ شیرازی

خواجه‌زین‌الدین‌علی‌از شعرا و بزرگزادگان‌شیراز بود که دردستگاه‌شاه اسمعیل صفوی مورد توجه قرار گرفت. امانت ودیانت وراست قلمی او بقول **سام میرزا** پسرشاه اسمعیل بی‌نظیر بود . هنراودر مثنوی زبانزد اهل فن بود و **نویدی** تخلص میکرد . درکودکی کتابی بشعر تألیف نمودکه‌آنرا **جام جمشید** نامید واشعارزیرازآن‌کتاب است:

دهانش را صف چون حدمن نیست — چگویم چون در آن جای سخن نیست
بسان آب حیوان نا پدیدار — نگشته خضر هم از وی خبردار
بودموئی براندامش کمر نام — چگویم مو کجا بودش براندام
بپا افکنده گیسوی سمن سای — بلی تاریك باشد شمع را پای

درجواب خمسه نظامی هم‌کتابی تدوین‌کرد که معانی خاص در آن درج است این سه بیت را درخمسه خود درکتاب هفت اختر در تعریف شکارگفته.

دیده آهوان نشان کردند — تیررا میل سرمه دان کردند
زاژدهای تفك یلان جهان — آتش فتنه ریختی ز دهان
آتش فتنه دود میانگیخت — سرمه از چشم آهوان میریخت

عبدی بیگ دارای سه خمسه یعنی پانزده مثنوی وهمچنین دیوان شعر و یك اثر تاریخی است. وی در نهم ماه رجب سال ۹۲۱ هجری متولدشده . در کتاب **تکملة الاخبار** در توصیف جنگ چالدران که در ۹۲۰ رخ داده در خصوص جد مادری خود چنین می نویسد .

«... جد مادری این فقیر خواجه نظام الدین محمدبن خواجه عمادالدین علی شیرازی راکه درآنوقت وزیرحظیره متبرکه مقدسه صفویه بود از اردبیل بحفظ اهل بیت خود زیبدارالسلطنه تبریز آمده بود اسیرساختند همراه بردند فرزندان او ملازمی از پی او روان کردند تا بدانند که برسراو چه آمده . بعد از چندسال آن ملازم باز آمد وهیچ خبر نیاوردوآن پیرمرد شیعه معلوم نشدکه درکجا وبچه طریق فرورفت.[1]»

شیخ علی بن عبدالعالی که داستان اختلافش را با امیرغیاث الدین دشتکی نوشتیم واز رجال برجسته دربار شاه تهماسب بشمارمی رفت معلم عبدی بیگ بود. عبدی بیگ قسمت مهمی از عمرخودرا درتبریز بسر برده زیرا پدروکسانش همگی در دربار شاه تهماسب صاحب شغل بوده اند . درتکملة الاخبار نام پدرخودرا عبدالمؤمن وجدپدری خویش را صدرالدین می نگارد[2]. شاعردرمثنویهای خود ازدو پسرخود یکی شمس الدین محمد مؤمن ودیگری جلال الدین سلطان محمد نام می برد وبآنان اندرزهائی برزوید نظامی گنجوی داده است .

عبدی بیگ در دفترداری شاه تهماسب بشغل حسابداری سیاق ، یعنی همان شغل پدرش کار می کرد و شبها بفعالیت ادبی می پرداخت . وی به شروان و گرجستان نیز مسافرت کرد وسرانجام درسال ۹۸۸ در اردبیل دار فانی را وداع گفت .

عبدی بیگ ازکودکی شعرمی گفت وچون طبعی بلند داشت به تشویق شاه تهماسب وقاسمی گنابادی به پیروی ازسبك نظامی به سرودن مثنوی پرداخت .

۱ـ نقل ازمقدمه خمسه مجنون ولیلی اثرعبدی بیگ بقلم ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف چاپ مسکو ۱۹۶۷ ص۵

۲ ـ همان کتاب ص ۶

دیوان اشعار غنائی او که مشتمل برده هزار بیت است تاکنون بدست نیامده اما بطور پراکنده غزلیاتی درکتابهای «جوهرفرد» و «تکملةالاخبار» از خود آورده است که بدیع وزیبا واستادانه ومحکم است.[1]

ازآثار عبدی بیگ نسخ خطی زیر تاکنون پیدا شده است:

مظهرالاسرار - جام جمشیدی - مجنون و لیلی. این کتاب درسال ۱۹۶۷ در مسکو چاپ شده است - هفت‌اختر - آئین اسکندری (خمسهٔ اول) - جوهرفرد - دفتر درد - فردوس‌العارفین - انوارتجلی - خزائن ملکوت (خمسه دوم) روضةالصفات - دوحة الازهار - جنةالاثمار - زینةالاوراق - صحیفةالاخلاص (خمسه سوم) وتکملة‌الاخبار.

عبدی بیگ علاوه برابنها کتابهای دیگری نگاشته که نسخه‌های خطی آنها بدست نیامده است. اسامی این کتابها عبارت است از سلامان و ابسال - طربنامه - دیباچةالبیان.

عبدی بیگ در تاریخ «تکملةالاخبار» ضمن بحث از طوایف اسمعیلیه ایران اشاره می‌کندکه‌کتابی بنام دیباچةالبیان نوشته‌ودرمثنویهای خود نیز بکرات‌ازکتابهای سلامان وآبسال وطربنامه نام میبرد.

درآثارعبدی بیگ شیرازی سه خصوصیت اساسی جلب توجه می‌کند. اول‌نیک بینی نسبت بزندگی، دوم دارا بودن جنبه تاریخی وسوم خوش‌بینی نسبت بزن.[2]

عبدی بیگ ادیب دانشمند و مطلعی بوده که در آثارش توصیف‌های طبیعت و اصطلاحات گوناگون مربوط به نقاشی بچشم میخورد و بهنرهای عصر نیز علاقه داشته است. اما تاکنون بررسی دقیقی ازآثاراین شاعرومورخ بعمل نیامده. امید است در آینده دانش پژوهان لااقل برای چاپ آثارش گام مؤثری بردارند.

---

۱ - همان‌کتاب ص VIII

۲ - همان‌کتاب ص XVI

ملاصدرای شیرازی

در تالاری که درست بالای سردر **مدرسه‌خان** شیراز قرار دارد سیصد سال پیش **ملاصدرای شیرازی** تدریس میکرد واکنون هم این تالار بنام این شخصیت بزرگ علمی نامگذاری شده است .

ملاصدرای شیرازی از اعقاب **حاجی قوام‌الدین حسین شیرازی** وزیر شاه شیخ ابواسحق اینجو است بهمین جهت اورا **قوامی** میگفتند.

سیصد سال پیش یعنی زمانیکه دکارت راه جدیدی در علم پیش گرفت ، نابغه شرق، ملاصدرا نظریه‌ای ابراز داشت که ضربت سهمگینی برعقاید علمی زمان خود وارد آورد واگر شرایط لازم وجود داشت می‌توانست حوزه‌های علمی ایران را درجهتی نوین سوق دهد.

ملاصدرا احساس کرد که نظریات **ارسطو** دست وپای حکمای اسلامی را بسته و آنان را از تفکر آزاد بازداشته. ازاینرو باوضع نظریه جدید وانقلابی خود، علیه علم وفلسفه‌ای که هزار سال درعالم اسلام نضج وقوام گرفته بودقیام کرد وآراء ارسطو، فارابی و ابن سینارا باطل اعلام داشت.

ملاصدرا ابتدا فلسفه ارسطو، ابن‌سینا وفلسفه اشراق راکاملاً فراگرفت. اساتیدش عبارت بودند از **میر باقرو شیخ بهائی عاملی**. آنگاه بیکی ازدهات قم رفت و بریاضت

مشغول شد سپس بشیراز آمد و در تالار مدرسه خان بتدریس پرداخت وضمناً بتألیف کتاب همت گماشت.

وی فلسفه مشاء واشراق را ممزوج ساخت ودراین راه شیوه مصنفین **اخوان الصفا** را پیمود .

ملا صدراودکات در شرق و غرب راه نوینی را درپیش گرفتند ولی شیوه آنان کاملا متفاوت بود . دکارت نسبت بهمه چیز شك آورد و از وجود خویش شروع کرد تا توانست راهی برای **درست بکاربردن عقل** پیدا کند و دریچه‌ای بروی علم باز نماید.

ملا صدرا مردی عارف وروحانی بود. ازاینرو نمیتوانست قیود معتقدات مذهبی را دور بریزد. مع الوصف بیك راز بزرك طبیعت پی برد ودانست که(**جوهر عالم ماده همیشه درحرکت است)**

تازمان ملاصدرا،فلاسفه حرکت‌را بتمام عالم عمومیت نمی‌دادند ومی پنداشتند که در پنج مقوله جوهر (عقل-نفس-هیولی-صورت-جسم) وپنج مقوله عرض(له-متی - فعل-انفعال-اضافه)حرکت راه نمییابد وفقط درچهارمقوله عرض(کم-کیف-وضع-این) حرکت واقع میشود.

علت آنست که آنان حرکت‌را ازدیدگاه مشهودات خویش تعریف‌میکردند.مثلا میدیدندکه‌اشیاء رامیتوان شمرد یااندازه‌گرفت یاحرارت-اراده-شجاعت-سستی-سختی نور وغیره‌منشاءحرکت‌هستند.

آنان میگفتند درجوهر ممکن نیست حرکت واقع شود زیرا حرکت باعث تغییر جوهر است وحال آنکه مثلا اگر دانه گندمی‌را بکاریم باتغییرات حاصله منتهی بگندم میشود وکیفیت گندم تغییر نیافته.

اگر مسئله راکلی تربگیریم نتیجه‌میشود که اگرجسم‌طبیعی تغییرکند باید از جسمیت‌خارج‌شودوحال آنکه‌وقوع این‌امرمحال است‌لذا حکم‌اینست‌که‌بگوئیم‌حرکت درجوهر محالست.

اما ملاصدرا میگفت **جسم طبیعی همیشه درحرکت وتغییراست ودرعالم ماده سکون و ثبات وجود ندارد.** وی معتقد بودکه جوهر عالم طبیعت دائما در حرکت وتغییر و تجدد است واین حرکت لازمه ذات جوهراین عالم است وهرگز ازآن منفك نمی‌شود .

ملا صدرا بیان می‌کرد که جسم طبیعی درلباسی که هست خواه بصورت جماد، خواه بصورت گیاه، وخواه بصورت حیوان همیشه درحرکت وتغییراست.

درعالم ماده وطبیعت سکون وجود ندارد وجوهر عالم ماده امریست ذاتا متغیر و متجدد . بنا براین گوهر وحقیقت هوا، آب، خاك، سنك، معادن ، انواع گیاهها وانواع حیوانات امرسیال وگذرائی است که تدریجاً موجود میشود ومعدوم میگردد. عیناً مانند زمان همانطور که زمان یك امر ثابت الاجزاء نیست بلکه وجود وعدمش دست بگردن یکدیگر است ووجود هرجزئی ملازم باعدم جزء دیگریست ودرعین حال زمان یك امر واحد متصل مستمر تدریجی است همینطور اصل جوهر عالم ماده درذات خود یك امر واحد متصل مستمر تدریجی است ودائماً درحدوث وانقضاء است یعنی موجودمیشود و معدوم میگردد ووجود وعدمش آمیخته بیکدیگر است. این عالم ازوجود وعدم ومرك وزندگی وبالاخره ازحرکت تشکیل یافته. جوهر این عالم که همه نقشها وصورتها بر آن طرح شده مانند آب جاریست که دائماً درسیلان وجریان است ودرعین حال صورت هائی که درآب افتاده بنظر ثابت وبرقرارمیآید[1]

بالاخره ملاصدرا به آیه‌ای از قرآن استشهاد میکند که میگوید(کوهها را می بینی و گمان میکنی جامد و بر یك جا ایستاده‌اند در حالیکه مانند ابر در حرکت و گذرند)

صدرالمتالهین میگفت اگر درجوهر عالم، حرکت نمیبود ممکن نبود درعوارض اجسام حرکت و تغییر راه یابد. مثلا حرکت در کمیت وکیفیت اجسام را همه قبول دارند ولی هرگاه در کم و کیف جسم حرکت و تغییر باشد یقینا درجوهر جسم تغییرو

۱- دو فیلسوف شرق وغرب تألیف استاد حسینلی راشد ص ۵۰-۵۱

حرکت خواهد بود زیرا وجود عرض و وجود جوهر در خارج یکی است و حرکت تجدد وجود است. پس حرکت در عرض از لوازم حرکت در جوهر است.

محمد بن ابراهیم شیرازی معروف بملاصدرا ـ صدرالدین و صدرالمتألهین دارای تصنیفاتی است که فهرست آنها بشرح زیر است :

۱ـ اسفار ۲ـ شرح هدایه ۳ـ حاشیه بر الهیات شفای شیخ الرئیس ۴ـ شرح حکمة الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردی ۵ـ واردات قلبیه ۶ـ رساله در حدوث عالم ۷ـ مسائل قدسیه و قواعد ملکوتیه ۸ـ رساله در تحقیق تشخص ۹ـ رساله در تحقیق اتصاف ماهیة بوجود ۱۰ رساله در جواب مسائلی که از محقق طوسی سؤال شده و جوابی صادر نگشته ۱۱ـ کتاب اسرار الآیات ۱۲ـ تفسیر سوره جمعه ۱۳ـ تفسیر سوره الطارق ۱۴ـ تفسیر سوره الواقعه ۱۵ـ تفسیر آیه نور ۱۶ـ تفسیر آیة الکرسی ۱۷ـ کتاب حکمه عرشیه ۱۸ـ کتاب مشاعر ۱۹ـ رساله اکسیر العارفین فی معرفة الحق واللیقین ۲۰ـ رساله کسر اصنام جاهلیه ۳۱ـ رساله اتحاد عاقل ومعقول ۲۲ـ کتاب شرح اصول کافی ۲۳ـ عقل و جهل

ملاصدرا هفت سفر پیاده بمکه رفت و در سفر هفتم بسال ۱۰۵۰ هجری قمری در بصره وفات یافت و همانجا مدفون گردید.

بابافغانی شیرازی

وی از شعرای پیروسبك هندی درزمان صفویه بود. اشعارش شوری در دل بر پامیسازد. مدتی درخدمت **سلطان یعقوب** بود ودرملازمت او بترقیاتی نائل‌گردید و او را بابای شعرای زمان میگفتند.

درنوشیدن شراب افراط میکرد و بد مستیهای او نیز معروف بود و همیشه در میخانه‌ها بسرمیبرد. بعدازوفات سلطان یعقوب درزمان شاه اسمعیل به خراسان رفت و حاکم ابیورد روزی یکمن شراب ویکمن‌گوشت برایش مقرری تعیین‌کرد ودراواخر کاراوبجائی رسیدکه مردم میخانه‌ها او را ازپی مایحتاج میفرستادند وسرانجام درسال ۹۲۵ درمشهدجان سپرد. ابیات زیر نمونه‌ای از اشعاراوست

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند — بخاطری که‌توئی دیگران فراموشند

گرمیروم نزدیك‌اوذوق‌وصالم‌می‌کشد — ورمینشینم گوشه‌ای تنهاخیالم‌میکشد

فراموشم شود چندان کزو بیداد میآید — ولی‌فریادازآنساعت که‌یك‌یك‌یادمیآید

اهلی شیرازی

ازشعرا و فضلای‌گوشه‌گیر شیراز بود.وی قصیده مصنوع **سلمان ساوجی** را تتبع

نمودوچندصفت زیادکرده استو **امیرعلیشیر** خوداعتراف کرده که اهلی از او بهتر گفته است وفات او درسال ۹۴۲ اتفاق افتاد ودرجوار تربت حافظ بخاك سپرده شدکه هنوز سنگ قبرش معلوم است. اشعارزیر نمونه‌ای ازآثار اوست

یامن ناصبوررا سوی خود از وفاطلب — یاتوکه پاکدامنی مرگ من ازخداطلب

از مرگ رقیبان تو خرم نتوان بود — خوشحال بمرگ همه عالم نتوان بود

زاهدبره کعبه رودکاین ره دین است — خوش میرود اما«ره‌مقصود»نه اینست

اکنون‌که تنها دیدمت لطف‌آروآزاری بکن
سنگی بزن، تلخی بگو، تیغی بکش، کاری بکن

سوی‌که روم من‌که دلم سوی توباشد — روی که به بینم‌که به ازروی توباشد؟

چو آب زندگی گربگذری بر خاك مشتاقان
همه چون سبزه از مهر توبردارند سر از گل

عرفی شیرازی

مولانامحمدبن خواجه‌زین‌الدین‌علی‌بن‌جمال‌الدینشیرازی‌ملقب به **جمال‌الدین** و متخلص‌بدعرفی ازمشاهیر شعرای شیراز است.

بکمال‌فضل‌ودانش ولطیفه‌گوئی وحاضرجوابی‌معروف‌است وطرزی‌مخالف‌مسلك قدمادر شعردر پیش‌گرفت وغالباًدراثرکثرت تشبیهات واستعارات‌او،اصل مقصوددرشوش مبهم میماند. چند بار بهندوستان رفته و در دربار **اکبرشاه‌هندی** تقرب یافته و مشمول مراحم اوگردید.

بعلت اینکه چند بارابوالفیض وبرادرش علامی راکه هردو از اکابرهند بودند در مقام مناظره محکوم ساخته‌بودآنهاکینه وعداوت او راسخت بدل گرفتند. سرانجام روزی بهنگام شرفیابی ، علامی از او پرسید در مذهب شما زاغ حلال گوشت است یا حرام.؟ عرفی جواب ندادتا بعداز لمحه‌ای ابوالفیض‌پرسیدکه درمذهب‌شماخوك‌حلال است یا حرام ؟ عرفی بازجواب نداد وتغافل‌نمود.

سلطان پرسید چرا به پرسشهای اینان جواب نمیدهی ؟ عرفی پاسخ داد این مسئله بدیهی است وهمه میدانند که هردو نجاست می‌خورند . پادشاه از این تعریض بخنده آمدزیرا اگر چه مقصود عرفی زاغ وخوك بود،درعین حال بدو برادر مغرض نیز طعنه زد ودرنتیجه این لطیفه انعام فراوانی دریافت داشت.

عرفی قصیده رائیه‌ای پرداخته که مطلع آن اینست:

جهان بگشتم ودرداکه هیچ شهرودیار　　نیافتم که فروشند بخت در بازار

این قصیده‌شامل یکصدوهشتادبیت‌است‌که برخی نیز بدجوابگوئی او برخاسته‌اند از رباعیات شیرین او یکی اینست.

صوفی بعمارت بدن مشغول است　　زاهد بفریب مرد و زن مشغول است
دانا به کرشمه سخن مشغول است　　عاشق بهلاك خویشتن مشغول است

عرفی در سنه ۹۹۹ در سن سی و شش سالگی درگذشت و جنازه اورا از لاهور بنجف اشرف انتقال‌دادند.

ملاسعی لاری

ازشاگرادان **علامه دوانی** است‌که‌ازعلم وذوق وصفای خاطر بهره مند بود چند بیت از اشعارش درزیر نقل می‌شود

ندانمت‌که چنین ساخت بدگمان بامن　　که تند می‌شوی از هیچ هرزمان‌بامن
بهر که آن مه بد خوبگفتگو آمد　　بود کنایه طبعش در آن میان بامن

بر کشتگان خویش نگاهی نمیکنی　　بهر توأم کشند و توآهی نمی کنی

مولانا شمس‌الدین محمد علامه خفری

مولانا از شاگردان برجسته **امیرصدرالدین محمد دشتکی** شیرازی بودکه خود از سرآمدان، فضلا، ومحققین شد . **شاه‌اسمعیل‌صفوی** امر کرد که بر منابر از خلفای ناحق تبرابجویند . خطیب در مسجد عتیق شیراز برهمین منوال خطبه خواند .

داماد علامه که در مذهب تسنن متعصب بود باحالت گریه از مسجد خارج شد وبخدمت مولاناآمد . شمس‌الدین گفت اینان از (اجلاف عرب) بودند اگرتوهم‌تبری کنی باکی‌نیست .

مصنفات او عبارتند از :

منتهی الادراك که در برابر کتاب نهایة الادراك علامه شیرازی نگاشته ۲ ـ کتاب تکمله درشرح تذکره خواجه نصیرطوسی ۳ـرساله حل‌ماینحل ۴ـ حاشیه براوائل شرح تجرید ملا علی ۵ ـ حاشیه بر اوائل شرح حکمةالعین .

وفاتش بسال نهصدوسی‌واند اتفاق افتاد .

ملك قاسم

ازشعرای شیرازی بودکه نسبت خود را **بشاه‌شجاع‌مظفری** میرسانید. وی علاوه‌بر شاعری، نقاشی بزرگ وچیره دست بود وخط راهم‌خوب مینوشت وبجهت اینکه نقاش باذوقی بشمارمیرفت اهل ظاهراو را مذمت میکردند و میگفتند غیرازاین عیبی ندارد که مصوراست،

درانشاء، معما، وعروض، مهارتی تمام داشت وقوت حافظه‌اش بمرتبه‌ای بودکه یك خواندن سی‌بیت را یاد میگرفت. اما بسیار محروم بود. درسنه ۹۴۷ دارفانی را وداع گفت. رباعی زیر را درشکایت از روزگارگفته.

روزی‌عجب‌است‌وروزگاری‌مشکل کز دهر و فا گشته بکلی زایل
خالی زغبار یکدیگر یکساعت چون شیشه ساعت نتوان یافت دو دل

مولانا لسانی شیرازی

از جوانی راه مسافرت در پیش گرفت وغالب اوقات خود را در بغداد و تبریز گذرانید. نکته سنج ومتین وشیرین سخن‌بود درسال ۹۴۲ در تبریز وفات یافت ودر گورستان سرخاب مدفون گردید. ابیات زیر ازاشعار اوست

نه لاف از درد عشق دلربائی می توانم زد
نه در راه وفایش دست و پائی می توانم زد
تو کز سوز محبت بی نصیبی چاره خود کن
که من پروانه‌ام خود را بجائی میتوانم زد

نه با تو دست هوس در کمر توان کردن
نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن
بیا که گریه من آنقدر زمین نگذاشت
که از فراق تو خاکی بسر توان کردن
چنین که عاشق روی توام زبیم رقیب
کی از جمال تو قطع نظر توان کردن

چیست دانی غرض عشق ؟ نشستن با هم
پس غرض چیست که با هم نتوانیم نشست ؟

مولانا مصلح الدین لاری

مولانا مصلح‌الدین لاری کدسر آمدشاگردان **امیرغیاث‌الدین منصوردشتکی** شیرازی بود ، در شیراز بتکمیل معلومات وکسب فضائل پرداخت،سپس به هندوستان عزیمت کرد وبخدمت پادشاه‌آن سرزمین درآمد واز طرف پادشاه آنجا ملقب به صدرگردید. ازآنجابه حجازوعراق وترکیه‌رفت. سلطان **سلیمان خان** قیصرروم، اورا احترام‌فراوان کرد وبه تدریس درآن سرزمین تشویقش کرد . مولانا از اسلامبول ببغداد رفت و در آنجا مصاحب **اسکندرپاشا** بیگلر بیگی عراق بود و در همین ایام **تاریخ‌آل عثمان** را نوشت .آنگاه بتألیف کتب دیگر پرداخت‌که ازآنجمله‌اند :

۱ ـ حاشیه برجاشیه علامه دوانی

۲ ـ حاشیه بر شرح جامی

۳ ـ شرح فارسی هیئت ملا علی قوشچی

۴ ـ حاشیه برانوار شافعی

مولانا مصلح‌الدین در سال ۹۸۱ درگذشت

علامه ملامیرزاجان بافنوی

از شاگردان **خواجه جمال‌الدین‌محمودشیرازی** بود ، در سال ۹۸۸ از شیراز عازم هندوستان گردید ودر لار که شهری آباد وبزرگ بود ریاضیات‌وتفسیر بیضاوی‌را نزد **خواجه‌جمال‌الدین‌محمود** که اززبده شاگردان امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی‌بود فرا گرفت.

در باره مقام علمی او میگویند وقتی **ملامیرزای شیروانی** که از مجتهدان بنام بود باوج اشتهار رسیده بود از فاضلی پرسیدند تفاوت فضلی میان ملامیرزای شیروانی ومیرزاجان‌شیرازی‌چقدراست؟

مرد فاضل پاسخ داده بود همان تفاوت که میان زنده و مرده‌است. وی دارای تألیفاتی نیز بوده است. وفاتش بسال ۹۹۵ در هندوستان روی داد وهمانجامدفون شد.

میرزامحمد هاشم شیرازی

از اطبای بسیار حاذق و نامور بوده است که به هند رفت ودر آنجا اقامت گزید. **نادرشاه** بهنگام فتح هند او را باخود بایران آورد. میرزامحمدهاشم درمی‌یابد که علت تندخوئی و بدخلقی نادر نداشتن دندان و خوب نجویدن غذاست زیرا این امر نادر را دچار سوء هضم دائمی قرحه معده ساخته ودفع خون از او نیز برخلاف تصورسایر اطباء بعلت بواسیر نبوده بلکه ناشی از جراحت معده اوست طبیب شیرازی که او را تالی بو علی سینا و محمد زکریای رازی دانسته‌اند غذای نادر را خود طوری ترتیب میدادکه محتاج جویدن نباشد. دراثرمراقبتی که از نادر شاه بعمل آورد تعادل خود را باز یافت و بیماری معده‌اش بهبود پیدا کرد واین سلامتی در خلق وخوی شاه تأثیر نیکو بخشید.

میرزا محمدهاشم پس از دوسال که درخدمت نادرشاه بود بزیارت مکه رفت و دیگر باز نگشت ونادرنیز مجدداً بیمارشد وپزشکان نتوانستند علت آنرا بیابند[1].

---

۱ ـ شیرازتألیف استاد علی سامی ص ۳۴

سید ابو القاسم قاری

سید ابوالقاسم قاری ، از قراء معروف عهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸) است. اصل وی از خراسان بود ولی از اول جوانی در شیراز سکنی گزید و با علمای آن شهر حشر و نشر داشت و علوم متداول را در آنجا تحصیل کرد.

وی در سال ۱۰۶۱ منظومه‌ای در تجوید قرآن ساخت که به (**نظم اللالی**) معروف است و حاوی ۸۹ بیت میباشد.

این منظومه با همه اختصارش متضمن مطالب مهم علم تجوید میباشد. این کتاب بارها بطبع رسیده و در دوره معاصر نیز شروحی بر آن نگاشته‌اند. پاره‌ای از صاحبان تذکره نظم اللآلی را به **میرفندرسکی** نسبت میدهند که اشتباه آشکاری است.

سال وفات قاری روشن نیست ولی صاحب **ذریعه** مینویسد که تا سال ۱۰۸۳ در قید حیات بوده است[1]

ریحانة الادب ص ۲۵۶-۲۵۷

خاندان انجوی شیرازی

خاندان **انجوی** ازخاندانهای قدیمی ومعروف شیراز است که ازطرف مادر به خواهر **عضدالدوله دیلمی** وازطرف پدر به **زیدین اسود** میرسند. درزمان اباقاخان، **ابوالمیامن حسن طباطبائی** حسنی بنزد ایلخان رفت واملاك اجدادی راکه بنام خالصه دیوانی (**انجو**) ازطرف سلاطین مغول تصرف شده بود مطالبه کرد. چون از عهده تصرف آنها برنیاید در سال ۶۷۹ نیمی ازآن املاك رابه شاهزاده ارغون خان منتقل نمود و نیمه دیگر رابه فرزند خود **سید قطب الدین احمد** بخشید. درسال ۶۸۶ ارغون خان در مقام ایلخانی گری فرمانی صادرکرد که بموجب آن املاك سید قطب الدین احمد را بوی مسترد دارند پس از مرگ ابوالمیامن ارغون خان فرمان داد تا املاك و اگذاری به شاه را بعنوان انجو (خالصه دولتی) به قطب الدین احمد واگذار نمایند ازآن روز به بعد این خاندان را «انجوی» گفتند یکی از برجسته ترین شخصیت‌های این خاندان سید قطب الدین احمد است که امارت وایالت مملکت فارس را داشت وبدون اجازه او هیچ کاری انجام نمیشد. وی درسال ۶۹۵ درشیرازدرگذشت.

پسرش **میرفضل الله انجوی** شیرازی کداز شاگردان **سعدالدین تفتازانی** بود و از شیراز بهندوستان رفت بسبب دانشی که داشت مورد احترام محمود شاه پادشاه دکن قرار گرفت وهمین شخص **محمودشاه** را برانگیخت تا ازحافظ شیرازی دعوت نماید. یکی

دیگر ازشخصیت‌های این خاندان **حسن انجوی** شیرازی است که پس از کسب معلومات در شیراز، بهندوستان رفت ودرسال ۹۲۸ **برهان نظام الدین شاه** هندی را با اصول مذهب شیعه آشنا ساخت. **سیدشاه فتح الله انجوی** نیز که ازقضات عالیمقام شیراز بود شهرتی دارد. وی نیز به هندوستان رفت و درحدودسنه ۹۹۰ در گذشت. **امیرابوالولی انجوی** نیزدردربارشاه عباس ثانی به صدارت رسید. درزمان قاجاریه شخصیت‌های برجسته‌ای از این خاندان ظهور نکرد . معروف ترین آنان **میرزا ابوالقاسم خوشنویس انجوی** شیرازی است که خط شکسته را خیلی خوب می‌نوشت. وی مردی خوش مشرب و بی آزار بودکه بقول صاحب دلگشا «هرگز شیشه خاطری را سنگ جفا شکسته ورشته محبتی رانگسسته ، نه‌برعیب کسانش کاری‌ونه‌برخاطری ازاو غباری»میرزا ابوالقاسم تولیت مسجدجامع عتیق شیراز راازاجداد خود بارث برد.درسال ۱۲۵۸ بعد ازصدوده سال زندگانی بدرودحیات گفت . نمونه‌ای ازاشعارش اینست .

بگذشت یاربرمن وازپی نرفتمش — آری نمی‌توان زپی عمررفته رفت

ترکی که‌دلم بدام اودر بنداست — خاطر زغم عشق ویم خرسنداست

یك‌بوسه‌نمودوعده ، شادم‌که‌یکی — آن ترك بفارسی نداند چنداست

گفتی که اساس عجب را برپاکن — از بهر سرت عمامه‌ای پیدا کن

شیخابسرتو این بلائی‌است عظیم — چون من توهم‌ازسراین‌بلاراواکن

بافلان گفتم ای پسر پدرت — جز بتاریکی ازچه نان نخورد

گفت ترسد زروشنی که مباد — سایه‌اش دست توی کاسه برد

صحبت لاری

ملامحمد باقر متخلص به **صحبت** ازصحرانشینان قریه **بیرم** لاربودکه تحصیلات اولیه را در**رونیز** فسا باتمام رسانید سپس بشیرازآمد وبتکمیل معلومات پرداخت .

صحبت لاری درتاریخ وادبیات عرب وپارسی بسیارتوانا بود . حافظه‌ای بسیار نیرومند داشت وبزودی دانشمندی بلند پایه شد . در اواخر عمر نابینا گردید و بسال ۱۲۵۱ درگذشت. این ابیات ازاوست .

طعمه ازسرپنجه‌خوردن خصلت شیر است ومن
قطع وفصل حق وباطل کارشمشیر است و من
بس شکار معنی افکندم بدشت از بهر غیر
صید خود را بذل کردن همت شیراست ومن
میرعالم گیر وشاه حسن خورشید است و من
صاحب دیوان و دارای قلم تیر است و من
دردی وبهمن کهن اندر بهاران نو جوان
نوشدن هر ساله رسم عالم پیر است و من
(صحبت) اقلیم بلاغت تختگاه فکرت است
لیك صاحبدل براین تخت مهی میراست ومن

بسمل شیرازی

علی‌اکبرنواب متخلص به **بسمل** درسال ۱۱۸۷ درشیراز تولد یافت. در **مدرسه حکیم** تحصیل نمود. صرف ونحو ومنطق ومعانی بیان و ریاضیات را آموخت . آنگاه بکسب اصول وحکمت وکلام پرداخت . پیوسته با اهل علم مجالست داشت . در سال ۱۲۳۷ کتاب **تذکره داگشا** را نوشت. از آثاردیگرش یکی هم **شرح سی فصل خواجه نصیرالدین‌طوسی** است که در علم نجوم تألیف کرده است . رساله‌ای در اثبات واجب ورساله‌ای نیزدراثبات نبوت خاصه نگاشته. حاشیه برتفسیرقاضی بیضاوی وتفسیرفارسی برقرآن مجید وتعلیقات برمدارك شرایع وکتاب سفینة النجاة و دو رساله اندرز نامه ومجلدات بحراللآلی ازآثارمتعدد اوبشمارمیرود.

حمامی نیزدرمحله بازارمرغ بنام حمام نواب بناکرد. مرگش بسال۱۲۶۳ اتفاق افتاد ودرجوار مدفن **سید میرمحمد** بخاك سپرده شد.

اشعاربسمل شیرازی روان وگیراست. چندبیت از قصیده‌ای که در مدح علی ع سروده اینست.

شد از فیض بهاران باغ و صحرا — روان بخشا چو انفاس مسیحا
میان آب عکس آتش گل — فروزان چون دل قندیل ترسا
شد آبستن زفیضش مریم شاخ — ولی از تهمت یوسف مبرا
نوای بلبلان از دل بردغم — چو شعر من بمدح شاه مولا

حاج میرزا ابراهیم مجتهد

درسال ۱۱۷۳ درشیراز متولد شد . علوم عربی وادبی را درزادگاه خویش کسب نمود . آنگاه بتحصیل ریاضی وعلم کلام وحکمت پرداخت . آنگاه **محمد شاه** او را بهتران آورد وسه سال بعنوان گروگان نگاه داشت . در سال ۱۲۱۱ عازم عتبات شد. از **میرسیدعلی طباطبائی** صاحب کتاب **ریاض** مشهور به **شهرکبیر** فقه و اصول را فرا گرفت . درسال ۱۲۱۶ که شیخ سعود وهابی کربلا را غارت نمود و مردمش را بقتل رسانید حاج میرزاابراهیم درآنجا مشغول کسب دانش بود .

بعد ازاین واقعه بشیراز آمد . کاراودرشیرازتدریس وتألیف وعبادت بود . در عین حال ساعاتی را درروز برای دیداردوستان ومکالمات حکمت آمیز ومطایبه گوئی اختصاص داده بود . تألیفاتش عبارتند ازکتاب بحرالحقایق درعلم فقه که مسائل رابا استدلال وذکر اخبارواردہ واقوال متقدمین ومتاخرین درآن گرد آورده .

دیگر کتاب **حاشیه برکتاب معالم الاصول** وایضاً کتاب حاشیه **برشرح لمعه** است وفاتش درسال ۱۲۵۵ درشیرازاتفاق افتاد .

ضت نسابه شیرازی

سادات نسابه ازقرن هشتم درشیراز معروف بوده‌اندورجالی ازمیان آنان برخاسته که اهل علم ودانش بوده‌اند . در این خاندان شاعره فاضله‌ای ظهور کرد که نامش سکینه بیگم بودعفت تخلص میکرد. درسال ۱۱۹۰ درشیراز متولد شد. به‌تحصیل علوم متداول پرداخت

در تمام‌عمرخود شوهر اختیار ننمود ودرسال هزارو دویست وپنجاه و اند در گذشت

نمونه‌ای ازاشعارش بشرح زیراست:

ایکه بعرصه جهان شد بتوختم سروری — جانب خستگان غم‌نیست رواکه ننگری

خواجه خواجگان‌توئی بندهٔ بندگان‌منم — شکر چرانمیکنی بنده چرا نمی‌خری ؟

روزو شب است نام تو وردزبانم ای‌صنم — هیچ اگر چه‌ازکرم نام مرانمی بری

باز سپاه ناز را تاخت بشهر بند دل — ملك خراب چون‌کند با سپه ستمگری

از مژه بهر قتل من‌بسته زهرکناره‌صف — این دل‌خسته چون‌کندمانده‌میان‌لشکری

ازپی بزم شه‌کنون درکف ساقیان نگر — جام‌چو مجمر ودرآن‌راح نموده‌اخگری

سیاف شیرازی

حاجی علی‌اصغر سیاف شیرازی از عرفا و شعرای شیراز است کـه از مریدان **محمدحسین زین‌الدین نعمت اللهی** بودوازمرشدخود، (حسینعلی شاه) لقب گرفت. بـر اثر ریاضت وعبادت دربین عرفا بمقامی شامخ رسید و جمع کثیری پیرو اوشدند .وی به مکتب نرفت وبیسواد بوده‌مع‌الوصف یك مثنوی دردوازده جلدبزرگ بنظم درآورد که شامل هفتاد هزاربیت است .

مضامین این‌مثنوی‌را مطالب عالی عرفانی وشرح احادیث نبوی‌تشکیل میدهد.

پنج جلد اول‌این‌مثنوی را (**گنج‌سرور**)نامیدوهفت‌جلددیگر را(**جنات وصال**) نام نهاد .

وفاتش بسال ۱۲۶۲ هجری‌اتفاق افتاد ودرکنار قبرعبدالله **وصاف** مورخ وشاعر معروف مدفون شد واینك برتربتش بنای مناسبی از طرف بازماندگان ساخته شده و مثنوی دوازده جلدی اورا هم بطبع رسانیده‌اند .

حجاب شیرازی

محمد مهدی حجاب شیرازی درسال ۱۲۲۴ در شیراز متولد شد . پدر بزرگش **حاجی صالح‌شیرازی** از بازرگانان معروف بود و پدرش **محمدتقی** نیز از تجار شیراز بشمارمیرفت . حجاب پس ازفرا گرفتن عربی وادبیات و منطق و کلام و حکمت به بمبئی رفت ودرآنجا تجارت میکرد . خط نستعلیق راهم نیکو مینوشت .

پس ازچندی ازتجارت دست کشیده بشیرازبازگشت وبصحبت بااهل دل صرف وقت میکرد گاهی برای امرارمعاش بمعاملات جواهردست میزد . چند بیت ازاشعار او اینست :

به پیری زاشك خونین پای تا سر گشته پنهانم
بدم یك خوشه مروارید واینك شاخ مرجانم
زیاد چشم او در چشم خلق از لاغری شخصم
چنان آید که پندارند مردم موی مژگانم
زدل بریان وازخون پاره دارم عیش پنهان بین
که اندر کنج خلوت کرده تنها عشق مهمانم

قاآنی شیرازی

میرزاحبیب متخلص به **قاآنی** فرزند **محمدعلی گلشن** از شعرای بزرگ دربار فتحعلی شاه ومحمد شاه واوایل سلطنت ناصرالدین شاه بود.

وی در شیراز متولد شدوچون ازهفت سالگی یتیم گردیدتحصیلات مقدماتی‌را در همان شیراز فراگرفت و دراوان جوانی عازم مشهد شد تا در آنجا بادامه تحصیل بپردازد وضمنا میدان تازه‌ای برای‌کسب معاش پیداکند.

قاآنی در ادبیات عرب وفارسی مهارت‌کافی یافت وبحکمت نیز علاقه سرشاری داشت ومیتوان‌گفت شهرت شاعری او لطمه‌بشهرت‌او بعنوان یك‌حکیم دانشمندزده است درحکمت اورا همپایه ملاصدراوحاج ملاهادی سبزواری ودرشرعیات تالی‌شیخ‌مرتضی انصاری شمرده‌اند . ازاینرو فتحعلی شاه اورا (**مجتهدالشعراء**) لقب داد و محمدشاه‌نیز قاآنی را (**حسان‌العجم**) میخواند زیرا در شعر مخصوصا قصیده سرائی چنان بر کلام تسلط داشت‌که مایه اعجاب هرخواننده آثار اوست.

قاآنی شایداولین شاعرایرانی است‌که برزبان فرانسه تسلط داشت. همچنین در ریاضیات، کلام ومنطق نیز استادی مسلم بشمار میرفت ولی افسوس که برای مضامین

اشعارش از آنهمه علم واطلاعات وسیع استفاده کافی ننمود وشعر را وسیله ارتزاق وتفنن میدانست نه هنر

هنر او از لحاظ لفاظی وبکار بردن صنایع شعری وابتکار درقوافی بی نظیر است. قاآنی علاوه بردیوان اشعارش که درحدود هفده هزار بیت است کتابی بنام پریشان بسبك گلستان در نثر نگاشته که مضامین آنهم مملو ازداستانهای مستهجن وتوام باالفاظ رکیك است. وفات قاآنی درسال ۱۲۷۱ اتفاق افتاد ودر تهران مدفون شد.

میرزا علی صدرالعلماء

عالم، شاعر وخوشنویس بود. خط نسخ و شکسته را نیکو مینوشت. ابتدا **عالی** تخلص میکرد ولی بعداً تخلص **(ناصری)** رابرگزید.

در علوم عربی وادبی وفنون حکمت وریاضی وکلام وفقه واصول سرآمداقران شد. ولادتش درسال ۱۲۳۸ درشیراز اتفاق افتاد. هیجده ساله بود که بتهران رفت ودرآنجا ملقب به **صدرالعلماء** شد. آنگاه عازم عراق گردید وازآنجا بشیراز بازگشت و پس از زیارت مشهد رضا درشیراز عزلت گزید وبمطالعه ونوشتن پرداخت. نوشته‌هایش معمولاً حواشی برآثار دانشمندان دیگر است. نمونه‌ای ازاشعارش اینست.

ای سر و سهی مهر توام تا بسر افتاد — جان ودل ودینم همگی در خطرافتاد
سوزی که زهجر تو مرادر جگر افتاد — پنهان بدو این دم زغم‌از پرده درافتاد

وفای شیرازی

میرزاحسنعلی معروف به (حاجی میرزابزرگ طبیب) متخلص به **وفا** فرزند **نیاز** شیرازی درسال ۱۲۲۴ متولد شد . طب وتشریح وعلوم ادبی وعـربی را نزد پدر فرا گرفت خط نستعلیق راهم خوب مینوشت . درشاعری نیز طبع موزونی داشت در سال ۱۲۵۴ ازراه بوشهر بهندوستان رفت وازآنجا نیز رهسپارحجاز ومصرشد و در اسکندریه تصمیم گرفت طب خودرا دراروپا تکمیل نماید لذا بپاریس ولندن رفت و در آن دو شهر بتکمیل طب پرداخت. آنگاه بهند مراجعت کرد ودرکلکته رحل اقامت افکند ودرآنجابتدریس و طبابت پرداخت . پس از مدتی تصمیم گرفت بزیارت حضرت رضا برود . امابه بمبئی که رسید بیمارشد ودرگذشت .

وفا درقصیده‌ای ازمردم زمانه چنین شکوه میکند .

هرجاکه دل گرفت مرا گفت هین وطن — هرجاکه جان شگفت مرا گفت هین‌سفر
آنم که گفتمی که یکی مرد یك فنم — در هر فنی که خلق بر اویند مفتخر
اقبال چون نبود ازاین نقش ها چه سود — هم جهل به ز دانش و هم عیب از هنر
هر کس بهند آمد اندوخت گنج و مال — من و اه و اه میبرم از این سفر ثمر
تحسین‌مرا نه وجه خوراك‌است‌و نه لباس — تحسین نه کاه اسب شود نه شعیر خر
آنرا که سر فراختم از مدح بر فلك — خواهد همی بجاه مذلت مرا مقر

رویش ندیدم آنکه زمن بدشدش مرض　　نامم نبرد آنکه ز من گشت نامور

شعرزیر نیزپیروی اوراازسبك مسعودسعد سلمان کاملا نشان میدهد

ای رفیقان ز روز خوش فریاد　　کار من با شب فراق افتاد

گشت اقبالم از جهان ادبار　　شد رواجم ز دور چرخ کساد

اخترم از زمانه کرد غروب　　دولتم از ستاره رفت بباد

ما در روزگار پنداری　　مرمرا از برای محنت زاد

روز عیش و خوشی مبدل شد　　بشب هجر و ناله و فریاد

میرزافضل‌الله شریفی حسینی

درسال هزار وصدونود واند درشیراز متولد شد. تخلص‌او **خاوری** بود. در زمره ندمای خاص **حسینعلی‌میرزا** فرامانفرمای فارس درآمد وبا او بتهران رفت . در آنجا با **میرزاشفیع** مازندرانی که وزیرروشن ضمیری بود انس‌گرفت.

از آثار اوکتابی است درتاریخ قاجاریه بنام **تاریخ‌ذوالقرنین** .

خاوری درقصیده سرائی زبردست بود. قصیده زیر نموداری‌اوطبع‌اوست.

زهی‌رزاق‌انس‌وجان‌خهی‌خلاق‌جان‌بخشا　　خداوند خداوندان جهانبان جهان آرا

خمارازاوست‌درسرها نشاط‌ازاوست‌دردلها　　هم‌اومیناهم اوساقی هم اوساغرهم اوصهبا

تقاضای‌نظام‌این‌شدکه‌تلخی‌آید ازحنظل　　تمنای‌قوام این‌شدکه‌زردی زاید ازصفرا

همدخواهان‌یك‌مقصدهمدجویای‌یك‌منزل　　یکی‌عارف‌یکی‌عامی‌یکی‌مؤمن‌یکی‌ترسا

یکی درگلستان ماعرفناگشته دستان‌زن　　یکی در دعوی انی اناالله شد بلند آوا...

شیخ مفید شیرازی

شیخ مفیدبن میرزامحمدبن میرزا کاظم شیرازی از علما ، عرفا ، مجتهدین و شعرای اواخر قرن سیزدهم واوایل قرن چهاردهم هجری است . ابتدا علوم ادبی وعربی وریاضی وفقه واصول را در شیراز فراگرفت آنگاه باعرفا و اهل ریاضت ملاقات و با آنان گفتگو کرد. سپس بامامت جماعت و موعظه مردم پرداخت و در همین احوال بریاضت روی آورد ودائمادر خود فرومیرفت.

برای گوشه نشینی **کرمان** را برگزید. درآنجا چهل اربعین یعنی هزاروششصد روز در خلوت عبادت کرد وریاضت کشید. آنگاه عازم مشهد شد وپس از زیارت حضرت رضا بشیراز بازگشت وسه سال دم فرو بست وکمترسخن میگفت . دراین احوال جمعی ازپیروان ازاو خواستند سکوت راشکسته ازدانش وبینش خود، دیگران را بهره مندسازد.

شیخ این تقاضا راپذیرفت وباردیگر بمردم روی آوردوبتدریس ادبیات، حکمت کلام، فقه ، اصول وتفسیر مشغول شد ودرعین حال امامت جماعت راهم در حرم شاه چراغ عهده داربود.

تألیفات شیخ مفیدعبارت است از:

۱ـ منظومه‌ای درکلام وشرح آن بعربی ۲ ـ منظومه‌ای در احکام عهد شرعی باشرح عربی ۳ـ شرحی برحدیث کمیل که ازحضرت علی سئوالی راجع به حقیقت

کرده بود۴- شرحی برحدیث ام زرع که زنی ازاصحاب پیغمبر بوده ۵-منظومه‌ای در فقه عربی۶- کتاب نورالیقین درشرح الاربعین که چهل حدیث را شرح نموده است این کتاب هم بعربی نگارش یافته ۷ - شرح قصیده امروألقیس و ترجمه اشعارش به فارسی۸- کتاب ضیاءالقلوب ۹- تفسیر آیاتی‌که در شرح قطرالندا بدان استشهاد شده ۱۰- عشره کامله درشرح ده حدیث بعربی ۱۱ حواشی برشرح نهج المسترشدین ۱۳- اصلاح الالفاظ درتبیین الفاظ عربی بفارسی۱۳- گنج مراد وهزینه رشاد دراصول دین بفارسی ۱۴- حواشی برتفسیرصافی ۱۵- کتاب اربعین درشرح چهل حدیث ۱۶-اساس الکمال مشتمل برچهار جلد بفارسی ۱۷- شرح زیارت عاشورا ۱۸- سیدالکتب ۱۸- کنزالجواهر ۲۰- مرآت الفصاحة درباره شعرای شیراز

شیخ شعر نیز میسرود . دیوان اشعارش مشتمل برچند هزاربیت‌بعربی وفارسی است دراشعار فارسی(**داور**)تخلص مینمود.

میرزای سکوت

اورا سرحلقه خاموشان ومقصد خرقه پوشان گفته‌اند . جمعی نیز مسلمانی اورا منکر بودند. ازاینرو جمعی ازعوام متعصب آلت دست شده به خانه‌اش هجوم بردند تا تا بقتلش آورند .

مریدانش که هریك والی استانی وسردار لشکری بودند درصدد متفرق ساختن منکرین برآمدند که اما میرزا سکوت را شکسته آنانرا بدعدم مداخله دعوت کرد .

بدخواهان درخانه میرزا را بازیافتند وچون وارد شدند پیر سفید موئی را دیدند که درگوشه‌ای نشسته. شروع به بدگوئی کردند وازاو دعوت نمودند که خود را برای مرگ آماده سازد میرزا تبسم کنان پرسید علت ازدحام چیست . و حال آنکه من هرگز جزراه شرع نرفته‌ام؟ گفتند برخی ازمریدان تو ازمحرمات پرهیز ندارند. میرزا گفت برادررا بجای برادر نمی‌کشند. معاندین گفتند چرا در برروی جمعی عشق باز وباده خوار میگشائی ؟ فرمود عجبا من در را بر شما که برای قتلم آمده‌اید نبستم چرا بر کسانی که بارادت می‌آیند در به بندم؟ آن گروه شرمنده باز گشتند. میرزای سکوت می‌گفت (راحت نفس دردوچیزاست «نمیدانم» و«نمیخواهم». چنان در«نمیدانم» مستغرقم که «نمیخواهم» را فراموش کرده‌ام) وفاتش بسال ۱۲۳۹ اتفاق افتاد ودر آستانه شاه‌چراغ مدفون شد

حسن خان طایر

حسن خان برادرزاده **حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله** شیرازی است . اعتماد ـ الدوله در برانداختن قدرت زندیه و بسلطنت رسانیدن قاجاریه نقش مهمی داشت . بهمین جهت خود و برادران متعدد وسایر خویشانش همگی مشاغل مهم دولتی را بخود اختصاص داده بودند. قدرت اورا دردستگاه **فتحعلی شاه** باقدرت برامکه در دستگاه خلفای عباسی مقایسه کرده‌اند . حسودان هرچندبه‌شاه قاجار ازا و بدگوئی میکردند نتیجه‌ای نداشت تاآنکه نامه‌هائی‌ازطرف اوجعل کردند و برشاه‌عرضه داشتند وفتحعلی شاه دستورداد تاچشم اوراکورکردند وزبانش رابریدند وعده‌ای ازکسانش را کشتند و **حسن خان** طایرفرزند **عبدالرحیم** را نیز نابیناساختندواین واقعه درسال ۱۲۱۵ روی‌داد.

حسن خان کدازنعمت بینائی محروم شده‌بود بدکسب کمالات پرداختوکوشید تادرون خودرا بانوردانش روشن سازد. وی دربازی شطرنج‌چنان استادبود که باوجود نابینائی همگان رامات میکرد وباصطلاح امروز قهرمان شطرنج‌شناخته شد. بسرودن اشعار،عشقی تمام‌داشت ودیوانی درنظم پرداخت وسرانجام بسال ۱۲۴۴ درکرمانشاه وفات یافت ، چندبیت زیرنموداری ازطبع اوست .

شده است شاخ‌شکوفه زپای تاسرچشم — چو عاشقی که نشیند براه وعدهٔ یار

چه درد دردل کوه‌است اندرین موسم — که‌چشمه‌هاست‌زچشمش‌همی‌روان‌بکنار

آمد بمیان چو قصد عشق — هرقصد که بودازمیان‌رفت

آشفته شیرازی

حاجی کاظم آشفته از کلانترزادگان شیراز بودکه درموطن‌خویش ادبیات‌فارسی وعربی را آموخت وسپس علم حسابداری رافراگرفت. درسال ۲۷۷ که **حسام‌السلطنه** از فرمانروائی فارس بدایالت خراسان منصوب گردید آشفته را باخودبدانجابرد و کلانتری شهر مشهد رابدو واگذاشت. بدین جهت وی‌هم اهل ادب بودوهم‌مردسیاست مرگ وی درسال ۱۲۸۸ روی داد . ابیات زیر نمونه‌ای از اشعارأوست :

ای خرد طفلی از دبستانت — عقل مدهوش چشم فتانت
شیر نخجیر آهوی نگهت — پور دستان اسیر دستانت
خیز ای تیز هوش کاتش عشق — شرر افکند در نیستانت
آب‌آتش مزاج و آتش رنگ — ببرد سردی زمستانت
خط سبزت بگرد لب سر زد — طوطی آمد بشکر ستانت
گفتی‌آشفته‌را چواسم وچورسم — عندلیبی است از گلستانت

قصیده‌ای در مدح علی ع سروده که ابیاتی ازآن را نقل می‌کنیم.

کرد در پیرانه سرمجنونم این سودای من
نیست زنجیر جنون جز طرهٔ لیلای من

من بهر ربع و دمن پو یا بسر چون گرد باد
در طلب فرسودم و ننمود رخ سلمای من

نی‌منم آن بلبل دستان زن باغ سخن ؟
روسیه زاغی ز حیلت از چه بسته نای من

منکه‌بودم همچوسوسن صدزبان دراین چمن
غنچه‌وش چون بستداست این منطق‌گویای من

موج‌خونین خیزدم از بس ز عمان دو چشم
سرخ چون مرجان بر آمد لؤلوء لالای من

یوسف آسا کردیم از حیلت اخوان بچاه
تا بکی گردی توای گردون خلاف رای من

گوهر من بشکنی خر مهرهٔ دشمن خری
روزگا را غافلی از قدرت مولای من

وصال شیرازی

ابواحمد محمدشفیع ملقب به **میرزا کوچك** فرزند **محمداسمعیل** متخلص بدوصال از شعر او ادیبان وخوش نویسان معروف عصر خویش بود. جد سوم او در زمان سلاطین صفویه عامل گرمسیر ات فارس بودوجدش میرزا شفیع دردستگاه نادرشاه سمت دبیری داشت. پس از سپری شدن دوران قدرت زندیه میرزاشفیع چندی با پریشانی زندگانی کرد ودرتنگدستی درگذشت. از فرزندان چهار گانداش میرزا قاسم از مشایخ سلسله ذهبیه بود ومیرزا اسمعیل درخط ورقوم وسیاق همتانداشت . وی از ابتدای جوانی از کاردولتی کناره‌گیری کردو به آذربایجان رفت سپس به شیراز بازگشته دختر میرزا عبدالرحیم شاعرشیروانی رابزنی گرفت . ازاین ازدواج، وصال شیرازی در سال ۱۱۹۷ بدنیا آمد. دیری نپائید که وصال یتیم شدوپدرمادرش سرپرستی او را برعهده گرفت. پدر مادرنیز پس از دوسال درگذشتو تربیت میرزاکوچك راخالوی اومیرزاعبدالدتکفل نمود. میرزا عبدالله خطی متوسط داشتواز راه نوشتن قرآن امرار معاش میکرد.

وصال چون به سن تمیز رسید بدرویشی وفقر مایل گردید و درطلب مردی کامل بود تادست ارادت بدامان میرزاابوالقاسم سکوت زد.

وصال باوجودیکه سلاطین وفرمانروایان به منادمتش راغب بودند کمتر گرد اینگونه مجالستهامی گشتواز راه کتابت قرآن مجید نیازمادی خود رابرطرف می ساخت

وی بدفرزندان خودمی‌گفت «شعر نیکو صنعت است ولی شاعری حرفه زشتی است زیراآن دریائی از دانش وفنی ازحکمت است واین نوعی گدائی».

دوروز ایام هفته راصرف تدریس به عموم میکرد . درسن‌شصت وچهارسالگی چشمش بدآب مرواریدمبتلا شدویکسال نابینابود. پس‌ازآن طبیبی‌ازکرمانشاه‌چشمش رامیل زدو چشمش معالجه‌شد.

وصال چنان به مطالعه عشق داشت‌که بعد از معالجه چشم فورا مطالعه را از سرگرفت وهمین امرباعث شد مجدداً نابیناگردد. درسال۱۲۶۲ برحمت ایزدی‌پیوست ودر بقبه شاه‌چراغ در جوارمدفن مرشدخود میرزای سکوت مدفون‌شد.

دیوان اشعار وصال نزدیك بدسی هزاربیت دارد. وصال درمرثیه سرائی ازتمام شعراگوی سبقت‌ربود منظومه شیرین و فرهاد وحشی راباتمام رسانید. وصال شیرازی شش پسر داشت .

وقارشیرازی

فرزند مهتر وصال است. نامش احمد وتخلصش وقار است . درمکتب پدر خود ادب آموخت سپس بدتکمیل علوم متداول زمان پرداخت. وقار ازکسانی است‌که‌آثار متعدد وزیادی ازخود باقی‌گذاشته. بغیراز قصایدوغزلیات وترجیعات وقطعات،کتابی‌به سبك گلستان درنثر پرداخته که آنرا«انجمن دانش» نام‌نهاد. کتب دیگراوعبارتنداز بهرام وبهروزکه بروزن خسرو شیرین‌سروده . تاریخی نیز بزبان پارسی خالی ازعربی درباره پادشاهان ایـران نوشته. داستان موسی وخضررا بروزن مثنوی بشعردرآورد ، که ششهزار بیت و درکمال انسجام‌است.

کتاب افسانه رااز سلسله کتب اخوان الصفاترجمه کرد. قسمتهائی‌ازکلمات‌علی بن ابیطالب رانیز ترجمه نمود . کتابی نیزدرباره هشت علم متداول زمان نوشته است

که عبارتند از صرف و نحو - معانی - هیئت و نجوم و حکمت و منطق و عروض و قافیه. کتابی نیز در مقتل سیدالشهداء بدعربی و فارسی در ده مجلس بنظم و نثر تنظیم نمود که آنرا «عشره کامله» نامیده است. منظومه عربی ملاهادی سبزواری را به شعر فارسی درآورد. یک سلسله کتب و رسالات دیگر نیز نوشت که ذکر همه آنها باعث اطاله کلام است. وفات وقار درسال ۱۲۹۸ روی داد و در جوار پدر خود در بقعه شاه چراغ مدفون گردید.

ذیلا نمونه‌ای از اشعار او ذکر می‌گردد:

ایکه گوئی پای بست عشقم و سر هست یار
یادم از هستی مزن یا نامی از هستی میار
برگ درویشی نسازی، لاف بیخویشی مزن
تاب رسوائی نداری تخم مشتاقی مکار
کفر باشد یاد کردن نام خود با نام دوست
زشت باشد بر گزیدن کام خود بر کام یار
یا غم جانان مخور یا تن بنه درپیش تیغ
یا هوای گل مکن یا تن بنه در پیش خار
گر بجان خود بلرزی پا منه بردم شیر
ورز خون خود بترسی لب مزن برسم مار
یا بهنگام سبکباری در یاری مکوب
یا بروز محنت و خاری پس گردن مخار
گر خدا را طالبی رو ترك خود یکسر بگوی
با خدا جوئی نیاید خود پرستی سازگار
شمس چون طالع شود رو شمع را گردن بزن
مغز چون فربه شود رو پوست را از تن بزآر

دل زدانشها مصفا کن که گردد جای وحی
طفل شوید لوح و آرد در بر آموزگار
رنگ خود رنگ است چه گلگونه و چه نیلگون
قید خود قید است چه چوبینه و چه زرنگار
خاطر اندر کار واماند چو بسیار است قید
اشتر اندره فرو افتد چو سنگین است بار
تافنا از خود نگردی کی شوی باقی بدوست
حبه تافانی نگردد کی بر آرد برگ و بار
اصل اخلاص است، بی‌اخلاص زشت آمد عمل
چون نداری گوش چه زینت کنی از گوشوار ؟
چیست اخلاص؟ هان خلاصی یافتن از فکر غیر
صافی و خالص شدن از رنگهای مستعار

حکیم شیرازی

دومین فرزند وصال شیرازی محمود متخلص به حکیم است. درسال ۱۲۳۴ چشم‌بدنیا گشود تخلص خود را بعلت ارادتی که به حکیم ناصرخسروداشت برگزید. اهل‌فن معتقدند که هیچکس خط نستعلیق را مانند او ننوشته و در طب مهارتی داشت سفری بهند رفت و در آنجا دیوان حافظ را با خط خود نوشته بطبع رسانید حکیم در سال ۱۲۳۴ در جوانی بمرض وبا در گذشت و در جوار مدفن پدر در شاه چراغ بخاك سپرده شد اینك قسمتی از قصیده عارفانه‌ای که معرف ذوق و نموداری ازرعبت وی به سبك ناصر خسروعلوی است از نظر خوانندگان می‌گذرد :

ای معطی روح و خالق جانم — آسایش خاطر پریشانم
ای مایه هستی وجود من — نی‌نی‌که‌تو هم وجودوهم جانم
ای آنکه بامر تو همی جنبد — زینگونه بنظم قلب و شریانم
ای‌آنکه‌هرآنچه‌جدوجهدآرم — و صفت نبود بحد امکانم
ای‌آنکه‌هرآنچه‌بیشترخواهم — آثار تو یافت بیش حیرانم
ای یاد تو اصل راحت وسودم — غفلت ز تو رنج‌و دردوخسرانم
ای دیده من که باتو می‌بینم — ای سینه من که باتومیخوانم
هم گوش منی که با تو بنیوشم — هم هوش منی که با تو میدانم
تا کار بخود کنم بسی دشوار — تا با تو فتاد گردد آسانم

ای من همه نیستی و تو هستی — من کیستم ای فغان زهذیانم
این ننك خودی بخویشتن بستم — تا مایه رنج گشت و حرمانم
تو بودی و از تو هر چه در من بود — بیهوده ترا چگونه خود خوانم
بر هستی خویش و نیستی من — برهان بنما ز رنج برهانم
این مائی و من برنج شد مایه — رحمی کن و وارهان ز خذلانم
چندان برمن زمن بدی آمد — که صدیك از آن نکرد شیطانم
مگذار مرا بخویش و در یابم — ای خالق کردگار سبحانم
مگذار مرا که گر تو بگذاری — بیچاره بکار خود فرو مانم
یارب بنگر که زشت کاریها — یکباره گرفت چون گریبانم
بنگر که خرابکاری وعصیان — کرده است چنان خراب و ویرانم
بنگر که شرور نفس چون کرده است — در دست شرور غم گرو گانم

داوری شیرازی

میرزامحمد داوری سومین فرزند**وصال** درسال۱۲۳۸متولدشد. درخط نستعلیق و خطشکسته ونقاشی وپیکرتراشی استاد بود . در ادب و حکمت وشعر نیز دستی تمام داشت. دیوان اشعارش دارای پانزده‌هزار بیت است . فصاحت داوری در میان شعرای پارسی گوی‌چشمگیراست. مرگ‌داوری بسال۱۲۸۳ روی‌دادودربقعه شاه‌چراغ‌درکنار آرامگاه سکوت دفن‌شد. غزل زیراز دیوان او انتخاب‌شد .

هر سحری‌که بگذرد بادصبا بکوی تو — عضم رمیم عاشقان زنده کند ببوی تو
صورت خود چوبنگری‌نازتوبیشترشود — کاش نمی‌گذاشتند آینه روبروی تو
این دل هرزه‌گرد اگر بازبدست‌من‌فتد — ساخته ام برای او سلسله ها زموی تو
روی‌نکوبدین‌خوشی‌موی چنین‌بدلکشی — آه که طبع آتشی ترك نکرد خوی تو
ازحرکات‌چشم اوماهمه‌مست وبیخودیم — ساقی می کشان بردآن می‌وآن‌سبوی‌تو
کشتهٔ مازکوی تو راه بدر نمی برد — یاتن ماست خاك تو یا سرماست گوی تو
در برمیر داوری‌عرض‌هنر چه میکنی — کاینه فاش می‌کند عیب توروبروی تو

عبدالوهاب یزدانی

عبدالوهاب یزدانی ششمین وکوچکترین فرزند **وصال** است‌که مانند برادران خود انواع خطها رانیکومینوشت ودرخط نستعلیق چنان استادی‌داشت‌که بین خطاو وخط میرتمیز داده نمیشود . نمونه‌ای ازاشعارش‌اینست :

بوی بهشت میوزد از سرخاك کوی تو — دست صبا مگرکه زد شانه بتارموی تو
حورنباشد ای‌پری‌چون‌تو بحسن و دلبری — مدنکند برابری پیش رخ نکوی تو
برده غمت قرارمن‌هم زکف اختیار من — تا چه‌کند بکار من این غم‌کینه‌جوی تو
نرگس مستت ای پسر گشته زما خرابتر — تاچه شراب بوده درشیشه و درسبوی تو
خواهی اگر هلاك‌من نیست‌زمرگ‌باك‌من — چون گذری بخاك من زنده شوم‌ببوی تو
گر بکشی بخواریم تیغ بسر بباریم — باز بعجز وزاریم روی بود بسوی تو
تیغ‌بکش‌چوقاتلم خیزوبکش چوبسملم — تا نکند دگر دلم اینهمه آرزوی تو
زان سرزلف‌پرشکن‌فتنه‌زجان مردوزن — خیزوبه صولجان‌بزن‌کاین‌سرماست‌گوی‌تو

فرهنگ شیرازی

چهارمین فرزند وصال، **میرزا ابوالقاسم فرهنگ** در سنه ۱۲۴۲ قدم بدنیای هستی گذاشت. خط نستعلیق و شکسته و نسخ و ثلث ورقاع را بسیار نیکو می‌نوشت.

در آغاز جوانی ادبیات وریاضیات راتکمیل نمودو بدتشویق قاآنی زبان فرانسه راآموخت. خط ثلث رامانند یاقوت می‌نوشت تألیفات اوعبارتند از:

۱ـ دیوان شعر که درحدود ده هزار بیت بزبانهای فارسی وعربی است

۲ـ رساله صب البله درمطایبات کدسکنجبید نیز نامیده می‌شود و مکررا بطبع رسیده.

۳ـ شرح حدائق السحر رشیدوطواط بطرز چهارمقاله عروضی

۴ـ شرح وترجمه کتاب بارع درنجوم

۵ـ فرهنگ فرهنگ که هر لغت عربی یا فارسی را باسامی می‌توان در آن پیداکرد.

فرهنگ شعررا نیز نیکو می‌سرود در سال ۱۳۰۸ درگذشت. اینک غزلی از سروده‌های اوبنظر خوانندگان می‌رسد.

نوری از آسمان تق بسته ببام خانه ام

کیست درون حجره‌ام، چیست درآشیانه‌ام

بانگ بلند میزنم بر همه فاش می‌کنم
یاد بود بدحجره‌ام، دوست بود بخانه‌ام

قصد نمی‌کنم بکس تا که بخانه چیستم
ترسم از آنکه رهزنی حفره کند خزانه‌ام

دردم اگر غریب بد چارهٔ او بکرد می
خانگی است ازدوره بسته زهر کرانه‌ام

خلقی از آه و ناله‌ام در تعب اندر و زدشت
در تو نگیرد ای عجب ناله عاشقانه ام

دوش شراب خورده‌ام از کف سیم ساعدی
حالی اگر بهش نیم مست می شبانه‌ام

منکه بچشم همتم ملك جهان نیامدی
عشق تو کرد این چنین دستخوش زمانه‌ام

باز بلند همتم ، کبك دری شکار من
کس نکند چو ماکیان سخره آب و دانه‌ام

مفتی و شیخ و محتسب مست شراب روز و شب
من که شراب می‌خورم در همه جا نشانه‌ام

گر به قطار بندگان راه دهی ستاده‌ام
ور بکمان ابروان تیر زنی نشانه‌ام

توحیدشیرازی

میرزااسمعیل توحیدشیرازی فرزند پنجم وصال است که درسنه ۱۲۴۶ بدنیا آمد ودرسال ۱۲۸۶ درمرض وبای عام رخت ازاین جهان بربست . توحید در علوم مقامی والاداشت. انواع خطها راخوش وزیبامی‌نوشت وآوازی دلکش داشت.درشعر ازسبك حافظ پیروی میکرد . مدفنش درجوارمرحوم داوری است . قصیده را محکم می‌سرود ودرغزل نیزروانی وسادگی را رعایت می‌کرد . اینك یکی ازغزلهای او

ندوصل روی خویش میدهددست
ندرخت ازخاك کویش میتوان بست

بسی کردم حذراز چشم مستش
بآخر چشم آخر بین من بست

رفیقان دست بردارید از من
نمیدارم من از دامان او دست

نخواهد رست توحید ازتف عشق
که این آتش بجانش هست تاهست

عارف شیرازی

نامش میرزا آقاعلی اکبر و پدرش میرزا ابوالحسن بود. شاعر و ادیب آگاه و صاحب فضلی بشمار میرفت. چندی در کربلا زیست و سپس عازم هندوستان شد و در آنجا دچار فقر و فاقه گردید. محمد شاه حاکم لکنهو برای او معاشی تعیین شد سرانجام در سال ۱۲۶۱ درگذشت و در همان شهر لکنهو مدفون گردید. دو بیت زیر از اشعار اوست.

کمند گردن جان گشت زلف عنبرین بوئی — زیکدانه بدام آورد دل را خال هندوئی

ندیدم کرد آن نامهربان نی رفت از یادم — سر و کارم فتاده باعجب بدکیش و بدخوئی

قطب الدین شیرازی

سیدمحمد قطب الدین شیرازی معروف به قطب الاقطاب از مشایخ بزرگ سلسله ذهبیه بود. اجدادش نیز از اکابر دین بودند و پسرش سیدعلی نیز با علمای یهود مناظره کرد و بیش از صدتن از آنان را بدین اسلام درآورد. وفات سیدمحمد در سال ۱۱۳۰ اتفاق افتاد. تألیفاتش عبارتند از:

۱ ـ ارجوزة فی شرح حدیث امیرالمؤمنین ان فساد العامة من الخاصة والخاصة خمسة اقسام العلماء و الزهاد و التجار والغزاة و الحکام ـ ۲ ـ ارجوزة فی الصرف ۳ ـ ارجوزة فی العوامل النحویة ۴ ـ ارجوزة فی الاصولین والموازین الشرعیه ۵ ـ انوارالولایة ۶ ـ شمس الحکمة ۷ ـ فصل الخطاب ۸ ـ قصیده عشقیه ۹ ـ کنز الحکمة ۱۰ـ نورالهدایة.

نیاز خوشنویس

میرزا سید علی نیاز مشهور به **خوشنویس** ازفقها وحکما واطباء وشعرا وخطاطان قرن دوازدهم هجری است. درسال ۱۱۹۷ متولد شد. نزد پدرش **میرزاحسنعلی طبیب** (متوفی‌درسنه ۱۲۲۵) حکمت و طب را آموخت فقه و اصول را نیز نزد خالوی خود **حاجی میرزا ابراهیم** فراگرفت وبررموز خوشنویسی هم‌نزد **خواجه ابوالحسن فسائی** که شاگرد درویش عبدالمجید شکسته نویس بود آگاه‌گردید. نزدیك به چهل‌سالش بود که بهندوستان رفت وپس ازدوسال توقف وسیاحت درآن دیار به شیراز بازگشت . از این پس نیازدچار فقروتنگدستی‌گردید. املاك اجدادی رافروخت و وامهای خود را اداکرد و سرانجام درسال ۱۲۶۳ رخت ازجهان بربست.

ازآثارنیازیکی مثنوی فیروز ونسرین است‌که شامل دو هزار وپانصد بیت است دیوان اشعارش نیز درحدود پنج هزار بیت است. نسخه‌هائی ازدواوین شعرای بزرگ را باخط خودنگاشت. غزل زیرازدیوان نیازاست:

ای زشوقت در دل من خارها — وی ز لطفت خارها گلزارها
گر امید وصل باشد عاقبت — سهل باشد در رهت دشوارها
برسرم بگذر که دارم درنظر — غیر جان دادن براهت کارها
در میان ما و شادی جهان — روزگار از غم کشد دیوارها
میکشدبهرتوای‌گل‌رخ «نیاز» — از رقیبان اینهمه آزارها

بیدل شیرازی

حاجی میرزارحیم ، طبیب ، حکیم ، ادیب وفاضل درطبابت مشهور به **حکیم باشی** ، درشعر متخلص به **بیدل** ودرالقاب واوصاف معروف به فخرالدوله بود . نزد میرزا حسنعلی طبیب[1] حکمت وطب را آموخت سپس ازشیراز به تهران رفت و به معالجه بیماران پرداخت و بزودی مورد توجه فتحعلی شاه قرارگرفت واورا برای معالجه بیماران حرمسرا مأمورکرد . حکیم باشی طبیب مخصوص خانم فخرالدوله دختر فتحعلی شاه گردید. ازاین لحاظ اوراحکیم باشی فخرالدوله گفتند . درمدت غیبت میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله منشی الممالك ، تحریررسائل وفرامین دولتی راهم برعهده گرفت. درسال ۱۲۶۵ به شیراز بازگشت .

اجداد بیدل ازاطباء دربار صفویه بودند ودرزمان کریمخان زند نیز دربار به طبابت می پرداختند .

میرزارحیم بیدل خط راهم زیبا مینوشت درسنه ۱۲۵۸ درقم برحمت ایزدی پیوست ودرهمانجا مدفون شد. ابیات زیر نمونه‌ای ازاشعاراوست :

چون سپهرم دشمن، ازیاران چه آید جزفسوس
چون طبیبم خصم ازدرمان چه خیزد غیر درد
درد خود را چون کند بیدل نهان از مردمان
اشك سرخش آشکارا میرود بروی زرد

درمذمت از عاملان آزمند خطاب به فتحعلی شاه گوید :

دیو ساری چند درملك تو عامل گشته اند — دیو در ملك تو عاملای سلیمان تا بکی ؟
گاو دفتر خای اندر صدر دفتر تا بچند — موش انبان خوار اندرجوف انبان تا بکی؟
خار بردوشان صحرا گرد مسکینان کوی — صاحب تاج وکلاه وتخت وایوان تا بکی؟
فارس ویران شد بدشاهنشاه ترك ازمن بگوی — آخر این ملك سلیمان بی سلیمان تا بکی؟
روز ظلم ناکسان تا چند باشد آشکار ؟ — آفتاب عدل شاهنشاه پنهان تا بکی ؟

۱ـ میرزا حسنعلی طبیب، فقیه، حکیم متوفی درسال ۱۲۲۵ مرجع جویندگان دانش بود که حاشیه‌ای بر کتاب علامه قطب الدین شیرازی برقانون ابن‌سینا و حاشیه دیگر بر شرح قرشی نوشت .

مجدالاشراف

مجدالاشراف میرزاجلال‌الدین محمد ذهبی فرزند میرزا بابای درویش ذهبی‌در سال ۱۲۴۹ در شیراز متولد شد. درکنف تربیت پدرحدیث وتفسیر رافراگرفت. آنگاه نزد اساتید زمان فقه واصول‌وریاضی‌راآموخت. آنگاه‌به مشهدرفته بدریاضت‌پرداخت پس‌از مرك پدر جانشین اوگردید وبعنوان شیخ سلسله ذهبیه به ارشاد سالکان‌پرداخت مجدالاشراف از خوش نویسان زمان خود بود وتولیت آستانه شاه چراغ رانیز بر عهده گرفت.

وی مؤلف‌کتاب **تام‌الحکمة** است‌که بمنزله دیباچه‌کتاب**قوائم‌الانوار وطوالع‌الاسرار** اثر پدرش‌سیدابوالقاسم می‌باشد. از تألیفات دیگر مجدالاشراف **تحفةالوجود** است. وفات مجدالاشراف بسال ۱۳۳۰ هجری قمری اتفاق افتاد ودر آستانه شاه چراغ مدفون‌شد.

میرزا ابوالقاسم شریفی حسینی

میرزا ابوالقاسم شریفی مشهور به **میرزا بابای درویش ذهبی** ومتخلص به **(راز)** شیخ طریقه سلسله ذهبیه ومتولی آستانه شاه‌چراغ بود. ازجانب مادر نبیره **آقا هاشم ذهبی** است که ازمشایخ بزرك سلسله ذهبی است. میرزا بابا ازهمان عنفوان جوانی بریاضت‌های شاق پرداخت وضمناً از تحصیل علوم غفلت نمی‌کرد. تعلیقاتی برتفسیر امام یازدهم نوشت.

در سال ۱۲۸۶ هنگام مراجعت ازمشهد درمورچه خورت برحمت ایزدی پیوست. این شعر از اوست.

دلا تا کی بحیرانی نمائی طی منزلها — خدارا درجهان کم جوبجو درکعبه دلها
درعالم برسر دریای دلها همچوخس پویان — هر آن گم شد دراین دریا نه بیند روی ساحلها
براه عقل سالك راست بر دل عقدهٔ بیحد — که اندر عشق منحل گردد ازحلال مشکلها
علی آن شمس وجه حق عیان ازاوج یکتائی — که از نورش شده مکشوف راه حق زباطلها
نه تنها خاکیان را ازجمالش وجدومستی‌ها — ببزم قدسیان وصف کمالش زیب محفلها
ندانم کس نشانی یافت ازآن بی نشان یا نه — همی بینم دراین ره بارها افتاده برگلها
ببزم عشق آن شه مست و بیخود «راز» میگوید — الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

فرصت‌الدوله شیرازی

میرزا محمد نصیرالحسینی ملقب به میرزاآقا فرزند جعفر درسنه ۱۲۷۱در شیراز متولد شد. علاوه برعلوم فقه واصول‌وکلام‌وفلسفه ،منطق‌وبه علم حدیث‌نیز روی آورد. وی‌از شاگردان خاص‌شیخ مفید بود. فرصت‌الدوله شاعر ،نقاش، موسیقی‌دان و ادیبی بزرگ بودکه دربنیان فرهنگ نوین درایران نقش‌مهمی داشت، فرصت‌باروپا نیز مسافرت کردوازکسانی است که‌برای مشروطیت فعالیت‌زیادداشت .فرصت‌الدوله نه فقط زبان انگلیسی رافراگرفت بلکه از یك دانشمند آلمانی خط میخی را هم آموخت ودر حقیقت اولین ایرانی است‌که خط میخی رامیدانست.

این دانشمندکه کم‌وبیش به‌تحقیق روی آورده بود دارای تصنیفاتی است که اسامی آنها بشرح زیراست:

کتاب دریای‌کبیر ـ شطرنجیه ـ اشکال المیزان در منطق ـ بحورالالحان در موسیقی ورابطه این علم باعروض ـ مثنوی‌هجرنامه ـ دیوان‌اشعار ـ آثار عجم.

فرصت‌الدوله درسال ۱۳۳۷هـ. ق. درشیراز درگذشت‌و در جوار تربت حافظ مدفون شد.

میرزاحسن حسینی فسائی

میرزا حسن فسائی مؤلف تاریخ‌وجغرافیای معروف**فارسنامه‌ناصری**، سومین‌فرزند میرزاحسن‌و نواده سیدعلی‌خان‌است.اجدادش به‌سادات دشتکی‌معروفند وقبلاشرح حال عده‌ای‌از آنان‌را نوشته‌ایم.مادر میرزاحسن‌فسائی‌اززنان بسیار دانشمند وازخانواده‌های معروف‌شیراز بود. وی‌در زمره تعداد معدودی‌از زنان‌است‌که‌خوش‌نویس‌بوده‌اند.مادر میرزاحسن چندین جلدقرآن وزادالمعادرا باخط زیبای‌خودنوشت.

میرزا حسن درسنه۱۲۳۷ متولد شد ودرآن هنگام سه‌ماه ازدرگذشت پدرش می‌گذشت. مادر فاضلش برای اینکه‌خاطره شوهررا دروجود فرزندش زنده نگاه‌دارد اورا حسن نامید . امادیری نپائیدکه مادر میرزا حسن هم درگذشت وبرادرش تکفل اورا برعهده گرفت.

پس از تحصیلات‌ابتدائی ، نزدمیرزا ابوالحسن خان مجتهد،علوم مقدماتی‌نظیر شرح هدایت میبدی وشرح‌تجرید و معالم‌الاصول را تحصیل کرد، آنگاه در مکتب (واحدالعین) مسائل‌کتاب مفاتیح فقه‌اثرملامحسن‌فیض رادرك نمود. سپس به اصفهان

رفت وباز بشیراز بازگشت و نزد حاجی‌شیخ مهدی مجتهدکجوری‌ریاضیات ، فارسی، هیئت ،شرح چغمینی وشرح‌ملاعبدالعلی بیرجندی بر بیست‌باب‌اسطرلاب‌وکتاب‌تحریر اقلیدس رافراگرفت پس ازچندی به‌تحصیل طب پرداخت ومحکمه‌ای‌در شیرازگشودو بمداوای بیماران پرداخت . سفری‌نیز به‌حجاز وعراق رفت.میرزاحسن‌تولیت‌موقوفات مدرسه منصوریه رابرعهده داشت وازبین آثارش کتاب‌فارسنامه ناصری‌کتابی جامع و مفید ومعروف است .وفات میرزا حسن بسال۱۳۱۶ ه.ق. یعنی هفتاد ودوسال‌پیش در شیراز اتفاق افتاد.

شوریده شیرازی

محمد شوریده شیرازی شاعر نابینای روشن دل‌ازبدو جوانی قریحه شگفت انگیزی در شاعری از خودنشان‌داد . وی‌در سال۱۲۴۷ پای بجهان گذاشت و درهفت سالگی‌در اثر مرض آبله چشمانش را از دست دادمع‌الوصف از هشت سالگی‌بتحصیل پرداخت،یازده ساله‌که بودپدرش دارفانی‌راوداع گفت . پدر شوریده‌نیز شعر میگفت‌و عباس تخلص مینمود و نسب خود را با هلی شیرازی میرسانید .

شوریده درشانزده سالگی‌به‌معیت‌خال خودبه مکه‌معظمه‌ومدینه‌طیبه رفت.مدفن شوریده‌درسعدیه شیراز، مقابل‌آرامگاه شیخ بزرگوار سعدی است

آرامگاه دیلمیان

از پادشاهان **آل‌بویه** حداقل چهار نفر درشیراز در بقعه **علی‌بن‌حمزه** مدفونند که اینك باختصار بشرح حال آنان اشاره میکنیم:

بویه مردی ماهیگیر دردیلم بود. سه‌پسر داشت که‌بترتیب‌علی، حسن و احمد نام داشتند. علی را**عمادالدوله** حسن را **رکن‌الدوله** واحمد را **معزالدوله** لقب دادند عمادالدوله از دیلم بدارجان(بهبهان‌فعلی) رفت ودرآنجا اعتباروشوکتی برهم‌زدومردم شیراز کداز **یاقوت**، والی خودبه‌تنگ‌آمده بودند باوپیغام دادند که‌بفارس‌بیاید.

عمادالدوله هم بفارس لشکرکشید وبرادرش رکن‌الدوله راهم بکازرون‌فرستاد وسرانجام باپیروزی وارد شیراز شدو همانجا راپایتخت قرار داد. وی درابتدای‌کاربا خلیفه مداراکرد واز ازخواست تادر قبال دریافت سالی یك میلیون درهم حکومت او را تأیید کند.خلیفه نیزپذیرفت.عمادالدوله ازپادشاهان بسیار عادل وموردعلاقه‌مردم بود وهمو بودکه چندبار در تنگدستی لشکریان رااز تعدی بمال مردم بازداشت و تصادفاً برگنجهای فراوان دست‌یافت. وفات عمادالدوله درسال ۳۳۸ اتفاق افتادو اورا در جوار قبرامامزاده **علی‌بن‌حمزه** دفن‌کردند.

جانشین او عضدالدوله بود[1] رکن الدوله در زمان حکومت عضدالدوله نه ماه درشیراز توقف داشتو بعدبه ری رفت. ازآثاراوکه تابحال‌درشیراز باقی است قنات رکن آباد است‌که آب‌گواراودرخشانش هنوز هم مردم راجلب‌میکند.

دیگر ازامیرانی که ازاین‌خانـدان در شیراز مدفـون است **شرف‌الدوله** پسر

عضدالدوله که درنجف اشرف مدفون است درفارس آثاری داردکه یکی از آنها سد بزرگ بندامیر است‌که باوجود خرابی‌هنوز تماشائی است و دریاچه بزرگی پشت سد عظیم ایجاد کرده‌است .این سدعظیم که‌از روی آن ده سوار همعرض یکدیگر میتوانندبگذرنـد نشانه‌ای ازهنر معماری ومهندسی ایران درقرن چهارم است‌که درسایه آرامش وثبات نسبی بدان صورت تجلی کرده‌است.

-دیگر استخر بزرگی است که در**قلعه استخر** ساخته . در محوطه استخر ۳۳ ستون ازسنگ وساروج بنانهاد تاآنرا مسقف گرداند. این‌تالاب اکنون بصورت ویرانه‌ای وجود دارد زیرا شاه عباس بزرگ قلعه وعمارت آنرا ویران ساخت تا پناهگاه طغیانگران قرار نگیرد.

-همچنین درشیراز **دارالشفائی** بنا نهاد که مردم‌مجاناً درآنجامداوامیشدند.

- درحدود قربانگاه فعلی یعنی حوالی سبلو (مصلی)**گنبدعضد** را بنا کرد که طول وعرضی تمام داشت. علت بنای این‌گنبد آن‌بود که دوازده فیل‌جنگی داشت‌که بوقت جنگ با **قابوس** همان فیل‌ها موجب پیروزی اوشده بودند . عضدالدوله آن فیلهارا عزیزمیداشت وآن گنبد را برای نگهداری فیلها ساخت و درآن زمان به **فیلخانه‌عضد** معروف بود .

اینکه نویسندگان شیرازنامه‌ها طی سالهای اخیر گهواره دیـد را گنبـد عضدفرض کرده‌اند اشتباه محض است.

-دیگر ازبناهای عضدالدوله **گردفناخسرو** است که چون سپاهیان مزاحم شیرازیان بودند بیرون **دروازه‌سلم** شهری بنام گردفناخسرو ساخت ولشکریان رادرآن جای‌داد.

عضدالدوله است که‌هنگام مرگ پدر در کرمان وسیستان حکومت داشت و برادرش **صمصام‌الدوله** در بغداد بود . شرف‌الدوله درسال ۳۷۶ ببغداد رفت . صمصام‌الدوله به استقبالش شتافت وموردمحبت قرار گرفت ولی‌همینکه شرف‌الدوله مجلس‌را ترك گفت دستور دادتا برادر را دستگیر کرده بفارس بفرستند . شرف‌الدوله در شیراز **دارالکتبی** معتبر بناکرد و**قاضی‌عبدالله محمدبن‌احمدبن‌سلمان** را که بقاضی فزاری شهرت داشت متولی آن‌گردانیداین قاضی‌هشتاد جلدکتاب‌تألیف کرد ومدرسه‌ای ساخت که‌قرنها بنام مدرسه قاضی فزاری‌اشتهار داشت. شرف‌الدوله بیرون دروازه استخرمهمانسرائی‌برای صوفیان ومهمانان خانقاه عبدالله خفیف ساخت وسرانجام درسال ۳۷۹ بمرض استسقا درگذشت وچون محل فوت اورا شیرازنامه در شیراز نوشته باحتمال قوی درگورستان خانوادگی یعنی مشهدعلی بن‌حمزه دفن‌شده است.

صمصام الدوله نیزیکی دیگر ازشاهان دیلمی است‌که درشیراز دفن است. پس ازمرگ شرف‌الدوله پسرش**ابوعلی** با خزائن پدرروانه شیرازشدو **بهاءالدوله** پسرعضد-الدوله حکومت بغداد را بدست گرفت . صمصام الدوله ازحبس‌نجات یافت وبسیراف رفت. بهاء الدوله از ابوعلی خواست تابا او درشهر واسط ملاقات کند. دراین ملاقات بهاء الدوله اورا دستگیر ومقتول ساخت وحکومت فارس برای صمصام الدوله مسجل گشت، ولی‌برادرش بهاء الدوله‌از بغداد بقصد تصرف‌فارس آمد ، امابین دوبرادر صلح برقرار شد. صمصام‌الدوله در شیراز فرمان داد تاتمام ترکان‌راقتل‌عام‌کنند. عده‌ای‌از لشکریان‌که ازاووحشت‌داشتند**ابونصربن‌بختیار** را اززندان‌قلعه فهندژ آزادکرده، یاری دادند تا صمصام الدوله بقتل رسید. درسال ۳۸۹ یعنی یکسال بعد بهاء الدوله بخون خواهی برادربفارس آمد وپس‌از پیروزی جنازه صمصام‌الدوله را ازخاك‌بدرآورده‌کفن تازه پوشانید ودر جوارقبر **علی‌بن‌حمزه** دفن‌کرد. پس‌ازبهاء الدوله که‌مدفنش درنجف

اشرف است پسرش **سلطان الدوله** بحکومت رسید و حکومت بصره را ببرادر خود **جلال الدوله** وحکومت کرمان را ببرادر دیگر **ابوالفوارس** داد.

ابوالفوارس در سال ۴۰۷ ناگهان وارد شیراز شد ولی شکست خورد و بدسلطان **محمود غزنوی** پناه برد. وی لشکری بمدد او فرستاد و هنگامی که سلطان الدوله در بغداد بود بکرمان وفارس حمله کرد. سلطان الدوله باشتاب بفارس آمد و لشکر سلطان محمد و برادرش ابوالفوارس را شکست داد وقدرت خودرا بر تمام قلمرو خویش مستقر ساخت و بالاخره درسال ۴۱۵ در شیراز درگذشت که مدفنش باحتمال درهمان مشهد **علی بن حمزه** است.

آرامگاه اتابك منكوبرس

پس از قتل **اتابك قراچه** در همدان[1] **اتابك منكوبرس** درسال ۵۲۹ حكومت فارس‌رابدست گرفت و **ابونصرلالا** نیز بخدمت اودرآمد. منكوبرس حكومت‌خوزستان را با تابك بزابه داد و خود مدت سیزده سال در فارس و اعمال آن سلطنت كرد. طی این مدت به آبادی‌پرداخت‌و آثار نیكی‌از خود بیادگار گذشت.ازجمله‌مدرسه‌ای

۱ـطی مدت هشتادوپنجسال فترت‌كه بین دیالمه وسلغریان وجود داشت‌فارس‌درتحت تسلط مستقیم سلجوقیان بود كه هفت تن از طرف آنان حكومت آنجا را بر عهده داشتند اول فضلویه دوم ركن‌الدین خمارتكین سوم اتابك‌چاولی كه پائین ترازبند امیر سدی بنا كرد و همین اقدام‌باعث آبادی بلوك را مجردشد چهارم اتابك قراچه كه از طرف سنجر بن ملكشاه در شیراز متمكن شد. وی بسیار مردم نواز و بااحسان‌بود. از جمله آثار اودر شیراز مدرسه قراچه است كه محاذی مدرسه‌قاضی فزاری‌ساخت و محل آن بین درب‌شیخ‌و بازار حاجی فعلی بوده است.دیگرتخت قراچه‌است كه محل حكومتی او بوده واین كاخ‌در سال۱۲۰۸ از طرف محمد شاه قاجار تعمیرشدو امروزبباغ‌تخت معروف‌است وپادگان‌نظامی است.چند سال قبل ارتش شاهنشاهی از اداره باستانشناسی نظر خواست كه آنجا راچگونه نگهداری كنند ولی‌چون ازآثارقدیمی‌چندان چیزی جز برج وچند اطاق‌باقی‌نمانده‌بوداظهار نظر شد كه وجود پادگان‌در آنجالطمه‌ای‌به‌آثار نمیزند.

در جوارام کلثوم[1] یعنی ابش‌خاتون کنونی بنا کرد وگروهی از فقهاو متشرعین رادر آن جای داد و هزینه‌آنها راتکفل نمود.

ابونصرلالا هم که‌از شجاعان‌با تدبیر بود مدرسه‌ای‌در دروازه استخر بناکردکه به **مدرسه لالا** معرف شد. اتابك منکوبرس در مدرسه خود که در جـوارام کلثوم‌بنا کرد مدفون شد[1] زن او**زاهده‌خاتون** که از زنان پرهیزگار و صاحب همت عـالی بود نیز **مدرسه‌عصمتی** را در شیراز بنا کرد.

۱ـتحریر تاریخ وصاف صفحه۸۶

اتابك بزابه وزاهده‌خاتون

پس از مرگ **اتابك منكوبرس** ، اتابك **بزابه** درسال ۵۳۲ از جانب سلطان **مسعودبن محمدبن ملكشاه** سلجوقی فرمان حكومت فارس يافت . **تاج‌الدين وزير** نيز كه صاحب رأی وبزرگی وعدالت بود با او بشيراز آمد .

اتابك بزابه ده سال بحكمرانی ادامه داد وسرانجام درسال ۵۴۲ درجنگی كه بين همدان واصفهان با سلطان مسعود كرد كشته شد .

زن او نيز كه **زاهده خاتون** نام داشت از بانوان با حشمت وبيدار دل و صاحب كمال وبا تدبير بود كه بكمك شوهر، بامورمملكتداری ميپرداخت .

مدرسه‌ای بسيارعالی درشيراز ساخت كه آنرا **مدرسه زاهده** ميگفتند و املاك زيادی برآن وقف‌نمودو توليت‌آنرا بعلماء حنفی‌داد وپس ازچندی توليت را ازحنفيان به شافعيان منتقل ساخت و **امام ناصرالدين سيرافی** راكه امامت وخطابت مسجدجامع عتيق از قديم‌الايام باجداد او مفوض بود بتوليت‌آن مدرسه گماشت .

زاهده خاتون دستور داد تا استخوانهای **اتابك بزابه** شوهرش را كه در اصفهان مدفون بود بشيراز بياورند ودرمدرسه زاهده دفن كرد وقبه‌ای عالی برآن ساخت . خودنيز درآن مدرسه مدفون شد ومحل اين مدرسه دربين سيدعلاءالدين حسين و ابش خاتون بوده است .

آرامگاههای اتابکان فارس

اتابکان فارس نه فقط بعلت آنکه آن خطه را ازحمله مغول محفوظ نگاه‌داشتند بلکه از آنرو که غالباً پادشاهانی عادل و مردم دوست ودانش پرور بوده‌اند فارسیها بدانان علاقه داشتند .

ازسلاطین این خاندان حداقل نه‌نفردرشیراز مدفونندکه مورخین محل دفن‌پنج تن ازآنان‌را تعیین کرده‌اند ونگارنده علاوه برقبرابش خاتون‌که معروف است سنگ قبراتابك سعد واتابك ابوبکررا نیزیافته است .

اینك بذکرشرح حال مختصرافراد این خاندان مبادرت میورزیم :

سنقربن مودود

سرسلسله اتابکان فارس‌که بدسلغریان معروفند **سنقربن‌مودود** است‌که‌ازصحرای گندمان (دشت قبچاق) به کوه کیلویه‌آمد. چون اتابك بزابه امیرفارس قصد اصفهان کرد تا با ملکشاه پسر سلطان محمود سلجوقی بجنگد امارت فارس را به سنقر داد . ملکشاه ، بزابه را اسیرکرده بقتل رسانید وخود بشیرازآمد . سنقر برضد اوقیام کردو پیروزگردید وحکومت فارس را مستقلا برعهده‌گرفت .

اتابك مظفرالدین‌سنقر با مردم بسیارمدارا میکرد ودرگسترش داد ، جدبسیاری

مبذول میداشت. رسوم اداری قدیم راکه برپایه غارت وستم‌بدانان استوار بود منسوخ ساخت .

برای ترویج دانش مدرسه‌ای بنام **سنقریه** درشیراز بنا نهاد .آنگاه مسجدی‌در وسط شهر یعنی محله درب شیخ فعلی بناساخت‌که از نظر وسعت و بزرگی و دلگشائی معروف بود. روزهای جمعه پس از ادای نماز دستورمیدادتا نیازمندان با او بدرددل بپردازند وحاجات مردم‌را برآورده میساخت . هرگاه عامل یا مأموری‌بناحیه‌ای اعزام میداشت اورا بعدل‌ومهربانی وشفقت ورأفت بمردم وصیت میکرد .

اتابك سنقر از راه تواضع، منبرپاك میکرد. بازارچهارگانه را بنا نمود،وقناتها وحمامها برپا داشت . هیچگاه شراب ننوشید و بسیار پاك اعتقاد بود . وزارت خودرا به **ابوالفتح تاج‌الدین‌بن دارست** شیرازی داد که قبلا وزارت سلجوقیان و اتابك‌بزابه را داشته و مردی صاحب رأی وپخته وکاردان بود .

اتابك سنقر پس از چهارده سال‌سلطنت باآرامش چشم از جهان بپوشید.سنقر را در زاویه **مسجد سنقریه** واقع در گورستان باغ نو،یعنی همان حوالی درب شیخ مدفون ساختند و صاحب شیرازنامه در باره اعتقاد مردم باو مینویسد (مرقد مبارکش هم در شیراز درقبله گاه مدرسه سنقریه است مشهور ومعروف . مزاری متبرك است و وخاك اوچون تریاك اعظم مجرب افتاده وازغایت اعظام واحتشام تربت‌آن شاه‌نامدار بعد از دویستوهفتاد سال خلق شیراز در امورشرعی آنجا سوگند یاد میکنند...)

اتابك زنگی

بعد از مرگ سنقر برادرش **زنگی** برتخت سلطنت نشست . شوهر خواهرش که (**سابق**) نام داشت با **آلب‌ارسلان سلغری** متحد شد تا زنگی را ازمیان بردارند ولی اتابك‌آن دو دشمن توطئه‌گررا ازمیان برد . درآنزمان برمرقد عبدالله خفیف بنای کوچکی بود .

اتابك زنگی دستور داد تا رباط بزرگی بسازند سپس‌چند روستا و مزرعه وقف

بر آن ساخت. سلطنت وی چهارده سال بطول انجامید و بسال ۵۷۱ درشیراز درگذشت. موضع قبراو صریحا ذکر نشده، بعید نیست که نزد برادردفن شده باشد .

اتابك تکله

اتابك تکله پسر زنگی بجای پدر بر تخت سلطنت نشست و برای آنکه عدالت را اساسی بخشد **خواجه امین‌الدین‌محمد کازرونی** راکه به (**حاتم عهد**)معروف بود بوزارت اختیار کرد. این وزیر در نزدیکی مسجدجامع مدرسه‌ور باطی ساخت که به **مدرسه امینی** اشتهار داشت . هنگامی که وی ازشیراز دور بود اتابك **پهلوان محمدبن ایلدگز** به شیراز آمد وبه قتل و غارت آنجا پرداخت . اتابك تکله با سرعت خود را بشیراز رسانید و پس از شکست حریف بدلجوئی از مردم مبادرت ورزید وخساراتی راکه بر آنان وارد آمده بود جبران کرد .

تکله پس از بیست سال پادشاهی در سال ۵۰۱ بدرود زندگی گفت . گور او نیز در شیراز است ولی موضع آن فعلا معلوم نیست .

اتابك سعد

پس از تکله برادرش **مظفرالدین ابوشجاع سعدبن زنگی** بتخت نشست . وزارت خود را به **خواجه عمیدالدین ابونصر افزری** که درتمام علوم بحدکمال رسیده بود داد.

سعد ، با سرکشی برادرزاده‌اش که حکومت کرمان را بدو داده بود مواجه شد و از طرف دیگر سلطان غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه نیز بفارس حمله کرد اتابك باصفهان رفت و بدون جنگ آنجارا تصرف کرد، آنگاه باهفتصدسوار بری رفت و بمقابله لشکرانبوه خوارزمشاه پرداخت . سلطان محمد که شهامت و شجاعت او را دید بلشکریان سفارش کرد اتابك سعد راسالم بنزداو آوردند. لشکریان اتابك رادر محاصره گرفتند و سعد از هرسو سواری ازترکان را بر خاك میافکند ولی ناگهان اسبش بزمین غلتید واو رادستگیر ساختند. **سلطان محمداو** را بنواخت ودخترش را برای **سلطان جلال‌الدین** خواستگاری کرد وضمن عقدمعاهده‌ای باهزارسوارخوارزمی بفارس آمد.

پسرش **ابوبکر** بمخالفت با قرار داد پدرش با خوارزمشاه قد علم کرد و با او بجنگ پرداخت. همینکه در اثنای حرب با پدرش روبرو شد تیغ بروی سعد کشید . اتابك فریاد زد فرزند من پدر توام. ابوبکر گفت میدانم، و بر شدت حملهافزود. سعد بایك ضربت گرزاو رابزمین انداخت و دستور داد تادر قلعه استخر محبوسش سازند.

از آثار عمرانی او تجدیدبنای حصار شیراز است. مسجد جامع جدید را که به **مسجد نو** معروف است بنانهاد. **بازاربزرگ** نیز که امروز ببازار حاجی معروف است از ساخته های اتابك سعد است

وفات اتابك سعد درسنه ۶۲۳ روی داد وبیست ونه سال سلطنت داشت. او را در رباط ابش خاتون دفن کردند که اینك هنوز سنگ قبرش در شرق قسمت بیرونی ابش دیده میشود.

اتابك ابو بکر

خواجه عمیدالدین افزری ، اتابك **ابوبکر** را از زندان قلعه استخر رها ساخته برار یکه سلطنت نشانید. علمای قشری بعرض او رسانیدند که حکمت و منطق بر خلاف مذهب سنت وجماعت است. از اینرو بخاطر جلوگیری از (ضلالت مردم شیراز) دستور داد هیچکس در باره این علوم کلامی برزبان نراند. **مولاناصدرالدین ومولاناعزالدین و امام شهاب الدین** را که در طبیعیات وهندسه وحساب یگانه عصر خویش بودند از فارس اخراج کرد. در سال ۶۲۴ خواجه عمیدالدین اسعد افزری را در قلعه **اشکنوان** فارس زندانی ساخت، زیرا بروی ایراد گرفت که بهنگام حبس او با اندازه کافی برای نجاتش نکوشیده است. خواجه قصیده معروف اشکنوانیه را بعربی در این زندان سرود که بین فصحاو بلغاء ادبیات عرب اشتهار دارد. این قصیده را بعلت نداشتن قلم و دوات، پسرش **خواجه تاج الدین محمد** بردیوار هاثبت مینمود. طولی نکشید که خواجه اسعد را بفرمان اتابك مقتول ساختند وابو بکر وزارت خودرا به **امیرمقرب الدین مسعود** داد که وی نسبت به علماء احترام بسیار میکرد. در بازار بزرگ (بازار خاجی فعلی) مدرسه ای عالی بناکرد که

مدرسه مقرب نامیده میشد . محاذی مدرسه نیز رباطی ساخت که متصل به مسجدجامع عتیق بود ومتصل بدان دارالحدیث ودارالشفائی برپا ساخت وسقایه‌ای هم در جلو مسجد عتیق بناکرد و آثار متعددی هم در قلمروخویش برای رفاه حال مسافرین بجا گذاشت .

اتابك ابوبکرشخصاً بمحاسبات دولتی رسیدگی میکردواگرمیدید بمردم اجحاف شده یاحقی ازدولت تضییع گردیده مسئولین را بشدت مجازات میکرد . همو بود که چون پیشرفت چنگیزرادرنقاط دیگردیدبرادرزاده خود رابدرگاه **اوکتای قاآن** فرستاد وهدایای بسیارپیشکش کرد وبااین تدبیر ازتعرض چنگیزمصون ماندوچون دراین‌ایام شاهزادگان مغول مالیاتهای گزاف درخواست داشتند اتابك بنابه صلاحدید بزرگان دربارمالیاتی برآب وزمین وضع کرد .

درسال ۶۲۵ رجال دولت‌رااحضارکرد وگفت جزایرفارس حق پادشاه فارس‌است وسلاطین بنی‌قیصر آنها راغصب‌کرده‌اند. آنگاه‌حکومت بنی‌قیصرراکه پایتخت‌شان‌جزیره کیش بودبرانداخت وجزایرکیش وبحرین وقطیف‌را مسخرکردوسرانجام درسن هفتاد سالگی بسال ۶۵۹ درگذشت ودرجوارقبرپدر درربط ابش‌بخاك سپرده شدکه اینك سنگ قبراونیزمعلوم است .

سعدبن ابوبکر

سعدبن ابوبکرکه ازطرف پدربدربار **هلاکو** رفته بود دربازگشت دچاربیماری سختی‌شد ودرهمانحال‌باوخبرمرگ پدروپادشاهی‌اورارسانیدند.وی‌درمرگ پدرچندان گریه وزاری وبی تابی‌کردکه برشدت مرضش افزود و هفده روز بعد ازمرگ ابوبکر او نیزدرگذشت . تابوت او را بشیرازآوردند ودر **مدرسه عضدیه** واقع در **دروازه‌دولت** جسدش رادفن کردند .

مدرسه عضدیه راترکان **خاتون** همسرزیبای **سعدبن ابوبکر** بنام فرزند خردسالش **عضدالدوله** محمد درمحله بالاکفت فعلی ساخته بود .

اتابك محمد

بامرگ **اتابك سعد** زن زیبای او **ترکان خاتون** قدم بمیدان سیاست گذاشت (ترکان بفتح اول بمعنی ملکه است) باتدبیر، حیله، نیرنگ ، و استفاده ازپول وجمال خویش سررشته تمام اموررابدست‌گرفت .

بزرگان کشورباشاره ترکان خاتون،محمد پسر دوساله اتابك **سعد** را بسلطنت برداشتند وترکان ، **خواجه نظام الدین ابوبکر** رابوزارت برگزید .

درآنزمان شرط ادامه زمامداری جلب حمایت**هلاکوخان** بود . ازاینروترکان خاتون خواجه نظام الدین راباتحف وهدایای بسیار باردوی هلاکوفرستاد تا فرمان سلطنت رابنام محمد ازاوبگیرد .

مردم شیرازبه ترکان طعنه میزدندکه برای خاندان اتابك قدمش شوم‌بوده‌است. ترکان خاتون بدون توجه باین زبان درازیها بایکی از غلامان خاصه پسرخودبنام **شمس الدین میاق** نرد عشق میباخت . سلطنت برمحمد طفل خردسال دوامی نکرد و درسال ۶۶۰ ازبام قصر بزیرافتاد ودرگذشت واورادرمدرسه عضدیه بردروازه دولت‌نزد پدردفن کردند .

محمد شاه

ترکان(گیسوی مشك‌رنگ‌را چون‌چنگ درپای انداختورباب واردر کشاکش محنت فراق قرین ناله زارشد) اماچون دیدکه اهمال درتعیین‌جانشین موجب اختلال قلمرواوست پس‌از مشاوره بااطرافیان ، **محمد شاه** پسر **سلغربن سعد** (برادرزاده اتابك ابوبکر) رابشاهی برگزید . وی درمردی ورشادت و جرأت گوی سبقت از همگان ربوده بود وهنگامیکه هلاکوبه بغداد حمله‌کرد ازملازمان اوبشمارمیرفت. اماافسوس که این مرد شجاع که دررزم چابك ودربزم شیرین حرکات بود پس ازکسب قدرت بقتل بیگناهان وعیاشی ولهوولعب گرائید ودخترترکان خاتون راهم بزنی‌گرفت تا از ناحیه اودرامان باشد. اماترکان باامرای شول و تراکمه مواضعه کرد وآنان محمد شاه

راهنگامی که عازم حرم بودکشتند .

مدفن محمدشاه نیزشیرازاست ولی جای دقیق آن برماآشکارنیست .

سلجوقشاه

ترکان‌خاتون سر بریده محمدشاه رابدربارهلاکوفرستادوتقاضاکردفرمان‌حکومت رابنام **سلجوقشاه** برادربزرگتر**محمد شاه** که در زمان برادر در قلعه استخرزندان بود صادرکند.سلجوقشاه ترکان خاتون رابعقدازدواج درآورد ولی ترکان که سخت شیفته **شمس‌الدین میاق** بودپنهانی با اوعشق‌میورزید . سلجوقشاه شبی‌درعالم‌مستی‌در مجلس بزم‌چشمش‌برزنی بلندقامت وسیاه افتاد . اوراحضارکردوفرمان‌داد تاسر ترکان‌رابنزدش بیاورد . پس از ساعتی آن زن طشتی طلا روبروی سلجوقشاه برزمین گذاشت . امیرسرطشت را برداشت ، سربریده همسرش را که مانند خورشیدی در خون نشسته بوددرآن یافت . بادست خودگوشواره‌ها راازگوش‌هاکنده پیش پای مطربان ورقاصان انداخت. مجلس‌منقلب شدوشمس‌الدین میاق راه‌فراردرپیش گرفت . امیرپای برهنه براسب سوارشدو باجمعی بقرارگاه سواران هلاکورفت وجمعی از آنانرا بقتل آورد و بقیه فرارکردند .

التاجوتیمور بفارس آمدودرنزدیکی کازرون سلجوقشاه را بقتل رسانید .

ابش خاتون

پس ازمرگ سلجوقشاه‌امرسلطنت فارس **برابش خاتون** دختراتابک‌سعدبن‌ابوبکر تعلق‌گرفت . مادرش‌ترکان‌خاتون‌دوفرزند داشت‌که یکی ابش‌ودیگری **سلغم** نام‌داشت.

منکوتیمور پسرهلاکو باابش ازدواج کرد. ابش خاتون ازهمان ابتدای سلطنت باحوادث ناگواری روبروشد . درسال ۶۶۲ **شرف الدین‌امیرسیدابراهیم** ازسادات‌بزرگ فارس که چندی درخراسان بزهد وعبادت سرگرم بودتصمیم گرفت بمولد خود شیراز بازگردد . مردم‌که ازاوریاضتهای‌شاق دیده بودندگردش جمع شدندواورامهدی موعود خواندند وچنین شایع‌کردندکه سیدچنان صاحب کرامات است که اگر کسی تیری

بسویش رهاکند برسینه خودش بازمیگردد وهرکس برویش شمشیر بکشد دستش فلج میشود وبیك اشاره دهها هزار ازجنیان بیاریش میآیند .

بهمین جهت خلقی انبوه اطرافش راگرفتند واوکه آنهمه دعوی وارستگی و ترك دنیا میکرد بهوای سلطنت فارس افتاد . ابش خاتون دستور داد لشکریانش که مرکب ازشیرازیان وعده‌ای‌مغول بودند در**پل فسا** بااومقابله‌کنند.

ابتداکسی جرئت نمیکرد بسوی اوتیری بیندازدتابالاخره سواری ازمغول‌تیری رهاکرد وشمشیرکشید و همگان دیدند زیانی ندید . پس همه جرئت جنگ یافتند وسید رابقتل آوردند وچون سه سال خشکسالی آمد چنین شایع ساختند که‌این امر بواسطه ریخته شدن خون سیداست .

درسال ۶۶۳ هلاکو درگذشت وپسرش آباقاخان جانشینش شد . چهار سال بعد ازطرف او**امیرانکیاتو** بامارت فارس منصوب شد . وی چون علاقه سرشاری بجمع‌مال داشت**کلچه** نایب دیوان ابش خاتون را محبوس ساخت تا کلید خزائن را بدو سپارد . شیرازیهاخانه امیررا محاصره کردند تاکلچه رانجات دهند وامیرانکیاتو نیز سربریده کلچه راازبام برزمین بمیان جمعیت‌انداخت . ابش‌خاتون امربا حضارامیرداد و از او بازخواست‌کرد ووی فرمان‌خان رادایربرقتل‌کلچه به‌ابش نشان داد. اتابك ابش عده‌ای ازبزرگان رابنزدآباقاخان فرستاد واونیزانکیاتورااحضارومعزول ساخت**وامیرسوغونجاق** رابجای اومنصوب نمود .

درسال ۶۷۷ **نکودار** ازسیستان بکرمان وفارس‌حمله‌کرد وچون فارس سرداربا تدبیری نداشت علیرغم‌عده زیادی‌ازجوانان‌که برای‌دفاع‌از زادوبوم‌بجنگ آمده‌بودند بعلت نداشتن تاکتیك جنگی شکست خوردند . ولی نکودار موفق بفتح شیراز نشد و لشکرش‌پراکنده‌گردید .

یکی دیگر از کسانیکه در شیراز منشاء ضعف حکومت ابش بشمار میرفت **سیدعمادالدین ابوتراب** بود، که برای محاسبه درآمد فارس بشیرازآمد ودرآنجاوزیر

وشحنه راتحت فشارقرارداد .

روزی سید سواره از بازارکلاه دوران عبورمیکردکه ناگهان جمعی ازطرفدارن ابش برسراوریختند وبقتلش رسانیدند. آباقاخان ازاین خبرخشمگین شدو**حسام‌قزوینی** رابقصدانتقام گسیل داشت . ولی چون ابش عروس هلاکوبود قرارشد مبلغ پنجاه‌تومان مغولی ببازماندگان سیدعمادالدین بدهد .

ابش خاتون باندازه‌ای دربذل وبخشش بلند نظربودکه غالباً نمیتوانست مالیات اردوی خان رابدهد وبهمین جهت مشکلاتی برایش ایجاد می‌شد وخان مغول افرادی را برای رسیدگی بمحاسبات، بفارس‌اعزام میداشت وهمین امر باعث ناراحتی مردم و کشت وکشتارمیگردید .

این شهبانوکه سعدی نیززبان بمدحش‌گشوده درسال۶۸۵ دراثر بیماری‌درچهل وپنجسالگی درگذشت ودرباطی که فعلا هم برباط ابش معروف است مدفون شد و تربتش هنوز زیارتگاه عمومی شیرازیان است .

سعدی درمدح اتابك ابش مدیحه‌ای سروده که درزیر نقل میگردد :

فلك را اینهمه تمکین نباشد — فروغ مهرومه چندین نباشد
صبا گر بگذرد برخاك پایت — عجب گردامنش مشکین نباشد
زمروارید تاج خسرو انیت — یکی در خوشه پروین نباشد
بقاء ملك باد این خاند انرا — که تا باشد خلل در دین نباشد
هرآنکو سربگرداند ز حکمت — از آن بیچاره تر مسکین نباشد
عدوراکز تو بردل پای پیل‌است — بزن تا بیدقش فرزین نباشد
چنین خسرو کجاباشد در آفاق — وگر باشد چنین شیرین نباشد
خدا یا دشمنش جائی بمیراد — که هیچش دوست دربالین نباشد

وصاف نیزدربارەدرگذشت ابش خاتون مرثیه‌ای داردکه بیتی ازآن اینست .

تخت‌راگربخت بودی کی‌شدی‌شدزوجدا — تاج راگردیده بودی بر **ابش** بگریستی

آرامگاه شاهدخت گردوچین

در همان ایام که ابش‌خاتون درفارس سلطنت داشت درکرمان نیزحکومت به **سیورغتمش** ،ششمین امیر **قراختائی** رسیدوآغاز این‌حکومت درسال ۶۸۱ یعنی چهار سال قبل‌از مرگ ابش خاتون بود. سیور غتمش امیری بزرگوار و مردم نواز بود . آقاباخان امرکرد تاشاهدخت **کردوچین** دختر ابش خاتون راکه پدرش‌منکو تیموربن هلاکو بود بعقد ازدواج سیمورغتمش‌در آورند. پس از درگذشت آقاباخان ، **کیخاتو** بجای او نشست و**پادشاه خاتون** راکه ملکه‌آقاباخان بودبعقد ازدواج خود درآورد و برتمام زنان حرم برتریش میداد .

پادشاه خاتون خواهر سیور غتمش بود،بدین جهت هوای سفر کرمان در دلش پدیدآمد.

هنگام ورود بشهر برادر راگرفته ، در قلعه‌ای محبوس ساخت وخود بر تخت حکومت نشست سیورغتمش از زندان فرار کرد و به اردو رفت ولی از بس کیخاتو شیفته پادشاه خاتون بود پناهنده درگاه‌را بکرمان‌بازگردانید وپادشاه خاتون دررمضان ۶۹۳ برادر رابقتل رسانید. شاهدخت‌کردوچین به عزای‌شوهر نشست ودرهمین احوال نیز کیخاتو کشته شد وبایدو خان جانشین او گردید ودختر سیورغتمش بنام‌شاه عالم

زن‌او بود. شاه عالم و کردوچین پیاپی طلب قصاص میکردند وسرانجام بایدوخان لشکری بکرمان فرستاد.[1]

پادشاه خاتون ابتدا بسختی مقاومت کرد ولی‌وقتی حکم‌خان رامبنی بر حکومت کردوچین بر لشکریان خواندند تنها ماندوتسلیم شد ودرسال ۶۹۴ کردوچین پادشاه خاتون‌را به انتقام خون شوهر بدست جلادسپرد.

ازسال ۶۸۵ تا۷۲۹ شیراز وضع آشفته‌ای داشت‌وهرچندگاه‌آزمندی‌حکمی از خان میگرفت‌وبغارت می‌پرداخت بحدی‌که دیگرمالی برای‌کسی‌باقی‌نماند.

سلطان **ابوسعید** بمحض اینکه برمسند خانی نشست شاهزاده کرد و چین فرمانروای‌کرمان‌را مورد مرحمت قرار داده درسال۷۱۹ بسلطنت‌فارس رسانید وفرمان دادتا**امیرچوپان** شوهرخواهرش اورانیز بحباله نکاح در آورد.

شاه محمواینجوعامل امیرچوپان درایام سلطنت همین کردوچین بعنوان‌وزارت فارس‌وکرمان ویزدوکیش وبحرین منصوب شدوبشیرازآمد. امیر مبارزالدین‌هم درسال ۷۲۹ ازیزد بشیراز وارد شدتادختر**قطب‌الدین شاه‌جهان** پسر سیورغتمش راخواستکاری

۱-**پادشاه خاتون** دانش دوست وبخشنده بود. دانشمندان و علماء و شعرا را در دربار خود جمع میکرد. خودش طبعی لطیف داشت وخط را هم نیکو مینوشت. از لغت و عروض بهره‌مند بود وباارباب فضل مشاعره ومکالمه می‌کرد. تخلص او درشعر (حسن‌شاه) بود ابیات زیر ازاوست.

من آن زنم که همه‌کارمن نکوکاریست — بزیر مقنعهٔ من بسی کله داریست
درون پرده عصمت که تکیه گاه‌منست — مسافران سبارا گذر بدشواریست
نه هرزنی بدوگز مقنعه است کدبانو — نه‌هرکسی بجهان در خورجها نداریست
کلاه مرد بلند از وجود مقنعه ایست — که از سر کله دیگرانش بیزاریست
بهرکه مقنعه بخشم سزد که او گوید — چه جای مقنعه تاج هزار دیناریست
طناب چنبر زن گشته باد مقنعه‌ای — که تارآن نه زمستو دی و نکوکاریست
(حسن شهم) زنژاد شهان الغ ترکان — ز ما برند اگر در جهان جهانداریست

کند وهمین دختر مادرشاه شجاع است.

امیر چوپان پس‌ازچندی مورد خشم ابوسعید قرارگرفت وبه **ملك غیاث‌الدین** پادشاه هرات‌پناه‌برد ولی غیاث‌الدین برخلاف رسم مهمان نوازی او را بخاطر خوشایند ابوسعید بقتل رسانید . خان‌مغول نیزدستور داد تاکردوچین بعقد ازدواج ملك‌غیاث‌الدین درآید ولی این ازدواج صورت نگرفت .

شاهزاده کردو چین مانند مادرش مورد علاقه شدید شیرازیان بود. آثار خیر زیادی از او باقی ماند . مدرسه مجللی بنام **مدرسه شاهی** در جوار دولتخانه اتابکی (حوالی ابش خاتون فعلی) احداث‌کرد .**عبدالله‌وصاف** نویسنده تاریخ‌وصاف که‌دردربار کردوچین مقرب بود ابیاتی سرودکه باآب‌زر وتکحیل لاجورد برگردآن‌مدرسه‌نقش کردند. درحوالی سرانیز بستانی برای تفرجگاه عمومی احداث‌کردو درچپ وراست آن سقایه‌ها مرتب ساخت که‌آبی صاف وگوارا ازآنها میگذشت . برای طالبان‌علم، حافظان قرآن وصوفیان وسایر نیازمندان هم‌حقوقهائی تعیین‌کرد. کردوچین در سال ۷۳۸ درسلطانیه وفات یافت‌ونعش اورابشیرازبردند ودرمدرسه شاهی‌که در جوارابش خاتون قرارداشت دفن‌شد.

آل مظفر و آل اینجو

چند تن از پادشاهان **آل مظفر و آل اینجو** در شیراز مدفونند که هر یك در ویرانی و یا عمرانی این شهر سهم بسزائی داشته‌اند. جدال این دوخاندان بر سر تصرف شیراز چنان خونین وتوأم باحوادث بوده است که همین رویدادها در تشکیل عقاید وایجاد افکار ومشرب‌ها نقش عمده‌ای داشته است . یکی ازعلل فهم این راز که حافظ آنهمه غزلهای جاویدان را تحت تأثیرچه عواملی سروده، توجه باین وقایع شگفت انگیز است. زیرا شاعر بعلت بی‌ثباتی اوضاع ناچاربود احساسات خودرا نسبت بهریك ازفاتحان در پرده الفاظ وتعبیرات کلی بیان‌دارد تااگرچند روزبعد حریف شهر را بتصرف درآورد تحت تعقیب وآزارقرار نگیرد. ازطرف دیگروی درشهری میزیست که طی مدت کوتاهی چند بار بین حریفان دست بدست شد وقتل وخونریزی وغارت وتجاوز به نوامیس مردم امری عادی ورایج بشمارمیرفت .

ازآنجا که هیچ بیانی بهتر ازتشریح حوادث نمیتواند اوضاع زمانه را روشن سازد بهتر است به بررسی تاریخ این دو خاندان بپردازیم .

از سال ۶۹۲ تا اواخر سال ۷۲۵ حکومت فارس از طرف ایلخانان بدست **شیوخ طیبی** اداره میشد. دراین سال **دمشق خواجه** که دردربار سلطان **ابوسعید** نفوذفراوانی داشت سلطان راوادار کرد تا **عزالدین عبدالعزیز طیبی** حاکم فارس راکه دست بتعدی گشوده بود

بقتل رساند و برادر زاده‌اش **امیرتالش‌بن‌امیرحسن‌چوپانی** را بحکومت فارس و عراق و کرمان منصوب دارد. امیر تالش نیز در همان سال ۷۲۵ حکومت فارس را به **شرف‌الدین‌محمود‌اینجو** که در زمان حکومت خاندان طیبی در فارس متصدی کارهای خالصه شاهی بود واگذار کرد.

آغاز علائق محمود اینجو درفارس ازسال ۷۰۳ بود ودراواخر سلطنت ابوسعید سالی صد تومان مغولی عایدی املاك شخصی او بوده است.

شرف‌الدین محمودازاولادزادگان خواجه عبداله انصاری‌هروی،عارف معروف است‌کداز خاندانهای‌اصیل ایرانی بشمار میرفت.

وی چهارپسر داشت که‌بترتیب سن عبارت بودنداز.

۱ـ ملك جلال الدین مسعودشاه

۲ـ مالك غیاث‌الدین کیخسرو

۲ـ امیرشمس‌الدین‌محمد

۴ـ امیرجمال الدین شاه شیخ‌ابواسحق که در نواحی فارس و کرمان متصدی کارهای مالیاتی وحکومتی بوده‌اند.

ازسال ۷۱۹ سلطان ابوسعید شاهزاده‌خانم **کردوچین** دختر(ابش‌خاتون)و منکو تیمور بن‌هلاکو رابحکومت فارس فرستاد. باورود شاهزاده خانم، فارس پس ازسی‌و سه سال که از مرگ ابش خاتون میگذشت روی آرامش دید و کارها سرو سامانی گرفت.

محمودشاه اینجو هنگام‌ورود، به‌نزد کردوچین‌درفارس عنوان وزارت‌درکرمان، فارس، یزد، کیش‌وبحرین راداشت ودرسایه لیاقت‌چنان‌اعتبار یافت که‌مستقل‌کارمیکرد وبا ایلخان‌باجسارت‌وآزادی‌صحبت مینمود. وی‌دختر **خواجه‌غیاث‌الدین‌محمد** وزیر را هم برای پسربزرگش مسعود شاه بزنی گرفت وازاین راه مشاور وزیر گردید و دست پسرانش نیز درکارها باز بود.

ازطرف دیگر درمیبدو یزد حوادثی روی میداد که کم‌کم دامنه آن باردوی ایلخانی کشید و باعث تماس‌دوخاندان اینجو وآل‌مظفر گردید.

آل مظفر ازفرزندان شخصی بنام **غیاث‌الدین حاجی** ازمردم‌قریه سجاوندخواف خراسان بودند غیاث‌الدین درسال ۶۱۸ که خراسان مورد حمله مغول قرار گرفت با سه پسرش ابوبکر، محمد، ومنصور به‌یزد مهاجرت کردوپس‌از چندی به میبد رفت و در همانجا درگذشت. ابوبکر ومحمد بخدمت علاء الدوله ، اتابك‌یزد درآمدند و او ابوبکر را با سیصدسوار بخدمت هلاکو که عازم‌تسخیر بغداد بود فرستاد . ابوبکر پس‌از فتح بغداد مأمورشام‌شد ودرآنجا بدست اعراب بدوی بقتل‌رسید.

منصور برادرسوم که درمیبدنزد پدرمانده بودسه پسرداشت که یکی‌ازآنان‌بنام **شرف‌الدین‌مظفر** درسایه شجاعت وشمشیرزنی و سرکوب کردن اشرار و راهزنان مورد توجه **یوسف‌شاه** ، اتابك یزد(۶۷۳-۶۹۰) قرار گرفت وحکومت میبدو ندوشن وحفظ راههای اطراف‌بدومحول شد.

اتابك یوسف شاه که ازخاندان **کاکویه** وایرانی بودمأمور وصول مالیات‌ایلخان را که بمادرش بی‌احترامی کرده بودکشت وبهمین جهت مورد غضب‌قرارگرفت وناچار بخراسان گریخت. شرف‌الدین مظفرکه دربین راه احساس‌کردمخدومش دیگرقدرتی کسب نخواهد کردبکرمان رفت‌وازآنجا به یزدبازگشت وسپس‌باردوی ارغون خان رفت ومورد عنایت قرارگرفت ومأمور حفظ راههای یزدگردید .

شرف الدین بواسطه انجام ماموریتهای جنگی و سیاسی مهم ، روز بروز نزد جانشینان ارغون خان مقامی‌بالاتریافت ودراین‌احوال‌محسود**خواجه‌رشیدالدین‌فضل‌الله** وزیر قرار گرفت . علت اختلاف این‌بود که خواجه دریزد علائقی داشت و میترسید شرف‌الدین مظفر منافع او رابخطر بیاندازد.

مظفر درسال ۷۰۰ صاحب پسری‌شدکه اورا **امیرمبارزالدین‌محمد** نامید،و همین

شخص است‌که بر حوادث شیراز اثرسنگینی داشته است.

مظفر درسال ۷۰۷ باتفاق پسر خردسالش سفری بشیراز رفت و در آنجا نیز با ملوك شبانکاره جنگید وسرانجام درسال ۷۱۳ درگذشت.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیرشکایت مردم را بهانه قرارداد و املاك شرف الدین مظفررا بنفع دولت ضبط‌کرد. امیرمبازرالدین محمدکه‌سیزده‌ساله‌بود بهمراهی خواهر وشوهر خواهرش بنزد سلطان **اولجایتو** رفت تا املاك خودرا پس بگیرد.دربین راه‌جمعی از راهزنان **تکودری** که برای غارت باطراف یزد آمده بودند باآنان روبرو شدند.مسافرین‌که غالباً زن‌بودند دزدان رامتواری ساخته سرمقتولین را بخدمت خان مغول بردندوخان،مبازرالدین محمد رابسیاربنواخت واو را جانشین پدر یعنی حاکم میبدو مأمورحفظ راههای یزد قرارداد واملاکش‌راهم بدومسترد داشت.

درسال ۷۱۷ امیرغیاث‌الدین کیخسروپسرمحمودشاه اینجوبرای‌عقدپیمان‌دوستی واتحاد ازفارس بنزد اتابك **حاجی‌شاه** حاکم یزدآمدو سپس بدیدن امیر مبازرالدین محمد شتافت‌تااز او اسب‌بی‌نظیرش رابگیرد. مبارزالدین باگشاده روئی اوراپذیرفتو اسبش راهم بدو اهدا کرد. دراین‌وقت حادثه شرم‌آوری روی داد.بدین معنی‌که‌اتابك حاجی شاه میخواست نوکرنایب امیرکیخسرو را که پسرخوبروئی بود نزدخود ببردو چون مقاومت کردکار بمنازعه کشید ونایب امیرکیخسروکشته شد.

امیرکیخسرو درمیبد خبراین واقعه راشنید ومیخواست‌براتابك یزدبتازد ولی امیر مبارزالدین با وجودیکه بیش‌از ۱۸ سال‌از سنش نمیگذشت اورا اندرز دادکه ابتدا بسلطان ابوسعید شکایت‌کند.

ایلخان هم خشمگین شدوبه مبارزالدین دستور داد اوراگو شمال‌دهد . اتابك

درسال ۷۱۸ شکست‌خورده فرارکردومبارزالدین مستقلا بحکومت یزد منصوب‌شد.

امیرمبارزالدین محمد تصمیم گرفت‌که فتنه‌راهزنان نکودری رابخواباند وبا وجودیکه این جنگ ۱۴سال طول کشیدموفق شدآنانرا کاملاً ریشه‌کن‌سازد.

درسال ۷۲۹ امیرمبارزالدین دخترسلطان قطب‌الدین شاه جهان‌بن سلطان‌جلال الدین سیورغتمش پادشاه قرختائی کرمان را بعقد ازدواج‌خود درآورد و حاصل این ازدواج شاه شجاع- شاه محمود وسلطان احمد بودند.

بعلت‌انتساب‌آنان‌بترکان قرختائی، حافظ، شاه‌شجاع را(شاه‌ترکان)خوانده‌است.

امیرمبارزالدین ازهمسر سابق خودپسری‌بنام‌شرف‌الدین مظفرداشت‌که‌باتفاق‌او بدربار سلطان ابوسعید به‌سلطانیه رفت و چون صاحب جامه خاص وکمر مرصع وطبل وعلم ولقب امیرزادگی گردید محسود امیر محمود شاه‌اینجو وزیرفارس قرارگرفت.از این هنگام کشمکش پنهانی بین‌این دوآغاز گردید وسرانجام براثر دسیسه‌هائی که‌برضد شرف‌الدین محمودچیده شد، درسال ۷۳۴ ابوسعیداینجو اورابازدو طلبیدوازشغل خود معزول داشت ویکسال بعدامیر **مسافراینانق** رابحکومت فارس منصوب‌کرد.

محمود بهمدستی چندتن ازامرای مغول بخانه مسافراینانق حمله‌کردواوبناچار بکاخ ایلخان پناهنده شد. سواران اینجوکاخ‌را محاصره کردند و حتی جسارت را بحدی رسانیدندکه چندتیر بسوی دیوار قصرانداختند و ابوسعید را مرعوب ساختند ایلخان تصمیم‌گرفت امیرمسافر را تسلیم‌کندوبخواستهای محمودشاه جواب مساعددهد که ناگهان **خواجه‌لؤلؤ** وامرای ابوسعید باسواران خود رسیده محاصره کنندگان را متواری ساخته سران شورش را دستگیرساختند.

شرف‌الدین محمود نیز جزء دستگیرشدگان بودوایلخان کمر به قتل آنان‌بست زیرا جسارت او باندازه‌ای بود که درارد واقدام به محاصره کاخ ابوسعید کرده بود.

خواجه محمد وزیروخواجه لؤلؤ، خان مغول را ازکشتن آنان باز داشتندو

اسیران را بقلعه‌های دوردست برده حبس کردند .

طولی نکشید که محمود شاه اینجو بوساطت خواجه غیاث الدین محمد وزیر، آزاد شد و پسرش مسعود شاه (دامادوزیر) هم از بندرها شده، به نیابت **امیرشیخ حسن ایلکانی** منصوب شد (شیخ حسن پسرعموی ابوسعید بودکه **بغدادخاتون** ابتدازن او بود). امیر مسافر درسال ۷۳۵ عازم شیراز شد ولی یکسال بعدکه ابوسعیدمرد **امیرغیاث الدین کیخسرو** پسر اینجو اورا دستگیر وبه تبریز تبعیدکرد.

درسال ۷۳۶ ابو سعید درگذشت وچون پسر نداشت **ارپاگاون** یکی از نوادگان برادرهلاکو رابجانشینی انتخاب کرد.

ارپاگاون، **ساتی بیك** دخترالجایتورا بهمسری برگزید. درهمان ابتدای سلطنت، شاه محمود اینجو رامتهم کردکه یکی از اعقاب هلاکورا درخانه خودپنهان کرده است تااورا بایلخانی گری بردارد وخودزمام امور رابدست بگیرد.

شرف الدین محمود بهمین اتهام بدستور ارپاگاون بقتل رسید . پسران اینجو نیز که جان خودرا درخطر دیدند راه‌فرار درپیش گرفتند.

مسعود شاه که در تبریز بود بقلمروشیخ حسن بزرك یعنی عراق عرب و عراق عجم پناه برد. بغداد خاتون معشوقه ابوسعید با ارپاگاون بمخالفت برخاست وارپاگاون هم اورا بمسموم ساختن تدریجی ابوسعید متهم کرد وبقتلش رسانید. **دلشاد خاتون** زن دیگرابوسعید به عراق عرب گریخت و از **امیرعلی پادشاه** خال سلطان که حکومت روم را داشت یاری خواست امیرعلی پادشاه، موسی خان نامی رابایلخانی برداشت و ارپاگاون رادر همان سال ۷۳۶ دستگیر ساخته بدست پسران اینجو داد . مسعود شاه قاتل پدر را بقتل رسانید وسپس **جنازه شاه محمودرابشیرازآورده درمقبره خفیف دفن کرد.**

موسی خان قادربه آرام کردن کشورنبود، بهمین علت درهر گوشه‌ای امیری دم ازاستقلال زد. شیخ حسن کوچك نوه امیرچوپان دراران وآذربایجان سلسله چوپانیان راتشکیل داد. شیخ حسن بزرك نیز که سلطان ابوسعید زن زیبایش بغداد خاتون را

تصاحب کرده بود بر عراق عرب وقسمتی ازعراق عجم وسپس آذربایجان مستولی شد و مؤسس سلسله **ایلکانیان** شد.

امیرمبارزالدین محمد هم دریزد حکومت مستقل خودرا اعلام داشت. درهمان احوال در خراسان **طغا تیمورخان** ـ درهرات ومشرق خراسان **آل کرت** ـ درصفحات غربی خراسان هم **سربداران** اعلام استقلال کردند.

شیخ حسن بزرك، محمد خان از اولاد زادگان هلاکورا بایلخانی برگزید وعلی پادشاه، حامی موسی خان راکشت وخود رشته همدکارها را بدست گرفت ومسعود شاه پسراینجوراهم بوزارت محمدخان برگزید.

امیرمسعود درسال ۷۳۸ بشیرازآمد. درآنجا اطرافیانش ازاوخواستند تا امور حکومت را خود بدست بگیرد . غیاث الدین کیخسرو که برفارس فرمانروا بود **فخرالدین** پیرك وزیر خاص مسعود شاه راکشت. درنتیجه بین برادران نزاع درگرفت وپیروزی بامسعود شاه بود. غیاث الدین کیخسرودستگیر و برادر دیگرش ملك شمس الدین محمد نیز در قلعه سفید فارس زندانی شد . یکسال بعد غیاث الدین کیخسرو درگذشت.

اگرچه مورخین درباره مدفن اوچیزی ننوشته‌اند ولی ازآنجاکه بارگاه عبدالله خفیف گورستان مورد علاقه آل اینجو بوده بعید نیست که وی نیزنزد پدر در همانجا دفن شده باشد.

امیرمسعود شاه پس ازآنکه برسراسرفارس استیلا یافت برآن شدکه یزد راهم جزء متصرفات خود سازد. درراه نیل باین مقصود برادر کوچك خودشیخ ابواسحق را با لشکری بدین کارگماشت. امیرمبارز الدین چنین وانمود کردکه شیخ ابواسحق برای جنگ نیامده بلکه قصد عبور ازآنجا را دارد. لذا با ستقبالش شتافت و اورا احترام بسیارکرد وشرایط پذیرائی بجای آورد. ابواسحق نیزدرمحظور اخلاقی قرار گرفت ووانمود ساخت که قصد رفتن بکرمان را دارد . در مراجعت بفکر غافلگیر کردن

فرمانروای یزد افتاد. عده‌ای ازافراد خود را یك یك بدرون شهرفرستاد تا در آنجا جمع شوند سپس همینکه حمله‌بشهررا شروع‌کندآنان نیزازداخل به نبرد بپردازند.

امیرمبارزالدین‌که درلشکر دشمن دستگاه اطلاعاتی دقیقی داشت برای مقابله بااین نیرنگ آماده شد وتمام فرستادگان شاه شیخ ابواسحق رادستگیرساخت وغالب آنانراهم بقتل رسانید. سپس بجنگ بامحاصره‌کنندگان پرداخت ولی براثر وساطت علماء صلح‌کردند وشاه شیخ ابواسحق بشیرازبازگشت.

قتل امیرمحمد

قبلاگفته شدکه امیرشیخ حسن کوچك براران و آذربایجان فرمانرواشد. وی ملك اشرف رابحکومت عراق عجم فرستادوپسرعم خود امیرپیرحسین راهم حکومت فارس داد. لذا امیرپیرحسین عازم جنگ با امیرمسعود شاه اینجوشد.

امیر محمد اینجو که بحکم برادرش امیر مسعود در قلعه سفید زندانی بود با وسائلی فرار کرده بنزد **امیرپیرحسین** آمد . جنگ بین دو دشمن در سروستان اتفاق افتاد. امیرمسعود شکست خورد وپیرحسین بشهروارد شد وپس ازچند روز دستورقتل امیرمحمد را داد وآن شاهزاده درسنه ۷۴۰ بقتل رسید. مردم شیرازکه به آل اینجو دلبستگی تام داشتند سربشورش برداشتند وپیرحسین بامعدودی سوارتوانست ازجنگ مردم خشمگین فرارکند. امیرمسعود مجدداً بشیرازآمد وبرتخت نشست.

سال بعد امیرپیرحسین ازامیرمبارزالدین‌کمك خواست تا بشیرازحمله‌کند . امیرمسعود دربرابر لشکرمشترك آندوتاب مقاومت نیاورد و بناچار از راه کازرون و لرستان ببغداد رفت وبه امیرشیخ حسن ایلکانی پناه برد.

امیرمبارزالدین‌که تاکازرون ، مسعود شاه را تعقیب کرده بود بشیراز بازگشت ولی مردم شهرمصمم بدفاع شدند ومحاصره پنجاه روزطول‌کشید. در این مدت برج و با روی شهر بدست لشکریان مهاجم خراب شده بود وچون مقاومت امکان نداشت **قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی** نامه‌ای به امیرمبارزالدین نوشت وطی بیتی از او

خواست تا ازخراب کردن باروی شهردست بردارد وآن بیت اینست:

مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند تراچه شدکه همه قلب دوستان شکنی

کاربه مصالحه کشید وامیر پیرحسین وارد شیرازشد وحکومت کرمان رابه امیر مبارزالدین محمد داد. امیرمبارزالدین برای تصرف کرمان به جنگ دست یازید و مدتی درآن حوالی مشغول بود. امیر پیرحسین چون از قدرت روز افزون او هراسناك شد تصمیم گرفت به تقویت امیر شیخ ابواسحق اینجو بپردازد. بدین جهت حکومت اصفهان را بدوداد. امیرشیخ ابواسحق برای اینکه انتقام برادر مقتولش امیر محمد را بگیرد وسرزمین اجدادی را از دست او خارج سازد **ملك اشرف** برادر شیخ حسن چوپانی حاکم عراق را به تسخیرفارس تشویق کرد امیر پیر حسین باستقبال دو دشمن متحد شتافت ودرد ومنزلی اصفهان دوسپاه باهم روبروشدند. **مولانا شمس الدین صائن قاضی و امیرجلال الدین طیب شاه** با اتباع خودبه ملك اشرف پیوستند وامیر پیرحسین به تبریزفرارکرد ولی عم اوشیخ حسن چوپانی اورا مسموم ساخت.

درراه شیراز لشکریان ملك اشرف برضد ابواسحق توطئه کردند وشیخ ابواسحق نیز قبلا بشیرازآمده ، دروازه‌ها رابسته ، ازمردم شهر برای جنگ با ملك اشرف و لشکریان ترك کمك خواست . دراین جنگ حتی نوجوانان بچه سال هم شرکت کردند وملك اشرف راه فراردرپیش گرفت وبه تبریزرفت [1]

درایامی که حکومت فارس با امیر پیرحسین بود ، شیخ حسن بزرك خواهرزن خودسلطان بخت رابه امیرمسعود شاه اینجوداد و **امیریاغی باستی** فرزندامیرچوپان را که درپناه اوبود بامارت شیرازبرگزید وامیرمسعود را هم بدنیابت او گماشت و آنانرا روانه شیرازکرد. شاه شیخ ابواسحق ازبرادرخود اطاعت کرد وشیرازرابدانان واگذاشت وخود بطرف شبانکاره رفت . امیریاغی باستی چون میدید که مردم شیرازبه امیرمسعود شاه بیش ازاو توجه دارند ازراه حسادت وترس ازتوطئه باناجوانمردی امیرمسعودشاه

---

۱ ـ شیرازنامه صفحه ۸۱

را درحالی که ازگرما به بازمیگشت دررمضان سال ۷۴۳ بقتل رسانید.مردم‌شیرازخود را عزا داراعلام‌کردند وبرای انتقام‌کشی آماده‌شدند . ازسوی دیگرشاه شیخ‌ابواسحق نیزبه شیرازروی‌آورد . بیست روزدرداخله شهر جنگ بود و عاقبت دلاوران کرد[1] وارد محلاتی‌که طرفدار یاغی باستی بودند شده ، آنانرا متواری ساختند و شاه شیخ ابواسحق برتخت حکومت نشست .

ازاصفهان تا جزیره هرمز فرمان او را گردن نهادند واوانتظار داشت که امیر مبارزالدین فرمانروای‌کرمان نیز اطاعت اورابپذیرد ولی امیرحاضرنشد استقلال‌خود را ازدست بدهد بهمین جهت شیخ ابواسحق درصدد تسخیرکرمان‌برآمد .

کوشش مکررشیخ ابواسحق برای تصرف کرمان بجائی نرسید و هر بار که با ناکامی مواجه میشد تقاضای صلح باامیرمبارزالدین محمد میکرد .

در سال ۷۵۱ ملك اشرف که بجای برادر خود شیخ حسن چوپانی براران و آذربایجان فرمانروا شده بود بقصد منضم کردن اصفهان به متصرفات خود ، حرکت کرد وازامیرمبارزالدین هم کمك گرفت . محاصره اصفهان پنجاه روز طول کشید و **خواجه عمادالدین محمود** کرمانی. **امیر نجیب‌الدین** که ازطرف‌شیخ‌ابواسحق حکومت آن‌شهررا داشتند قبول کردند که سیصد هزاردینار به ملك‌اشرف بدهندوخطبه وسکه هم بنام **انوشیروان** (خان دست نشانده ملك اشرف) باشد .

ملك اشرف پس‌ازاین‌مصالحه‌به تبریز برگشت‌اما طولی نکشید که شیخ‌ابواسحق تصمیم‌بتصرف یزدگرفت.این بارنیز باوجودیکه حلقه محاصره تنگ‌بود توفیقی‌نیافت وپس ازچهار ماه بمناسبت فرارسیدن فصل زمستان بناچاربشیرازبازگشت .

امیرمبارزالدین محمدکه بارها مورد حمله شیخ‌ابواسحق قرارگرفته بودتصمیم گرفت ازحالت تدافعی خارج شده دست بحمله بزند .

---

۱ ـ این کردان راعضدالدوله دیلمی ازاطراف اصفهان بشیرازکوچانید (فارسنامه ابن بلخی‌ص ۲۱۲)

برای این منظور با احتیاط وتدبیروارد مرحله عمل شد شیخ ابواسحق برای جنگ آمادگی نداشت، لهذا **مولاناعضدالدین ایجی** راکه‌ازعلماء بزرگ بود بوساطت نزد امیرمبارزالدین فرستاد. وی نسبت بمولانا استقبال واحترام کرد ولی برای مصالحه حاضر نشد وگفت امیرشیخ ابواسحق تاکنون هشت بارقرارداد صلح رانقض کرده است ومن نتیجه گرفته‌ام که بدعهد اونمیتوان اعتمادکرد.

سپاه امیرمبارزالدین درصفرسال ۷۵۴ شیرازرا محاصره‌کرد. طولی نکشیدکه پسرش **شرف‌الدین مظفر** درگذشت ولی اوکارمحاصره را ادامه داد وباوجودیکه خودش نیز بیمارشد وصیت کردکه (اگرمن بمیرم تابوت من پیش ببرید وچندان سعی نمائیدکه‌شهر مسخرومفتوح گردد)

محاصره شیرازشش ماه بطول انجامید و شاه شیخ ابواسحق باندازه‌ای خسته و نومیدشده بودکه بمستی وباده‌گساری پناه‌برد وحتی دست بقتل **حاجی‌ضراب** ازبزرگان وسادات‌محله **درمسجدنووحاجی‌شمس‌الدین‌قایم** پیشوای **محله‌باغ‌نو** (آستانه‌سیدعلاءالدین حسین) زدو مردم راازخودرنجانید.

شیخ ابواسحق درصدد برآمدکه **ناصرالدین عمرکلو** راکه حافظ **دروازه‌بیضا** بود بقتل برساند. ناصرالدین نیزدروازه را بروی امیر مبارزالدین گشود و در شوال سال ۷۵۴ وی را وارد شهرکرد. شیخ ابواسحق رادفراردرپیش‌گرفت ودرقلعه سفید متحصن گشت ودرفراربحدی شتاب ورزیدکه نتوانست پسر۱۳ ساله خود **علی‌سهل** رابهمراه ببرد.

علی سهل را درخانه **سیدتاج‌الدین‌واعظ** پنهان کردند ولی مأمورین مبارزی‌بر کودك دست یافته دستگیرش ساختند.

امیرمبارزالدین باو گفت شنیده‌ام خط خوب مینویسی؛ یك سطر بنویس بـه بینم. علی نوشت:

سعادت به بخشایش داور است ندرچنگ وبازوی‌زورآوراست

چو دولت نبخشد سپهر بلند نیاید بمردانگی در کمند

امیر گفت (ماربچه است اورا زنجیر کنید)

این کودك رادر **رودان** رفسنجان بقتل رسانیدند وشایع کردند که بمرض طبیعی مرده . مردم قبراورا زیارتگاه ومحل طلب حاجت میدانستند .

امیر مبارزالدین برای تعقیب شیخ ابواسحق در سال ۷۵۵ خواهرزاده خود **شاه سلطان** را بدنیابت درشیراز برگماشت و شخصاً بطرف اصفهان حرکت کرد . امیر غیاث‌الدین منصورداماد شیخ ابواسحق فرصت راغنیمت شمرده ازشولستان بشیرازآمد ومردم که دوستدار خاندان آل اینجو بودند دروازه کازرون‌را برویش گشودند.

طرفداران شیخ ابواسحق بدون جنگ وارد شهر شده خانه شاه سلطان را که عمارت **شاه‌شرف‌الدین‌محمود** اینجو بود غارت کردند و بکشتار طرفداران آل مظفر پرداختند.

رئیس ناصرالدین عمرکلودر بیغوله ای‌پنهان شد و اهالی **محله موردستان** (این محله‌اکنون‌نیزهمین نام را دارد) چادرزنانه‌بسرکرده‌نزد خویشان‌خودبه‌**دروازه کازرون** که ازطرفداران **آل‌اینجو** بودند میرفتند .

دوسه روزبعد شاه شجاع و شاه سلطان از دروازه استحرروی بشهر آوردند . رئیس ناصرالدین عمر باتبرزین قفل دروازه راشکسته آنانرا بشهر آورد و جنگ در گرفت . سرانجام پیروزی باشاه شجاع بود . اکنون وقت آن رسیده بود که بقتل عام طرفداران یا متهمین‌بهواداری آل اینجو بپردازند . رئیس‌ناصرالدین‌دروازه‌کازرون **راطوری باخاك‌یکسان کردکه یکسال‌ونیم حتی‌یکنفرهم‌درآن‌محله نبود .**

تلاشهای پراکنده دیگرنیز برای بازگردانیدن سلطنت بـه‌آل اینجو بجائـی نرسید کوشش خواجه عمادالدین محمود کرمانی و **امیرسلغرشاه** خواهرزاده امیرشیخ ابواسحق نیزکه ازدارابگرد بشیر از تاختند نتیجه ای‌نبخشید وشاه شجاع آنـانـرا شکست داد .

امیرمبارزالدین هم هنگام زمستان دست از محاصره اصفهان کشید و این فرصتی بود برای شیخ ابواسحق که بلرستان برود وازاتابك **نورالورد** طلب کمك کند.

هنگام بهار، شاه شجاع مأمور محاصره مجدد اصفهان شد و ابواسحق نیز با سپاهیان لر بطرف اصفهان حرکت کرد. امیرمبارزالدین تصمیم گرفت لرستان را تصرف کند وباین کارهم توفیق یافت ومردم اصفهان چون شنیدندکه مدافع قلعه طبرك درقبال رشوه دست ازمقاومت کشیده تن به تسلیم دردادند.

برای شیخ ابواسحق راه فراری باقی نماند لاجرم در تنورخانه **مولانانظام الدین اصیل** شیخ الاسلام شهر پنهان شد اما شاه سلطان، فاتح اصفهان اورا دستگیر کرده بشیراز فرستاد.

دراواخر جمادی الاولی سال ۷۵۸ امیرمبارزالدین باسادات وقضات وعلماواعیان فارس که بجانب اوگرائیده بودند درکاخی که ابواسحق در**میدان سعادت** (دروازه اصفهان فعلی) ساخته بود نشسته دستور داد اورا ازبیراهه واردکنند تامردم از ورود او آگاه نشوند وشهردچاربلواوآشوب وطغیان نشود.

امیرمبارزالدین جرأت نداشت امیرشیخ ابواسحق را بقتل برساند. بهمین جهت تدبیری اندیشید واورا بدست پسران حاجی سراب سپرد. پسر بزرگ حاجی سراب گفت امیرشیخ پادشاهی عادل وبخشنده بود ومن هرگز بانتقام خون پدردست بخون او آلوده نخواهم ساخت ولی پسر کوچك بخاطر خوش آمد امیر مبارزالدین او را در **تخت قراچه** (باغ تخت فعلی) گردن زد واز این جنایت که عصر روز جمعه ۲۱ جمادی الاولی سنه ۷۵۸ اتفاق افتاد مردم شیراز غرق دراندوه ومأتم شدند.

هنگامیکه میخواستند امیرابواسحق راکه جوانی ۳۷ ساله بود بقتلگاه بیاورند واین دورباعی راکه خود ساخته بود بخواند وبرفت.

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند | امید بهیچ خویش و بیگانه نماند
درد او دریغا که در این مدت عمر | از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند

با چرخ ستیزه کار مستیز و برو | چون نوبت تو رسید برخیز و برو
این جام جهان نما که نامش مرگ است | خوش درکش و جرعه برجهان ریز و برو

ابو اسحق را پس از مرگ درگنبدی که بر بالین مزار شیخ کبیر توسط همسرش بناشده بود دفن کردند.[1]

درباره شخصیت ابواسحق مورخین و نویسندگان متعددی اظهار نظر کرده‌اند. بطور کلی همه او را سخی ترین پادشاه زمان می‌دانسته‌اند وحتی اظهار عقیده کرده‌اند که قرنها نظیر چنین پادشاه بخشنده‌ای پدید نیامده. ابن بطوطه سیاح معروف طنجی نیز که بملاقات او رفته بود میگوید امیر ابواسحق یکی از بهترین سلاطین و مردی خوش هیکل و خوبروی و کریم و خوش اخلاق و فروتن است.[2]

۱- منتخب التواریخ معین الدین نطنزی ص ۱۸۰

۲- حسن بن شهاب الدین یزدی مؤلف جامع التواریخ حسنی درباره کرم امیر داستانها نقل کرده که خواندنی است.

روزی برف گران آمده بود و امیر برای شکار سوار شد (**بلبل لنگر**)درجلو او این رباعی را خواند .

شاها فلکت بخسروی تعیین کرد | وز بهر تو اسب پادشاهی زین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت | بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

امیر خنجر مرصع ازمیان بیرون آورده پیش او انداخت و گفت هر که سر من دوست دارد به **بلبل** چیزی ببخشد. از بخشش امراو همراهان پنجاه هزار دینار برای شاعر جمع شد.
روز دیگر درنزد او گفتند حاتم طائی قصری باچهل دریچه داشت. گدائی از هر چهل دریچه تقاضای چیزی کرد وحاتم اورا ناامید نساخت. امیر گفت اگر صاحب سخا بود

بقیه درپاورقی صفحه بعد

ابواسحق چون معتقد به نجوم بود درجنگ بامبارزالدین دچار تزلزل میشد و هشت بار هم‌عهد خودرا بااو بهمین ملاحظات شکست. دراواخر عمر ازاینکدآنهمه فرصت‌را در نتیجه اعتقاد به نجوم ازدست‌داده افسوس‌می‌خورد .

وی بناهائی در شیراز بر پا ساخت‌که یکی از آنها خدابخانه مسجد جامع عتیق‌است.

خدایخانه اطاق مکعب شکلی است‌که در وسط مسجد جامع قرار دارد. دور تادورآن ایوانی بعرض دومتر بناشده ودرچهارگوشه آن چهار ستون مدور مناره مانند است. این بنا که شباهت بخانه کعبه دارد در سنه ۷۵۲هجری قمری ساخته‌شد. بر نمای خارجی آن آیاتی ازقرآن باخط **یحیی‌الجمالی‌صوفی** از سنگ سفید در میان کاشی نصب کرده اند . قسمتی ازاین کتیبه ها فرو ریخته بود که مجددا با سبك اولیه تعمیر گردید و اینك برای بیننده عادی دشوار است که قسمت اصلی وتعمیری را ازهم تمیز دهد.

ازبناهای دیگر شیخ ابواسحق در شیراز سه‌گنبدی است که بر بارگاه عبدالله

بقیه ازپاورقی‌صفحه قبل

ازیك دریچه آن قدر زرمیریخت‌که اورا بی نیازسازد .

ایضاً بردر مسجد عتیق شیراز شاعری‌که بزبان‌شیرازی شعرمیگفت و(**شاه‌عاشق**)نام داشت دکان قنادی باز کرده بود . شیخ ابواسحق پس ازادای نماز جمعه سوارشدشاه عاشق بر اوتناگفت . امیر از اسب بزیرآمد وارد دکان شد وگفت من امروز دکاندار شاه عاشقم بیائید وازمن نقل بخرید . هرامیر وسرداری کمر وشمشیر وخنجر ونقد تقدیم می کرد و قدری نقل می‌خرید. صدهزار دینار جمع شد وامیر براسب نشسته‌رفت (شاه‌عاشق) بر بالای دکان رفت‌وگفت ای خلایق شیراز پادشاه بامن انعامی‌کرد ومن‌آنهارا بصدقه سرپادشاه‌بمردم شیراز بخشیدم بیائید وآنچه‌دردکان است ببرید مردم دریکساعت حتی‌نقل ونباتهاراهم‌بردند وقتی خبربه شیخ ابواسحق رسیدگفت **اواز ماصاحب کرم‌تر است.**

خفیف ساخت و آن‌خانقاه رارونق وشکوه بیشتر داد . همچنین کاخی درمیدان سعادت (دروازه اصفهان فعلی) بناکردکه ابن بطوطه می‌نویسد وی‌قصد داشت ایوانی‌شبیه‌بایوان کسری بسازد وطبقات مردم‌باشوروشوق دربنای آن‌شرکت‌کردند وحتی‌بهترین‌لباسهای خودرا می‌پوشیدند وبرای کارداوطلبانه حاضرمیشدند .

شاه شجاع

امیر مبارزالدین برای نیل به آرزوی خود یعنی تسلط بر سراسر ایران با خلیفه عباسی کەدر مصر بود بیعت کرد وازاین راه علماء و افراد قشری رابسوی خود جلب‌کرد .

ازسوی دیگر روزبروزکه بر قدرتش افزوده میشد نسبت باطرافیان خود تند خوتر میشد تاآنجا که شاه شجاع وسایر فرزندان را تهدیدبه قتل‌کرد. شاه‌شجاع نیز ازترس جان بابرادرانش **شاه محمود وشاه‌سلطان احمد** هم عهد شده، سپیده دم بخانه امیر ریختند واورا پس ازمختصر مقاومت وزد وخوردی دستگیرکرده بەقلعه‌تبر واقع درگرمسیر فارس بردند وشب جمعه ۲۹ رمضان سنه ۷۶۰ هردوچشمش‌رامیل کشیدند وسپس بەقلعه سفید فارس انتقالش دادند . چندی بعد امیر مبارزالدین از ملایمت و پشیمانی شاه‌شجاع سوء استفاده‌کرد ودرصددقتلش برآمد . شاه‌شجاع هم‌برحبس او در قلعه تبروبم فرمان داد و امیر درسال ۷۶۴ در گذشت و جنازه‌اش رابەمیبد بردند ودر **مدرسه‌مظفریه** دفن‌کردند.

شاه شجاع حکومت عراق عجم وابرقوه رابه برادر خودش محمود و حکومت کرمان رابه برادر دیگر سلطان احمد واگذاشت.

وی در اوائل سلطنت باسرکشی دو طایفه اوغانی وجرمائی که بارها در زمان ابواسحق‌وامیرمبارزالدین‌طغیان‌کرده بودند روبروشد . باوجودیکه‌آل مظفرومنجمله شاه شجاع‌ازاین‌طوایف زن‌گرفتند، بازقادرنبودندآرامشان سازند. این‌بارنیزشاه‌شجاع بسرکوبی‌آنان اقدام کرد، امابزودی بامخالفت برادروسایرافرادخانواده‌مواجه‌گردید.

شاه محموددرسال ۷۶۰ بهانه اینکه عمال شاه شجاع مالیات ابرقوه راگرفته‌اند بدیزددست انداخت ومستقلا برسلطنت اصفهان نشست . شاه شجاع مولانامعین‌الدین یزدی رابنزد برادر فرستاد تااوراازفتنه انگیزی منع کند .

شاه **نصرةالدین یحیی** نیزکه درقلعه پهندر[1] شیراززندانی بود در همین گیرو دارکوتوال قلعه رامقید ساخت ودرآنجا سنگرگرفت ولی چون‌تاب مقاومت نداشت از عم خودشاه شجاع امان طلبید واوهم شاه یحیی رابحکومت یزدبرگزید.[2]

شاه یحیی پس‌از آنکه بریزد تسلط یافت درصدد خیانت به عم خود برآمد و شاه شجاع این شعرراکه خود سروده بودبرایش فرستاد :

مراکه چرخ مطیع است و دهرسازنده
چه غم زبازی نابخردان بازنده
بهیچ ورطه مرا پای در گلی نرود
نگاه داردم از حادثات، دارنده
هزار جمع‌که برهم زنند باکی نیست
ازآنکه لطف خداوند هست پاینده

شاه شجاع **خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار** را بمحاصره یزد فرستاد وشاه یحیی مکتوبی نزدعموی خودفرستاد واظهارعجز وبخشش‌کرد.شاه شجاع برای دومین باراورا مورد عفوقرارداد وبرای لشکریانش دستورترك محاصره یزد راصادرکرد .

دراین هنگام به شاه تلقین کردندکه‌خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیارقصد سرکشی دارد . ازاینرواین وزیرخوشنام رادرشیرازدستگیرساخته درنیمه ذی‌القعده

۱- عوام آنراقلعه بندرمیگویندودرکتابها نیزفهندژآمده ولی علامه قزوینی درصفحه ۲۷۴ و۲۷۵ شدالازارثابت‌کرده است که پهندرصحیح است.

۲- شاه نصرة الدین یحیی پسرشاه شرف الدین مظفر است که در محاصره شیراز درگذشت .

سال ۷۶۴ پس‌ازشکنجه بسیاربقتل رسانید وبدنش راچندپاره‌کرده هرپاره رابه ولایتی فرستاد واموالش راهم ضبط نمود **وامیرکمال الدین حسین‌زیدی** راوزارت داد.

درهمین‌سال شاه محمودکه ازطرف افرادی‌ازآل اینجوتحریك‌میشدآماده‌جنگ با برادرشد . شاه‌شجاع اصفهان رامحاصره‌کرد ودراین محاصره شاه سلطان پسرعمداو که‌میل‌درچشم امیرمبارزالدین‌کشیده بوددستگیروکورشد . شاه‌شجاع نیزشکست‌خورد وبشیرازبازگشت .

شاه محمود ازسلطان **اویس ایلکانی** برای فتح شیرازیاری خواست واولشکری که عده‌ای ازسران‌آل اینجوهم‌درآن بودند بیاریش فرستاد . دراین احوال شاه‌یحیی وحکام لرکوچك وقم وساوه وکاشان وآوه بیاری شاه محمود برخاستند وجبهه نیرومندی برضد شاه شجاع تشکیل دادند .

شاه شجاع منشی خودراپیش طلبید وبزبان شعرنامه‌ای بشرح زیر برای برادر نگاشت .

بمحمود بنویس کای ارجمند
رسانیده برد وده خود گزند
نه محمود بینم بجنگ آمدن
مراوترا تیغ برهم زدن
تصور کن ای نامور شهریار
که گرزانکه‌ماهردوباشیم یار
که یارد کشیدن سپه پیش ما
چو آگه شود از کمابیش ما
اویس ار بماترك تازی کند
مگر با سرخویش بازی کند

زفردوسی پاك دیـن یاد کـن
نگر تاچه‌گوید در اینجاسخن
که گرد و برادر بهم داد پشت
تن کوه را بادمانـد بمشت

ولی ازجواب شاه محمود چنین مفهوم میشدکه سرجنگ دارد . شاه‌شجاع نیز امر باحضاراردوداد . سلطان احمدهم‌که ازکرمان بکمك اوآمده بود دراثر رنجشی‌که حاصل کرد ببرادر دیگرخود شاه محمود پیوست . وزیرشاه شجاع نیز در خفا باشاه محمود مکاتبه داشت . محاصره شیرازیازده ماه طول کشید . کرمان نیز بدست **دولتشاه ازکسان صاحب عیار** افتاد وشاه شجاع چون جزمعدودی از سرداران کسی را اطراف خود نمیدید ازدرصلح درآمد وبرادران باوپیشنهاد کردند که‌یکماه در ابرقو بماند تا سواران سلطان اویس رابرگردانند سپس مصالحه صورت‌گیرد . شاه شجاع از راه غیر معهود بسوی ابرقوه رفت وشاه محمود درسال ۷۶۵ بشیراز واردشد .

شاه شجاع درفرار ازشیرازابتدابزیارت قبرعبدالله خفیف رفت ودر آنجا بحدی پریشان خاطروشتابزده بودکه فراموش کردفرزند خود **سلطان زین العابدین** را بهمراه ببرد . دربین راه متوجه این امرشد وبدستوراو**امیراختیارالدین حسن** بشیراز بازگشت وسلطان زین العابدین راکه طفلی بودبدورسانید .

شاه شجاع میدانست که برادرانش دربرابرسرداران سلطان اویس اختیاری از خودندارند وکشوربی‌خون دل بدست سلطان اویس افتاده است . لذا ازابرقوه با سیصد سوارعازم کرمان شد تاآنجا رابتصرف درآورد وسپس چاره کاراویس رابسازد .

دربین راه نیزپانصد سواردیگر بدوپیوستند . چون بکرمان رسید عـدهای از اطرافیان دولتشاه نیز بدوملحق شدندوسرانجام کرمان بدست شاه‌شجاع‌افتاد.

وی چون برای بیرون راندن سپاهیان سلطان اویس شتاب داشت پسرش سلطان اویس راحکومت کرمان داد وخود بقصد شیرازحرکت کرد .

شاه محمود ، شاه یحیی را بکرمان فرستاد تا بکمك طوایف جرما واوغان باشاه شجاع بجنگد ولی شاه یحیی اظهارانقیادکردوشاه شجاع نیزدختر خود رابعقدازدواج اودرآورد تاشایدارحیله‌های اودرامان باشد .

تبریزیان و بغدادیان یعنی سپاهیان سلطان اویس ایلکانی در شیراز با مردم بدرفتاری میکردند واهل‌شهرازظلم وتجاوزآنان بستوه‌آمدندوشاه محمود نیزدرحقیقت دست نشانده امرای ایلکانی بود وخراج فارس بخزانه سلطان اویس میرفت . بزرگان شیراز **کلو حسن** رابکرمان فرستادند واوشاه شجاع رادعوت کردبرای دفع مغولان و ترکان کمرهمت به‌بندد .

شاه شجاع وهمراهان از کرمان بشیراز عزیمت کردند . شاه محمود بمقابله برخاست .

درنزدیکی **بندامیر** لشکراوشکست خورد وبشیرازفرارکرد . شاه شجاع نیز به تعقیب اوپرداخت. درصحرای **پل‌فسا** (۱۵کیلومتری جنوب شرقی شیراز) دولشکرباهم درآویختند . جنگ چنان سخت بودکه غالب از مغلوب شناخته نمیشد . عاقبت شاه محمود بشیرازگریخت وشاه شجاع نیزدرمیدان سعادت خارج‌دروازه استخرفرودآمد.

مردم شیراز، **کلویان** ، (کلانتران وریش‌سفیدان) امرا، بزرگان واصناف‌همگی بشاه شجاع پیغام‌فرستادندکه مطیع اوهستند وبایدآنانرا ازشرترکان وبغدادیهاخلاص کند . شاه محمود که ازاین احساسات مردم نسبت بشاه شجاع بوحشت افتاده بودشبانه بسوی اصفهان فرارکرد .

دراین ایام سخت یکی از شیرزنان ایرانی یعنی **(خان سلطان)** دختر **امیرغیاث الدین کیخسرواینجو** که زن محمود شاه بودشهررااداره میکرد. هرروز براسب‌مینشست وبه اطراف شهروباروها وسنگرها سرکشی مینمود وحتی یکبارازاسب افتاد و دنده‌اش شکست . مع‌الوصف شکسته بندخواسته پس‌ازبستن پهلودوباره سوارشد .

(خان سلطان) چون دید **صدرالدین انارى** وزیرشوهرش‌بنفع‌شاه‌شجاع خرابکاری

میکند اورا کشت ولی اطراف خود راخالی ازیارویاوردید . بناچاربسوی اصفهان حرکت کرد تابشوهرش ملحق شود . شاه شجاع نیزچون میدان رابلامنازع دید پس‌از دوسال دوری مجددا واردشیرازشد .

دراین ایام شاه شجاع بایاغیگری پسرخود **سلطان اویس** روبروشدکه بنزدعمش به اصفهان فرارکرد .

چون همیشه باتحریکات خانوادگی روبروبود برای تثبیت موقعیت و پرهیز از جنگ و تحریك، از خواهرسلطان اویس ایلکانی خواستگاری کرد ولی لحن‌نامه او خوشایند سلطان جلایری واقع نشد. شاه محمود بالحنی خاضعانه از همان دختر خواستگاری‌کرد و این وصلت در سال ۷۷۱ صورت گرفت . سلطان اویس بفرستاده شاه شجاع‌گفت (من دختر بشاه‌شجاع‌که خودرا (**برادرمشتاق**) من میخواند وازتکبر شاهی تنزل نمیکند نمیدهم بلکه بشاه محمود میدهم که خود را (**بنده چاکر**)خوانده است) .

خان سلطان‌که زنی‌بسیارزیبا و پرشوروحرارت وفعال وکارآمد وشجاع وفهمیده وعاقل بودازشوهررنجیده، نامه‌ای بشاه‌شجاع‌نوشت، ضمن‌اظهاعشق وشیفتگی تأکیدکرد کداگرفوراً باصفهان حرکت‌نکنی شاه محمودباهودج عروس ولشکرایلکانی‌بسوی‌شیراز خواهد آمد شاه شجاع بشاه محمود پیغام فرستادکه چون میخواهد دخترکوچك خود رابعقد شاه منصوربرادرزاده خود درآورد مبلغی از مال اصفهان بفرستد . شاه محمود جواب دادکه اصفهان دراثرجنگها خراب مانده و منهم دستم خالی است . شاه شجاع بهمین‌بهانه باصفهان‌لشکرکشید. شاه‌محمودپیغام فرستادکه‌مطیع امر برادرم اگرفرماید منزوی شوم حاضرم ولی زیبنده بزرگی آنست‌که این‌گوشه ازجهان رابمن واگذاری.

شاه شجاع‌که خصلت جوانمردی‌داشت اوراملاقات‌کرد واصفهان رابدو واگذاشت وبشیرازبازگشت وازوصل **خان سلطان** هم صرفنظرکرد.

اما شاه محمود بزودی درصدد تسخیر شیراز برآمد . بکمك لشکریان اویس

ایلکانی به شیرازحمله‌کرد. دراین جنگ **شاه منصور** رشادت فوق العاده از خود نشان داد وجناح راست لشکرجلایری رادرهم شکست ولی سایرجناحهاشکست خوردند.

طی چندسال شاه شجاع باطغیان والی کرمان روبروشد. ولی درسال ۷۷۶ سلطان اویس ایلکانی وشاه محمود درگذشتند وسلطان اویس پسرشاه شجاع که ازپدریاغی بود ازطرف عمش بحکومت اصفهان نشست.

عمرحکومت‌او نیزطولانی نشدزیراباشاره شاه شجاع که‌ظاهراً او را بخشیده بود زهرش‌دادند. دراین‌ایام شاه منصورتبریزرافتح‌کرد وشاه شجاع‌در آنجا بتخت نشست. شاه‌یحیی‌که عم خود را دور دید طمع درتصرف فارس‌بست اما شاه شجاع‌که ازدرد پا مینالید باسرعت بسرکوبی یحیی آمد واین شعررا نیز که خود سرود برای شاه یحیی ارسال داشت:

ای دشمنی که هست خداوند خصم تو — با گوهر پلید ، بزرگیت آرزوست ؟
پیوسته ظلم و فتنه و تزویر میکنی — بدبخت!این‌چه‌سیرت‌ناپاک‌واین‌چه‌خوست؟
صدره شکسته عهد وبیکسو نهاده شرم — هیهات چشمهای تواز سنگ یازروست

شاه یحیی لشکرشیرازرافریب داده‌آنانرامتفرق‌ساخت و شاه منصورداوطلب شد تایزد رامسخرسازد اما مادرش میانجی شدکه دوبرادرراصلح دهد. لشکرشیرازکه این وضع را دیدندشاه منصوررا‌تنهاگذاشته بشیراز بازگشتند وشاه یحیی هم برادر رابشهر راه نداد شاه شجاع که از مزاحمتهای شاه یحیی بستوه آمده بود خود بقصد سرکوبی اوحرکت‌کرد شاه یحیی زن خود (دخترشاه شجاع) وعمه وطفل خرد سالش رابشفاعت فرستاد. شاه شجاع بازاورابخشید ولی سوگند یادکردکه اگربازنافرمانی کند دیگر از خون او نخواهد گذشت شاه شجاع با **امیرتیمور** که بر خراسان مسلط شده بود راه دوستانه‌ای پیش‌گرفت ولی‌درباطن ازاوبسیارتنفرداشت وپیوسته ازخدای خودمیخواست که با اوروبرونشود.

تیموردختر شاه شجاع را برای پسر خود خواستگاری کرد و این ازدواج باعث تحکیم دوستی آن دوشد.

شاه شجاع نسبت به پسران خودسوءظن داشت و **سلطان شبلی** را که جوان ۲۵ ساله متهوروبی باك وجسورومتکبری بود مسموم ساخته بود.

هنگامیکه شاه شجاع احساس کرد زمان مرگ او فرا رسیده و بیماری سخت آزارش میدهد دستورداد ده نفرحافظ قرآن بربالینش روزی یکبارختم قرآن کنند. به فقراوتهیدستان نیزمال فراوان انفاق میکرد. بامشورت امراوبزرگان پسرارشدخود **سلطان زین العابدین** رابه جانشینی اختیارکردودروصیت خودبشیوه شاهنشاهان ساسانی نصایح پرمایه‌ای به جانشین‌خویش‌کرد وگفت (وقتی (دارا)رازخم زدند ودر میان سیاه بیفتاد اسکندرفرارسید، فرود آمد وسراورا در کنارنهاد. داراچشم باز کرد وگفت ای مرد چندان بسازکه نفس برآیدتاج‌بردار،چه این‌سرتا ازمادرزاده‌باتاج بوده. اسکندر بگریست وگفت من سکندرم. داراگفت‌ای برادرنگاه‌کن شاه شاهانرامجروح برخاك افتاده ،ازیاران ودوستان‌دورافتاده، ملك از او رمیده، و زمانش فرا رسیده عبرت گیر باینکه میبینی‌پیش ازآنکه عبرت‌گیرندازتوبینندگان. ای فرزندمامیرویم ودعوت حق رالبیك اجابت میگوئیم....)

آنگاه **سلطان احمد** برادرش را طلبید. گریه بهیچکدام مجال سخن نداد. سلطان احمد بیرون رفت وشاه شجاع به (**پیرشاه**) نوکر سلطان احمد گفت به احمد بگوشیرازسرزمین فتنه است‌کرمان شهر فقیران و موروثی پدران ماست،همین امروز متوجه‌کرمان شو،چندوصیت دارم: یکی اینکه‌بمستی وشرب وقت‌نگذرانی دوم آنکه بسیار شکار نروی زیرا هم رعیت به تنگ آید و هم لشکریان بعرض و ناموس مردم متعرض شوند. سوم آنکه به عهد وسوگند مغولان **هزاره** اعتماد نکنی. بکرمانیان که فقیروبینواهستند آسیبی مرسان بم رامعمورنگاه دار.

شاه شجاع همان روز برادررابکرمان فرستادتامفسدین بین اووفرزندش سلطان

زین العابدین ایجاد نفاق ننمایند . شاه یحیی را بحکومت یزد ، شاه منصوررا بفرمانروائی خوزستان وسلطان **ابویزید** را بحکومت اصفهان گماشت . آنگاه دو نامه نوشت یکی برای امیرتیمورودیگری برای سلطان احمد ایلکانی. بعددستود داد در حضورخودش کفنی ازکرباس که فراخورحال فقراودرویشان است برایش حاضر کردند. **مولاناشرف الدین حرمانی** رابرای غسل دادن جنازه تعیین فرمود ووصیت کرد اورا درپای کوه **چهل مقام** درجوارقبر بهاءالدین عبدالله دبطورامامت دفن کنندتا امیراختیارالدین حسن قورچی ازکرمان آمده تابوت رابمدینه نقل دهد. سرانجام روزیکشنبه ۲۲ شعبان سنه ۷۸۶ بسرای ابدی شتافت. مدت زندگانیش پنجاه وسه سال ودوماه بودکه بیست وپنجسال ودوماه وبیست روزسلطنت کرد.

جنازه شاه شجاع رابمدینه نبردند و **میرزا محمدکرمانی** ازمنشیان کریم خان زند از پادشاه زند درخواست کردکه توجهی به بقعه شاه شجاع بنماید و او میرزا محمد را مامورکرد تابقعه را بسازد . سنگ مرمری برای قبر حاضر کردند ولی چون ترك برداشت بامرکریمخان سنگ تراشیده سختی روی قبرانداختند وروی آن نوشته است:

هو الحی الذی لایموت

هذا مدفن السلطان العادل الباذل المرحوم المغفور شاه شجاع المظفری و وفاته فی سنة ست و ثمانین وسبعمائه من الهجریه کماقال العارف السالك شمس الدین محمد حافظ علیه الرحمه (حیف از شاه شجاع) و تجدید مزاره فی شهر ربیع الثانی ۱۱۹۳. شاه شجاع، پادشاهی جوانمرد ، بخشنده ، باگذشت ، با ذوق ، شاعر و نویسنده و دانشمند بود . نسبت بمردم مهربانی میکرد و حافظه‌اش چنان قوی بود که اگر قصیده‌ای بزبان عربی در حضورش میخواندند میتوانست هشت بیت آنرا باز خواند با وجودیکه بمکتب نرفت و پیوسته از کودکی در جنگهای پدر حضور داشت از هر فرصتی برای آموختن استفاده میکرد. غالباً خودش نامه مینوشت. نثر و نظمی بفارسی وعربی داردکه ارزش ادبی متوسطی دارد خط را خوش مینوشت. **کشاف** را با

خط خودش نوشت. در نه سالگی قرآن راحفظ داشت در باره حافظداش **معین‌الدین معلم یزدی** مینویسد :

(قوت حافظداش بمرتبه‌ای است که بده سال پیش از این هفت هشت بیت از نجدیات ابیوردی را بیك نوبت که مطالعه فرموده از صحیفه ضمیر مبارك فروخواند).

سعدانسی که در دستگاه اومقرب بود منشآت واشعارش راجمع آوری کرده است .

اینك نمونه‌ای از اشعارشاه شجاع را ذیلا نقل مینمائیم:

ای بکام عاشقان حسنت جمیل
کی گزینم دیگری بر تو بدیل؟
گر زیادت غافلم عیشم حرام
ور زجورت دم زنم خونم سبیل
هر کسی تدبیر کاری میکند
مارها کردیم با نعم الوکیل

✿ ✿ ✿

کسی که گوشه خاطر بزیور آراید
زفتح باب سعادت دریش بگشاید
نعیم نعمت دنیا ندارد آن مقدار
که مرد دامن همت بدان بیالاید
وگر عنان ارادت دهد بدست هوا
کدام نقش محالی که روی بنماید

✿ ✿ ✿

یکچند طریق رهروان گیرم پیش
وز ناز و نعیم یاد نارم کم و بیش
باشد که رسم بآرزوی دل خویش
مردانه دراین راه بپویم پس و پیش

شاه منصور

اکنون بشرح حال کسی میپردازیم که علیرغم‌تند رویهای اوایل‌جوانی ناگهان در اثر حمله تیمور بفارس تغییرخلق‌وخوی داده سربازفداکار وجانباز ملی شد. این سردار شجاع که مانند پاکان مقدس در زمینهائی که اکنون باغ صفا در آنجا احداث شده سرش را از تنش جدا کردند شاه منصور برادرزاده شاه شجاع است که تبریز را برای عم خود فتح کرد و در جنگهای دیگر نیز در سایه رشادت کم نظیر خویش همیشه با پیروزی همراه بود . وی با پانصد تن‌بقایای سربازانی که یا او را ترك کردند یابد شمن پیوستنداز مردم شیراز چنان مردانه دفاع کرد که تاکنون‌هم مردم قبر او را مانند امامزاده‌ای محترم میشمارند و از همت بلندش یاری میطلبند. شاه شجاع در بستر مرگ،حکومت خوزستان را بشاه منصور بخشید. تیمور بجانشین شاه شجاع یعنی سلطان زین‌العابدین نوشت که چون پدرت ترا بما سپرده لازم است به اردو بیائی تا با تشریفات خاص بفارس باز گردانده شوی.

زین‌لعابدین نه فقط از رفتن باردوامتناع ورزید بلکه در اثر تلقین اطرافیان نادان فرستادگان تیمور را هم اجازه بازگشت نداد.

امیر گورکان خشمگین شد وبشیراز اردو کشید. در اصفهان هفتاد هزار نفر را کشت و باسر مقتولین بیست‌وهشت هزار مناره در بین دروازه توقچی تاقلعه طبرك

بر پا ساخت. سلطان زین‌العابدین که تاب تحمل در برابر او را نداشت فرار کرد و تیمور در ۷۸۹ بشیراز فرود آمد امادیری نپائید که مجبور شد برای سرکوبی‌دشمن تازه نفسی به ماوراء النهر باز گردد. سلطان زین‌العابدین ازهند بشیراز بازگشت و خزائن خود را بر داشته بشوشتر رفت. شاه منصور که ابتدا از او استقبال کرده بود بعنوان اینکه قصد کودتا داشته زین‌العابدین را دستگیر و محبوس ساخت سپس‌خود بسوی‌شیراز عزیمت کرد. دربین راه مردم‌که از شجاعت او داستانها شنیده وصحنه ها دیده واز طرف دیگر از حمله تیمور هم ناراحت بودند مقدش را گرامی میداشتند واو بدون‌زحمت‌ازدروازه‌سلم‌وارد شهر شدواهالی‌شیرازکه ازخبث‌طینت حاکم وقت (شاه یحیی)وحیله‌گری وبخل اومتنفر بودند همه دررکاب شاه‌منصورقرار گرفتندو ازورودش شادیها کردند. شاه یحیی نیزازراه دروازه **سعادت‌آباد**خارج‌شدوراه یزدرادر پیش‌گرفت.

شاه منصور ستمگرانی را که بمردم ظلم کرده بودند دستگیر و مجازات کرد و از رنجدیدگان دلجوئی‌کرد. درهمین وقت سلطان زین‌العابدین از زندان فرار کرد و بجنگ شاه منصور آمد ولی در صحرای مرودشت از لشکریان شاه منصور شکست یافته باصفهان گریخت. طی مدت کوتاهی سلطان زین‌العابدین باهمدستی شاه یحیی واتابك پشنك لشکر به شیراز کشید. شاه منصور در نزدیکی (پل خمان فعلی)که در آنهنگام**پل‌نو** خوانده میشد همه را شکست داد و فاتحانه بشهر بازگشت. بعد از آن به تسخیر ابر قوه‌پرداخت.

در سال ۷۹۲ سلطان زین‌العابدین بهمدستی شاهزادگان مظفری بشیراز حمله کرد ولی از این لشکر کشی هم طرفی نبست وهمکی‌متواری شدند. سال بعد اصفهان وسپس کاشان بدست شاه منصور افتاد وچند روز بعدهم سلطان زین‌العابدین در نواحی بین ری و ورامین دستگیر شد وشاه منصور او را نابینا ساخت.

در این هنگام شاه منصور نیت باطنی خودراآشکار ساخت و به سلطان احمد عم خودکه حاکم کرمان‌بود وشاه‌یحیی‌برادرش پیغام‌داد که باید دست اتحادبیکدیگر

بدهیم واز تفرقه و اختلاف پرهیز نمائیم و در مقابل تیمور مقاومت ورزیم و سرزمین نیاکان خویش را از هجوم ترکان‌مصون داریم ولی هیچیك‌از امرای خاندان‌مظفری باو دلگرمی ندادند.

در اوایل سال۷۹۵ بشاه منصور خبر رسیدکه مقدمه لشکر تیموربری رسیده. وی با شتاب باصفهان‌رفت وآماده دفاع‌شدولی شاه یحیی با او به مخالفت برخاست. شاه منصور گفت من میدانم که به تنهائی تاب مقامت در برابر لشکر تیموررانداریم ولی میخواهم در راه حفظ ناموس مردم و شرف خود مرداند وشجاعانه کشته شوم و مانند شما تن بخواری ومذلت ندهم.آنگاه برای آنکه وضع مطمئن تری داشته باشد بشیراز آمد و آنجا را تکیه گاه مدافعات خویش قرار داد.

شاه منصور اوضاع شیراز را آشفته و مردم را هراسان دید وحتی سرحدداران باوامراوگردن‌نمینهادندازاینروخودراتنهااحساس کرد وازشدت نا امیدی‌دست بدامان شراب و زنبارگی‌زد. مع‌الوصف او تصمیم خود راگرفته بودوبرآن شدکه خویشتن را فدای مردم کند.لشکر شاه منصوردر جعفر آباد(شمال شیراز)اردو زده‌منتظر رسیدن تیمور بوداما باو اطلاع دادند که از راه شوشتر بشیراز حمله خواهد شد.

شاه منصور دستورداد خیمه ها رابدروازه فسابرند.مردم این تغییرجا را حمل‌برفرار کردند و بدزبانی را آغاز نمودند. یکی از نوکران بعرض شاه منصور رسانید که شیرازیان طعنه‌میزنند و میگویند تا امروز بر ما حکومت کردید و هرچه خواستید گرفتید، حالا که وقت شمشیر زدن است میگریزید ومردم بیگناه وزنان وکودکان را در معرض کشتار و اسارت خونخواران‌قرار میدهید. این شماتت عرق جوانمردی وقهرمانی و پهلوانی شاه منصوررا تحریك کرد و آماده شد تا میزان صمیمیت خودرا بسر نوشت اهالی باجانبازی بفهماند.

عده سواران شاه منصور از دو هزار نفر تجاوز نمیکرد بهمین جهت بزرگان شیراز باو گفتند این‌عده تاب مقاومت‌در برابرصدهزار نفرسپاه‌خونخوارتیموررا ندارد

و تیمور از این مقاومت در خشم خواهد شد و از ما انتقام میکشد . بهتر است ما را بحال خود بگذاری.

شاه منصور جواب داد من با همین سپاه خواهم جنگید اگر شکست بخورم تنها خواهم جنگید و اگر غالب شوم بمقصودرسیده‌ام و اگر هم کشته شوم برمرده دینی نیست.

منصورطریقه‌جنگهای پراکنده رابرگزیدلذاافراد خودرا درقلاع‌ونقاط مختلف پراکنده ساخت تابتوانند درهر نقطه‌جنگی برپاکنندومردم‌راوادار بشورش علیه‌مهاجمین بنمایند. دراین احوال چندپیرزن باوزبان‌درازی‌کردند ودشنام دادند و گفتند مدتها برمال وخون ماحاکم بود واینك مارابچنگال‌دشمن رها میسازد، خداوند دنیا را براو تاریك کند .

شاه منصورازاین ملامتهاعقل جنگی خودرا ازدست داد وگرفتارغیرت جانبازی شد وتصمیم‌گرفت شخصاً مانند شهداجان بسپارد . درآنزمان که لشکرتیمور بشیراز نزدیك می‌شد **محمدبن زین‌الدین** سردار منصورکه جاسوس تیموربودبابیش ازهزارتن ازلشکریان بطرف تیمور رفت .

مع‌الوصف شاه منصور با همان عده که از هزار نفر کمتر بودند بجنگ اقدام کرد و روز رابشب آورد . شبانگاه که هرکس در گوشتدای آرمیده بود اسب‌سرکشی راانتخاب کرد ویك دیگ مسی بدمش بست واسب رابسوی لشکر خواب زده دشمن رم داد .

غوغای وحشت‌آوری برخاست ولشکریان تیمورپراکنده شدند وشاه منصور که درکمین بود عده زیادی ازآنان رابخاك هلاك افکند . بامداد روزبعد بیش از پانصد نفرهمراه نداشت باهمان عده‌کم مانند شیر خشمگین برسپاه خصم زد واز هرسونفرات دشمن رابرخاك میافکند ومی‌گفت (منم شاه منصور) .

سپاهیان ازبرابر اوفرارمیکردند واوخود بطرف جایگاه امیرتیمورحمله برد .

تیمور نیزه‌خواست تا بسوی او بیندازد ولی نیزه‌دارفرارکرده‌بود . منصورکه چندین زخم بر تن داشت باشمشیر به تیمورحمله‌کرد .**عبدل اختاجی** سپر برسراوگرفت . شمشیرشاه منصور سپر را بدو نیمه کرد و کلاهخود را نیزشکافت ولی جراحت مؤثری برتیمور وارد نیامد .

تیمورازمعرکه گریخت وبخیمه‌گاه زنان پناه بردوشاه منصور سربدنبالش نهاد ولی بعلت زاری وتضرع زنان ازخیمه خارج شد . دراین احوال تیموریان پراکنده شده بودند ولی امیران و سرداران تیمورافراد پراکنده را جمع کرده با پا فشاری جنگیدند. شاه منصوربرگردن‌وبرشانه‌اش تیرخورده بود وزخم شمشیری نیزبرچهره‌اش خورده بود مع‌الوصف می‌جنگید تابیحال شده برزمین افتاد . در همین موقع عده‌ای ازشیرازیان که فداکاری اورا دیدند بیاریش شتافتند ولی افسوس که سردار جانباز آنان ازپاافتاده بود واین داوطلبان نیزهمگی بدست مهاجمین‌کشته یااسیرشدند .

امیرتیمور که ازشجاعت حریف رعب ووحشت بردلش حکمفرمابود فرمان‌داد تاشاه منصوررا پیداکنند . یکی ازسواران اومنصوررادرمیان کشتگان یافت و خواست سرش را جداسازد. شاه منصور باوپیشنهادکردکه‌جواهراتش رابگیرد واورابقتل‌نرساند ولی‌آن مرد، پهلوانی راکه ازشب تاشامگاه دیگرآب بکامش نرسیده بود سربرید و آنرابنزد امیرتیموربرد .

تیمور شجاعت آن شاه جانباز را ستود وفتحنامه‌ها باطراف فرستاد وپیروزی بر شاه منصور رایك فتح بزرگ خواند.

اکنون قبراودرمحلی بنام**گودشاهزاده‌منصور** بصورت امامزاده‌ای زیارتگاه مردم استودرهمان‌نزدیکی نیزمحلی‌معروف‌به (کل‌تیموری)بودکه اخیراً نام‌آنراتغییرداده‌به خیابان (فرخیان) نام‌گذاری کرده‌اند .

تاشی خاتون

تاشی‌خاتون مادر شاه **شیخ‌ابواسحق اینجو** از زنان معتقد وخیرونیکوکار بوده است وی درسال ۷۴۴ قبه وگنبدی عالی برروضه شاه چراغ بنا نمود و مدرسه‌ای نیز چسبیده بدان احداث کرد وعده‌ای ازعلما وزهاد و صوفیه را درآن بقعه و مدرسه به تبلیغ وتدریس واداشت ورونقی بدانجا داد .

از بودجه‌ای‌که وقف برآنجا بود ازمسافرین وتهیدستان پذیرائی میشد وتاشی خاتون شخصاً تمام شبهای دوشنبه به بقعه شاه چراغ میآمد وفقها وقضاة و بزرگان نیز درآنجا حضور داشتند . مراسم تلاوت قرآن برگزار میشد وبا میوه و شیرینی و انواع غذاها ازهمه پذیرائی بعمل می‌آمد .

درچنین شبها واعظین معروف بموعظه میپرداختند واین برنامه از خاتمه نماز ظهر تا بعد ازنماز عشا ادامه داشت .

آنگاه طبلها و نفیرها و شیپورها بصدا میآمد و این تشریفات که خاص بارگاه سلاطین بود بمنظور بزرگداشت حضرت احمدبن موسی (شاه چراغ) برگزار میشد .

تاشی‌خاتون همچنین دستورداد تا **پیریحیی‌جمال‌صوفی** کدازخوش‌نویسان‌هنرمند شیراز بود قرآنی درسی‌پاره با خط ثلث بسیار زیبا بنویسد . این قرآن درسنه ۷۴۶ باتمام رسید وتاشی‌خاتون آنرا وقف بقعه شاه چراغ‌کرد . این قرآن هم‌اکنون درموزه

پارس شیراز موجود است و بازدیدکنندگان با ذوق مدتها وقت صرف ملاحظه ریزه کاریهای آن میکنند .

تاشی خاتون با همه این فضائل ومناقب متهم شدکه با **امیر علی بن غیاث الدین یزدی** وزیر شاه شیخ ابواسحق روابط عاشقانه داشته . روزی شاه شیخ ابواسحق شخصاً آندو را درخانه خلوتی دید و امیرعلی بزیرخرمنی از گل خود را پنهان کرد . شیخ ابواسحق شمشیر کشید وگفت جای تو در زیرگل بهتراست تا در زیرگل وویرا بکشت واین واقعه در سال ۷۴۶ اتفاق افتاد .

تاشی خاتون درسال ۷۵۰ نیز مرقدی در جنب مرقد شاه چراغ برای خودساخت وپس ازمرگ درهمانجا مدفون شد. اینك در شاه چراغ اثری ازسنگ قبرتاشی خاتون وجود ندارد زیرابعداً آنجا را صاف کرده واعیان شیرازهرقسمتی را بقبرستان خانوادگی اختصاص داده بودند. خوشبخانه در اثراقدامات انجمن آثارملی آن روضه نیزاز صورت قبرستان درآمده ودفن اموات را درآنجا ممنوع کرده‌اند .

کریمخان زند

یکی دیگر از سلاطینی که آرامگاهش در شیراز قرار دارد **کریمخان زند** است. وی ازطایفه زندبودکه دراطراف ملایر سکنی داشتند وبامر نادرشاه‌به خراسان کوچانیده شدند. پس‌ازمرگ نادر ایل زند مجدداً بسوی ملایر روی‌آوردند ورئیس آنان‌کریمخان وبرادرش صادقخان‌بودند. کریم‌خان در آنجا به راهزنی پرداخت و بتدریج تمام منطقه را متصرف‌شد وکارش بالا گرفت. وی پس‌از تصرف همدان قدرت عظیمی پیداکرد و**علی‌مردان‌خان‌زند** برای حمله باصفهان بااوعقد اتحاد بست. حاکم اصفهان **ابوالفتح‌خان** دراثر شجاعت کریمخان وبرادرش‌اسکندر خان شکست خورد وناچار بامهاجمین ازدرسازش درآمد.

طبق قرارداد، یکی از شاهزادگان‌صفوی را با عنوان **شاه اسمعیل‌سوم** بشاهی برداشتند، کریمخان سمت سرداری‌کل عراق، علی مردان‌خان عنوان‌وکیل الدوله و ابوالفتح خان‌حکومت اصفهان یافت.

علی‌مردان خان بدشادکه طفل هشت‌ساله‌ای‌بود یادداد تاخلعتی‌فاخر برای‌کریم‌خان بفرستد واورا به همدان وکرمانشاهان و قزوین جهت «ملك گیری» اعزام‌دارد.

کریمخان فرمان را اطاعت کرد وعلی مردان‌خان فرصتی یافته، ابوالفتح خان راکشت وبقصد تصرف‌فارس عزیمت‌کرد.

این‌خان لر چنان آتش بیداری درفارس روشن‌کردکه بتوصیف‌نمی‌گنجد .
در شیراز لشکریانش درخت وگیاهی سبز نگذاشتند. درکازرون نیز بدغارت اموال مردم اکتفا نکردند، بلکه زنان وبچه‌ها را هم‌باسارت وبردگی گرفتند .
کریمخان که درعراق به فتوحات مهمی نائل آمده بود از جنایات علی‌مردان خان آگاهی یافت وی پس از مشاوره با سرداران خویش به اصفهان آمد و عوامل علی‌مردان خان را ازکاربرکنار ومحبوس ساخت . آنگاه با سپاه علی مردان‌خان در نزدیکی سرچشمه زاینده رود برخورد کرد و آنان را شکست داد . کریم‌خان شاه اسمعیل سوم را دراصفهان برتخت نشانید وخودرا وکیل‌الدوله نامیدکریمخان با دو حریف روبرو بود یکی علی‌مردان‌خان ودیگری محمدحسن‌خان قاجار .
پادشاه زند درجنگ‌های پیاپی ابتدا ازخان قاجار شکست خورد وشاه اسمعیل سوم هم بطرف‌محمدحسن‌خان رفت ودراین هنگام دشمنان زندیه زیاد شدند،عثمانیها به مدعیان حکومت کمك میکردند . آزادخان افغان هم به تاخت وتاز پرداخته‌بود.
سرانجام کریمخان پس از شکست‌های تلخ ومکرربرتمام مشکلات فائق‌آمد و امر سلطنت را در دست گرفت و شیراز را بعنوان پایتخت خویش برگزید و حتی جزایرخلیج فارس راهم‌که دراثرازهم‌گسیختگی اوضاع ازکف رفته بود مجدداً متصرف گردید .
کریمخان درشیراز چند باغ ، بازار ، آب‌انبار ، مسجد ، وابنیه دیگر برپا ساخت . حصار شیراز را مستحکم نمود . امروزه ابنیه کریمخان قسمت عمده آثار باستانی شیرازرا تشکیل می‌دهد ودرحقیقت هنوز هم رونق شهرازبناهای اوست .
کریمخان در شیراز در گذشت واو را در عمارت کلاه فرنگی‌که اکنون بموزه پارس تبدیل شده دفن کردند . پس ازپیروزی آغامحمدخان قاجار ، دستور داد تا جسد را ازآنجا به تهران انتقال دهند وزیرپایه تختش دفن نمایند .
در زمان سلطنت رضاشاه‌کبیر، امرشد تا استخوانهای آن پادشاه عادل را جمع آوری‌کرده به عتبات بفرستند .

عبدالحمید یحیی فارسی

عبدالحمیدفارسی اولین شخصیت شیرازی است که در دستگاه خلفای اسلامی صاحب مقامی والاگردید . بدین معنی‌که درسال ۵۷ **عبدالملک‌بن‌مروان الحکم**اورا به وزارت خودبرگزید وبعدازوی نیز بوزارت مروان حمار رسید.

عبدالحمیدازفضلای نامی عصر ومخترع سیاق دفتری دیوانی بود.وی‌عبدالملک را تشویق کردتا درسال۷۶ سکه زرو نقره ضرب‌نماید .

هنگامیکه مروان حمار دولت بنی‌امیه را در زوال میدیدبه **عبدالحمید** گفت اکنون که همه ازماروی برمیگردانند وبعباسیان میگروند خوب‌است تو نیز بعنوان فراربسوی ایشان روی وازحال آنان مارا آگاه سازی و تدبیری برای دفع‌آنان بنمائی عبدالحمید گفت من‌هرگز راضی بچنین کاری نمی‌شوم وازمن برنمی‌آید زیرا اگر به خدمت‌بنی‌عباس روم ونان ایشان بخورم دیگر خیانت بدانان نتوانم‌کرد .

درباره پایان‌کار عبدالحمید داستانی است که درکتاب آثار الوزاره چنین‌آمده (عبدالملک بغایت آزاد مرد بود چنانکه در زمانی که مروان بن محمد بگریخت و قاعده ملک‌اوخراب‌شد،عبدالحمید فرار نمودودرخانه‌ابن‌**مقفع** پنهان‌شد واین‌ابن‌مقفع‌از فضلای روزگار بود و او را جماعتی میطلبیدند تانشان یافتند که در سرای ابن مقفع است . موکلان درخانه‌ابن مقفع رفتند وهردورا بدیدند.گفتند ازمیان شما عبدالحمید

کدام است ؟ هردو گفتند عبدالحمیدمنم موکلان حیران‌شدند وابن‌مقفع مـی‌گفت‌کـه عبدالحمید منم، اورا بگذارید . عبدالحمیدگفت اولطف می‌کند و مرا نشانهاست مرا ببرید بنزدیك آنکه مرامی‌طلبد واورااینجا نگادارید‌تاچون‌مرا بشناسد اورا بگذارید پس چون اورا ببردند وبشناختند اوراگرفتند وابن‌مقفع خلاص‌شد.)[1]

پس از دستگیری عبدالحمید اورا بنزد منصور آوردند وچون‌اوخواست حکم به قتل اونماید گفت‌ای امیرالمومنین مرامکش‌کدمانند من مترسلی درعالم کم‌توان‌یافت منصور جواب داد (آری تو آنکسی که بنامه‌ای هنگامه‌ای را برمی‌شکستی و به تدبیری ابواب‌سهولت مهمات‌را برمامیبستی) آنگاه اورا باشکنجه‌کشتند[2]

۱ـ آثار الوزراء ص ۲۴ ۲ـ دستور الوزراء ص۲۳

ابوعلی محمدبن علی بن حسین بن مقله شیرازی

وزارت سه بن از خلفای عباسی را برعهده داشت وآنان بترتیب عبارت بودند از **المقتدر بالله والقاهربالله والراضی بالله**

وی واضع خط نسخ بود کـه در دنیای آنروز شهرت عـام داشت و شاعـری گفته است .

فصاحة سحبان و خط ابن مقلة و حکمة لقمان و زهد ادهم

ابن مقله درسال ۳۱۶ بوزارت رسید ودرسال ۳۱۸ معزول گردید . پس ازقتل مقتدر، القاهر بالله مجددا او را بوزارت منصوب نمود. ازآنجاکه این خلیفه دست بدظلم وتعدی بازکرده بود ابن مقله تصمیم گرفت او را خلع نماید .

وی نقشه خود را با **مونس** خادم و **یابق** در میان نهاد اما توطئه آنان کشف شد و **قاهر** بقتل آنان فرمان داد . خادم ویابق کشته شدند اما ابن مقله فرارکرد ودرخفا با امرا اختلاط کرده ایشان را بخلع قاهر دلیر میساخت وسرانجام امرای ترك خلیفه را گرفته چشمش را میل کشیدندو(راضی)را بخلافت برگزیدند .

راضی ابن مقله را مجددا بوزارت برگزید وپیداست کـه این انتصاب تحت فشار امرا بوده است .

این خلیفه مردم بعدل وداد وعده داد. در سال ۳۲۴ بنابسعایت **ابن‌رائق**، **راضی** وزیرخود را معزول‌ساخت اما دوسال بعد مجددا وی را برمسند وزارت‌نشانید.

دراین هنگام **بجکم ماکانی** یکی‌ازغلامان **مرداویج زیاری** بر بعضی‌ازمتصرفات عباسیان دست انداخت . ابن مقله باو نوشت که بجانب بغداد حرکت کند . این نامه بدست ابن **رائق** افتاد وآنرا بخلیفه تسلیم نمود . راضی دستور داد دستی را که چنین نامه‌ای نوشته قطع سازند واو فریاد میکرد(دستی‌که‌چنین خط وضع‌کرده باشد وسه بارمصحف مجیدنوشته وسه خلیفه را وزارت‌کرده باشد چون دست دزدان‌چگونه شاید برید ؟)

اما خلیفه باعتراض او وقعی ننهاد وپس ازقطع دستش وی را بزندان انداخت **وابن مقله** درمحبس جان سپرد .

ابوالفتح منصوربن دارست شیرازی

ازوزیر ادگان شیرازاست که فضل وکمال وفصاحت وبلاغت و حسن‌خط و لطف عبارت اوشهره دنیای اسلام بود.

درایام جوانی درخدمت **ابوکالنجاردیلمی** بسر میبرد. پس ازچندی‌از شیراز به جانب‌بغداد رفت. درآنجا (القاهر بامرالله) خلیفه عباسی‌برمراتب فضل‌وکمال‌او آگاه گردید. بوزارت دعوتش‌کرد واورا لقب **امین‌الدوله ومجدالوزراء** داد.

عمیدالملک کندری و زیرسلطان **طغرل‌بیگ سلجوقی** بر منصور حسد برد ونزد سلطان سخن به غیبت او بگشود . سلطان نیزتحت تأثیر بدگوئیها قرار گرفت و طی نامه‌ای‌از خلیفه‌عزل مجدالوزراء را تقاضاکرد. القاهر بامرالله برمراتب‌محبت افزود اما مجدالوزراء ازعاقبت‌حساد تهاترسیده خوداستعفا کردوبه اهوازرفت. مدت‌وزارتش دوسال ویکماه بود.

ابونصر احمدبن عبدالصمد شیرازی

وی ابتدا در خوارزم وزیر **التونتاش** بوددرهمان‌حال**بوسهل زوزنی** که مردی بد فطرت بودمکتوبی ازسلطان مسعود غزنوی‌گرفت‌که بموجب‌آن قائد، یکی‌ازسرداران را بر میانگیخت تانسبت به‌التونتاش پادشاه خوارزم بی احترامی کند. این‌کارنزدیك بود بین سلطان مسعود و التونتاش کدورتی ایجاد نماید و مسعود چنان در بن‌بست قرارگرفته بودکه‌میگفت راضی‌هستم پسرم بمیردواین‌مکتوب بدست التونتاش‌نیفتد.اما **احمدبن عبدالصمد شیرازی** وزیر التونتاش بامهارت توطئه قتل‌**قائد** را ترتیب‌داد و از بوجودآمدن غائله‌ای جلوگیری کرد.

پس‌ازمرك التونتاش سلطنت خوارزم به پسرش **هارون** رسید و**احمد** باز وزارت اورا بر عهده‌داشت:

پس‌ازوفات **خواجه احمدبن حسن‌میمندی** سلطان **مسعود غزنوی** بمطالعه ای عمیق پرداخت تاوزارت کشور پهناور خودرا بکسی بدهدکه بتواند آنراباحسن‌تدبیر اداره کند. ازاینرو پس از غورو بررسی احمدبن عبدالصمد رااز خوارزم احضار کرد. **ابوالفضل‌بیهقی** ماجرای‌وزارت‌اورادردربارسلطان‌مسعودبه‌نثری‌شیرین‌چنین‌بیان‌میکند.

(... و مقرر گشت‌همگان راکه کار وزارت قرار گرفت، وهزاهز دردلها افتاد که نه‌خرد مردی‌بر کارشد... و**بوسهل‌زوزنی** بادی‌گرفت‌که‌ازآن‌هول‌تر نباشدوبمردمان

مینمودکه این وزارت بدو میداد، نخواست!

وکسانی که خرد داشتند دانستندکه نه چنان است که اومیگوید وسلطان مسعود **داهی‌تر و بزرگ ترودریافته‌تر ازآن بودکه تاخوجه احمد برجای بود وزارت بکسی دیگر دادی که‌پایگاه وکفایت‌هرکسی‌دانست که‌تاکدام اندازه است** ودلیل روشن‌برین که گفتم آن‌است‌که چون‌خواجه احمد(حسن میمندی)گذشته شد بهرات،این‌قوم(یعنی‌مدعیان وزارت) رامیدید-**وخواجه عبدالصمدرا یادمیکردوهمی‌گفت که‌این‌شغل را هیچکس شایسته ترازوی نیست...)** [1]

ازخلال فصول مختلف‌تاریخ بیهقی چنین پیداست که بوسهل زوزنی پیوسته در صددآن بوده‌است تا احمدبن عبدالصمد را درمظان تهمت قرار دهد وکوشش‌های او سودی نمی‌بخشید زیرا بقول بیهقی(خواجه احمد عبدالصمد کدخدای خوارزمشاه در کاردانی وکفایت یارنداشت)[2]

روش‌او دروزارت سلطان مسعود بوجهی بود که‌دستور وزرای جهان و قانون مدیران‌دوران‌گشت. بیست سال در زمان مسعود ودوسال درعهد پسرش مودود وزارت داشت تاآنکه بسعایت امراء بزندان‌افتاد ومسموم شد .

۱- تاریخ بیهقی ص۱۵۴ ۲- همان‌کتاب ص۳۱۷

ابوالفتح تاج الدین بزدارست شیرازی

ازمشاهیروزرا وکارگزاران سلجوقیان بود . چندنوبت بوزارت سلطان **مسعودبن محمدبن ملکشاه** سلجوقی که درسالهای ۵۲۶ تا۵۴۸ سلطنت‌کرد نائل آمد . در سال ۵۲۶ که مسعوداز لشکرسلطان سنجرشکست خورد بدست **سنجر**اسیر گردید .

دوره‌ترقی اودرعهدحکومت **امیربوزابه** درفارس‌تجدیدگردید و**تاج الدین**بوزارت امیرمذکورکه دست نشانده مسعود بودرسید .

ازاحوال او روشن میشود که درسنه ۵۴۰ وی‌باتفاق امیربوزابه‌و **عبدالرحمن بن‌طغا یرگ** و **عباس** والی ری عهداتحادبسته، بردستگاه‌مسعودمسلط شدند وتاج‌الدین راهم مجدداً بوزارت برداشتند .

عماد کاتب مورخ معاصروی، اورا رفیع‌القدرو وسیع الصدرو نیکوکار و دشمن فساد وبدی‌میخواند . درسال ۵۴۱ سلطان مسعود توطئه‌ای ترتیب داد وعباس، والی‌ری رادربغداد بقتل رسانید .

سپاهیان عباس‌که تاج الدین راعامل توطئه میدانستند در کوچه‌های بغدادسر بشورش برداشتند واوباش قصد غارت خانه تاج‌الدین راکردند .

امیرمسعود عده‌ای‌سواربحفاظت خانه وزیرخویش فرستاد. پس ازاین واقعه‌تاج الدین بنابخواهش خودازوزارت کناره‌گیری کرد وبااحترام بشیرازبنزد اتابك بوزابه

رفت وبه مسعود قول دادکه درحفظ روابط دوستی بوزابدوسلطان بکوشد. درسال۵۴۹ سلطان **محمدبن محمودبن ملکشاه** که ازسال ۵۴۸ تا۵۵۴ سلطنت کرد او را از فارس باصفهان طلبید تا وزارت خودرابدودهد .

تاج الدین باصفهان رفت وچندی نیزدرآنجا بود، ولی سلطان محمد از قصد خود منصرف شده وزارت رابه**شمس الدین ابوالنجیب** درگزینی داد .

تاج الدین مجدداً بشیراز بازگشت ودرزمان حکومت اتابك سنقربن مسعود ود بوزارت رسید . وی خواهرزاده **تاج الملك ابوالغنائم مرزبان بن خسروبن فیروز** معروف به ابن‌دارست است‌که وزیرترکان خاتون زوجه ملکشاه و رقیب خواجه نظام الملك طوسی بشمارمیرفت . قتل خواجه نیزبناباغوای **تاج الملك** صورت گرفت بهمین جهت غلامان نظام الملك برسراوریخته بدنش راباخنجرقطعه قطعه کردند .

پیشکارتاج الدین خواجه امین الدین ابوالحسن بن‌ابی الخیرکازرونی است که درشیراز مدفون است .

وی درجوانی دردستگاه سلطان مسعودبن محمد سلجوقی بعنوان پیشکار تاج الدین بن‌دارست وزیرمشغول خدمت بود. ازهمان هنگام دربین مردم بدنیکوکاری و متانت عقل ورأی صائب معروف شد . بعدبوزارت‌تکلة‌بن‌زنگی نائل‌آمد ودرنزدیکی مسجدجامع عتیق مدرسه ورباطی ساخت که بدمدرسه‌امینی شهرت یافت . اهل دانش رابسیارگرامی میداشت وبرای تأمین رفاه مردم پیوسته‌کوشابود . تاریخ وفاتش روشن نیست ولی مدفن اودرصفه شمالی همان مدرسه امینی قراردارد .

تاج‌الملك ابوالغنائم شیرازی

از بزرگان شیراز بودکه **ملکشادسلجوقی** بعد از عزل خواجه **نظام‌الملك** او را بوزارت برگزید.ایام این وزارت‌کوتاه بود زیراپس ازمرگ سلطان غلامان‌نظام‌الملك که عزل خواجه خودرا در اثرتحریکات تاج‌الملك میدانستند جسورانه در لشکرگاه اورا باکارد قطعه‌قطعه کردند .

تاج‌الدین ابوطالب شیرازی

وزیرسلطان **محمودشاه** پسر **سلطان ملکشاه سلجوقی** بود و پدرانش نیز از اکابر و وزیران فارس بودند . **تاج الدین** خود از عقل وکیاست و وقوف برتمشیت امور وزارت بهره‌ای نداشت لاجرم بعد از قتل **اتابك‌بوزابه** از آن شغل معزول گشته بشیراز مراجعت نمود ودرسنه پانصدوشصت واند وفات یافت .

خواجه امین‌الدین گازرونی

درایام دولت اتابك **مظفرالدین‌تکله‌بن زنگی** وزارت یافت . درجود وسخا وبذل

وعطا اورا تالی حاتم طائی شمرده‌اند. اهالی‌شیراز خواجه **امین‌الدین**را بولایت‌اعتقاد داشتند وکرامات زیادی از او نقل میکردند. وی قریب به مسجد جامع عتیق مدرسه وخانقاهی بنا نهاد ودرتأمین رفاه حال اهل صلاح وعلما سعی‌کافی مبذول میداشت.

خواجه نظام‌الدین ابوبکر

درزمان حکومت **اتابک‌محمدبن‌سعد** بنابفرمان**ترکان خاتون** بامروزارت‌پرداخت وی مأموریت یافت تا از هلاکوخان فرمان حکومت **محمد** را بگیرد لذا با تحف و هدایای بسیار بدربار **هلاکو** رفت و منشور ایالت فارس را بنام اتـابك محمد حاصل کرد.

وزیران اتابك ابوبکر بن سعد

اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی دو وزیر لایق و باکفایت ودیندارو دانش پرورومردم دوست داشت . یکی از آنان **امیرمقرب الدین ابوالمفاخرمسعودبن بدر** ودیگری **امیر ـ فخرالدین ابوبکر نصرحوایجی** است .

اینك بشرح حال این دووزیرمیپردازیم .

۱ـ امیرمقرب الدین مسعود

مردی متعبد بودکه در منصب وزارت با وجود وقوع تصادماتی کـه در چنین مشاغل باحریفان وحسودان وسخن چینان روی میدهد هیچگاه درصدد آزارکسی بسر نیامد ودربرابر تنگ نظران پیوسته روش اغماض رادرپیش میگرفت . با وصف براین غالباً دشمنانش بارسوائی روبرومیشدند وجزخواری نصیبی نداشتند .

اتابك ابوبکر نظر باعتمادووثوقی که باوداشت کلیات وجزئیات امور را بدورجوع میکرد. وی معتقد مشایخ وائمه وصلحا بودو دربازار بزرگ یعنی محل فعلی بـازار حاجی مدرسه‌ای بنام **مدرسه مقرب** بناکرد ومحاذی آن رباطی ساخت که بمسجدجامع متصل بود. درجواررباط دارالحدیث ودارالشفائی هم احداث نمود . همچنین درمقابل مسجدنو سقایه‌ای ساخت که درشیرازنظیر نداشت. املاك زیادی برای ابنیه خیروقف فرمود وبطوریکه صاحب شیرازنامه مینویسد تازمان وی یعنی قرن هشتم این آثـار

نیکوکارانه مورد استفاده عموم بوده است .

دراواخرسال ۶۶۱ که **اتابك سلجوقشاه بن‌سلغر** تمام شحنگـان مغول را بازن و فرزند ازدم تیغ گذرانید وبراثراین‌فتنه هولاکوفرمان‌داد تالشکرهای‌اصفهان، لرستان، یزدوکرمان‌بشیرازحرکت‌کنند. این امیر مقرب‌الدین مسعود باسادات وقضات واکابرو اعیان شیرازخود راآماده دفع فتنه‌کرد . بدین ترتیب که دستور داددسته‌ای باقرآن و جمعی بامطربان وآلات موسیقی باستقبال سردارمغول **امیرالتاجو** بروند وخود با او از درمذاکره درآمد وبیگناهی مردم شیراز رادراین فتنه بیان داشت .

امیرالتاجو ازقتل ونهب وغارت شیرازچشم پوشید وسربدنبال سلجوقشاه‌گذاشت بدین ترتیب‌این مردبزرگ حق عظیمی‌برگردن مردم شیراز پیداکرد واهالی دراعتقاد خود نسبت بدوراسخ شدند .

امیرمقرب‌الدین مسعود پس‌ازآن دیگر عمرزیادی‌نکردودرسال۶۶۵درگذشت. اگرچه مدفن او راذکرنکرده‌اند ولی باید حدس زدکه برسم زمان درربط‌خویش در همان جنب مسجد جامع عتیق دفن است . در محل رباط مقرب اکنون‌زاویه‌ای نسبتاً وسیع واقعست‌که درآنجا مردم بعبادت مشغول میشوند .

۲-ابوبکرحوایجی

وزیر دیگر، **امیرفخرالدین‌ابوبکرنصرحوایجی** است . وی ابتدا جزوحوایجیان مطبخ اتابکی بود . پس ازچندی براثر جدیت وهوشمندی ودرستکاری وزیرکی‌ارتقاء پیداکرد وچندان جلب اعتماد نمودکه برتبه امارت وسپس وزارت رسید .

فخرالدین دربلندهمتی وسخاوت ونیکخواهی وهمچنین‌تربیت‌ائمه ودانشمندان ودستگیری‌یتیمان وزنان‌بیوه واحداث ابنیه خیرنظیرحمام‌وسقایه ومسجد ودارالحدیث ودارالشفاضرب المثل بود .

سعدی درمقدمه‌گلستان، زبان بمدح اوگشوده وگوید «دیگرعروس فکرمن از بی‌جمالی سربرنیا وردودیده یاس ازپشت پای خجالت برندارد ودر زمره صاحبدلان

متجلی نشود مگر انکه که متحلی گردد بزیور قبول امیر کبیر عالم عادل **فخرالدوله ابوبکر ابی نصر** که ممدوح اکابر آفاق است ومجموع مکارم اخلاق. هر که درسایه عنایت اوست گنهش طاعت است ودشمن دوست»

وی طبق نوشته شیرازنامه (بر درخانه اتابك مسجد جامع ساخته ودر جوار آن رباطی ودارالحدیثی ودارالشفائی پیوسته بیکدیگر بناکرد) .

صاحب شدالازار در ترجمه حال شیخ **محب الدین ابوموسی جعفر موصلی** مینویسد (ودفن فی رباط الصاحب المرحوم فخرالدین المشتهر بفخرآور ...)

چون این **محب الدین** درگورستان مصلی مدفون شده باید نتیجه گرفت که ابنیه متعدد فخرالدین ابوبکر درمصلی یعنی درغرب سیدمیرحمزه بوده وقصر اتابك ابوبکر نیز که احتمالاً همان باغ تحت فعلی بوده است درآن موضع قرار داشته .

امیر فخرالدین ابوبکر درزمان اتابك محمد بن ابی بکر وکفالت مادرش **ترکان خاتون** درسالهای بین ۶۵۰ و۶۵۱ بطور پنهانی بدستور ترکان خاتون بقتل رسید و واحتمال دارد که وی نیز درزباط خود درمصلی مدفون شده باشد .

عمیدالدین اسعد افزری

وزیراتابك سعد بن‌زنگی ومردی‌فاضل وشاعروکاردان ومملکت داربود. به پارسی وتازی شعرمیگفت. وقتی ازطرف اتابك سعد بنزد **سلطان محمدخوارزمشاه** رفت سلطان اورا بسیارگرامی داشت وبرکرسی زرنشانید. روزی‌درمجلس بزم، سلطان خواست او را بیازماید. ازاینروگفت:

در رزم چو آهنیم‌ودربزم چو موم　　بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم

آنگاه به **عمیدالدین**امرکرد تابیت دیگررابسراید. خواجه‌گفت:

از حضرت ما برند انصاف بشام　　و زهیبت ما برند زنار بروم

درمذاکرات سیاسی‌که بین وزیروسلطان‌محمد خوارزمشاه صورت‌گرفت، محمد خوارزمشاه چنان شیفته‌کاردانی‌اوشدکه بوی تکلیف‌کرد وزارتش را بر عهده بگیرد. خواجه مؤدبانه این پیشنهاد رانپذیرفت وبشیرازبازگشت.

پس‌ازمرگ اتابك سعد پسرش ابوبکرجانشین اوشد. وی معتقد بود که خواجه عمیدالدین اقدامی برای آزادی اواززندان پدربعمل نیاورده لذاچنین بهانه آوردکه وقتی خوارزمشاه پیشنهاد وزارت بدوکرده درردیاقبول تردید داشته است.

عمیدالدین‌که معزول شده وازعاقبت‌کارخود میترسید این رباعی را بنزد اتابك ابوبکرفرستاد.

ای وارث تاج وملکت وافسر سعد　　بخشای خدای را به جان وسر سعد
برمن که چونام خویشتن تا هستم　　همچون الف ایستاده‌ام بسر سعد

اما ابوبکر اورا باپسرش **تاج الدین محمد** بزندان **قلعه اشکنوان** واقع درصحرای **مرودشت** انداخت. عمیدالدین درآنجاقصیده‌ای بعربی سرود ولی چون وسیله نوشتن نداشت. وی املاء میکرد وپسرش آنرابردیوار زندان نقش مینمود.

اتابك چنان کینه توزبود که کسی یارای شفاعت از آن وزیر دانشمند رانزد او نداشت عمیدالدین اسعد اززندان نامه‌ای برای (اولیاءنعم، صدور،واکابر) دستگاه اتابك نوشت که نقل قسمتی ازآن مفید فایده خواهد بود.

(. . . کسی که درغرقاب هالك وگرداب قاتل افتاد مادام تانیم جانی درمضیق قالب اوهیجان میکند ازغایت حب حیات درطلب خلاص ونجات دست وپامیزند وبهر وجه که ممکن گردد دست آویزی میجوید واگر چه فلاحی و نجاحی روی ننماید بر قدر استطاعت سباحتی میکند وهرشجره ثابت و راسخ که برساحل مشاهده میکند بر مجاهده کلی خویشتن رابجانب آن میافکند تاباشدکه باصول متین وفروع وثیق اوتعلقی سازد وبعدماکه درمنصب میبود که (و هوالقاهرفوق عباده) تا امروزکه بدین فجیعه که عبرت اوایل واواخراست مبتلاگشت و بدین نکبت که تذکره وتنبیه عقلاء عالم است درماندودرقعرچاه ظلمانی زنده بگورشدو **هرمرده‌ای راکفنی باشدویالیت که دراین گور ظلمانی کفنی بودی تاسرماء این چاه نمناك ازین تن غمناك بازداشتی،شب وروزدرقعرچاه ازنورخورشید وماه بی بهره میباشم، نه روز از شب بازمیدانم ونه‌شب و روزباز میشناسم،** گوئی سمع، جذراصم شدست که هرگز آوازی بوی نمیرسد،گوئی بصر مقلهٔ اکمه شدست که هیچ لون را ادراك نمیکند هیچ نمیدانم تا این جان آهنین، این قالب سنگین مرا چراوداع نمیکند؟ هیچ معلوم نیست که این روزگار بدخواین عمر ستزه روی رابچه سبب درانقراض زوال نمیکشد.

ازتروخشك جهان وظیفه **بامداد وشبانگاه یك تای نان خشکست** واز عین جیحون

راتبه شربت وطهارت یك کوزه آب.

خلاصه، آرزو از خدمت مخدومان و کریمان افتراح کرده می شود که چون در مضیق حبسم خواهند داشت واین بند بلا از این پای مبتلا بر نخواهند گرفت و به جرمی که نکرده ام حدی خواهند زد آنچه ملتمس است از انعام دریغ ندارند و این قصدکه از غصه روزگار نوشته است بر خوانند و برای نجات را شفاعتی طلبند تا بمستحفظ قلعه تقدمی فرمایند تا خادم را از این قعرچاه مظلم کدمنزل شب وروز دائم است به موضعی دیگر نقل کنند بدان قدر موضعی که خشتی هم از زمین میسر گردد و آن قدر کهوظیفه افطارست یك تای نان دیگر در افزایند و کوزه‌ای آب که راتب طهارت و شربت است با کوزه‌آب فرمایند که یك کوزه خوردن و طهارت ساختن را متعذر است و این جماعت عیالکان و طفلکان که ستم زدگانند بشفقت و رآفت خویش مخصوص گردانند و بـه جـرم گناهکاران از عاطفت و شفقت محروم نگردانند . .)

بطوریکه از متن نامه‌پیداست **عمیدالدین** دل ازخلاص بریده فقط التماس‌دارد که زندانش را بجائی انتقال دهندکه نورآفتاب بدبیند وجیره غذائی اوازیك‌تای نان خشك بیشتر شود وکوزه‌آبی برای خوردن وطهارت باو بیشتر دهند..

اتابك ابوبکر بجای اینکه این ملتمس اورا برآورد دستور دادتا در سنه ۶۲۳ تاخواجه را بقتل رسانیدند .

پس ازچندی پسرش **تاج‌الدین محمد** آزادشد. وی‌قصیده**اشکنوانیه** راکه حفظ کرده بودبرای **امام صفی‌الدین مسعودسیرافی** نوشت. امام صفی‌الدین ابیات‌آنراکه در ترتیبش اختلالی روی داده‌بود مرتب‌ترگردانید، سپس پسرش**قطب‌الدین‌محمد** مقدمه فاضلانه‌ای بر آن نوشت‌و بدین ترتیب‌این‌قصیده‌ما بین‌فضلای‌سراسرعالم‌اسلامی‌منتشر گردیده

خواجه عمیدالدین باامام**فخررازی** مکاتبه داشت وپیرامون مسائل علمی برای یکدیگر مراسلاتی مینوشتند . برای‌اثبات مراتب فضل خـواجه این داستان‌رانیز از

کتاب تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان که در سنه ۷۰۰ هجری بقلم یکی از نوادگان شیخ روزبهان تألیف شده نقل میکنیم:

(نقل است از معتبران که امام الائمه فخرالدین رازی رحمة الله علیه از صادر و وارد مستخبر احوال شیخ روزبهان بودی و گاه گاه گفتی که از خطه فارس قلم زنی و قدم زنی بغایت کمال هستند. روزی از خدمتش سؤال کردند که مراد از این قلم زن و قدم زن کیست. فرمود که قدم زن **شیخ روزبهان** و قلم زن **خواجه عمید وزیر**.)

ملك اسلام

کیخاتو پادشاه مغول بسیار عیاش و خوشگذران بـود و اموال زیادی بزنان و دختران میبخشید. درراه شهوترانی باندازه‌ای حریص بودکه حتی بر سریر ملك هم دست درازیهای خودرابه پسران ودختران بالذتی تمام بازمیگفت.

در سال ۶۸۲ **شیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم بـن شیخ محمد طیبی** توسط **خواجه صدرالدین احمدخالدی** وزیر کیخاتو بحضورایلخان معرفی شد.

شیخ الاسلام ازمردان پرهیزگارولی ثروتمند بودکه جهازات اودرخلیج فارس پیوسته دررفت وآمد بودند.

ایلخان تمام فارس وجزایررابمدت چهار سال بمبلغ چهار هزار تومان مغولی یعنی چهل میلیون دینارکه باپول امروز معادل چهارصد میلیون تومان است بمقاطعه داد. شیخ الاسلام برای اینکه مامورین ایلخان بفارس نیایند مقاطعه سال اول رانقداً پرداخت واین عمل اوباعث شدکه‌کیخاتو وی‌را ملقب به (ملك اسلام) بنماید واجازه داد تابردرگاهش نوبت سه‌گانه‌که ازامتیازات مهم بود بزنند.

ملك اسلام با ایلخان شرط کردکه هیچیك ازعمال او برای جمع آوری مالیات بمردم مراجعه ننمایند وبآزارخلق نپردازند. بدین ترتیب بود که اهالی فارس روی آسایش‌کامل دیدند وکسی نبود تابرآنان اجحاب نماید . سود مهمی که این امتیاز

برای اوداشت این بودکه مامورین مغول مزاحم‌کشتیهای بازرگانی اووامتعه تجارتیش نمیشدند. یعنی درواقع ملك اسلام بین منافع خود ومصالح مردم ارتباط مستقیمی بر قرارکرده بود ومنافع خویش را درغارت دیگران جستجو نمیکرد.

علت رونق تجارت ملك اسلام این بودکه برادرش **تقی الدین عبد الرحمن بن محمد طیبی** وزیرومشیر پادشاه (معبر) بود . (معبر) بمنزله کلید هند و ثروتمندترین نقاط ساحلی وتقاطع راه بازرگانی چین وهندوسند وآن نواحی بشمار میرفت.

ملك اسلام ازجزایرخلیج فارس‌مانندکیش، قطیف ، لحساء ، بحرین ، هرمز و خطه فارس، اسب به معبرمیفرستادوهررأس‌آنرادویست وبیست دینارزرسرخ میفروخت واگرهم دربین راه تلف میشد پول آنرا پادشاه (معبر) میپرداخت.

ملك اسلام دردورنگاهداشتن دست مغول ازفارس چنان پای بند بود که نقل این ماجراشاهدی برآنست.

یکی از مشاوران خواجه صدرالدین پیکی بشیراز فرستاد که ملك اسلام ده میلیون تومان بپول امروز وهزارو پانصد من مروارید باید بابت باقی مقاطعه ظرف ده روزبپردازد.

ملك اسلام ازمال و ثروت خود سه میلیارد تومان بپول امروز به ایلچی داد تا هم آبرویش حفظ شود وهم مامورین بجان مردم نیفتند.

اما درهمان حال فرمانی رسیدکه حکم اولیه رانقض میکرد وملك‌اسلام آن مال فراوان را پس‌گرفت.

ملك اسلام تا سال ۷۰۱گاه بشغل بود وگاه مستعفی میشد . **حافظ ابرو** درباره ثروت افسانه‌ای اومینویسد صدکشتی بزرگ داشت‌که دائماً درخلیج فارس بین ایران وچین وهند دررفت وآمد بودند.

در کتاب (دررالکامنه) آمده که وی ثروت خود را از راه تجارت که باچین داشت بدست آورد. درباره عدل وانصاف ومردم نوازی وخیرخواهی ودینداری ملك

اسلام تمام مورخین متفق‌القولند. از کرداراو چنین پیداست که برای دور نگاهداشتن عمال مغول از مال و ناموس مردم از بذل مال خویش دریغ نداشته.

ملك اسلام علیرغم روح متعادل وصلح جویانه، درخلیج فارس خواه‌ناخواه وارد ماجراهای جنگی شده که غالباً باشکست روبرو بوده است .

یکی از حادترین وقایع که پای او را بمیان کشید این بود که **رکن‌الدین مسعود** پس از مرگ برادرش **محمود** والی هرمز برادرزاده ومادرش‌رابقتل رسانید وحکومت آنجا را بدست گرفت. یکی از سرداران وفادار زن مقتول بنام بهاءالدین ایازحریف را از هرمز بیرون کرد. رکن‌الدین در سال ۶۹۲ از **سلطان جلال‌الدین‌سیورغتمش** کمك گرفت و هرمز را غارت کرد. بهاءالدین به جزیره‌کیش پناه برد واز ملك اسلام شیخ جمال‌الدین یاری خواست. ملك اسلام هر سال دوازده هزار دینار زر سرخ خرج سپاه بهاءالدین میکرد و باو مساعدت نمود تا رکن‌الدین را شکست دهد.

رکن‌الدین در حال فرار چون‌میدانست که در کیش مرکز تجارت ملك اسلام لشکری نمانده‌است بدانجا حمله‌کرد و دویست میلون ریال زر و ابریشم ملك اسلام را بغارت برد.

بهاءالدین‌ایاز در جزیره‌هرمز بنام ملك اسلام و برادرش ملك معظم فخرالدین سکه زد. ملك اسلام در سال ۶۹۵ برای تحقیق اوضاع‌عازم هرمز شد ولی بهاءالدین ایاز ازاو خواست تانزدیك‌نشود وکاربه جنگ کشید ولشکرملك اسلام‌شکست‌خورد. ولی بهاءالدین کفران نعمت نکرد و بازباطاعت ملك اسلام گردن نهاد. این دوستی دیری نپایید و به سعایت رکن‌الدین مسعود بازبین ملك اسلام و بهاءالدین ایاز جنگ افتاد که بشکست ملك‌اسلام پایان یافت و کار بمصالحه کشید.

ملك‌اسلام در اردو نیز دشمنانی‌داشت‌که پیوسته‌نزد ایلخان اورامتهم میکردند ولی از آنجا که مردی درست کردار بود و هیچگاه بزور چیزی از مردم نگرفت و

حساب صید مروارید و تجارتش نیز روشن بودخود تقاضای تشکیل محکمه در حضور ایلخان کرد و دشمنان را روسیاه نمود..

این مرد نیک نفس در سال ۷۰۶ در شیراز در گذشت و او را درحظیره‌ای در نزدیکی مسجد جامع عتیق دفن کردند.

ملك اعدل

بعد از ملك اسلام، **اولجایتو** که پس از تشرف بدین اسلام **سلطان محمد خدابنده** خوانده شد، پسرش **ملك اعدل شیخ عزالدین عبدالعزیز** را بحکومت فارس مأمور ساخت. درین هنگام ملك عبدالسلام نیز قسمتی از فارس رازیر فرمانروائی داشت. ملك اعدل بدست خواهر خود، ملك عبدالسلام را مسموم ساخت.

اولجایتو بمحض آگاهی ازاین واقعه ملك اعدل را باردو احضار کرد ودر آنجا بود که خساراتی سنگین بر او وارد آمد تا بالاخره توانست باز بشیراز بازگردد.

ملك اعدل روش پسندیده پدر را ترك گفته به تعدی پرداخت وسر انجام درزمان **سلطنت سلطان ابوسعید** بسعایت دمشق خواجه پسر **امیرچوپان** بقتل رسید.

این واقعه بسال ۷۲۵ اتفاق افتاد. جنازه او را بشیراز آورده در جوار پدرش نزدیك مسجد جامع بخاك سپردند.

ملك شمس الدين محمد

پسر دیگر ملك اسلام **ملك شمس الدين محمد** نام داشت که پس از قتل برادر باردو رفت و برای بدست آوردن منصب موروثی فعالیت کرد وولایت بعضی نواحی باو داده شد . ملك شمس الدین مردی شاعر و عالم بود که حتی تدریس میکرد. بین او و **قاضی مجدالدین اسمعیل فالی** (۶۷۰-۷۵۶) مشاعراتی بود.

ملك شمس الدین محمد در اردو نتوانست چنانکه باید و شاید حکومت پدر خود رابدست آورد وعاقبت در سال ۷۳۴ در گذشت و در جوار برادر وپدر دفن شد[1]

ملك اسلام اولاد متعددی داشته که کم و بیش همه آنان دارای مقامات مهم درفارس یا اردوی ایلخان بوده‌اند. در اینجا مافقط بشرح حال دو نفر ازآنان که مدفنشان در شیراز است اکتفا کردیم.

خواجه معزالدین شیرازی

ازوزرای **سلطان ابوسعید** بود . هنگامی که ابوسعید بعلت قیام **سلطان حسین میرزا** بجانب استرآباد حرکت کرد **خواجه معزالدین** را درهرات گذاشت تا برای او پول و سرباز فراهم آورد .

خواجه این امر را دستاویز قرارداد. ازمردم مال بسیار بستم گرفت ومبالغ هنگفتی ازآنرا نیز خود برداشت . هنگامیکه سلطان ابوسعید پیروزمندانه بهرات بازگشت گزارش آن ظلم وسوء استفاده را بعرض اورسانیدند . سلطان خشمگین شده دستور داد تاوی را دست وگردن بسته دردیگ آب جوش انداختند .

خواجه رکن‌الدین صائن

در سال ۷۲۵ **خواجه رکن‌الدین صائن فسائی** از طرف **سلطان ابوسعید بهادرخان** بوزارت تمام ممالک رسید. جداو **خواجه ضیاءالملک** امیر سپاه سلطان **جلال‌الدین خوارزمشاه** بود که پس از شکست جلال‌الدین از چنگیز بهمراه او بهندوستان رفت و بایران بازگشت.

درسال ۷۲۷ **امیرچوپان** درخراسان رکن‌الدین صائن را بقتل رسانید. علت آن بود که ابوسعید عاشق **بغداد خاتون** دختر امیرچوپان زن **شیخ حسن بزرگ** شد و از شیخ ـ حسن خواست تا او را طلاق دهد.

طبق یاسای چنگیزی هرگاه ایلخان نسبت بزنی تمایل پیدا میکرد شوهر موظف بود همسرش را طلاق دهد واورا بحرم ایلخان بفرستد.

امیرچوپان ازاین یاسا تبعیت نکرد بلکه سلطان ابوسعید را به بغداد ودخترش بغدادخاتون را بدقراباغ فرستاد تا آتش عشق او تسکین یابد. این دوری باعث شد که ابوسعید بیشتر دچار شیفتگی گردد. و بهمین مناسبت کینه امیرچوپان را بدل گرفت و او بیهانه‌ای روانه خراسان شد.

ابوسعید درسال ۷۲۷ امیر دمشق خواجه پسر امیرچوپان را در سلطانیه بکشت وامیرچوپان تصور میکرد که این واقعه با اشاره خواجه رکن‌الدین صائن است. خواجه رکن‌الدین نیز بیخبر ازهمه جا برای آوردن امیرچوپان بخدمت ایلخان بدخراسان رفت وامیر بدون سؤال وجواب وتحقیق بقتل خواجه فرمان داد واورا فورا بقتل رسانیدند.

مولانا شمس‌الدین صائن‌قاضی

دراوایل، درسلك‌ارکان دولت **امیرپیرحسین چوپانی** که چندی حاکم شیراز بود انتظام داشت وچون ملك اشرف باتفاق **امیرشیخ‌ابواسحق** بعزم شیرازتوجه نمود مولانا شمس‌الدین درموافقت **امیر جلال‌الدین طیب شاه** ازامیرپیرحسین‌روی‌گرداند وبه‌ملك اشرف وامیرشیخ ابواسحق پیوست . امیرپیرحسین فرارکرد وشاه شیخ‌ابواسحق ببهانه ترتیب استقبال ازملك اشرف زودتروارد شیراز شد وملك اشرف اوراراه نداد.

ملك اشرف از **امیرمبارزالدین محمد مظفر** کمك خواست واوشرط کمك‌راموقوف بداین داشت‌که مولاناشمس‌الدین‌صاین‌راکه‌همیشه زبان بدغیبت اومیگشودتحویل‌دهد.

ملك اشرف ،مولانا را مقیدساخته بـه یزدفرستاد وعـده‌ای ازاوشفاعت‌کردند و امیرمبارزالدین او را مورد محبت قرار داد .

چندی بعد مولانا ازامیرمبارزالـدین خواست تا باو اجازه‌دهد نزد شاه شیخ‌ـ ابواسحق رفته با اندرزاو را وادار بترك مخاصمت نماید وابرقوه وشبانکاره راهم از او بگیرد وضمیمه یزدکند . امیرقبول‌کرد ومولانا بمحض ورود بشیرازدشمنی خودرا با امیرمبارزالدین آشکارساخت وبوزارت‌شاه شیخ ابواسحق رسید . چندی بعدبه هرمز رفت ودرآنجاببهانه جمع‌کردن مالیات آتش بیداد برافروخت.هنگام‌بازگشتن‌باغوای پسرخودبکرمان حمله‌کرد اما از امیرمبارزالدین شکست یافته دستگیرومقتول‌شد.

عمادالدین محمود

تکیه مشرقی یکی از تکایای قدیمی و بسیار جالب شیراز است . در ضلع غربی این تکیه که در دامنه کوه قرار دارد چند غار متصل بهم که بصورت اطاق کنده شده وجود دارد. سردر غار بسبك زمان ساسانیان ،قسمتی دارای سنگ‌های تراشیده است. یك طاق اجری هم درجلو دهانه غار وجود دارد. درقبله گاه غارها نیز باخط کوفی آیتی ازقرآن نگاشته شده . این غارها که عمری طولانی دارند بعداز اسلام مورد استفاده معتکفین قرارمیگرفته. درمقابل درغار گور **عمادالدین محمود** قرار دارد.

عمادالدین محمود وزیر شادشیخ ابواسحق درحوادث فارس نقش عمده‌ای داشت.

در اواخر سال هفتصدوچهل‌وند که روابط امیر مبارزالدین باشادشیخ ابو اسحق سخت تیره شد وزیر باکیاست وباهوش شادشیخ ابواسحق مأموریت یافت تادوباره اعتماد امیر مبارزالدین را جلب کند. خواجه عمادالدین محمود بکرمان رفت و باکوشش بسیار با امیرمبارالدین عهد وپیمان دوستی بست .

وی درحادثه حمله ملك اشرف چوپانی باصفهان برای حفظ قدرت وموقعیت شاه شیخ ابواسحق تلاش بسیار کرد.

درسال ۷۵۶ نیز که دراثر همدستی **رئیس ناصرالدین عمر** کلانتر محله موردستان با امیرمبارزالدین،شیراز بدست امیروفرزندانش افتادخواجه عمادالدین محمودوفاداری خود را نسبت بشاه شیخ ابواسحق ازدیاد نبرده به دارابگرد رفت و لشکری از

قبایل اوغانی وجرمائی فراهم آورد وبشیراز حرکت کرد؛ولی‌این لشکر بدست شاه شجاع شکست‌خورد.

خواجه عمادالدین محمود پس از قتل شاه شیخ ابو اسحق به تبریز رفت و درآنجا ازطرف **اخی‌جوق** وزارت یافته است. این انتصاب درسال ۷۵۸ روی‌داد. پس ازآن معلوم نیست چه‌هنگام وچراوی بشیراز بازگشته است.

تاریخ اواخر عمر خواجه عمادالدین محمودکاملامبهم است وهمین قدرمیدانیم که قبرش درتکیه مشرقی واقع درجنوب آرامگاه**خواجو** محاذی دروازه قرآن قرار دارد. سنگ‌قبر اوازنوع سماق وبسیار محکم و سخت است که در قرن هشتم یا نهم ساخته شده .

حافظ در مدح خواجه عمادالدین محمود غزلی سروده که‌عیناً نقل‌میگردد:

کنون‌که درچمن آمدگل ازعدم بوجود
بنفشه درقدم او نهاد سر بسجود
بنوش جام صبوحی بناله دف و چنگ
ببوس غبغب ساقی بنغمه نی وعود
بدورگل منشین بی‌شراب وشاهدوچنگ
که همچوروز بقاهفته‌ای بودمعدود
شد ازخروج ریاحین چوآسمان روشن
زمین باختر میمون وطالع مسعود
ز دست شاهد نازك عذار عیسی دم
شراب نوش ورهاکن حدیث‌عادوثمود
جهان چوخلد برین شدبدور سوسن‌وگل
ولی‌چه‌سودکه‌دروی‌نه‌ممکن‌است‌خلود

چوگل سوار شود برهواسلیمان وار

سحر که مرغ در آید بنغمه داود

بباغ تازه کن آئین دین زردشتی

کنون که‌لاله برافروخت‌آتش نمرود

بخواه جام صبوحی بیاد آصف عهد

وزیر ملك سلیمان **عماددین محمود**

بود که مجلس حافظ بیمن تربیتش

هرآنچه میطلبد جمله باشدش‌موجود

شاه رکن الدین حسن بن معین الدین اشرف

هنگامیکه **شاه شجاع** به سلطنت رسید **خواجه قطب الدین سلیمان شاه** را بوزارت انتخاب کرد. چون چندماه بر این انتصاب بگذشت پسرش **غیاث الدین محمود** مرتکب جرمی شد که خشم شاه شجاع را برانگیخت وامر کرد تا چشم اورا میل کشیدند و خواجه قطب الدین راهم بزندان بیندازند.

بعد از این واقعه شاه شجاع وزارت خودرا بشاه رکن الدین حسن داد. وی پس از چندروز دچار توهم شد که مبادا **خواجه جلال الدین تورانشاه** و **خواجه همام الدین محمود** وزرای دیگر باعث عزل اوشوند. لذا مکتوبی از قول آندو خطاب به محمود شاه برادر شاه شجاع که بااو درحال جنگ بود جعل کرد.

مضمون نامه این بود که اگر محمود شاه بعزم تصرف شیراز حرکت کند از دل و جان اورا یاری خواهند کرد. محمودشاه نیز در پشت نامه تاریخ حرکت خود را اعلام داشته بود. شاه حسن این نامه را بعرض شاه شجاع رسانید و وی امر کرد تا تورانشاه و همام الدین محمود را حاضر سازند. آنگاه قضیه را مطرح ساخت و چون دو وزیر منکر شدند شاه شجاع نامه را به آن دو ارائه داد و پرسید این خط شماهست یا نه ؟

آندو گفتند باخط ما شباهت دارد و منکر آن نمیتوانیم شد اما از قضیه بی خبریم.

سپس تقاضا کردند که شاه در قتل آنان شتاب نکند و تفحص بیشتری بنماید.

آنروزشاه رکن الدین حسن بعلت دردپادرخانه بودشاه شجاع پیغام فرستادکداین نامه راچگونه بدست آورده‌ای ؟ حسن پاسخ داد دوهزاردینار به دوات‌دارداده‌ام وآن نامه راگرفته‌ام . دواتداررا تحت شکنجه آوردند ولی اعتراف نکرد . بازشاه به**رکن الدین حسن** پیغام‌فرستادکه دوات داراقرار نمیکند وی درجواب گفت غلامان چه تقصیری دارندآن دووزیررا شکنجه‌دهید تااقرار نمایند . شاه شجاع که مردهوشمندی بوداز این پیشنهاد مشکوك شد وباخوداندیشیدکه خبث طینتی درکاراست . بعلاوه خواجه جلال الدین تورانشاه سندی باین مهمی را بدست دوات دار نمیسپارد . ازاینرو به **امیراختیار الدین قورچی** دستور داد تا بخانه رکن الدین حسن رفته او را با شکنجه باقرار بیاورد.حسن اعتراف کردکه‌بعلت حسادت نسبت‌به‌آن دووزیرو نیزازترس‌آنکه مبادا ازطرف آنان مقامش بخطر بیفتد باخط جعال معروف **«حاجی‌عمر»** چنین‌نامه‌ای راساخته‌وپرداخته است شاه شجاع دستوردادتاآن مرد بدفطرت راخفه کردند . پدر حسن ، برجنازه حاضر نشد وگفت‌سادات را باظلم وحیله وفسق چکار ؟

خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد شیرازی

ازوزرای **میرزا سلطان ابوسعید** بودکه به مکارم اخلاق و عدل و انصاف شهرت داشت .

وی در آسایش سپاهیان و بزرگداشت علماوسادات وارباب فضل و تقوی اهتمام تمام داشت

درسال ۸۶۵ سلطان ابوسعید اورا حریف مجلس خاص وندیم بزم نمود .

درسال ۸۶۳ **خواجه‌نعمت‌اله قهستانی** که از جمله ور زابود بعرض رسانید که **خواجه شمس الدین محمد** از اموال خزانه بنفع خود برداشت می‌کند . سلطان از خواجه شمس الدین دراین باره پرسش فرمود ومحمدگفت ازمردم برسم خدمت چیز بسیارگرفتدام امااز اموال دیوان هیچ تصرف نکرده‌ام سلطان گفت آنچه‌گرفته‌ای بتو بخشیدم اما از وزارت معزولت می‌کنم زیرا وزرا گاهی به غضب دچار می‌شوند و دوست ندارم‌که تو درزمره آنان باشی وجانت درخطرافتد .

خواجه شمس الدین محمد زانوزده چند قدم پیش رفت ، انگشتری ازانگشت بیرون‌کرد ، برگوشه تخت سلطنت نهاد وبازگشته، بجای خودایستاد. در تاریخ ایران شنیده نشده وزیری چنین دورازخشم وغضب غزل شده‌باشد .

درسال ۸۷۲ که میرزا سلطان ابوسعید بعزم تسخیر عراق وآذربایجان حرکت

کرد ، خواجه شمس‌الدین محمدرا به جانب‌اصفهان روان داشت . خواجه‌آن‌خطه‌را بتصرف آورد و با **میرزاقاسم‌ولدجهانشاه** که باصفهان روی آورده بود جنگ نمود واوراشکست داد وبازمنظور نظرسلطان قرارگرفت .

چون‌میرزا سلطان ابوسعید بدست امیرحسن بیگ بشهادت رسیدخواجه شمس الدین محمدبملازمت **امیرحسن بیك** درآمد.اما دیری نپائید که بین اوو**خواجه محمد** یکی ازورزای حسن‌بیگ اختلاف‌ودشمنی‌افتاد محمد شمس‌الدین بهمدستی‌چندتن از بزرگان دولت خواجه شمس‌الدین محمدرا به‌تصرف دراموال دولتی متهم ساخت‌وحسن بیگ نیزاین تهمت را پذیرفته دست‌خواجه‌راقطع‌کرد.خواجه شمس‌الدین بقیه عمر رابه عبادت وطاعت وگوشه نشینی‌گذرانید .

مخدوم شریفی شیرازی

میرزامخدوم شریفی شیرازی از علمای تسنن بودکه **شاه اسمعیل دوم** را ترغیب به پیروی ازاین مذهب نمود وشاه نیز ازشیعیگری به تسنن گروید . وی صدارت شاه اسمعیل رایافت ودراین مقام سلطان رابکارهائی برانگیخت‌که درسراسرکشوراثرعمیق بجاگذاشت .

مخدوم شریفی چنان مورد اعتماد و احترام شاه اسمعیل قرار گرفت که وی میخواست دخترخود راهم بعقد اودرآورد . میرزا مخدوم شاه را بکشتن شاهزادگان صفوی برانگیخت تادرسلطنت رقیبی نداشته باشد وشاهزادگان مایه قیام ونفاق سران قزلباش نشوند. بنابرهمین سیاست بودکه طوایف **استاجلو** بدست سایرطوایف **قزلباش** قتل عام میشدند وبازبه پیروی ازاین فکر که صوفیه باید ضعیف شوند بر این طایفه نیزتیغ نهادند وگروه‌کثیری رابقتل رسانیدند.

شاه اسمعیل بتحریك مخدوم، **مصطفی میرزا** و **سلیمان میرزا** وبرادر خود را هم کشت. این دوبرادربدست **پیرمحمدخان** استاجلو رئیس طایفه استاجلوو **شمخال خان چرکس** بقتل رسیدند وسلطان برای ابرازمحبت بدانان دختران هردو راعقدکرد ودر یکشب بحرم برد.

شاه اسمعیل طبق نقشه مخدوم سران قزلباش رامأمورقتل صوفیان قزوین‌کرد و

درهمان حال سرداران چرکس راواداشت تاعمزادگان و برادران و برادرزادگان وی را نابودکنند. بعد معلوم شدکه شاه اسمعیل سران قزلباش را باقتل صوفیان سرگرم ساخته تاکشتن شاهزادگان بآسانی و بدون مقاومت صورت‌گیرد.

درهمانروز بسراسر کشورمأمورانی فرستاد تاشاهزادگان صفوی را ازکودك چند ماهه تابزرگان بقتل برسانند. شاه اسمعیل برای قتل عباس میرزاکه بعداً بشاه عباس کبیرمعروف شد کمر بست ولی پیش ازآنکه فرمان عملی شود خبرمرگ اوولغودستور رابهرات رسانیدند.

درتمام این حوادث خونین‌که روح بی اعتمادی رادرسران طوایف تقویت‌کرد طرح ونقشه میرزامخدوم شریفی‌نقش عمده ای رابازی میکرد. ازاینروسران قزلباش نامه‌ای بخوابگاه شاه اسمعیل انداختندکه اگر بپادشاهی خود علاقه دارد باید میرزا مخدوم رابکشد.

شاه اسمعیل‌که نسبت بهمه‌کس بدگمان بود چون مشاهده کرد که در خوابگاه خود هم درامان نیست بناچارمیرزا مخدوم را ببهانه سنی بودن بزندان افکند وخود نیزازآن پس ازمذهب تسنن طرفداری نکرد.

پس‌ازکشته شدن شاه اسمعیل مخدوم بدستیاری **پریخان خانم** خواهرسلطان که باوتوجهی خاص داشت اززندان فرارکرد و ازترس انتقام سران قزلباش بخاك عثمانی پناهنده شد .

میر قوام الدین شیرازی

هنگامیکه **شاه‌اسمعیل‌دوم** مشغول قتل شاهزادگان صفوی بود **(ولی سلطان)** ذوالقدرحکمران فارس چون نتوانست با **شاه‌محمدصفوی** برادرشاه اسمعیل وپدر شاه عباس‌کبیر که مقیم شیرازبود سازگاری نماید بقزوین‌آمد و گزارش امر را بعرض شاه اسمعیل رسانید .

شاه اسمعیل‌اورا مجدداً بحکومت فارس‌وللهگی‌فرزندنوزادخود**شجاع‌الدین‌محمد** منصوب‌کرد وبشیراز فرستاد ودستور داد تا برادرش شاه محمد وفرزندانش راهم بقتل رسانید .

این (ولی‌سلطان) **میرقوام‌الدین‌شیرازی** را بوزارت برگزید . پس از مرگ شاه اسمعیل سران لشکربرای انتخاب شاه‌گردیکدیگر جمع شدند. (ولی سلطان)کوشید تاشجاع‌الدین محمد را جانشین پدرسازد اما موفق نشد و سران قزلباش شاه محمد را بسلطنت برداشتند . اما چون این شاه نابینا بود تمام‌کارها بدست **مهدعلیا** زن‌زیباو باکفایت وجسوراوافتاد ومهدعلیا نیز قوام‌الدین شیرازی را بوزارت انتخاب‌کرد واین شخص‌درسیاست کشور صاحب نقش ومسئولیت‌گردید .

مهدعلیا بعلت قدرت طلبی، تندخوئی،کینه جوئی، ولجاجت پیوسته باسرداران قزلباش با اهانت رفتار میکرد وآنان نیزهمداستان شدندکه اورا نابود سازند. میر-

قوام‌الدین شیرازی برای نجات ملکه بپاخاست وباوپیشنهادکردکه دستوردهدازخزانه کیسه‌های زربایوان چهل ستون ببرند وبا دادن زر بافراد سپاه، آنانرا برضدسرداران خود تشویق نماید ولی مهدعلیا این راهنمائی‌را بعلت لجاجت نپذیرفت‌وگفت‌پادشاهی را نباید بازرخرید . میرقوام‌الدین هرچندبرای خنثی‌کردن‌توطئه‌کوشش‌کردنتوانست بدنتیجه‌ای برسد ودراین وقت سران قزلباش بحرم ریختند ومهدعلیا راکه بآغوش شاه محمدپناه‌برده بود جسورانه بیرون‌کشیده‌درحضورپادشاه‌خفه‌اش‌کردندومادرپیروبیگناه ملکه‌راهم باجمعی ازاعیان مازندران‌کشتندوشهردچاربلواوآشوب شد. میرقوام‌الدین قبلاً نیزوزارت حمزه‌بیگ‌ذوالقدر رادرزمان سلطنت شاه طهماسب عهده داربوده است .

میرزا لطف‌الله شیرازی

روزی که جمعی از سران قزلباش **مهدعلیا** مادر **شاه عباس**، **حمزه میرزا** را در حضور **شاه محمد** شوهرش کشتند (حمزه میرزا) ولیعهد به‌پشت‌بام پناه بردو درآنجا سنگر گرفت واز خوددفاع کرد.

شاه عباس بزرك نیز که‌عباس میرزا خوانده میشد درخراسان بسر میبرد. پس‌از فرو نشستن آتش فتنه(حمزه‌میرزا) ازحوادث استفاده‌کرد وقدرت را بتدریج از چنك قاتلین مادر بیرون آورد ودراین موفقیت‌ها ازتدبیر **میرزالطف‌الله‌شیرازی** وزیر خودکه قبلا وزیرعمداش **زینب‌بیگم** بودکمك میگرفت.

بعلت‌کین توزی وجوانی وتندخوئی حمزه میرزا سران قزلباش فهمیدندکه وی کمر بقتل آنان بستداست،ازاینرو پیش‌دستی کرده اوراکشتند وبرادردیگرش **ابوطالب میرزا** را بولیعهدی برگزیدند.

شاه عباس ازخراسان بسوی قزوین حرکت‌کرد وبعداز وقوع یك‌سلسله حوادث در سال ۹۹۶ رسماً بر تخت سلطنت‌نشست ودرسال۹۹۸ میرزا لطف‌الله شیرازی را به وزارت عظمی برگزید واورا **اعتمادالدوله** نامید.

ازطرف دیگر حکومت فارس‌را **یعقوب‌خان** برعهده‌داشت. مادریعقوب خان از کنیزان **شاه‌طهماسب** بودکه پادشاداورا بابراهیم‌خان‌پدریعقوب‌خان بخشید. یعقوب‌خان

مدعی بود که هنگام خارج‌شدن مادرش ازحرم‌شاه طهماسب وی‌در شکم مادر بوده‌و پدر واقعی اوشاه طهماسب است و نتیجه میگرفت‌که سلطنت حق‌اوست.

ازاینرو سران طایفه **ذوالقدر** راکه درشهرها وبلوکهای فارس حکومت‌داشتنداز میان برداشت تاکسی مدعی حکومت او نباشد.

شاه‌عباس اورا احضارکرد ولی‌یعقوب‌خان درشیراز باقی‌ماندودر باغ **گلشن** قلعه‌ای برای خودساخت وسنگهای گورستان جعفرآباد ومصلی‌را برای بنای‌آن‌بکاربرد. ستم وبیداد یعقوب‌خان روزبروز بیشتر میشدتاآنکه شاه‌عباس پنجهزارسوار بطلب‌اوفرستاد وقبل‌از رسیدن این سواران **میرابوالمحمد اینجو** که ازسادات وعلمای بزرك شیراز بود مردم‌را درمسجد جامع عتیق‌حاضرساخت‌وآنانرا تشجیع‌کردکه خودبدفع‌ظالم‌برخیزند ویعقوب‌خان‌را دستگیرسازند.

یعقوب‌خان‌چون‌تاب تحمل دربرابرفرمان میرابوالمحمدرا نداشت‌درنهم‌شعبان ۹۹۸ ازشیرازگریخت وبقلعه استخرپناه‌برد.

شاه‌عباس در۲۴ رمضان وارد شیرازشد ومیرزالطف‌الله شیرازی اعیان واشراف وعلمای‌شیرازرا بحضورشاه‌رسانیدوهمه‌آنان مورد عنایت قرارگرفتند. پس‌ازآن‌یعقوب خان،وزیرخوده**میرزاخان‌بیك‌شیرازی** را بشفاعت‌نزدشاه عباس‌فرستاد. شاه،میرزاخان‌بیگ را مورد عنایت قرار داد و یعقوب را هم بخشید ولی چون وی ازقلعه بزیرآمدبدست خاندان ذوالقدر سپرده شدتا بقصاص برسد.

آنگاه شاه عباس درمعیت میرزا لطف‌الله شیرازی عازم یزدشد وازآنجانیز به اصفهان رفت. دراین ایام سلطنت شاه‌عباس دارای مدعیان و مخالفانی بود که میرزا لطف‌الله بعنوان وزیر اعظم‌بوی خدمات شایانی نمود ودرسرکوبی‌مخالفان وخواباندن شورشها نقش عمده‌ای داشت.

ایام وزارت میرزا لطف‌الله چندان دوامی نداشت ودر سنه ۹۹۹ بعلت اعمال زشتی‌که ازپسرانش سرزده بود ازوزارت معزول شد ودیگر نتوانست مقام ازدست‌رفته را باردیگر بچنك‌آورد.

الله وردی خان

درزمان فرمانفرمائی **الله وردی خان**، فارس در تحکیم سلطنت شاه عباس نقش مهمی برعهده داشت . سپاهیان این خطه تادورترین نقاط ، شورشها وبحرانها را فرو نشاندند .

رفت وآمد سپاهیان بمناطق دوردست ، درانتقال آداب ورسوم وعناصر تفکر مردم آن‌سامان بفارس‌بنوبه خود اثرقابل‌توجهی‌داشت. آغازفرمانروائی الله‌وردی‌خان سال ۱۰۰۳ بود . وی در شجاعت و سخاوت و رأی و عقل و دوراندیشی برتمام امرا برتری داشت .

فرمانفرمای جدید در رجب سال ۱۰۰۴ وارد شیراز گردید . **شاه عباس** نظر بعنایت خاصی‌که باوداشت ، در همین سال حکومت **کوه گیلویه** راهم ضمیمه ایالت الله وردی خان‌کردیکسال بعدوالی لرستان یاغی شد وشاه‌عباس‌بهالله وردی‌خان دستور داد تاباسپاه فارس بدان جاعزیمت نماید . الله وردی خان قلعه‌ای راکه حاکم لرستان بدانجاپناهنده شده بود تصرف‌کرد .

درسال ۱۰۰۶ نیزسپاه فارس مأمورفتح خراسان شدولی قبل‌ازآنکه سپاه‌فارس وکرمان بدانجا برسد ازبک‌هاخراسان را تخلیه کردند . الله وردی خان در هرات به ازبکان رسید وآنانرا بسختی شکست داد .

از کارهای مهم‌الله وردیخان این بود که بکمك سپاهیان فارس ، پرتقالیها را از بحرین بیرون کرد و آن جزیره را تحت اختیار دولت ایران در آورد .

درهرجا که جنگ مهمی در پیش بود یا کار برجسته‌ای در برابر شاه عباس قرار داشت الله وردی خان نامزد مقابله با آن میشد .

درسال ۱۰۱۳ **سنان پاشا** مشهور به **چغال اوغلی** وزیر اعظم عثمانی وارد قلعه **وان** شد .

شاه عباس امر کرد تا الله وردی خان باسی هزار سوار فارسی و کرمانی و عراقی باستقبال او برود و نگذارد بمردم آذربایجان تعرض شود .

این سپاه در ناحیه وان باسپاه عثمانی که آنرا رومی میگفتند وارد جنگ شد و سنان پاشا باپانزده هزار سرباز در حصار وان محصور گشت و چون کار براو تنگ شد با چند کشتی از راه دریاچه ارمن فرار کرد و برای جبران این شکست اردوی روم را احضار کرد .

شاه عباس نیز پس از آنکه اطلاع یافت تعداد سپاهیان رومی صدهزار نفر است امرای قزلباش را تحت فرماندهی الله وردیخان بیگلربیگی فارس که دراصابت رأی ، حسن تدبیر ، جلادت ، تهور ودلاوری مانند نداشت قرارداد .

سپاه روم درشش فرسنگی تبریز فرود آمد وارابه‌های توپ را بزنجیر بستند و تفنگچیان ینگی چری رادرپشت آنها قرارداده آماده جنگ شدند. کمی سپاه فارس، سنان پاشارا مغرورساخت وجمعی راازحصارارابه های توپ بیرون فرستاد تاجنگ را آغازکنند . درهمین وقت سپاه فارس وسواران قزلباش که در پشت جبهه پنهان بودند بانعره‌های الله‌الله برصف عثمانیها زدند ودراندك زمانی بقلب سپاه دشمن نفوذکردند و بسیاری ازامراو والیان بزرگ آنانرا باسارت گرفتند . در این جنگ بیش از نصف لشکرعثمانی نابود گردید .

بعدازاین فتح الله وردیخان مرخص شد وبفارس رفت اما توقفی نکرد و باسپاه

تازه نفس دیگر عازم فتح گنجه گردید . الله وردیخان تمام آن نواحی را یك یك گشود وتا آن زمان چنین فتوحات درخشانی طی مدت پنجسال نصیب هیچ سرداری نشده بود. درسال ۱۰۲۱ کوششهائی برای مصالحه ایران و عثمانی صورت گرفت، شاه عباس نیز ازمازندران باصفهان آمد. الله وردیخان باصفهان رفت تاازشاه استقبال کند ودرهمین دیدارشاه عباس آثارمرگ را برچهره سردار بزرگ خوددید. بیش ازچند روز نگذشت که سردار بیمار وبستری گردید. **حکیم سلمان جهرمی** آنچه مقدور بوددرمعالجه او کوشید امااین درمانها سودی نداشت ووفات یافت .

شاه عباس شخصاً جنازه اورامشایعت کرد وپس ازانجام تشریفات مذهبی جسداو را بااحترام تمام بمشهد فرستاد ودر آنجا درمقبره‌ای که برای او تهیه شده بود دفن گردید .

ازحوادث جالب آنکه چندروزپیش ازمرگ الله وردیخان معماری که برای بنای گنبد آرامگاهش بمشهد رفته بود بازگشت وخبراتمام آنرا بسرداررسانید .

میرزامعین‌الدین محمدشیرازی

امامقلی‌خان در زمان فرمانروائی خود در فارس **میرزامعین‌الدین محمد** فرزند **غیاث‌الدین‌علی‌شیرازی** را بوازرت بر گزید . پس از قتل امامقلی خان ، **معین‌الدین** بوازرت فارس باقی ماند ورتق وفتق‌اموررا بدست‌گرفت و امور حکومتی را هم اداره میکرد . وی‌از وزرای خیر ونیکنام وسلیم‌النفس بود. پس ازمرگ **شاه‌صفی** در سال ۱۰۵۲ وزارت وایالت فارس رابه پسرخود **میرزامحمدهادی** واگذاشت وخود به امور خیریه پرداخت.

امامقلیخان

درزمان فرمانفرمائی **الله وردیخان** درفارس پسرش **امام قلی‌خان** حاکم ایالت لارستان بود. پس ازمرگ الله‌وردیخان شاه‌عباس بمنزل اورفت و پس ازابراز عنایت نسبت ببازماندگان، حکومت فارس را به امامقلی‌خان واگذاشت و او را بلقب **بیگلر بیگی** ملقب ساخت.

درسال ۱۰۲۲ امام قلی‌خان دستورداد تا **مدرسه خان** شیراز را بنا نمایند. این مدرسه یکصد حجره فوقانی وتحتانی داشت که از نظر سبك معماری شبیه بمدرسه چهار باغ اصفهان است. درهمین مدرسه بودکه **ملاصدرای** معروف مدتها تدریس میکرد.

درسال ۱۰۲۴ که جنگ بین ایران وعثمانی دوباره برپاشد امام قلیخان مامور شد که سپاه فارس را بمحاصره **ایروان** ببرد. هنگامیکه طبق فرمان بجانب جناح شرقی ایروان در حرکت بود اطلاع یافت که ده هزاراسب واستروچندین قطارشتر باعده‌ای از سپاهیان عثمانی برای تهیه آنوقه به نخجوان رفته‌اند. امامقلی خان آنانرا تعقیب کرد وهنگامی به نخجوان رسیدکه سپاهیان مشغول خریدن وبارکردن آنوقه بودند. سپاه فارس حمله راآغاز نمود؛ درنتیجه ۱۵۰۰ نفرازسواران دشمن راکشتند وسه هزاراسب واستروشتر باباروآنوقه به غنیمت گرفتند.

این حادثه چنان سپاه عثمانی را ازحیث آذوقه درمضیقه انداخت که یکی از علل مهم شکست وعقب نشینی آنان ازایروان بود.

بپاداش این خدمت، شاه عباس حکومت قسمتی ازخوزستان فعلی راتاخرمشهر برحکومت فارس افزود.

درسال ۱۰۲۵ **خلیل پاشا** وزیراعظم وسردارعثمانی برای مصالحه باشصت هزار سوار بقصد تبریز حرکت کرد . شاه عباس فارس را تحت فرماندهی امام قلی خان وسپاه قزلباش راتحت فرماندهی **قرجغای خان** مأمورکردکه مراقب رومیها باشد. سردارعثمانی درنزدیکی تبریزخواست دستبردی بسپاهیان مراقب زند ولی آنان دفاع کرده دشمن راپراکنده ساخته پانزده هزارتن ازآنان رابقتل رسانیدند وجمعی هم باسارت گرفتند وهشتاد پرچم راکه نشانه هشتاد سرداراست بتصرف آوردند در آن هنگام مسئله نفوذ **پرتقال** درجزیره **هرمز** مورد توجه دولت **انگلیس** بود.

پرتقالیها ازسال۹۱۳ یعنی زمان **شاه اسمعیل** هرمز را تصرف کردند. مامورین انگلیس باهدایا بدربارایران آمده بعرض رسانیدندکه تصرف هرمز وراندن پرتقالیها ازآن حدود کارآسانی است . شاه عباس امام قلیخان را مأمور تصرف هرمز ساخت . سربازان فارس به بندرجرون (بندرعباس فعلی) آمده بر کشتیهای جنگی انگلیسی سوارشدند وپرتقالیهارا ازهرمزرانده اموالش راتصرف کردند.

پس ازمرگ شاه عباس، سلطنت **بشاه صفی** رسید واودست بکشتارویا کور کردن ومحبوس ساختن شاهزادگان صفوی وسرداران وبزرگان گشود. در سال ۱۰۴۳ برادر امام قلی‌خان موسوم به **داودخان** که حاکم قراباغ وایروان بودچندتن ازامرای قاجار را بقتل آورد . شاه صفی برآشفته فرمان احضار امام قلی خان را از فارس داد . وی باصفهان آمد ودرمعیت شاه بقزوین رفت. درآنجا نامه‌ای ازداودخان بشاه صفی نشان دادندکه درآن نوشته شده بود یکی ازپسران شاه عباس تحت سرپرستی امام قلی‌خان است‌که بزودی اورابسلطنت برخواهد داشت. شاه صفی بدون تحقیق دستورداد ابتدا سه پسرفرمانروای فارس رابقتل آورند سپس دوتن ازدامادهای امامقلی خان رامأمور کرد تاسراورابیاورند. همانشب مأموری نیزبفارس رفت تاسایرفرزندان امام قلی خان رابقتل آورند وبدین ترتیب این سرداربیگناه‌که آنهمه خود وپدرش در راه تحکیم سلطنت خاندان صفوی بجان‌کوشیدند جان سپرد.

خواجه شهاب الدین احمد شیرازی

پدرش **خواجه سیدی احمد** وزیر **شاهرخ میرزا** بود. **شهاب‌الدین احمد میرزا** در انواع علوم بحد کمال رسید. در انشاء وحسن خط وعلم سیاق نظیر نداشت. در زمان شاهرخ میرزا بسمرقند عزیمت کرد و درآنجا بوزارت **الغ بیگ میرزا** نائل آمد. چون سلطان ابوسعید میرزا در خراسان فرمانفرما شد خواجه احمد وزارت او یافت. عنایت وتربیت سلطان ابوسعید دربارهٔ اوچنان زیادت گرفت که وی درخدمت سلطان بغایت دلیر وگستاخ بودودر اموال دیوانی تصرفات نامقدر میکرد و باآنکه سلطان ابوسعید میرزا درتنبید، سختگیری بی‌اندازه داشت وبرتصرفات او هم آگاه بود بواسطه دانش و فضل خواجه دریغش میآمد که وی راضایع سازد وتنها بدعزل اواکتفا مینمود واین عزل ونصب چندبارتکرار شد. فرزندان **شهاب‌الدین** نیزدر دربارسلطان تقرب یافتندبعد از شهادت سلطان ابوسعید میرزا حسن بیگ شهاب الدین احمد را وزارت داد.

بعداز چندسال که برسراین کاربود بواسطه اتهامی که درتصرف اموال براووارد آمد بحکم **حسن بیگ** اورا معزول ودست راستش راقطع کردند مع‌الوصف تاریخی بنام سلطان ابوسعیدبادست چپش نگاشت. امانتوانست مجدداوزارت یابد.

خواجه احمد تاسال ۹۰۳ درقید حیات بوده‌است.

امام وردی بیک خلف بیگی

درسال ۱۰۷۲ **شاه سلیمان صفوی** ایالت وحکومت فارس را به **امام‌وردی‌بیک خلف‌بیگی** بخشید. این‌شخص نسبت به‌عمران‌وآبادی‌علاقه‌ای‌داشت وآثاری‌ازاو هنوز در شیراز پایداراست.

امام ویردی بیگ درسال۱۰۹۲ مسجد جامع شیرازراتعمیرکرد و تاریخ این تعمیر رابرسنگی چنین‌نقرکرده‌اند.

فروغ اختر همت امام ودیری بیگ — که اقتباس‌کندمهر از ضمیرش نور
بفهم ورای و فراست در انجمن قانون — بعقل ودانش‌وفرهنگ درجهان دستور
همان که بسته به معموری جهان‌همت — بهر اراده چو باشد زلطف حق منصور
ز فیض ساخته تا مسجد عتیق آباد — شده‌است ورد ملك ان سعیکم‌مشکور
بس‌این شرف که‌اگر ترککی‌ازآن‌یکبار — کند بسهو در ایام عمر خویش عبور
ز وی عبادت نا کرده میرسد بقبول — نگشته فایز ازآن فیض میشود مغفور
دلم‌چون‌غنچه‌نهان خواست‌سال‌تعمیرش — چوگل بخنده خردگفت بانشاط‌وسرور
بگو بیاری توفیق ذی الجلال ودود — اساس کعبه دین شد بسعی او معمور

وی همچنین **مدرسه امامیه** را در **محله‌سنگ‌سیاه** بنا نمود واملاکی هم وقف آن ساخت. این مدرسه ویران شده‌واکنون‌اثری از آن‌وموقوفاتش نیست.

بازارآقا که صحنهای **شاه‌چراغ** وسیدمیرمحمدرا بهم‌متصل‌میساخت‌جزوموقوفات این مدرسه بود.همچنین کاروانسرای امامیه که بعداً بکاروانسرای‌چراغعلیخان‌موسوم گردید ودرمحله بازارمرغ قرارداشت ازموقوفات‌این‌مدرسه‌است.

وفات امام ویردی بیك بسال۱۱۰۰ اتفاق‌افتاد .وی مدت ۱۸ سال ایالت فارس را عهده داربود ودراین مدت پیوسته با علماوسادات و ارباب کمال و ادب مصاحبت می‌کرد ودر امور خیر پیش قدم‌بود.

میرزاهادی‌فسائی‌وزیر

درسال ۱۱۸۲درشیراز متولد شد . پس‌ازکسب علوم متداوله در زمان پدرخود **میرزاجانی** حکومت چندین بلوك رابرعهده داشت.

پس‌ازآنکه پدرش درزندان مسموم‌شد **فتحعلی‌شاه** مناصب پدر را باو بخشید وبدون‌مشاوره از **میرزاهادی** کاری انجام‌نمیداد.

میرزاهادی اختیارعزل ونصب کلید حکام فارس رادر دست‌گرفت. ازآثاراودر فارس کاروانسرای مبارلو وکاروانسرای باجگاه است.

درشیراز نیز حمام میرزاهادی رادرمحله بازارمرغ بنانهاد.

محمدنبی خان وزیر

محمدنبی‌خان از بازرگانان شیراز بود که درزمان **فتحعلی‌شاه** میزیست . در سال ۱۲۱۵ **کراوغلی‌ملك‌التجار** قزوینی خواهر او را بزنی گرفت واز طرف دولت بسفارت هندوستان نائل‌گردید . ملك‌التجار قزوینی درهندوستان بضرب گلوله هندوئی کشته شد و فتحعلی شاه **محمدنبی‌خان** را درسال ۱۲۱۸ بسمت‌سفارت به بمبئی فرستاد . در سال ۱۳۲۱ ازهندوستان بتهران بازگشت‌ودر سال۱۱۲۳فتحعلی‌شاه **نصرالله خان قراگزلو** را ازوزارت فارس معزول داشته محمدنبی خان را بجای اوگماشت . مدت این وزارت کوتاه بود زیرا درآخرسال ۱۲۲۴ معزول گردید . **حاجی‌محمدحسین خان** صدراعظم اصفهانی که بامحمدنبی خان مخالف بود از تهران بشیراز آمد ویکصد وپنجاه هزار تومان ازمحمدنبی‌خان وبرادرش **محمدجعفرخان** حکمران بوشهر و دشتی و دشتستان گرفت .در این هنگام محمد نبی خان از هستی ساقط شده به آستانه سید میرمحمد پناه برد وپس از اندك زمانی وفات‌یافت وهمانجا مدفون‌گردید.

محمد نبی خان بسرودن شعرنیز علاقمند بود . در ایام سفارت «سفیر» تخلص مینمود وبعداز آن‌تخلص«فطرت» را برگزید ودرباره‌شعرگفته است.

شعر آنچنان بگوکه اگر خصم بشنود خود را ز آفرین نتواند نگاهداشت

احمدبن موسی بن جعفر

هنگامیکه **مأمون** درمرو حکومت میکردو **حضرت‌رضا** ولیعهدی او را برعهده داشت برادر بزرگتر آن حضرت ، **احمدبن‌موسی** و برادران وکسان باکسب اجازه از حضرت‌رضاوخلیفه عباسی ازراه جنوب بسوی‌مروحرکت‌کردند تاباولیعهد قلمرواسلامی دیداری تازه‌کنند. دربین راه گروه زیادی ازعلاقمندان‌بخاندان هاشمی بدانان‌ملحق شدند وبدین ترتیب تعداد شان بپانزده هزارنفر میرسید.

(هزار مزار) علت مسافرت را ملاقات‌ودیدار نمیشمارد و میگوید برای‌جنگ بامجوسان آمده بودند. الحاق عده‌کثیری‌باین‌کاروان مؤید اینست‌که هدف‌آنان تنها دیدار حضرت رضانبوده وشاید هدفهای سیاسی نیزمورد نظر بوده‌است . این حدس زمانی قوت میگیرد که وقتی کاروانیان از مرك حضرت رضا آگاه شدند جمع زیادی بزادگاه خودبازگشتند.

در هرحال ورودآنان مصادف بامرك حضرت رضا بود ومأمون که از این عده بیمناك بود دستور داد تاازورودشان بشیراز ممانعت نمایند وآنان‌را مراجعت دهند.

بنی هاشم پس‌ازمشورت تصمیم بمقاومت گرفتند وبدین ترتیب‌جنگ درگیرشد ودرهمان هنگام کدشکست برلشکر **قتلغ‌خان** افتاد جارچیان فریاد زدند اگر به پشتگرمی ولیعهد میجنگیداودرگذشته.

اطرافیان احمدبن موسی دلسرد ومرعوب شده پراکنده شدند واحمدبن‌موسی‌و برادران وکسان نزدیك یعنی اما مزادگان هریك بطرفی پراکنده شدند واحمدباتفاق **سید میرمحمدو سید علاءالدین‌حسین** مخفیانه بشیرازآمدند وهریك در خانه‌ای پنهان شدند.

پس از چندی جاسوسان حکومت ازمحل‌اختفای احمدبن موسی آگاهی یافتند وبرای‌دستگیریش بمحاصره‌خانه‌برخاستند. حضرت‌درحالی‌که‌زره پوشیده‌بودمیجنگید.

عمال‌حکومت بناچار دیوارخانه همسایه‌را سوراخ‌کرده ازپشت سرضربتی بسر سرش واردآوردند وخانه‌را هم‌برسرش خراب‌کردند. ازآن‌هنگام ازراه عنادآن‌خرابه رابجایگاه ریختن زباله تبدیل‌کردند.

درزمان اتابك ابوبکرسعدبن‌زنگی‌دستور داده‌شد زباله‌هارا ازوسط‌شهر بخارج منتقل نمایند ودر محل آن‌عمارتی بسازند. دراین‌حال بجسد **امیر احمدبن‌موسی** بر خوردند وازروی کتیبه انگشتری اوکه‌نوشته‌بود (**العزةلله احمد بن‌موسی**) پس‌ازچهار صدسال جسدش رایافتند وجریان را بعرض اتابك رسانیدند واو دستور داد برمدفنش بارگاهی بسازند. انجام این‌کار برعهده **امیر مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود بدر** وزیر اتابك قرار گرفت.

درباره احمدبن‌موسی نوشته‌اندکه هزارغلام‌را ازمال‌خودخریده‌وآزادکرده‌است. بعدازامیر مقرب ملکه تاشی خاتون مادرشاه شیخ ابواسحق قبه‌ای برروضه **شاه چراغ** بناکرد وچسبیده بدان نیز مدرسه‌ای برپاداشت واین بنادر سال ۷۵۰ بانجام‌رسید.

تاشی خاتون چند قریه منجمله قریه میمند فارس را برآستانه و مدرسه وقف فرمود. گنبد شاه‌چراغ درسال نهصد ونود واندازحادثه‌زلزله خراب‌شد وبدستورسلاطین صفوی اقدام بتعمیر آن‌گردید. اخیراً چهار مجلس نقاشی ازآن زمان برروی دیوار بدست آمد. این نقاشی‌ها هنگام تجدید تعمیر وکندن گچ‌ها، زیر ورقه‌ای ازگچ وآئینه‌ظاهر گردیدکه‌بهمان‌صورت‌حفظ گردیده است.

حسینعلی میرزاقاجار فرمانفرمای فارس نیز ازجمله کسانیست که روضه آن حضرت را تجدید عمارت کرد.

در تمام ادوار، پادشاهان نسبت بداحمدبن موسی تواضع واحترام خاصی داشته اند. ازاینرو هریك ازآنان آثاری درآنجا ازخود باقی میگذاشتند. فتحعلیشاه قاجار برای حرم، ضریح تازه‌ای از نقره خالص ساخت ومیرزا محمدحسین متخلص بعالی شیرازی که پدرش سابقا کلانتر فارس بوده اشعاری درماده تاریخ آن بشرح زیر سرود.

کلك عالی زد برای سال تاریخش رقم **مرقدسبط محمد** یافت این سیمین حجاب

اقدام اساسی برای احداث یك بارگاه باشکوه برای آن حضرت بدستور شاهنشاه آریامهر صورت گرفت. بدین معنی که گنبد قبلی بکلی برچیده شد وگنبد فعلی که نمودارهنر کاشی سازی وتزهیب ایرانی است احداث شدودرصحن و ایوان و محوطه میدان نیز تغییرات اساسی بعمل آمد.

سید میر محمد

برادر **احمد بن موسی** است که باتفاق برادر بشیراز آمد و در گوشه‌ای پنهان میزیست و بعبادت مشغول بود. قرآن می‌نوشت وازحق‌الکتابت آن امرارمعاش می‌نمود وبخرید وآزادکردن غلامان می‌پرداخت . مرگ اوباجل طبیعی بود وضریح فعلی را که ازنقره ساخته شده اویس میرزامعتمدالدوله ثانی‌فرزند فرهاد میرزاعم ناصرالدین شاه درسال ۱۲۲۶ وقف برروضه سیدمحمد نمود.

در سال ۹۲۳ خلیل سلطان ذوالقدر والی شاه اسمعیل صفوی در فارس عمارتی ساخت‌که مشتمل برگنبد ورواق وکریاس ومسجد وچندین حجره دوطبقه بود.

این خلیل سلطان مدت پانزده سال برفارس حکومت داشت و بعلت قصوری که درجنگ چالدران ازاوسرزده بود بمحکوم بمرگ شد.

اخیراًهنگام تعمیروتجدید ضریح‌سیدمیرمحمدصندوق عتیقه‌کوچك و نفیسی در داخل ضریح پیداشدکه مشخصات آن رافاضل دارجمند آقای **سیدمحمد تقی‌مصطفوی** درصفحات **۳۵۴** و **۳۵۵**کتاب **اقلیم‌پارس** چنین نوشته‌اند:

«درازای صندوق ۱٫۷۵ متروپهنای آن ۶۰ سانتیمتروبلندی آن ۷۵ سانتیمتر است. بدنه‌های چهار جانب صندوق از قطعات چوبهای منبت‌کاری شش‌گوش وسه‌گوش ترکیب یافته و برروی چوبهای شش گوش درود برچهارده معصوم و نام اولیاء متصوفه

بشرح مذکور در تذکرة الاولیاء شیخ عطار بطور برجسته مرقوم گردیده. مقداری از چوبهای شش گوش هم مشتمل بر نقوش برجسته گل و بوته اسلیمی است.

نام اولیای متصوفه که علاوه بر اسامی چهارده معصوم بر صندوق مزبور ذکر گردیده است بشرح زیر میباشد.

بر یك بدنه طولی صندوق:

بشر حافی- اویس قرنی- فضیل عیاض- ذوالنون مصری - سلیمان دارانی- داود طائی - محمد واسع - امام احمد حنبل - سری سقطی - شاه شجاع کرمانی - احمد خوارزمی - احمد خضرویه - احمد حرب - فتح موصلی - شیخ حاتم اصم - معروف کرخی- جنید بغدادی- امام شافعی - منصور عمار - حارث محاسبی - رابعه البادیه - ابوتراب نخشبی - ابراهیم ادهم - شفیق بلخی - حمدون قصار - عتبة الغلام بایزید بسطامی .

بر بدنه دیگر طولی صندوق:

سفیان توری - یك نام خوانده نشد - ام حازم مکی - محمد سماك - مالك دینار- یوسف بن حسین - ابوسعید خراز - عبدالله شاذل - عبدالله خبیق - محمد اسلم حبیب عجمی - ابوحفص حداد - عمرو بن عثمانی مکی - احمد بن عاصم انطاکی - سهل عبدالله تستری- یحیی معاذرازی.

برروی ده قطعه چوبهای بدنه اخیر کلمه **الله** و برروی یکی ازقطعات شش ضلعی هم نام **خاتم سلیمانی** بطور برجسته مرقوم گردیده است. دو بدنه کوچکتر صندوق یکی مشتمل بر صلواب کبیر بوده و دیگری منحصراً مزین به گل و بوته‌های اسلیمی است.

بر بالای چهار بدنهٔ صندوق حاشیه مشتمل بر آیة الکرسی بخط ثلث برجسته مرقوم گردیده است و بر بدنهٔ فوقانی صندوق جملهٔ **العظمة لله** در یك طرف نوشته شده

برحاشیه چهار طرف همان بدنه نیز آیه طولانی آخر سورهٔ بقره بخط ثلث بر جسته مرقوم رفته است.[۱]

طبق اظهار نظر استاد بزرگوار مصطفوی این صندوق متعلق به قرن هفتم هجری است و دانشمند ارجمند در باره نفاست و اهمیت آن چنین مینویسند « آثار هنری و جالب توجه قرن هفتم هجری بعلت عواقب فاجعه خانمانسوز مغول انگشت شمار میباشد » .

---

۱ - اقلیم پارس. چاپ تهران آذرماه ۱۳۴۳ تألیف استاد دانشمند آقای سید محمدتقی مصطفوی صفحات ۳۵۴ - ۳۵۵

سید دلاز الدین حسین

حسین بن موسی برادر **شاه‌چراغ** نیز با برادران دیگر بشیراز آمد و پنهان بود ولی بعداً بدست مأمورین حکومت کشته شد.

متأخرین نوشته‌اند جسدش را در زمان صفویه یافته‌اند و حال آنکه در کتب قرن هشتم از مدفن آن حضرت نام برده‌اند و شیراز نامه تصریح کرده است که (در محلت باغ قتلغ از محلات شیراز است و بدگنبد باغ اشتهار یافته چه در ایام سلطنت اتابک شخص مبارکش ظاهر گشت و بر سر او گنبدی ساخته بودند)

در **شدالازار** و **هزارمزار** نیز از آن بقعه بعنوان روضه‌ای قدیمی نام برده شده. از آثار دوران صفوی در حرم **سیدعلاءالدین حسین** تعمیری است که در زمان شاه اسمعیل صفوی صورت گرفته و هنوز قسمتی از کاشیهای معرق آن در موزه پارس شیراز موجود است. این امامزاده نیز دارای موقوفات زیادی است که اخیراً ضابطه صحیحی برای بهره‌برداری از آن ترتیب داده شده.

علی بن حمزه

علی بن حمزه در اثر فشار خلفای عباسی در سال ۲۲۰ هجری بحال فرار بشیراز آمد

ودرغاری‌که بعداً **باباکوهی** برای اعتکاف خود برگزیدپنهان شد . روزها هیزم فراهم میکرد وگاهی بدروازه **استخر** میآورد وازفروش‌آن‌آنوقه خریده برای خانواده خود بغارمیبرد.

روزی مأمورین خلیفه او را ازخالی‌که برصورت داشت شناختند وگردنش را زدند وآن سررا ببغداد فرستادند وجسدرادرمحل فعلی (بالای پل دروازه اصفهان)دفن کردند . **عضدالدوله‌دیلمی** برآن قبر بقعه‌ای ساخت ودخترسید شریف **زیدبن‌اسود**را نیز بزنی‌گرفت وچون زیدمرحوم شد او را درنزدیکی علی‌بن حمزه دفن‌کردندکه‌اکنون این مقبره درست درشیب جنوبی پل‌دروازه اصفهان درسمت غربی‌خیابان قرار گرفته. زیدبن اسودبدهشت واسطه نسبش بامام **حسن‌بن علی‌مرتضی** میرسد .

در ورودی بقعه شاه میرعلی بن حمزه اگرچه کهنه وفرسوده شده ولی از نظر کنده‌کاری‌نمونه‌ای ازذوق‌وهنرمردم‌شیرازاست. پس‌ازعبورازدهلیزدرمحلی‌کدواردصحن میشوند بـربالای درگاه، سنگ سرخ رنگی نصب شده که کتیبه بسیار زیبائی بخط **ابراهیم‌سلطان** فرزند **شاهرخ‌تیموری** برآن نقرگردیده است .

بقعه را خیابانی از هنرستان فعلی جـدا میکند . سابقاً محل ایـن هنرستان گورستان (جوان‌آباد) بوده.**رحیم خان** فرزند **کریمخان زند**که درسال ۱۱۹۱درگذشت دریکی از اطاقهای بنای هنرستان قرار دارد . درجوارآن‌گوریکی دیگرازفرزندان **کریمخان** که بسال ۱۱۸۵ فوت نموده واقع شده است .

درسال ۱۳۴۱ نویسنده مأموریت یافت تا از نزدیك درباره وضع بنای محلی موسوم بدامامزاده حمزه واقع دربوانات مطالعه نمایم . از آنجاکه این امامزاده پدر علی بن‌حمزه است قسمتی ازگزارش خود راکه طی‌نامه‌شماره۳۳۸۱ـ۹ر۱۲ر۴۱ باداره کل باستانشناسی ارسال شده نقل مینماید .

امامزاده حمزهکه از نظرگچ بری‌ها،معجرودرهای خاتم ومنبت‌کاری و اسلوب معماری طاق‌وگنبد درردیف ۳۰۵، ثبت آثارتاریخی شده یکی از اولادان امام موسی کاظم است که با گروه زیادی بایران آمد .

ورود این کاروان بایران مصادف بادرگذشت حضرت رضا و تعقیب آنان ازطرف حکام گردیدکه اولین برخورد وتصادم درخانه زنیان فارس واقع شد وازآنجا بنی‌هاشم باطراف و اکناف پراکنده شده هرکس برای حفظ جان خویش راه دیاری را در پیش گرفت . حمزه ظاهرا باتفاق‌خواهرش درمحلی که اکنون دهکده بزم در۲۲کیلو متری **سوریان (مرکزبوانات)** قراردارد مقتول یا درگذشته و مقبره خواهر وبرادر بفاصله دویست متری یکدیگرقرارگرفته .

آثارفعلی بنا

بنای کنونی اما مزاده عبارتست ازیك‌گنبد مدور بارتفاع تقریبی ۱۶ متر که سبك طاق مدورآن‌عیناً به قیصریه بازارلارشباهت دارد . دورتادوربدنه طاق درفواصل معین کتیبه‌های کوچکی ازخط‌کوفی تزیینی قرارگرفته. سه شاه نشین‌درجهات‌شمال، جنوب ومشرق واقع شده ودرب ورودی روبمغرب بازمیشود. محوطه امامزاده‌عبارتست ازفضای نسبتاً بزرگی که درختان چنارکهنسال حاکی ازآنست که لااقل از هفتصد سال پیش امامزاده مورد توجه مردم بوده است .

درب ورودی حیاط‌امامزاده نیزدرسمت باخترقراردارد که سردرآن فروریخته وتنها قسمت جزئی ازگچ بریهای‌آن باقی مانده است.این‌گچ بریهایکی‌از نفیس‌ترین آثارهنری قرن دهم هجری بشمار میرود . تناسب عجیب و خوش حالت اسلیمی‌ها با نقوش بدیع و زنده و صحنه‌های جاندار نزاع شیر وآهو علاوه براینکه حاکی از چربدستی هنرمندان‌است‌بوضعی‌خیال‌انگیزمبین هیجانات ومظاهرروحی‌مردم‌درسواحل کویرمی‌باشد .

درضلع دست راست ورودی اشعاری برقطعه‌سنگی منقور است که نصب آن بدستور **میرزا محمد حسین** وزیرصورت‌گرفته وتاریخ آن معادل‌بامجموع‌حروف‌ابجدی این مصرع (بحمدالله دعای خیرحاصل) یعنی سنه ۱۰۷۴ میباشد .

درب امامزاده‌نیزقدیمی است ودرقسمت بالائی آن‌آیتی‌ازقرآن‌بصورت برجسته

نقرگردیده . محوطه‌ای که درب ورودی بدان منتهی می‌شود و بوسیله درب دیگری‌از حرم جداشده عبارت ازطاقی است‌که دارای اشکال هندسی است وگچ بریهای بسیار زیبائی ازسقف آن فروریخته وقسمتی نیززیرگچ کاریهای بعدی پنهان مانده. در ضلع دست راست درب دو لنگدای خاتم کاری اطاقی است که آنهم ازآثار دوران صفوی است . دروسط درب نوشته شده (عمل استاد **علی بمان** نجار۹۹۳) و دور تا دورقسمت بالائی چهارچوب باخط ثلث زیبائی اسامی دوازده امام‌کنده‌کاری شده. معجرچوبی‌از سه طرف منقش بدکنده کاریهای برجسته می‌باشد که بدستورشاه عباس بزرگ (۹۹۴-۱۰۳۸) تهیه شده. برروی درب معجر باخط ثلث نوشته شده(کتبة الفقیر بماند علی فی السنه الف وسبع) .

درضلع دیگرمعجراشعاری حاکی ازاینکه بدستور شاه عباس‌اول معجر تهیه‌شده نقرمیباشد وماده تاریخ تهیه آن هم‌که درسنه ۱۰۰۷ می‌باشد چنین سروده شده .

چوفیض‌لم یزلی‌است این، تونیز تاریخش
اگر طلب کنی از (فیض لم یزل) دریاب

درریوارغربی نیزگچ بری زیباوخوش خطی دیده می‌شودکه نام‌استاد کار آنرا چنین نقش نموده (عمل استاد شمس الدین عبدالحسین اصفهانی بنا) .

گچ بری جرزهای یکی ازشاه نشین‌های داخل حرم نیزمؤیداینست که قبل از پادشاهی شاه عباس کبیرگچ بریهاتهیه شده وبیت زیرتاریخ آنرااعلام می‌دارد .

باهتمام همام الا نام گشت تمام بسال نهصد وپنجاه وسه بفتح وظفر

بی‌بی دختران

ام عبدالله مشهور به **دختران** که اکنون آنرا **بی‌بی‌دختران** گویند از بانوان فاضل وازاولاد فاطمه دختر پیغمبر است . اکنون قسمتی ازفضای وسیع بقعه راکه مدتها بصورت خرابه‌ای بودبدبستانی تبدیل کرده‌اند .

زنی شوهردارکه مرتکب زناشده بودپس ازتوبه ازقاضی شرع خواست تا او را سنگسارنمایند . آن زن رادرکنار مزارام عبدالله دفن نمودند و از آن هنگام مردم شیرازنسبت بدان بقعه بیشترروی‌آوردند .

همسر **امیرمبارزالدین محمد** موسس سلسله‌آل مظفرموسوم‌بدقتلغ **خان مخدومشاه** که دخترسلطان **قطب الدین‌شاه‌جهان** بن سلطان سیورغتمش قراختائی بوددستورداد تا گنبد ومدرسه‌ای درآنجا بسازند .

این گنبد ومدرسه‌درزلزله‌های‌شیرازویران‌گردید ونیکوکاران‌شیرازفقط بتعمیر بقعه همت میگماشتند وسالهازمین وسیعی که قبلامدرسه بوده بلا استفاده بود تا اینکه چندسال پیش قسمتی ازآن مورد استفاده قرارگرفت .

محل بی‌بی دختران را سابقا **دروازه بیضا** میگفتند .

پیر بناب

سیدمحمدمعروف بدشیخ **اقطع** درچندکیلومتری جنوب غربی‌سیرازمدفون‌است. درآنجا مغاره‌ای دردامنه‌کوهی قرار دارد که ازنزدیکی آن چشمه آب گـوارائی از زیرکوه میجوشد شیخ درایام زندگانی درآن مغاره معتکف بوده وپس از مـرگ نیز همانجابخاك سپرده شد . بهمین علت اورا مردم شیراز « **پیربن‌آب** » گویند .

سید محمد دستش دچار بیماری سختی شد که آنـرا قطع کردند و همیشه می‌گفت «خرسندم که‌دستم راقطع‌کرده‌اند زیرا وقتی‌گناهی‌کرد. ازآنجا که درویشی گوشه نشین بود شرح حالش بیش ازاین معلوم نیست اکنون مدفن او زیارتگاه‌مردم شیراز است که دروقت درماندگی بمزارش تمسك میجویند .

شیخ شهریار

درسه‌کیلومتری جنوب شرقی شیرازبقعه کوچکی قرار داردکه درآن‌دوسنگ قبردیده می‌شود . برروی یکی ازآنها نوشته شده «صاحب النفس القدسیة والمقامات العالیه **شهریارین احمد بن علی** الفسائی» وتاریخ فوتش هم‌سنه **۶۱۶ هجری** است . برلوح دیگرنوشته «الشیخ الصالح العابدالسالك **جمال الدین حسین**» تاریخ فـوت او

نیز همان سال ۸۱۶ هجری است. آن بقعه وسنگها را در سال ۱۰۹۳ هجری مرمت کرده اند.

تخت ضرابی

در کوه چهل مقام ، درست بالای تکیه هفت تنان عمارت کوچکی بنام تخت ضرابی مشتمل برچند اتاق وایوانی جلو آن قرار دارد. درگوشه‌ای از آن هم آب انباری احداث شده که از آب باران پر می‌شود. این محل را مردم مقدس می‌دانند و با آنجا میروند ونماز می‌خوانند وضمناً روزخود را می‌گذرانند.

این بنا را قاضی القضات فارس رکن الدین یحیی بن اسمعیل بن نیکروز در قرن هفتم درشعبان سال ۶۶۹ هجری برای استراحت وسکونت دوستان مسلمان برپاساخت.

شرح حال **رکن الدین یحیی بن اسمعیل بن نیکروز** را درصفحات ۹۶ و ۱۹۷ همین کتاب درزمره خاندان **فالی شیرازی** آورده‌ایم .

کتبی که در تألیف این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است

۱ـ قرآن مجید

۲ـ تاریخ یعقوبی

۳ـ فارسنامه ابن بلخی که درعصر سلطنت سلطان محمدبن ملکشاه در بین سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ تألیف شده.

۴ـ تاریخ سیستان بتصحیح محمدتقی بهار (ملك الشعراء)

۵ـ روضة الصفا تألیف محمدبن خاوندشاه بن محمود معروف بهمیرخواند

۶ـ معجم البلدان تألیف یاقوت حموی

۷ـ مواهب الهی تألیف معین الدین بن جلال الدین محمد یزدی بهتصحیح سعید نفیسی

۸ـ تاریخ جدید یزد تألیف احمدبن حسین بن علی کاتب

۹ـ تاریخ آل مظفر تألیف محمود کتبی بتصحیح عبدالحسین نوائی

۱۰ـ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تالیف غیاث الدین همام الدین محمد معروف به خواندمیر

۱۱ـ تاریخ جهان آرا تألیف قاضی احمدبن محمد غفاری

۱۲ـ تاریخ یزد تألیف جعفر بن محمدبن حسن جعفری

۱۳ـ شیرازنامه تألیف فخرالدین ابوالعباس احمدبن ابی الخیرزرکوب شیرازی

۱۴ـ تاریخ وصاف تألیف شهاب الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی معروف بهوصاف الحضره

۱۵ـ فارسنامه ناصری تألیف حاجی میرزاحسن شیرازی فسائی

۱۶ـ آثارعجم تألیف سید محمدنصیر فرصت حسنی شیرازی

۱۷ـ شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار تالیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی
۱۸ـ هزارمزار ترجمه کتاب شدالازار توسط عیسی جنید
۱۹ـ آثارالوزراء تالیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی
۲۰ـ شیراز اثرج. آربری ترجمه منوچهر کاشف
۲۱ـ تاریخ عصر حافظ تألیف دکتر قاسم غنی
۲۲ـ دانشمندان وسخن سرایان فارس تألیف محمدحسین رکن زاده آدمیت
۲۳ـ دارالعلم شیراز تألیف صدرالدین محلاتی
۲۴ـ تاریخ علوم عقلی تألیف دکتر ذبیح الله صفا
۲۵ـ تاریخ ایران تألیف سر پرسی سایکس ترجمه فخرداعی گیلانی
۲۶ـ تحفه سامی تألیف سام میرزا
۲۷ـ شبهای پیشاور گفتار سلطان الواعظین
۲۸ـ تاریخ بیهقی تألیف خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی
۲۹ـ تاریخ ادبی ایران تالیف ادوارد براون جلد اول ترجمهٔ علی پاشاصالح
۳۰ـ تاریخ آل جلایر تألیف شیرین بیانی
۳۱ـ علم کلام تألیف دکتر سیداحمد صفائی
۳۲ـ تاریخ فرق اسلامی تالیف محمد زنجانی
۳۳ـ پرتو اسلام (سه جلد) ترجمهٔ عباس خلیلی
۳۴ـ دوفیلسوف شرق وغرب تألیف استاد حسینعلی راشد
۳۵ـ تاریخ مذاهب اسلام تألیف ابومنصور عبدالقاهر بغدادی ترجمه محمدجواد مشکور
۳۶ـ کشف المحجوب هجویری
۳۷ـ ادوارفقه تألیف محمود شهابی خراسانی
۳۸ـ دستورالوزراء تألیف غیاث الدین بن همام الدین ملقب به خواندمیر
۳۹ـ معجم البلدان تألیف شهاب الدین عبدالله معروف به یاقوت حموی
۴۰ـ اراضی خلافت شرقی تألیف لسترنج ترجمه محمود عرفان

۴۱ـ علم کلام جدید تألیف علامه شبلی نعمانی
۴۲ـ مجمع الفصحا تألیف رضاقلی خان هدایت
۴۳ـ دیوان اشعار خواجوی کرمانی بتصحیح احمد سهیلی خوانساری
۶۷ـ الفهرست تألیف ابن ندیم ترجمه رضا تجدد
۴۴ـ زندگی شاه عباس (چهار جلد) تالیف استاد نصرالله فلسفی
۴۵ـ اسرارالتوحید تألیف محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی
۴۶ـ تاریخ گیتی گشا تألیف میرزا صادق بتصحیح سعید نفیسی
۴۷ـ نفحات الانس تألیف جامی
۴۸ـ نظام التواریخ تألیف قاضی ناصرالدین بیضاوی
۴۹ـ ریحانة الادب تألیف محمدعلی تبریزی
۵۰ـ ملل و نحل شهرستانی
۵۱ـ نامه دانشوران
۵۲ـ عبهر العاشقین شیخ روزبهان
۵۳ـ شیراز تألیف علی سامی
۵۴ـ مجالس المؤمنین
۵۵ـ اقلیم پارس تألیف سیدمحمد تقی مصطفوی
۵۶ـ الواح گلی تخت جمشید تألیف سیدمحمدتقی مصطفوی ضمیمه مجلد اول گزارشهای باستانشناسی
۵۷ـ تاریخ طبری تألیف محمدبن جریر طبری بتصحیح سعید نفیسی
۵۸ـ سبک شناسی (سه جلد) محمدتقی بهار (ملک الشعراء)
۵۹ـ اخبارالطوال تألیف دینوری
۶۰ـ مروج الذهب تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی
۶۱ـ الکامل تألیف ابن اثیر
۶۲ـ تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته ترجمه رضازاده شفق

۶۳ـ معجم‌الادباء
۶۴ـ ازسعدی تاجامی تألیف‌ادواردبراون ترجمه‌علی‌اصغر حکمت شیرازی
۶۵ـ فردوس‌المرشدیه
۶۶ـ مقدمه‌کلیله ودمنه بقلم عبدالعظیم قریب
۶۸ـ معجم‌البلدان‌تألیف‌یاقوت
۶۹ـ المسالك‌والممالك تألیف‌ابوالقاسم عبیداله‌بن عبداله‌بن احمدبن‌خردادبه
۷۰ـ اخبارالحکماءتألیف‌القفطی
۷۱ـ بستان‌السیاحة تعلیم‌زین‌العابدین‌شیروانی
۷۲ـ درةالتاج مولانا قطب‌الدین محمودبن مسعودبن شیرازی
۷۳ـ تجارب‌السلف تألیف هندوشاه‌بن سنجر
۷۴ـ ازفردوسی تاسعدی تألیف ادوارد براون ترجمه فتح‌اله مجتبائی
۷۵ـ منتخب‌التواریخ‌تألیف‌معین‌الدین نطنزی
۷۶ـ راهنمای‌آثار تاریخی شیراز تألیف‌بهمن‌کریمی

فهرست اعلام معنوی

الف

آئین‌نامه (کتاب) ۱۰۴
آئین اسکندری (کتاب) ۳۲۳
آباده ۲۹
آثارالعجم (کتاب) ۲۸۹-۱۷۳
آثارالوزراء (کتاب) ۴۳۰
آذربایجان ۱۵
آداب‌الکبیر (کتاب) ۱۰۴
آزادخان افغان ۳۵
آزاد (سیف) ۱۷۲
آشفته شیرازی (حاجی‌کاظم) ۳۵۵
آقاباخان ۱۹۶-۱۹۷
آق قویونلو ۱۵
آقاهاشم ذهبی۳۷۲
آهوچر (صحرا) ۲۴
آقامحمدخان قاجار ۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-
۴۴-۴۵-۴۶
آلب‌ارسلان سلغری ۳۸۴
آل سامان ۸۰
آل مظفر ۱۲
آبابوطیقا (کتاب) ۱۰۲
اباضیه۵۹
ابیات الاعراب (کتاب) ۱۱۵
الابدوالمأبود (کتاب) ۱۳۰
الابتداء والانتهاء (کتاب) ۱۷۸
ابش‌خاتون۱۱-۱۲-۱۰۹-۱۸۱-۳۸۹-۳۹۰
۳۹۱-۳۹۲-۳۹۶
ابراهیم‌بن علی شیرازی (ابواسحق) ۲۲۷
ابراهیم‌بن ادهم ۷۵-۱۱۶-۴۸۱
ابراهیم‌بن شهریاربن مهریارکازرونی معروف
به‌شیخ مرشد (ابواسحق) ۱۰۰-۱۴۴-۱۸۲-
۱۹۲-۲۲۰
ابراهیم سلطان ۱۳
ابراهیم‌خان ذوالقدر ۱۹
ابراهیم‌خان میرزا پسرشاهرخ ۲۰
ابراهیم‌خان پسرنادر ۳۱-۳۳
ابراهیم‌کلانتر (حاجی) ۴۲-۴۳-۴۶-۴۷
ابراهیم‌بن سیارنظام ۸۱
ابراهیم داود طائی ۱۵۱
ابراهیم مجذوب (شیخ) ۲۶۰
ابراهیم‌بن بعلبکی (جمال‌الدین ابراهیم بن
ابی‌البرکات) ۲۶۱
ابراهیم مجتهد (حاج میرزا) ۳۴۳
ابرقو ۱۹
ابن‌ابی مریم شیرازی ۲۱۹
ابن اثیر ۲۵۱

ابن ماجه ۲۷۲
ابن سال بـه (ابوالحسین بن محمدبن جعفر بیضاوی) ۱۸۲-۱۸۳
ابن بطوطه ۱۹۸
ابن ابی الحدید ۱۵۹
ابن عطـا (ابوالقاسم العباس احمدبن محمدبن سهل آدمی) ۱۳۲-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۷
ابن جنی ۱۱۴-۱۱۵
ابن عیسی ۱۱۹
ابن نصرقشوری ۱۲۶
ابن سعدان -۱۵۴-۱۵۶ - ۲۴۰
ابن العربی ۸۵
ابن مقفع ۷۰ - ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵ - ۴۲۹-۴۳۰
ابن دیصان ۷۰
ابن ابی العوجاء ۷۰
ابن خلکان ۷۰
ابن ندیم ۷۴-۱۱۲-۱۲۲-۱۲۵
ابن سینا ۷۹-۸۹
ابن خلدون ۴۹
ابن جریح ۵۲
ابن مبارك ۵۳
ابن حجر ۵۴
ابن عباس ۶۲-۶۳-۶۵
ابن جوزی ۶۵-۱۲۸
ابن رفاعـی (احمدبن علی بن احمد) ۱۸۸ - ۲۰۵
ابن فرات ۹
ابوسعید (سلطان) ۳۹۳-۴۹۴-۳۹۵-۳۹۶- ۴۰۰-۴۵۰-۴۵۲-۴۵۳-۴۶۰
ابوالقاسم قاری (سید) ۳۳۸
ابوالقاسم شریفی حسینی (میرزا) ۳۷۲
ابونصرلالا ۳۸۰
ابوبکر حوایجی (فخرالدین) ۲۴۱
ابوالعباس بن شریح (بازاشهب) ۱۶۶
ابو دالجار دیلمی ۱۷۵-۱۸۵-۴۳۳
ابوالعلاء معری ۱۷۷
ابوماهر شیرازی ۱۷۹
ابومسلم فارسی ۱۸۰-۱۸۱
ابوالحسین شیروانی (شیخ) ۱۸۳
ابونصر بن عمران ۱۸۵
ابوالسعودبن شبل بغدادی ۱۸۹
ابرمدین ۱۸۹
ابوموسی مدینی ۲۰۳
ابونصرسرائی ۲۰۶
ابواسحق شیرازی معروف به شیخ اطعمه (جمال الدین) ۲۸۸
ابواسحق ابراهیم (شیخ جمال الدین) ۱۵۲
ابوبکر تیبادی (زین الدین) ۳۰۵
ابوالفضل بن عمید ۱۵۶
ابوالفتح بن ابوالفضل عمید ۱۵۶- ۱۵۸
ابوالحسن صابی ۱۵۶
ابوطالب علوی ۱۵۹
ابوزرعه اردبیلی ۱۶۳- ۱۸۱-۱۹۴-۲۱۴- ۲۳۳
ابوبکرخفری ۱۶۶
ابوبکربن عبداله معروف به بدل (فخرالدین) ۲۵۰
ابوالقاسم بن حسن بن حسین خفری ۱۶۶
ابوالحسن بن هند ۱۴۱
ابوتراب بدخشی ۱۵۱
ابوالحسن مؤید طوسی (رضی الدین) ۲۵۰
ابوحامد (امام ناصرالدین ابوحامد) ۲۶۹
ابوحیان توحیدی شیرازی ۱۴۹ - ۱۵۳ - ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹- ۱۸۲
ابوحفص حداد ۱۱۷-۱۱۸-۴۸۱

ابومزحم شیرازی ۱۱۸
ابونصر سراج ۸۵
ابوالحسن دراج ۸۷
ابوسائب ۹۴-۲۰۳
ابونصر فارابی ۸۹
ابوسعید بن الهیثم (شیخ) ۹۷-۹۸-۹۹
ابوالهذیل علاف ۷۰-۷۵
ابواسحق بن ابولیلی ۷۵
ابومیمونه ۷۸
ابوهریره ۷۸
ابوالفتح خان زند ۳۳-۳۷-۳۸-۴۲۷
ابوالمحمد اینجو (میرزا) ۲۰
ابوطالب کلانتر (میرزا) ۲۴-۲۵-۳۱
ابوالحسن شیرازی (میرزا) ۳۰-۳۱-۳۴-۳۵

ابوتراب نوه شاه سلطان حسین ۳۳
ابوبکر (خلیفه) ۶-۶۶
ابوبکر بن سعد بن زنگی ۱۲-۱۱۰-۱۹۰-
۳۸۶-۳۸۷-۴۴۰
ابوطالب میرزا ۱۹
ابوالحسین بن ابی الخیر کازرونی (خواجه امین
الدین) ۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹
ابوتراب نخشبی ۴۸۱
ابوسعید خراز ۴۸۱
ابویزید مظفری (سلطان) ۴۱۸
ابوالولی انجوی (امیر) ۳۴۰
ابوالقاسم خوشنویس انجوی (میرزا) ۳۴۰
ابومسلم خراسانی ۱۰۳
ابوطالب شیرازی (تاج الدین) ۴۳۸
ابوالمحمد اینجو (میر) ۴۶۷
ابوالوفا (سید) ۳۱۴
ابوالنجیب درگزینی (شمس الدین) ۲۳۷
ابوالخیر بن مصلح کازرونی (کمال الدین) ۲۴۴
ابوحنیفه ۵۲-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۱۹۲
ابوالمفاخر مسعود بن بدر (امیر مقرب الدین)
۴۴۰-۴۴۱-۴۷۷
ابوعلی کیخسرو بن ابوکالنجار دیلمی (امیر) ۹
ابی الفتوح عجلی ۲۱۵
ابی الخیر میهنی (شیخ ابوسعید) ۱۶۰-۱۶۱-
۱۸۰-۱۹۲-۲۶۳
ابی بن کعب ۶۷
احرث بن سیما ۲۶۸
الاحرف المحدثة والارلیة والاسماء الکلیة
(کتاب) ۱۳۰
احوبة ایرادات علی کتاب المحصول الامام
(کتاب) ۲۳۲
الاحادیث الضعیفه ۲۹۹
احاسن اللطایف فی محاسن الطایف ۲۹۹
احمدبن حنبل ۵۶-۶۶-۴۸۱
احمد خوارزمی ۴۸۱
احمد خضرویه ۴۸۱
احمدبن عاصم انطاکی ۴۸۱
احمدبن عبدالصمد شیرازی (ابونصر) ۴۳۴-۵۳۵
احمد نظام الدین (سید) ۱۴
احمدبن زید حلوانی ۷۵
احمدبن حسین (شیخ اتابك) ۱۱۰-۱۶۴-
۲۵۳
احمدبن یحیی شیرازی (ابوالعباس) ۱۳۱
احمدسلمه (ابوبکر) ۱۴۵
احمدبن محمود آزاده (شیخ تاج الدین) ۱۹۳
احمد شیرازی (خواجه شهاب الدین) ۴۷۳
احمدبن محمد مسکویه ۱۲۶-۱۵۶
احمدبن محمد نهاوندی (ابوالعباس) ۱۶۲
احمدبن عبدالرحیم المقدسیه ۲۶۲

احمدبن علی‌حریضی(شیخ‌ابوعبداله) ۲۰۶
احمدخالدی (خواجه صدرالدین) ۴۴۷
احمدبن عبداله معروف به مما ۱۹۳-۱۹۴
احمدبن عبدالکریم (شیخ) ۲۲۰
احمدبن حسن‌میمندی (خواجه) ۴۳۴-۴۳۵
احمدبن یوسف الیاس ۲۲۶
احمدبن‌اویس جلایری (سلطان) ۳۰۵
احمد مظفری (سلطان) ۴۱۷-۴۲۱
احوال صحابه وتابعین ۳۱۲
اخلاق منصوری (کتاب) ۳۱۰
اختیارات مظفری (کتاب) ۲۴۵
اختلاف الصحابه والتابعین (کتاب) ۱۸۳
اختلاف الناس فی‌الروح (کتاب) ۱۳۵
اخفش (ابوالخطاب عبدالحمیدبن عبدالمجید) ۱۱۲
اخبارالحکماء (کتاب) ۱۰۲
ادالة الحق‌علی‌الباطل ۲۶۸
الادب والانشاء فی‌الصداقة والصدیق (کتاب) ۱۵۵
ادب‌الصغیر (کتاب) ۱۰۴
الاربعین عن‌الشیوخ الاربعین (کتاب) ۲۱۲
اربعین الموالی (کتاب) ۲۱۴
الاربعین معروف به دارالسلام فی‌مدارالاسلام (کتاب) ۲۱۶
الارفاد فی‌شرح الارشاد (کتاب) ۲۱۹
ارسلان بساسیری ۱۷۵-۱۷۶
ارسطرخس‌یونانی ۷۹
ارشمیدس ۷۹
ارجوزة فی‌شرح حدیث امیرالمؤمنین نافساد العامة من‌الخاصة والخاصه خمسه . . . ۳۶۷
ارجوزة فی‌الصرف ۳۶۷
ارجوزة فی‌العوامل‌النحویه ۳۶۷
ارجوزة فی‌الاصولین والموازین‌الشرعیة ۳۶۷
ارسطو ۷۹-۸۹-۹۰-۱۰۲-۳۲۵
اردکان ۳۶
ارسنجان ۲۸
ارجان ۵-۱۳۴-۱۷۰
ازبك ۱۴-۱۷-۱۹-۲۷-۲۹
از سعدی تاجامی ۳۰۷
اسمعیل دوم(شاه)۱۸-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴
اسکندربن تیمور ۱۳
اسمعیل سوم(شاه) ۴۲۷
اسمعیل صفوی (شاه) ۱۵-۱۶-۱۷-۳۲۱-۳۳۲
اسمعیل(میرزا) پسرمیرسیدشریف حسنی‌حسینی شیرازی ۱۷
اسلام ۶-۴۹-۵۲-۶۷-۷۰-۷۱-۷۳-۱۰۳-۱۷۰
اسدبن‌الفرات‌نیشابوری ۶۳
اسعدبن‌مظفر(شیخ‌سعدالدین) ۲۱۳
اسمعیل‌بن عبداله‌بن قسطنطین ۷۶
اسمعیلیه ۸۰-۱۷۲-۱۷۴
استخری(ابوسعید) ۱۰۸
اسحق‌کوکبی ۱۰۹
الاستذکار(کتاب) ۱۳۵
اسامی‌المشایخ ۱۳۵
استدراج والاندراج ۱۳۵
استخر (شهر) ۵-۶-۷-۹-۹۳-۹۵-۱۰۸
اسحق‌بن یحیی فالی (مولانا روح‌الدین)۱۹۸
اسرارالتنزیل (کتاب) ۲۰۰
اسمعیل‌بن جعفربن صادق ۱۷۳
اسرارالنکاح (کتاب) ۲۳۶
اسمعیل بن‌مظفر (شیخ طهیرالدین)۲۱۷
اسمعیل جبروتی (شیخ) ۲۹۹
الاسعاد بالاصعاد الی درجة لاجتهاد (کتاب)

۲۹۹
اسمارالسراج فی‌اسماع‌النکاح ۲۹۹
اسرارالشهود (کتاب) ۳۱۶
اسفار(کتاب) ۳۲۷
اسرارالایات (کتاب) ۳۲۷
اسودبن یزید نخعی ۶۰
اشکال‌المیزان ۲۷۳
الاشارات‌الالهیه (کتاب)۱۵۵
اشاعره ۵۷-۸۰
اشعری (ابوالحسن) ۱۳۳
اشرف افغان ۴۲۳-۲-۲۵
اشرف اسمعیل(ملك) ۲۹۸
اشکانی ۴
اصفهان ۱۱-۱۳-۱۴-۱۶-۲۲- ۲۳- ۲۸-
۳۱-۳۳-۳۵-۳۶-۳۷-۴۳۷-۴۷۰
اصطهبانات ۳۱-۴۵
اصمعی ۱۱۲
الاصول والفروع (کتاب) ۱۳۰
اضاءة الشمس فی‌النهی من‌اضاعة الصلوات
الخمس (کتاب) ۲۰۰
الاطراف (کتاب) ۲۵۶
اعراب القرآن (کتاب) ۱۱۵
الاعجوبة (کتاب) ۲۸۶
اعمش ۷۵-۷۷
اغراض‌کتاب ما بعدالطبیعه (کتاب)۸۹
الاغفال‌فی مااغفله الرحاج فی‌المعانی ۱۱۵
الاغاثة (کتاب) ۱۳۵
الاغراب فی‌الاعراب (کتاب) ۱۹۹
الاغذیة والاشربة (کتاب) ۲۲۶
اغالیط صاحب قاموس (کتاب) ۳۱۲
افلاطون ۹۰
افسانه (کتاب) ۳۵۸
افغان ۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۷-۲۸-۲۹
الاقتصاد (کتاب) ۱۳۵
اقلیم پارس (کتاب) ۴۸۰-۴۸۲
التاخوتیمور ۳۸۹-۴۴۱
الف‌المقطوع‌والف‌المألوف‌یا(خزاین‌الخیرات)
(کتاب) ۱۳۰
الله اکبر(تنگ) ۴-۱۴۲-۲۹۷-۳۰۱
الغ بیگ (میرزا) ۱۴
الیاس بیگ ذوالقدر ۱۶
التونتاش ۴۳۴
الجایتو (سلطان) ۲۱۷-۲۳۳-۲۴۲
الله وردی‌خان ۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱
امامقلی‌خان ۲۰-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲
امام وردی بیگ خلف بیگی۲۲-۴۷۴-۴۷۵
امین‌الدوله کازرونی ۱۱-۳۸۵
امامقلی‌خان شاملو ۲۳
امین فرزندهارون الرشید ۷۷-۱۰۲
ام عبداله ۸۸
ام کلثوم ۱۹۰
ام حازم مکی ۴۸۱
الامثال والابواب (کتاب) ۱۳۰
امام‌الدین داود (خواجه) ۲۶۶
ام محمد ۱۴۰-۱۴۱
الامتاع والمؤانسه (کتاب) ۱۵۴
ام‌کلثوم و شیرویه (گورستان) ۱۶۴-۱۸۷-
۲۱۳-۲۱۸-۳۸۱
امام‌الدین عبدالرحمن (مولانا) ۲۰۰
المجسطی ۲۰۸
امیرسید ابراهیم (شرف‌الدین) ۳۸۹
مبارزالدین محمد (امیر) ۲۹۲-۳۰۱-۳۰۲
۳۰۳-۳۰۴-۳۹۷-۳۹۹-۴۰۲-۳۹۸
۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۵۴-۴۸۷
انوارالولایة (کتاب) ۳۶۷
انجوی شیرازی (حسن) ۳۴۰

انوارتجلی (کتاب) ۳۲۳
انوارالربیع ۳۱۲
انوارالنفیث فی‌اسماءالمیث(کتاب)
انیس القلوب ۲۱۲
الانوارفی کشف الاسرار ۲۲۲
انکیاتو ۱۲-۲۲۹-۳۹۰
انجیل ۶۷
انصار ۶۶
اولجایتو (سلطان محمدخدابنده) ۲۳۳-۲۴۲
۴۵۰
اویس قرنی ۱۵۱-۴۸۱
اوغلی سلطان ۱۷
الاولیات (کتاب) ۱۱۵
اویس پسرشاه‌شجاع (سلطان ۶۱۴
اویس ایلکانی (سلطان) ۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-
۴۱۵-۴۱۶
اهلی شیرازی ۳۲۸-۳۲۹-۳۷۵
اهواز ۱۱۸-۱۲۷
ایران ۱۷-۱۸-۲۱-۲۵-۲۸-۳۲-۷۰-۸۲
۹۵-۱۷۸
اینجو ۱۲-۳۹۵
ایناق خان زند ۲۳
ایمانی بیگ ۲۲
ایضاح (کتاب) ۱۱۴-۱۱۵-۱۷۸
ایجاز المختصرلابن‌الحاجب ۲۹۳
ایمان (کتاب) ۳۱۱

ب

بازابزرگ ۲۰۱
باغ‌نظر ۱۴۸-۱۴۹
بال‌رود (محله) ۱۶۶
بازاشهب‌رجوع شودبه ابوالعباس بن شریح
باغ‌نو(گورستان)۹۶-۱۰۷-۱۶۳-۱۶۶-۱۶۸
۱۹۳-۲۰۹-۲۲۶
بابر (امیر) ۱۴
بازارمرغ (محله) ۲۱
باحکاه ۳۴-۴۴
باغ دلگشا ۳-۳۷
باغ‌تخت ۱۰-۴۴۳
بایقرا (امیرزاده)۱۳-۴۵۲
بایزیدبسطامی ۸۴-۸۵-۴۸۱
باری ارمیناس (کتاب) ۱۰۲
باهلی (شیخ) ۱۰۶
باهلیه-باهلی (محله) ۱۰۶-۱۱۳-۲۴۶
باغ میدان (محله) ۱۰۷
بالاکفت ۱۰۷
باهلیه (مسجد)۱۴۵
باکورةالطلب لاهل‌الادب ۲۲۵
بابافغانی‌شیرازی ۳۲۸
باغ‌گلشن ۴۶۷
باباکوهی ۴۸۴
بچکم ماکانی ۴۳۲
بحورالالحان ۳۷۳
بحارالانوار ۱۰۱
بحرالحقایق (کتاب) ۳۴۳
بحرین ۵-۶-۷-۱۲-۲۶-۹۵
بختیاری ۳۴
بخاری (محمدبن‌اسمعیل) ۵۳-۵۴-۵۵-۵۶
۵۷-۲۷۲
بخاری (کتاب) ۲۰۷
بدرخان زند ۳۶
بدل (شیخ بهاء الدین) ۲۴۵
بروجرد ۱۳
برازجان ۵
برامکه ۷۱

برهان الدین عبری (سید) ۲۳۳
برهان الدین صاغرجی (شیخ) ۲۴۸
برهان الدین جعبری (شیخ) ۲۷۸
براون (ادوارد) ۳۰۷
بستان السیاحه (کتاب) ۲۰۶
بستان (کتاب) ۱۸۶
البسط ۲۸۲
بسمل شیرازی (علی اکبر نواب) ۳۴۲
بشرحافی ۴۸۱
بشر بن معتمر ۲۷۳
البصائر (کتاب) ۱۵۵
بصره ۶-۷-۳۷-۶۰-۷۵-۹۵-۱۰۲-۱۱۲-۱۲۷-۱۶۳-۱۸۹
بصائر ذوی التمییز فی الطایف الکتاب العزیز ۲۹۹
بطلمیوس ۷۹
بغداد خاتون ۴۰۰-۴۵۳
بغداد ۸-۹-۱۴-۱۶-۵۴-۶۴-۷۶-۸۷-۱۱۲-۱۱۵-۱۲۰-۱۲۹-۱۳۲-۱۳۵-۱۶۶-۱۷۰-۱۷۸-۲۰۶-۳۲۷-۴۳۳-۴۳۶
بغدادی (مسجد) ۲۰۷
بقمه علمدار ۹۷-۹۹
بقراط ۷۹
بلوچستان ۲۶
بلخ ۵۳
بلوی الابنیاء ۱۳۵
البلغة فی تراجم ائمة النحو واللغة ۲۹۹
بنیاد تأویل (کتاب) ۱۷۸
بندرعباس ۲۱-۲۶-۲۸
بندامیر (سد) ۹
بنی هاشم ۸
بنی امیه ۴۹-۵۱-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹ - ۹۳ ۹۵
بنی عباس-۴۹-۵۶-۵۸-۵۹-۷۰-۷۱-۴۳۳
بندار بن حسین (ابوالحسن) ۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵
بوابات ۱۹-۴۵-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶
بوشهر ۵-۴۲-۴۳
بوزابه (امیر) ۱۰-۱۱-۱۱۰-۳۸۲-۴۳۶-۴۳۸
بویه (آل) ۸۰
بودا ۱۱۶
بوستان سعدی ۲۲۸-۲۳۰
بوسهل زوزنی ۴۳۴
بهلول (امیر) ۱۷۶
بهرام بن یعقوب (شیخ تاج الدین) ۲۴۵
بهار (محمدتقی ملك الشعراء) ۲۴۳
بهبهان ۵-۳۶-۴۱-۱۳۴
بهرام شیرازی (ابومنصور) ۹
بهجة (کتاب) ۱۸۶
تهذیب کشاف ۱۹۹
بیهقی (ابوالفضل) ۲۴۳-۴۳۴
بیهقی (تاریخ) ۴۳۵
بیدل شیرازی (حاجی میرزا رحیم) ۲۶۹
بیان الفتاوی فی شرح الحاوی ۲۹۳
بیضا ۷-۱۱۲-۱۱۷-۱۸۲-۱۸۳
بی بی دختران (بقعه) ۱۷
بیست مقاله قزوینی (کتاب) ۱۵۳-۱۵۴
بیضاوی (امام الدین) ۲۰۱-۲۱۹
بیمارستان مظفری ۲۴۴

پ

پارسه ۳
پرتقال ۱۸
پشوری ۲۳
پل فسا ۲۱-۳۹۰-۴۱۴
پل حکیم ۱۴۱
پل بالا ۱۴۱

پریخان خانم ۲۶۳
پل نو (پل‌خان) ۴۲۱
پیر بناب (سید محمد قطع) ۴۸۸
پیر محمد (امیرزاده) ۱۲-۱۳
پیر بداق (امیرزاده) ۱۴
پیرحسین جوپانی (امیر) ۴۰۲-۴۰۳-۴۵۴

ت

تاج الدین بن دارست شیرازی (ابوالفتح) ۲۸۴-۴۳۶-۴۳۷
تاشی خاتون ۴۲۵-۴۲۶-۴۷۸
تاریخ ذوالقرنین ۳۵۰
تام الحکمة (کتاب) ۳۷۱
تاریخ آل عثمان (کتاب) ۳۳۵
تاج الدین واعظ (سید) ۴۰۵
تاج الدین اشنهی (شیخ) ۲۶۷
التاج (کتاب) ۱۰۴
تاتار ۸۱
تاج القراء رجوع شود به محمود بن حمزه کرمانی
تاجلو بیگم ۱۷
تاج‌الدین جعفر (میرزا) ۱۷
تاریخ الحکماء (کتاب) ۱۵۴
تاریخ مسعودی ۱۷۲
تبریز ۱۷
تبصیر الملوك والسلاطین فی التحذیر عن اعوان الشیاطین ۲۱۲
التبیان (کتاب) بقلم عمر بن مظفر ۲۱۶
تجرید (کتاب) ۳۱۰
تجزیة الامصار وترجیة الاعصار ۲۴۲
تجارب السلف (کتاب) ۲۳۷
تجدد (رضا) ۱۰۸-۱۱۱
التحفة الحسینیة فی الفوائد السنیة (کتاب) ۲۰۰
تحفة الکرام فی مجتنی الامام ۲۱۲
تحفة الاحرار ۲۱۲
تحفة الخلفاء الی حضرة الخلفاء (کتاب) ۲۱۵
تحفة العرفان (کتاب) ۱۳۷
تحفة المحبین ۲۲۱
تحفه شاهی ۲۴۵
تحبیر الموشین فی مایقال بالسین والشین ۲۹۹
تحریر الوجود المطلق ۳۱۵
تحریر تاریخ وصاف ۳۸۱
تحفة الوجود (کتاب) ۳۷۱
تخت قراچه ۱۰-۴۰۷
تخت جمشید ۳-۲۴
تذکره دلگشا (کتاب) ۳۴۲
تذکرة المحدثین وتبصره المحدثین ۲۱۲
التذکرة (کتاب) ۱۱۵
تذکرة الاولیاء (کتاب) ۱۱۶
تذکرة الشعراء ۲۳۰
ترکان خاتون ۳۸۷-۳۸۸-۴۸۹-۴۳۹-۴۴۲
تراکمه (ترکمان) ۱۱-۱۵-۲۷-۲۸
تستری ۱۷۶
تسنن ۱۶-۶۵-۶۶-۱۷۶
التشریح ۲۲۶
تعلیقات بر کتاب اخلاقین ۱۷۹
التفسیر (کتاب) ۱۹۹
تقریظ الجاحظ (کتاب) ۱۵۵
تقی شیرازی (میرزا) ۲۶
تقی خان بقایری ۳۱
تفسیر قل هو الله احد ۱۳۰
تفسیر قرآن (کتاب) ۱۱۵
تفسیر سوره هل آتی ۳۱۰
تفسیر سوره جمعه ۳۲۷

تفسیر سوره الطارق ۳۲۷
تفسیر سورة الواقعه ۳۲۷
تفسیر آیه نور ۳۲۷
تفسیر آیة الکرسی ۳۲۷
تکیه سعدی ۱۳-۲۳۰
تکلة بن زنگی (اتابك مظفرالدین) ۳۸۵ - ۴۳۷-۴۳۸
تکیه مشرقی ۴۵۵
التکملة (کتاب) ۱۱۵
تکملة الاخبار ۳۲۲-۳۲۳
تلخیص سلاح المؤمن ۲۰۰
التلویح فی شرح المصابیح ۲۱۲
تلخیص البیان فی تحلیص الابدان ۲۱۶
تلخیص الاذکار ۲۰۰
تل بیضا ۳۶
تلخیص القواعد ۲۴۶
تمیم داری ۵۲
تمییز رحال (کتاب) ۵۴
تنویر المصابیح فی شرح المصابیح ۲۲۵
تنویر المقباس فی تفسیر ابن عباس ۲۹۹
تنوخی ۱۱۴
توضیح السبیل فی الجرح والتعدیل ۲۱۲
توضیح الحاوی فی الفقة ۱۹۹
التوحید (کتاب) ۱۳۰
تورات ۶۷
توضیح منهاج الاصول للقاضی ناصرالدین ۲۴۶
توحید شیرازی (میرزا اسمعیل) ۳۶۶
تهماسب میرزا (شاه طهماسب) ۱۷-۱۸-۲۰-۲۳-۳۱۰-۳۲۲-۴۶۵-۴۶۶
تهماسبقلی خان (نادرشاه) ۲۳-۲۴-۳۳۷
تهماسب خان فیلی ۴۲
تهران ۳۷-۴۵-۴۶
تهییج الغرام الی البلة الحرام ۲۹۹
تیموریان ۱۲
تیمور ۱۲-۱۳-۲۹۴-۴۱۶-۴۱۷-۴۲۰-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴
التیسیر فی التفسیر ۲۱۹

ث

ثمرة الخرقة فی شجرة الخرقة ۲۱۲
ثعالبی ۱۶۴
ثلب الوزیرین ۱۵۵
الثلجیه ۲۲۶

ج

جامع التواریخ حسنی (کتاب) ۴۰۸
جامع الصحیح (کتاب) ۲۷۲
جامع الدارمی (کتاب) ۲۷۴
جام جمشیدی (کتاب) ۳۲۱-۳۲۳
جامع الاصول (کتاب) ۲۱۵-۲۱۸
جامع المناسك (کتاب) ۲۵۹
جارودبن عمروعبدالقیس ۵-۶
جارودبن معلا ۶
جامع الارشاد (کتاب) ۱۳۵
جامی (عبدالرحمن) ۱۳۹-۲۳۷
جامع الحقایق فی تحریم المحرم والالبان ۱۷۹
جامع الحقایق (کتاب) ۱۷۸
جاحظ ۱۵۳
جالینوس ۷۹
جبرئیل کردی ۲۲۶
الجبر و المقابله (کتاب) ۵۰
جریری (ابومحمداحمدبن محمد بن حسین) ۱۳۶
جعفر حذاء (ابومحمد) ۱۳۱-۱۵۱-۱۵۲-۱۶۶
جعفرصادق (امام) ۷۰-۷۵
جعفرخان زند ۴۰-۴۱

جعفر بن محمد طویل (مجدالدین) ۲۷۶
جعفر بن مکی معروف به شیخ شیراز (محب الدین) ۲۴۱
جعفر موصلی (محب الدین ابوموسی) ۴۴۲
جعفرشیرازی (شیخ) ۲۷
الجمع والتفرقه ۱۳۵
جنید بغدادی (نهاوندی الاصل) ۸۴-۱۱۷-۱۲۷-۱۳۲-۱۳۶-۱۳۸-۱۴۱-۴۸۱
جمال الدین مصری (قاضی) ۲۴۹-۲۵۰
جلال الدین یحیی (امیر) ۲۸۶
جلال الدین طیب شاه (امیر) ۴۰۳
جلیس الانیس فی اسماء الخندریس ۲۹۹
جنة الاثمار ۳۲۳
جلال الدین سیورغتمش (سلطان) ۴۴۹
جلال الدین چاولی (اتابك) ۱۰
جلال الدین خوارزمشاه ۴۵۳
جلال الدین تورانشاه (خواجه) ۴۵۸
الجوع وترك الشهوات (کتاب) ۱۳۵
جوهری ۱۱۴
جهرم ۲۵
جیحون ۱۴
جهانشاه ترکمان (امیر) ۱۴-۱۵
جهانگشای جوینی (کتاب) ۲۴۳
جمع بین الصحیحین ۲۵۱
جوهرفرد (کتاب) ۳۲۳

چ

چهل باب درجزء نظری وعملی (کتاب) ۱۷۹
چاه مرتاض علی ۴
چالدران ۱۶-۱۷
چنگیز ۴۵۳
چوپان (امیر) ۳۹۳-۴۰۳-۴۵۰

ح

حاتم اصم (شیخ) ۴۸۱
حافظ ابرو ۴۴۸
حارث محاسبی ۱۳۶-۴۸۱
حاشیه برالهیات شفای شیخ الرئیس ۳۲۷
حاشیه برحاشیه علامه دوانی ۳۳۵
حاشیه برشرح جامی ۳۳۵
حاشیه برانوارشافعی ۳۳۵
حاشیه برکتاب معالم‌الاصول ۳۴۳
حاشیه برشرح لمعه ۳۴۳
حاشیه براشارات شیخ الرئیس ۳۱۰
حاشیه برشرح حکمة العین ۳۱۰
الحاوی فی علم التداوی ۲۲۶
حافظ السلفی ۲۲۰
حافظ کریم اصفهانی رجوع شود به قوام السنه
حافظ (خواجه شمس الدین محمد) ۲۴-۸۶-۱۱۷-۱۶۲-۱۹۹-۲۴۱-۲۴۹-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۲۵۶
حاتم خان کرد بادلو ۲۷
حاجی خان کالی ۳۱-۳۲
حامدبن ابی الفخر کرمانی (شیخ اوحدالدین) ۲۰۵
حافظ ابونعیم اصفهانی ۶۵-۲۰۳
حاشیه برکتاب سیبویه ۱۱۵
حاجب نصر ۱۱۹
حامدبن العاص ۱۲۵-۱۳۳
حاتم بن ابراهیم ۱۷۸
حبیب عجمی ۱۵۱-۴۸۱
حجاب شیرازی (محمد مهدی) ۳۴۶
حجة الدین ابهری (شیخ) ۲۶۶

حجاج ۳-۷-۸-۵۹-۹۵-۱۰۲
حجاز ۵۵-۵۷-۶۱-۷۶-۸۱-۱۴۵
الحجة فی القراآت ۱۱۵
الحجه (کتاب) ۱۸۳
حداد (ابوحفص) ۱۳۶
حروفیه (فرقه) ۱۲۱
حسام قزوینی ۳۹۱
حسن بن حسین خفری (شیخ ابومحمد) ۱۶۵
حسن عسکری (امام) ۱۶۹
حسنك وزیر ۱۷۴
حسن بن خطیرفارسی (ظهیر) ۱۸۳
حسام الدین محمد ۱۸۹
حسن بن شهاب الدین یزدی ۴۰۸
حسن بن علی شیرازی (ابواحمد صغیر) ۱۴۴
حسن بن عطیه ۷۵
حسن بن موسی نوبختی (ابومحمد) ۸۱
حسن بن زیدبن حسن بن علی مرتضی ۱۰۹
حسن بن احمدفارسی (ابوعلی) ۱۱۴-۱۱۵
حسن بصری ۷۴-۲۷۳
حسام الدین بن امین ۲۲۹
حسن شیرازی (ملا) ۳۱۳
حسن خان طایر ۳۵۴
حسنعلی طبیب (میرزا) ۳۶۹-۳۷۰
حسن حسینی فسائی (میرزا) ۳۷۴-۳۷۵
حسن بن محمد مهلبی (ابومحمد) ۱۵۶
حسن طباطبائی حسنی (ابوالمیامن) ۳۳۹
حسن ایلکانی (امیرشیخ) ۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۵۳
حسن بن معین الدین اشرف (رکن الدین) ۴۵۸-۴۵۹
حسن بن محمد صفانی (رضی الدین) ۲۸۴
حسین بن منصور (ابوشجاع) ۱۴۷-۱۴۸
حسین بن احمد بیطار ۱۴۸
حسین بن روح ۱۷۰
حسین بن محمد بن سلمان (فقیه صائن الدین) ۲۰۲-۲۶۴
حسین بن محمد بن احمدآکار (ابوعلی) ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۷
حسین بن منصور حلاج ۸۴-۸۶-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۲۲۱-۲۳۷
حسین بیگ (میر ۲۷
حسین خان نفر (حاجی) ۳۱
حسین خوئی (میرزا) ۳۱
حسین کاشفی (ملا) ۱۴
حسین میبدی ۱۶
حسین بوشکانی (شیخ جمال الدین محمود) ۲۵۲-۲۵۳
حصری ۱۳۶
حفص ۷۷
حقایق الاخبار ۲۲۱
حکمت (علی اصغر) ۳۰۷
حکمة عرشیه ۳۲۷
حکیم شیرازی (محمود) ۳۶۱
حلی (علامهٔ جمال الدین حسین) بن یوسف بن علی بن المطهر) ۷۶-۲۳۶-۲۳۸
حلیة الا فاضل وزینة المحافل ۲۱۲
حلیة الاولیاء ۶۵
حمادبن سلمة (ابوسلمه حماد بن دینار بصری) ۱۱۱
حمدون قصار ۴۸۱
حمزه میرزا ۱۹
حمزه بن حبیب مکنی به ابوعماره کوفی تمیمی ۵۷

حمزة بن عبدالله فیروز فارسی ۷۶
حمزة بن حبیب زیات ۷۷
حمل النور والحیاة والارواح ۱۳۰
حمید وزیر المقتدر ۱۱۹
حواشی الصحیحین و بعض الکتب السبعه ۱۱۹
حواشی الکشف ۲۰۰
حواشی تهذیب المنطق ۳۱۸
حوادث الجامعه ۲۴۰
حیدر شیرازی ۲۹۶
حیدر بن سید عربشاه حسینی (سید) ۲۸۵

خ

خاوری (دکتر) ۱۷۲
خالد بن ولید ۹۵
خالد بن یزید ۷۵
خارگ ۲۲
خفر ۲۸-۱۶۵
خفیفیه ۱۲۸-۱۴۶
خداش (شیخ ابوعبدالله) ۱۰۷
خداینامه ۱۰۳
خلیل بن احمد عروضی ۷۶-۱۱۱-۱۱۲
خشت (قصبه) ۳۲-۳۵
خدادادخان افغان ۲۵
خلف بن هشام بزاز ۷۳
خوارزمی ۵۰
خلیل سلطان ۱۶-۱۷
خنج ۲۳-۲۳۲
خلید بن منذر ۶-۷
خواجه (بلوك) ۷
خوارج ۸-۴۹-۵۷
خوزستان ۱۱-۲۵-۲۷
خراسان ۱۴-۲۳-۲۷-۴۵-۸۶-۱۱۹-۱۲۵-۱۶۵
خواجوی کرمانی (کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود) ۲۹۶-۳۰۶-۴۵۶
خمسه خواجو ۲۹۶
خزانه عامره (تذکره) ۳۰۵
خزائن ملکوت (کتاب) ۳۲۳
خان سلطان ۴۱۴-۴۱۵
خواررم ۴۳۴
خلق الانسان والبیان ۱۳۰
خلق خلایق القرآن والاعتبار ۱۳۰
خلدی (جعفر بن نصیر) ۱۳۴-۱۳۵-۱۶۲
خلیل بن علائی (صلاح الدین) ۲۶۱

د

دادویه ۱۰۲
داود طائی ۴۸۱
داوری شیرازی (میرزا محمد) ۳۶۳
داودیه (طریقه) ۱۴۹
دارالشفای مظفری ۲۹۴
داود بن علی اصفهانی ۱۴۹
داریوش ۳
دارالشفای عضدی ۹-۳۷۷
داراب ۳۱-۴۵
دروازه سلم ۳۳۷
درر الکامنه ۴۴۸
دروازه بیضا ۴۸۷
دروازه اصفهان ۳۵-۹۵-۱۹۸
دروازه استخر ۱۱
درة التاج ۲۳۷-۲۴۵
الدر الغالی فی الاحادیث الموالی ۲۹۹

الدر النظیم المرشدالی مقاصد القرآن العظیم ۲۹۹
درجات رفیعه درطبقات شیعه ۳۱۲
دریای کبیر ۳۷۳
دروازه کازرون ۱۱۳-۳۰۶
دروازه کوار ۱۸۰-۱۸۱
دروازه قرآن ۹
دره گز ۳۳
درروغرد ۷۰
دستورالوزراء ۴۳۰
دشمن ریاری ۳۶
دشت ارژن ۳۶-۱۰۰
دشتستان ۲۱-۲۶-۳۵
دقاق (ابوعلی) ۲۵۷
دفتردرد (کتاب) ۳۲۳
دعائم الاسلام (کتاب) ۱۷۷
دمشق ۵۴-۷۶
دوری ۷۷
دوات بن ابراهیم بن مالك اشتر (شیخ) ۹۶
دیلمی ۱۰۷
دیوان المؤیدیه (کتاب) ۱۷۸
دولتشاه سمرقندی ۲۳۰
دیوان المعارف ۲۲۲
دکارت ۳۲۴-۳۲۵
دلائل الحجی (کتاب) ۳۸۶
دلیل هدی ۳۱۱
دوانی (علامه جلال الدین) ۳۱۶-۳۱۸
دوحة الازهار (کتاب) ۳۲۳
دیباچة البیان ۳۲۳
درفیلسوف شرق وغرب (کتاب) ۳۲۶
دیلمیان (دیالمه) ۹-۸۰-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۹
۳۷۶

ذ

الذاریات ذروا (کتاب) ۱۳۰
ذخیرة المبادالی یوم المعاد تألیف عمادالدین محمود ۲۵۶
ذریعه ۳۳۸
الذرة الی نصرالقشوری ۱۳۰
ذوالنون مصری ۸۴
ذیل المعارف فی ترجمة العوارف ۲۶۲

ر

رابعه بادیه ۴۸۱
رابعه عدویه ۸۴
راشد (حسینعلی) ۳۲۸
رازی (ابوالفتوح) ۲۷۷
الراضی بالله ۴۳۱-۱۸۴
رازی (امام فخر) ۲۱۵-۴۴۵
رامهرمز ۱۶۸
رامجرد ۷-۱۰-۳۴
ربیعه ۶-۵۸
رباط فخرآور ۲۴۱
رباط مقاریضی ۱۴۵-۲۰۶
رتن هندی (شیخ) ۲۱۰
الرد والالفة ۱۳۵
الرد علی (ابن رزمان) ۱۳۵
رساله درتحقیق تشخص ۳۲۷
رساله در تحقیق اتصاف مهیة بوجود ۳۲۷
رساله در جواب مسائلی که ازمحقق طوسی سؤال شده وجوابی صادرنگشته ۳۲۷
رساله اکسیر العارفین فی معرفة الحق و الیقین ۳۲۷

رساله کسر اصنام جاهلیه ۳۲۷
رساله اتحاد عاقل ومعقول ۳۲۷
رساله طب البله ۳۶۵
رساله شیخ وشاب ۲۸۶
الرسالة البالغة فی الاجتهاد ۲۹۳
رساله جواهر الکنوز در شرح رباعیات سعد الدین حموی ۳۱۴
رساله نظام وسرانجام ۳۱۴
رساله قلب وروح ۳۱۴
رساله مرآت الوجود ۳۱۴
رساله الفوائد فی نقل العقاید ۳۱۴
رساله ترجمة الاخبار المقال ۳۱۴
رساله ترجمة الاخبار العلویة ۳۱۴
رساله التد ومتعلقة بالله ۳۱۴
رساله کمیلیه ۳۱۵
رساله لمعه ۳۱۵
رساله فی معنی المحبة
رساله تحفة المشتاق ۳۱۵
رسالهٔ طرازلایالة ۳۱۵
رسالة رضائیه ۳۱۵
رساله ولایه ۳۱۵
رساله اثبات واجب قدیم ۳۱۸
رساله اثبات واجب جدید ۳۱۸
رساله انمودج العلوم ۳۱۸
رساله الزوراء ۳۱۸
رساله درحدوث عالم ۳۲۷
رساله اثبات واجب ۳۱۰
رساله خیرالزاد ۳۱۴
رساله بیان عیان ۳۱۴
رسالة الانس فی روح القدس ۲۲۱
رسالة القدس ۲۲۲
الرسالة المنظومة فی مایحل ویحرم ۲۳۳
الرسالة فی معنی القول ۲۳۳
رسالة درآداب جراحی ۱۷۹
رسالة الدعوة والترغیب الی احل مایرغب الیه الادیب ۲۰۰
رسالة التسلیة ۲۰۰
رسالة الحماة ۲۰۰
رضاشاه کبیر ۳۰۷
رضی (سید) ۱۱۴
رستم (امیرزاده) ۱۳
رستم بن عبداله خراسانی ۲۸۷
الرشیدیه (کتاب) ۲۲۶
رشیدالدین (خواجه) ۲۴۲
رشیدالدین فضل اله (خواجه) ۳۹۷-۳۹۸
رفاعیه ۱۸۸-۲۰۵
رکن الدوله دیلمی (حسن) ۱۷۰-۳۷۶
رکن الدین یحیی (مولانا) ۱۹۶-۱۹۷
الرکنیة (کتاب) ۱۹۷
رکن الدین سجاسی ۲۰۵
رونیز ۳۲-۴۵
روم ۱۹
روضة الشهدا (کتاب) ۱۴
روزبه بن وخشوران (سلمان فارسی) ۱۰۰
روزبه پسر دادویه رجوع شود به ابن مقفع
روزبهان بقلی ۱۳۱-۱۴۲-۱۸۳-۲۰۵-۲۲۰-۲۲۵-۴۴۶
روزبهان ثانی (نوه روزبهان بقلی) ۲۰۶-۲۲۴
روضة الصفا ۱۷۲
روزبهان ثالث (شیخ صدرالدین) ۲۲۴
روضة المناظره ۲۳۸
روضة الناظر فی ترجمه الشیخ عبدالقادر ۲۹۹
روضة الجنان ۲۴۵

روضة‌الفرائض فی‌علم‌الفرائض ۲۵۹
روزبهان فرید(شیخ‌فریدالدین)۲۲۶
روح‌الالباب فی‌شرح‌الشهاب ۲۷۷
روح‌الدین (امیر) ۲۸۴
روضة‌الانوار ۲۹۷
روضة‌الصفات ۳۲۳
ریحانة‌الادب ۳۳۸
ریاض (کتاب) ۳۴۳
رویم (ابومحمد) ۱۲۲-۱۴۶
ری ۷۷-۸۷-۴۳۶
ریشهر ۶

ز

زاهده خاتون ۳۸۱-۳۸۲
زادالمعادفی‌وزن بابت‌سعاد ۲۹۹
زبردست خان ۲۳
زبیر ۵۳
الزبدةفی‌التصوف (کتاب) ۱۹۷
زبان‌بن علاءبصری (ابوعمرو) ۷۵
زبدةالتوحید ۲۱۲
زبدةالادراك فی‌هیئة‌الافلاك ۲۱۶
زجاج (کتاب) ۱۱۴
زرقان ۲۴-۳۲-۴۳-۴۴
زرتشتیان ۲۳-۹۸-۱۰۳-۱۰۷
زرکوب‌شیرازی(معین‌الدین‌احمدبن‌ابی‌الخیر)
۱۹۹-۲۰۶-۲۰۷
زرین جبش ۷۵
زکیخان ۳۷-۳۸
زنبوریه ری ۷۷
زنجان ۴۰
زعفرانی ۱۵۸
الزلفة (کتاب) ۱۵۵
زمخشری ۲۹۲
زند ۳۳-۵۶-۳۸-۴۵-۴۶
زنگی‌بن مودود (اتابك) ۱۱-۱۸۶-۳۸۴
زنجانی (ابراهیم) ۲۰۷
زیدبن اسود ۴۸۴
زینة‌الاوراق (کتاب) ۳۲۳
زین‌العابدین مظفری (سلطان) ۲۲۷-۲۹۴-
۴۱۳-۴۱۷-۴۲۰-۴۲۱
زیدبن علی نوبندگانی ۱۷۰
زیدبن علی‌بن فسائی۱۸۶
زیدان‌بن عثمان ۱۰۶
زیدبن ثابت ۶۲

س

سابق ۱۱
سام میرزا۳۲۱
سال به‌بن ابراهیم‌بن ملك‌الممقع ۱۸۰-۱۸۱
ساسانی ۴-۵-۴۹-۹۳
سامی (علی) ۱۷۲-۳۳۷
سبرالقرایح فی‌الاحاجی ۲۱۹
سبعة‌بحرمن مؤلفات‌الحر (کتاب) ۱۹۳
سبزواری (محقق) ۶۹
سبکری ۸-۹
سرالعالم والمبعوث (کتاب) ۱۳۰
سری سقطی ۸۴-۴۸۱
سروستان ۲۸-۳۰-۳۱
سرالخلافة(کتاب) ۲۵۱
سراج‌الدین حسین (شیخ‌الاسلام) ۲۵۵
سراج‌الدین یعقوب ۳۰۰
سعدالدین محمد حموی (شیخ) ۲۹۰

سعدالدین تفتازانی (علامه سعدالدین مسعود بن عمر) ۲۹۵-۳۳۹
سعیدالدین محمدبلیانی ۲۵۷
سعدالدین محمد ساوجی (خواجه) ۲۴۲
سعدبن ابی‌وقاص ۶
سعدبن ابوبکر (اتابك) ۱۲ - ۱۸۷ -۲۲۸ ۳۸۷
سعدبن زنگی (اتابك) ۱۱-۱۱۰-۱۹۶-۲۳۹-۲۸۵ -۴۴۳
سعدبن ایاس شیبانی ۷۵
سعیدبن عبدالعزیز ۷۶
سعدبن ابی‌وقاص ۸۱
سعیدبن اسمعیل (ابوعثمان) ۱۱۷
سعدی (ابوعبداله مشرف‌الدین مصلح) ۱۴۱-۲۰۱-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۴۵-۳۹۱-۴۴۱
سعداولدوله یهودی ۱۹۷
سفرالسعادة (کتاب) ۲۹۹
سفیان بن معاویه ۱۰۳-۱۰۴
سفیان ثوری ۷۵-۴۸۱
سقیفه بنی ساعده ۶۶
سلغم ۳۹۰
سلطان شبلی ۳۱۷
سلامان وابسال ۳۲۳
سلافة العصر (کتاب) ۳۱۲
سلوة الغریب ۲۱۲
سلوة القلوب ۲۲۱
سلمان جهرمی (حکیم) ۴۷۰
سلجوقیان ۹-۱۰-۱۱-۴۳۶
سلجوقشاه بن سلغر ۱۰-۱۲-۳۸۹-۴۴۱
سلغریان ۱۱-۱۲-۱۰۹-۳۸۳
سلطان محمد (نوه شاهرخ) ۱۴
سلطان یعقوب قراقویونلو (شاه) ۱۵
سلطان علی پسرسلطان حیدر ۱۵
سلطان اسمعیل پسرسلطان حیدر ۱۵
سلطان ابراهیم ۱۵
سلطان حیدرصفوی ۱۵
سلطان مرادبن سلطان یعقوب ۱۵-۱۶
سلمان جابری (میرزا) ۱۸-۱۹
سلیمان صفوی (شاه) ۲۱-۲۲-۴۷۴
سلیمان دراراني ۴۸۱
سلطان اکبر ۲۱
سلطان حسین (شاه) ۲۲-۳۳
سلمان فارسی ۱۰۰
سلمی (ابوعبدالرحمن ۷۵-۱۸۰
سلم صوفی (شیخ سلم‌بن عبدالله) ۱۰۶-۱۰۷
سمان (باب امام منتظر) ۱۶۹-۱۷۰
السمری وجوابه (کتاب) ۱۳۰
السمری ۱۲۶
سنائی ۸۰
سند ۲۶
سنجر (سلطان) ۱۰-۴۳۶
سنقربن مودود (اتابك مظفر الدین) ۱۸۳-۳۸۳-۳۸۴-۴۳۷
سنن ابی‌مسلم (کتاب) ۱۶۳
سنن ابن ماجه (کتاب) ۲۷۲
سنن ابی داود ۲۷۲
سنن ترمذی ۲۷۲-۲۷۴
سنن النسائی ۲۷۲
سوغونجاق نوئین ۱۹۶-۳۹۰
سوار بن همام ۶
سهروردی (شهاب الدین) ۸۵-۲۰۶-۲۱۶-۲۲۰-۲۴۸-۲۵۵

سهل بن عبدالله تستری ۱۳۶-۴۸۳
سیستان ۸-۴۵-۳۹۰
سیورغتمش ۳۹۲-۳۱۳
سیاف شیرازی (حاجی علی‌اصغر) ۳۴۵
سیف الدین مظفر باخرزی (شیخ مرشد) ۲۴۷
سیرجان ۱۱
سیبویه (عمرو بن عثمانی قنبر) ۵۷-۷۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴
السیاسة والخلفاء والامراء (کتاب) ۱۳۰
السیاسة الی الحسین بن حمدان (کتاب) ۱۳۰
السیرة المؤیدیه (کتاب) ۱۷۸
سیف الدولة بن حمدان ۱۱۴
سیدبن احمد (خواجه) ۴۷۳

ش

شاه نعمان ۳۰۶
شاطبی (ابومحمد قاسم) ۲۱۷-۲۷۸
شاطبی (کتاب) ۲۱۷
شاه بن شجاع کرمانی ۱۱۶-۱۱۷-۴۸۱
شاه منذر ۹۴-۱۴۵
شاه چراغ (امیراحمدبن موسی) ۲۴-۲۶-۴۲۵-۴۲۶-۴۷۵-۴۷۷-۴۷۸-۴۸۰
شاهرخ شاه افشار ۳۱-۳۲-۳۳
شام ۵۲-۵۵-۸۱
شافعی ۵۶-۶۳-۶۴-۷۶-۸۱-۲۲۷-۴۸۱
شاهرخ شاه تیموری ۱۳-۱۴
شاه جابر پسرمیرزامسعود (میرزا) ۱۶
شاه داعی الی الله شیرازی (سید نظام الدین محمود) ۳۱۴
شبستری (شیخ محمود) ۱۲۲
شبلی (ابوبکر) ۸۴-۱۲۳-۱۲۹-۱۳۵-۱۵۱
شبانکاره ۹-۱۰
شجاع مظفری (شاه) ۱۲۴-۲۸۲-۲۹۰-۲۹۴-۳۳۳-۹۴-۳۳۹-۴۰۶-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۵۸-۴۵۹
شجاع پسرشاه اسمعیل ثانی (شاه ۱۸
شخص الظلمات ۱۴۰
شدالازارفی‌حط الاوزارعن زوارالمزار ۹۷-۱۰۶-۱۴۵-۱۴۸-۱۹۳-۲۰۷-۴۴۲
شرح المختصرفی الاصول‌لابن حاجب (کتاب) ۱۹۷
شرح التوضیح (کتاب) ۱۹۹
شرح اللباب (کتاب) ۱۹۹
شرح قصیده عمیدیه (کتاب) ۱۹۹
شرح نهج البلاغه (کتاب) ۱۵۹
شرح المعاد (کتاب) ۱۷۸
شرح ایضاح ۱۸۷
شرح حماسه ابوتمام ۱۸۷
شرح الفضائل (کتاب) ۱۳۵
شرح ابیات ایضاح (کتاب) ۱۶
شرح هدایة (کتاب) ۱۶
شرح دیوان حضرت امیرالمؤمنین ۱۶
شرح الطواسین ۲۲۱
شرح الحجب والاشعارفی مقامات اهل الانوار ۲۲۲
شرح الفصول البقراط ۲۲۶
شرح المنهاج القاضی ناصرالدین ۲۳۲
شرح کلیات قانون ۲۴۴
شرح مختصراصول ابن حاجب ۲۴۵
شرح مفتاح العلوم سکاکی ۲۴۵
شرح کتاب حکمة الاشراق ۲۴۵

شرح مقامات حریری ۲۵۰
شرح مصابیح ۲۵۰
شرح کتاب ینابیع الاحکام ۲۵۹-۲۹۳
شرح المفتاح ۲۸۰
شرح القوائد الفیائیه ۲۸۰
شرح المواقف ۲۸۰
شرح آداب البحث ۲۸۰
شرح المعتقد الصغیر للشیخ الکبیر ۲۸۰
شرح المنهاج ۲۸۰
شرح العیون لمولانا عضدالدین عبدالرحمن ایجی
شرح الاشارات المسمی بتنقیح المبارات فی توضیح الاشارات ۲۸۰
شرح الجواهر ۲۸۰
شرح العقاید مولانا عضدالدین عبدالرحمن ایجی ۲۹۰
شرح اصول ابن صاحب ۲۸۲
شرح الشامل الصغیر لابن المفسر ۲۹۳
شرح المنظومة فی الفرائض ۲۹۳
شرح صحیح بخاری موسوم به منح الباری بالسبح الفسیح المجاری ۲۹۹
شرح صحیفه سجادیه مشهور به ریاض السالکین ۳۱۲
شرح صمدیه ۳۱۲
شرح ارشاد ۳۱۲
شرح بر بعضی کلمات محی الدین ۳۱۵
شرح بر مثنوی مولوی ۳۱۵
شرح گلشن راز بنام نسایم گلشن ۳۱۵
شرح بر بعضی از اشعار عطار ۳۱۵
شرح هیاکل النور سهروردی ۳۱۸
شرح عقاید العضدیه ۳۱۸
شرح هدایة ۳۲۷
شرح حکمة الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردی ۳۲۷
شرح اصول کافی ۳۲۷
شرح فارسی هیئت ملاقوشچی ۳۳۵
شرح سی فصل خواجه نصیرالدین طوسی ۳۴۲
شرح حدائق السحر رشید وطواط ۳۶۵
شرح و ترجمه کتاب بارع ۲۶۵
شرف الدین جرمانی (مولانا) ۳۳۸
الشروط والوثائق (کتاب) ۳۰۸
شرف الفقراء المتحققین علی الاغنیاء المنفقین (کتاب) ۱۳۵
شریح بن الحارث کندی ۶۰
شریك بن عبدالله ۷۵
شرف الدین محمد مشهور به شاه میر حسنی حسینی شیرازی ۱۶
شریف شیرازی (میرسید) ۱۶-۱۷
شریف جرجانی (میرسید) ۱۶-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵
شرف الدین زکی بوشکانی ۲۴۴-۲۶۴
شرحاء (کتاب) ۲۸۰
شرف المساجد ۲۵۶
شرف الدوله پسر عضدالدوله دیلمی ۳۷۷-۳۰۸
شطرنجیه (کتاب) ۳۷۳
شرف الدین مظفر ۴۰۵
شفاء الصدور ۲۵۹
شقیق بلخی ۱۵۱-۴۸۱
الشکوك علی الکافیة ۲۳۲
شمس الحکمة ۳۶۷
شمس الدین میاق ۳۸۹
شمس الدین محمد (ملك) ۴۵۱
شمس الدین صائن (مولانا) ۴۰۳
شمس تبریزی ۲۰۶

شمس الدین عمر ترکی ۲۰۹-۲۶۳-۲۶۴
شمس الدین ابوالمفاخر (مولانا) ۲۱۱
شمس الدین یوسف ۲۱۴
شمس الدین صائن قاضی (مولانا) ۴۵۴
شمله ۱۱
شمس الدین صاحب دیوان ۲۳۱
شمس الدین محمد (میرسید) ۲۹۵-۲۹۶
شمس الدین محمد خفری (مولانا) ۳۳۲
شمس الدین محمد فدائی ۳۱۶-۳۳۷
شوارق الاسرار العلیه فی شرح شارق الانوار النبویه ۳۰۰
شوشتر ۲۵
شولستان ۲۵
شهاب الدین روزبهان ۱۸۹
شهاب فی الحکم و آلاداب (کتاب) ۲۷۷
شهریار بن احمد بن علی فسائی معروف به شیخ شهریار ۴۸۸
شهرك مرزبان ۶
شیروانی (زین العابدین) ۲۰۶
شیخ ابواسحق (شاه) ۱۴۷-۲۰۷-۲۸۰-۲۹۲-۲۹۶-۳۰۱-۳۰۲-۳۲۴-۳۹۶-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۵۵-۴۵۶
شیخ الاسلام (قطب الدین ابومحمد بن عبدالله بن حسین) ۱۸۸-۱۸۹
شیخ کبیر (رجوع شود به محمد بن عبدالله خفیف)
شیعه ۱۶-۴۹-۶۵-۶۶-۷۳-۷۶-۸۱-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۴
شیرازنامه ۹۴-۹۷-۱۹۹-۲۰۶-۴۴۲
شیروان ۲۶
شیخعلی خان ۳۶
شیبان (قبیله) ۵۶
شیب بازار ۴
شیراز ۳-۴-۵-۷-۸-۹-۱۰-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۶-۶۸-۸۱-۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۷-۱۰۶-۱۱۴-۱۱۵-۱۵۰-۱۶۲-۱۶۵-۱۶۶-۱۸۳-۱۸۴-۲۰۲-۲۰۷-۲۳۱-۳۹۰-۳۹۳-۴۳۳-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۸-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۸-۴۶۰-۴۶۴-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۸-۴۸۳-۴۸۷-۴۸۸-
شیراز (کتاب) ۱۷۲-۳۳۷
سیرالارواح (کتاب) ۲۲۱

ص

صائن فسائی (رکن الدین) ۴۵۳
صائن الدین حسین بن محمد (فقیه) ۲۵۰-۲۵۲
صاحب عادل ۹
صالح (شیخ) ۲۲
صالح خان بیات ۳۰ ۳۱-۳۲-۳۳-۳۵
صادقخان زند ۳۳-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰
صاحب بن عباد ۸۱-۱۳۷-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۴
صباح (حسن) ۱۲۱
صحیفة الاخلاص (کتاب) ۳۲۳
صحبت لاری (ملامحمدباقر) ۳۴۱
صحیح بخاری (کتاب) ۲۲۰
صحاح سته (کتاب) ۲۵۱-۲۵۵
صحیحین (کتاب) ۱۸۳

صحیح مسلم (کتاب) ۵۵-۲۰۷-۲۷۴
صدرالدین محمد (امیر) ۲۸۴
صدالدین ابومجامع ۲۸۴
صدرالدین شیرازی (ملامحمدبن ابراهیم)
۱۷-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۴۷۱
صدرالدین محمد دشتکی (امیر) ۱۵-۳۰۹-
۳۱۰-۳۳۲
صدر العلماء (میرزاعلی) ۳۴۸
صدرالدین اناری ۴۱۴
صدرالدین جنیدبلیانی (شیخ) ۲۶۱
الصدیق والصداقة (کتاب) ۱۵۵
الصدق والاخلاص (کتاب) ۱۳۰
صدرالدین بن علی ۱۹۵
صدالدین مظفر (شیخ) ۲۰۱
صفاریان ۸-۹
صفوی ۱۵-۱۴۸-۲۶۳-۴۷۹
صفی (شاه) ۲۰
صفریه ۵۹
صفائی (سیداحمد) ۶۹
صفی الدین عثمانی کرمانی ۲۰۳-۲۰۷
صفی‌الدین اردبیلی (شیخ) ۲۰۶
صفوة الصفا ۲۰۶
صفوة مشارب العشق ۲۲۲
الصلوة والصلواة ۱۳۰
صمصام الدوله (دیلمی) ۱۵۴-۳۷۸
صنوان الدرایه ۲۵۵
صوفی خلیل ۲۰
الصولی ۱۲۵
صوفی نامه ۲۹۷
الصهبون ۱۳۰
صید مرادخان ۴۰-۴۱

ض

ضیاء الدین بن عربشاه (سید) ۲۸۳
ضیاء الملک (خواجه) ۴۵۳
ضیاء الدین عبدالقاهر سهروردی (ابوالنجیب)
۱۸۹

ط

طاهر بن مظفر باغ‌نوی (زین العابدین) ۲۱۴-
۲۱۵-۲۱۸
طاسین الازل والجواهر الاکبر والشجرة
الزیتونیة النوریة ۱۳۰
طاهر (نوه عمرولیث) ۸
طبرسی (شیخ) ۱۱۴
طبری (محمدبن جریر) ۱۲۲
طبقات الصوفیه ۱۳۹
طرازاللغة ۳۱۲
طربنامه ۳۲۳
طرائق الحقایق ۲۰۶
طغرل بیك ۹-۴۳۳
طوپ قاپو ۱۵۴
طوق بن مغلس ۱۶۷

ظ

الظاهر بامرالله (خلیفه فاطمی) ۲۲۰
الظل الممدود والماء المسکوب والحیاة
الباقیة ۱۳۰
ظهیرالدین عبدالرحمن ۲۴۸

ع

عابدبن ابوعابد ۷۵
عایشه ۶۲
عاصم‌بن ابی‌النجود بهدله کوفی ۷۵-۷۶
عاطف (کتابخانه) ۱۱۵

عارف شیرازی (میرزاآقاعلی‌اکبر) ۳۶۷
عبدالله شاذل ۴۸۱
عبدالله خبیق ۴۸۱
عبدالله احمد (امیرکن الدین) ۲۷۰
عبدل اختاجی ۴۲۴
عبدالحمید یحیی فارسی ۴۲۹
عبدالرحمن بن طمایرگ ۴۳۶
عبدالرحمن بن محمد طیبی (تقی‌الدین)۴۴۸
عبدالصمدبن عثمان (مولانابهاء الدین) ۲۹۰
عبدی بیگ شیرازی ۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳
عبدالوهاب یزدانی ۳۶۴
عبدالله قطب شاه (سلطان) ۳۱۱
عهبرالماشین ۲۲۱
عبدالله انصاری (خواجه) ۱۳۹-۲۲۹
عبدالله بن‌عبدالرحمن سمر قندی تمیمی دارمی (ابومحمد) ۲۷۴
عبدالرحمن بن عبداللطیف بن اسمعیل سمد نیشابوری ۲۷۴
عبدالرحمن مفلح ۱۶۸
عبدالرحمن بن فضیل شیرازی (ابواحمد) ۱۶۴
عبدالله علوی (امیر اصیل الدین) ۱۱۴-۲۵۲-۲۷۰-۲۷۱
عبدالرحمن بن ابی لیلی۷۷
عبدالملک بن مروان ۴-۵-۷-۸-۹۵-۴۲۹
عبدالحمیدپسر یحیی شیرازی ۸
عبدالله بن عبدالله الحسکانی (ابوالقاسم) ۶۵
عبدالله بن معاویه ۸
عبیدالله بن عمربن عبدالعزیز ۸-۱۶۸
عبدالرحمن بن جعفرشیرازی ۸
عبدالله شیرازی (میرزا) ۱۳-۱۴
عبداللطیف بن میرزا الغ بیگ (میرزا) ۱۴
عباس میرزا (شاه عباس) ۱۹-۲۰-۲۱-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲
عباس ثانی (شاه) ۲۰-۲۱
عبدالکریم درویش شیرازی (میرزا) ۲۳
عبدالکریم آقاخان (میرزا) ۲۳
عبدالرضای نائینی (خواجه) ۲۷
عبدوئی (طایفه) ۳۴
عبدالله بن مسعود ۶۰-۶۷
عبدالوهاب بن سکینه (ضاء الدین) ۲۵۱
عبدالوهاب بن مظفر (ضیاء الدین) ۲۱۴
عبدالرحیم سروستانی (شمس الدین) ۲۰۱
عبدالله‌بن عمر ۶۲
عبدالرحمن مصالحی (شیخ‌نجم‌الدین ابومحمد) ۲۰۳
عبدالله مهدی فاطمی ۱۷۴
عبدالسلام بن احمد سال به (ابوالفتح) ۱۸۴
عبدالله بن احمد بن سلیمان (ابو محمد)۱۸۴-۱۸۵
عبدالقادرگیلانی (شیخ) ۱۸۸-۱۸۹-۲۰۵
عبدالله بن منتصر (ابواحمد)۱۹۶
عبدالقادر (نورالدین) ۲۰۱
عبدالعزیزبن محمدبن منصورآدمی ۲۰۲
عبدالله بن ابوبکرمصالحی (شیخ رکن الدین) ۲۰۴
عبدالصمد مصالحی (شیخ شمس الدین) ۲۰۴
عبدالرحیم مصالحی ۲۰۴
عبدالملک‌بن محمد شیرازی (ابوالحسن)۲۰۸

عبدالسلام ۱۴۱
عبدالله بن جعفر زیرکانی ۱۴۵-۱۴۶
عبدالرحیم بن موسی استخری (ابوعمرو) ۱۴۶-۱۵۱
عبدالله بن عارض شیرازی (ابوالفضل) ۱۰۳
عبدالله بن علی (عم منصور دوانیقی) ۱۰۳
عبدالله بن موسی عیسی ۷۵
عبدالله بن عامر یحصبی شامی مکنی به ابو عمران ۷۶
عبدالله بن ذکران ۷۶
عبدالله بن کثیر
عبدالرحیم بن طاهر (ناصرالدین ابواسحق) ۲۱۸
عتبة الغلام ۴۸۱
عثمان بن سعیدورش ۷۷
عثمان بن ابی العاص ثقفی ۷
عثمانی (دولت) ۱۷-۲۵
عثمان بن علی کوه کیلوئی (بهاء الدین ابو-المحاسن) ۲۹۳
العدل والتوحید ۱۳۰
عدةالحکام فی شرح عمدة الاحکام ۳۰۰
عرفی شیرازی (محمدبن خواجه زین الدین علی بن جمال الدین) ۳۳۰-۳۳۱
عرایس البیان فی حقایق القرآن ۲۲۱
عرب ۵-۶-۷-۸-۸۲-۹۵-۱۲۸
عراق ۶-۱۵-۲۷-۳۱-۳۲-۳۷-۳۸-۵۲-۵۵-۵۷-۶۰-۶۱-۶۳-۷۵-۸۱-۱۳۶-۱۴۵
عریب ۱۲۶
العرفان فی خلق الانسان ۲۲۱
عزالدین احمدبن جعفر (سید) ۲۷۶
عزالدین محمد فرید ۲۶۶
عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام سلمی شافعی ۲۹۱
عزالدین اسحق (امیر) ۲۸۳
عزالدین اسحق حسینی (قاضی) ۲۵۰
عشره کامله ۳۵۹
عضدالدوله دیلمی ۱۱۴-۱۱۵-۱۳۴-۱۵۳-۳۳۹-۳۷۷-۳۷۸-۴۰۴-۴۸۴
عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی (مولانا) ۲۹۲-۳۰۲-۴۰۵
عطاخان ازبك ۳۰
عطار (شیخ) ۱۱۶-۱۲۲
عقدالجواهر ۲۱۲
العقاید ۲۲۱
عقل وجهل ۳۲۷
علی قلی خان کازرونی ۳۵
علیرضاقنواتی (میرزا) ۳۶
علیمرادخان پسرصادقخان ۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۲۷
علیخان حسینی حسنی (میرزا سید) ۲۲-۴۱-۳۱۲
علی بن ابیطالب ۵۳-۵۶-۵۷-۵۹-۶۰-۶۳-۶۵-۶۶-۶۷-۷۵-۷۷-۹۶-۱۰۰-۱۵۱-۳۴۲
علاء الدین احمد (مولانا) ۱۷
علیخان ذوالقدر ۱۹
علینقی بیگ‌لر ۲۹
علی عادلشاه ۳۰-۳۱-۳۳-۳۴
علیمردان خان بختیاری ۳۳-۳۴
علاء الدین حسین (سید) ۲۱-۹۶-۱۵۱-۴۷۸-۴۸۳
علی سلطان چنجك ۱۷

علاءبن حضرمی ۶-۹۳-۹۵
علی‌بن حسین ۸
علی بن حمزه معروف به‌کسائی۷۵-۷۶-۷۷
۱۱۲
علمدار (شیخ) ۸۸-۹۵
علی‌بن عیسی ربعی ۱۴ -۱۲۸
علی‌بن موسی الرضا ۱۲۵-۱۷۴
علم البقاء والفناء۱۳۰
علی‌بن سهل ۱۳۶-۱۳۷
علی‌کواری (ابوالحسین) ۱۵۲
علویان ۱۶۵
علی‌بن حسین بن‌شبل ۱۶۷-۱۶۸
علی بن مسعود ۲۰۷
علی خان حیات داودی (میر) ۴۲-۴۳
علی شیرازد (غیاث الدین) ۴۷۰
علی بز غش (عبدالرحمن) ۲۰۷-۲۴۱-۲۶۰
۲۶۱
علی‌بن عبدالعزیزشیرازی ۱۹۹
علی بن عیسی مجوسی اهوازی ۱۷۹
علی‌بن خواجه‌کرمانی ۱۸۰
علی بن عبدالله کردویه (ابوالحسن) ۱۹۲
علاء الدین‌محمدبن(سعد) الدین‌محمود فارسی
۲۴۶
علاء الدین علی بن‌ایوب المقدسی ۲۶۲
علاء الدین خجندی ۲۷۴
علاء الدوله سمنانی (شیخ رکن الدین ابو-
المکارم احمدبن سمنانی بابانکی۲۳۷-
۲۸۴
علی دیوانی واسطی (شیخ) ۲۱۸
علی بن سلار ۲۲۰
علی‌بن احمد بن ابی‌بکر ۲۲۹
علی بن عبدالعالی عاملی (شیخ) ۳۱۰-
۳۲۲
علی بن حمزه ۳۷۶-۳۷۸-۳۷۹-۴۸۳
علی سهل پسرشاه شیخ ابواسحق ۴۰۵
علی بن ابی بکر (شیخ بهاء الدین) ۲۵۱
علی بن روزبهان خنجی (قاضی زین الدین)
۲۳۲-۲۳۳
علی بن غیاث الدین یزدی (امیر علی)
۴۲۶
علی بن‌محمدنی‌ریزی(ارشد الدین‌ابوالحسن)
۲۲۱-۲۲۵
عمربن مظفر (شمس‌الدین ابوالمفاخر) ۲۱۶
عمربن محمدکبری (شیخ ناصرالدین)۲۴۷
عمرکلو (ناصرالدین) ۱۴۷ - ۴۰۵ - ۴۰۶
۴۵۵
عمربن عبدالعزیز ۵۹-۶۲-۱۰۷
عمرشیخ (امیرزاده) ۱۲-۱۳
عمربن‌الخطاب ۶- ۵۲-۶۰-۶۲-۸۲-۸۳
۹۵-۱۰۱
عمروبن لیث ۸-۹-۱۶۹
عمان ۷-۲۶
عمروبن عثمان ۱۲۷-۱۴۱
عمادالدین عبدالکریم فالی ۱۹۹
عمدةالتواریخ ۲۰۷
عمو (شیخ) ۱۰۸۱
عمیدالدین اسعدافزری ۱۹۸ -۱۹۹-۲۲۵ -
۲۴۹-۴۴۳-۴۲۴-۴۴۵-۴۴۶
عمادالدین محمود(شیخ ابوطاهر عبدالسلام‌بن
محمودبن محمد) ۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵
عمربن عبدالرحمن (سراج‌الدین) ۲۸۲
عمدةالسائل فی‌دفع‌الصائل ۲۳۳
عمادالدین مسعود شیرازی(امیر) ۳۱۰-۳۱۱

عمادفقیه (میر) ۳۰۴
عمادالدوله دیلمی ۳۷۶
عمادالدین ابوتراب (سید) ۳۹۰-۳۹۱
عمادالدین محمودکرمانی (خواجه) ۴۰۴ - ۴۰۶-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷
عمیدالملک کندری ۴۳۳
عمادکاتب ۴۳۶
عمردینوری (ابوحفص) ۲۷۴
عیون‌التصریف ۱۱۹
عوارف ۲۰۷-۲۴۸
العوامل‌المأه ۱۱۵
عیسی‌جنید ۱۳۵-۱۸۶-۲۰۸
عیون‌التفاسیر ۱۶۶
عیسی‌بن‌علی ۱۰۳-۱۰۴
عیسی‌بن عمر ثقفی نحوی ۱۱۲
عیسی‌بن میناور قالون (ابوموسی) ۷۷-۷۸
عیلام ۳

غ

غازی‌بیگ ذوالقدر ۱۸
غازی‌بن عبداله (شیخ) ۱۰۷
غایةالایجازفی‌بیان‌الحقیقة والمجاز ۲۱۲
غزالی (امام محمد) ۷۹- ۸۵-۸۷-۱۲۰-۱۲۲-۲۸۵
الغریب‌الفصیح ۱۳۰
غررالنکات فی‌المقامات ۲۱۲
الغررالمثلثه والدررالمبثة ۳۰۰
غلطات السالکین ۲۲۱
غلامعلی‌آزاد (میر) ۳۰۵
غنیةالاغانی ۳۱۲
غیاث‌الدین منصور دشتکی (امیر) ۱۷-۳۰۱-۳۰۹-۳۲۲-۳۳۵-۳۳۶
غیاث‌الدین تیموری (امیر) ۱۳
غیاث‌الدین محمد (خواجه) ۳۹۶ - ۴۰۱ - ۴۰۲
غیاث‌الدین کیخسرو (ملک) ۳۹۶-۳۹۸-۴۰۰-۴۰۱-۴۱۴

ف

فارسنامه ناصری ۲۴۰-۳۷۴
فارس ۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۴۰-۴۱-۴۲-۴۶-۹۵-۹۶-۹۷-۱۰۲-۱۱۹-۱۲۵-۳۹۰-۴۳۶-۴۳۹-۴۴۸-۴۵۰-۴۶۵-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲
فتحعلی شاه ۴۷۵-۴۷۶
فاروق ۳۵
فتح موصلی ۴۸۱
فخرالدین رازی ۸۱
فخرالدوله دیلمی ۱۵۵
فخرالنسا بیگم ۱۸
فخرالدین احمد (شیخ) ۲۲۳
فخررازی (امام) ۲۳۲
فرصت الدوله شیرازی (میرزا محمدنصیر) ۲۸۹-۳۷۳
فردوس‌العارفین ۳۲۳
فرهنگ شیرازی(میرزا ابوالقاسم) ۳۶۵
الفرائض‌الکبیر ۱۰۸-۲۱۶
فرهنگ فرهنگ ۳۶۵
فریدالدین عبدالودود ۲۶۷
فردوس‌المرشدیه ۱۴۴

فراء ۷۶
الفرائض ۷۵
فزاری (قاضی ابومحمد) ۱۸۴
فسا ۳۱-۱۱۵-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۶
الفصوز فی الاصول ۱۳۵
فصل الخطاب ۳۶۷
فضالة بن عبید ۷۶
فضل التصوف ۱۳۵
فقه الکبیر ۱۹۷
فقه اکبر ۶۱
فضائل الصلواة ۲۱۷
فضل بن جعفر ۱۷۰
فضل بن محمد (شیخ ابواحمد کبیر) ۱۴۳
فضلویه ۹-۱۰
فضل المساجد ۲۵۶
الفضل الوفی فی العدل الاشرفی ۳۰۰
فضل اله انجوی (میر) ۳۳۹
فضل اله شریفی حسینی متخلص به خاوری (میرزا) ۳۵۰
فضیل عیاض ۴۸۱
الفکوك فی رفع الشکوك ۲۳۳
فولادستون (ابو منصور) ۹
الفهرست ۷۴-۱۰۸-۱۱۱-۱۳۰
فیروز بن عضدوله رله (بهاءالدین فناخسرو)
فیروز و نسرین ۳۶۸
فی التشبیه الضروریه ۱۷۹
فیروزآباد ۵-۷-۳۲-۱۰۲-۱۵۲
فیروزآبادی ۶۵-۱۱۱

ق

قاموس ۶۵-۱۱۱-۲۹۹-۳۰۰
قاسم بیگ پرناك ۱۵-۳۰۹
قاآنی شیرازی (میرزا حبیب) ۳۴۷-۳۴۸
قاورد ۹
قاسم بن سلام (ابو عبید) ۷۶
قادریه ۱۸۸-۲۰۵-۲۶۱
قادر (خلیفه) ۱۷۴
القاهر بامرالله ۴۳۳
القاهر بالله ۴۳۱
قاجار ۳۶-۳۷-۴۵-۴۶
قبرستان مصلی ۲۰-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۳-۲۱۹-۲۲۵-۲۱۸-۲۹۱-۴۴۲
قدریه ۴۹-۵۷
قراچه (اتابك) ۳۸۰
قریش ۶۶
قرائت حمزه ۷۵
قراچه ساقی (اتابك) ۱۰-۱۱
قرائت ابی عمرو ۷۵
قرائت ابوعمرو بن علاء ۷۵
قران والفرقان ۱۳۰
قزلباش ۱۸-۱۹-۲۳-۲۹-۳۰
قزوینی (محمد) ۱۸-۱۹-۱۴۵-۱۶۲
قشیر ۵۵
قشیری (ابوالقاسم) ۸۵-۱۶۱-۲۵۷
قصیده عشقیه ۳۶۷
قصار (بند) ۱۰
قصر ابونصر ۳-۴
قطب الدین شاه جهان ۳۹۳
قطبة الخشاف لحل خطبة الکشاف ۳۰۰
قطب الدین شیرازی ذهبی ۳۶۷
قطایف ۱۲
قطب الدین محمد فالی (مولانا) ۱۹۹-۲۸۲

قطب الدین محمود شیرازی ۲۰۸-۲۱۵-
۲۳۷-۲۴۴-۲۴۵-۲۶۴
قطب الدین احمد ۱۸۳
القفطی ۱۰۲-۱۵۴
قلعه اشکنوان ۴۴۴
قلعه استخر ۱۴-۲۰
قلعه بندر (بهندر) ۳-۴-۱۰-۹۶
قم ۸-۱۶-۳۸
قنات رکنی ۹
القناعة ۲۶۸
قندهار ۲۲-۲۳
قوام الدین عبدالله شیرازی (مولانا) ۲۸۲
قواعد الحقایق وشرحه ۲۴۶
قوام الدین فالی (مولانا) ۱۹۹
قوام السنه (حافظ کریم اصفهانی) ۲۰۷
قوام الدین حسین شیرازی (حاجی) ۱۷-
۳۲۴
قوائم الانوار وطوالع الاسرار ۳۷۱
القوانین فی المنطق ۲۹۰
قواعدالشریعه ۲۹۱
قوام الدین شیرازی (میر) ۲۴۱-۴۶۴-
۴۶۵
قوام الدین محمد صاحب عیار (خواجه) ۴۱۱
قهستان ۱۲۵
قیاقلی قورت جارچی باشی ۲۷-۲۸-۲۹
القیامة والقیامات ۱۳۰

ك

کامرون (جرج) ۳
کازرون ۵-۷-۸-۱۰-۱۶-۲۳-۳۴-۳۵-
۳۶-۴۳-۱۰۰-۱۴۴-۱۷۰
الکامل ۵-۲۵۱

کاظم قمی (حکیم) ۲۱
کابل ۲۶
کامفیروز ۳۴
کاته گوری (کتاب) ۱۰۲
کامل الصناعة ۱۷۹
الکامل الفرید ۲۴۱
الکاشف فی التفسیر ۲۸۰
کافیه (کتاب) ۳۱۲
الکبریت الاحمر ۱۳۰
الکبر والعظمة ۱۳۰
کتاب مزدك ۱۰۴
کتل دختر ۳۴
کربال ۷-۱۰
کرمان ۸-۹-۱۱-۲۲-۲۳-۲۷-۲۹-۳۷
۳۸-۴۵-۴۶-۳۹۲-۴۵۴
کردستان ۱۳
کریمخان زند ۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-
۹۱-۹۲-۱۴۲-۱۴۱-۲۳۰ - ۴۲۷ -
۴۲۸
کربلا ۲۵
کریمه خاتون ۲۰۷
کردوچین ۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵
کشف المحجوب ۱۳۴-۱۳۹-۱۸۰
کشف الاسرار ومکاشفات الانوار ۲۲۱
کشاف ۲۸۲
کشف الکشاف ۲۸۲
کشف المراتب ۳۱۵
کعب الاحبار ۵۲
کفایة مجاهدیة ۲۲۷
کفایت منصوری ۳۱۰
کلم الطیب ۳۱۲
کلمات علیه ۳۱۳

کلیله ودمنه ۱۰۳
کلبعلی خان۲۲
کمال نامه ۲۹۷
کمال الدین عبدالرزاق کاشی ۲۳۷
کنزالخفی ۲۰۳-۲۰۷
کنزالحکمة ۳۶۷
کنزالاخبار ۲۵۰
کوره اردشیر ۵
کوی برامکه ۲۸۵
کوره دارابگرد ۵
کوی دشتك ۹۹-۱۰۶-۱۸۳-۲۸۳
کوهمره۷
کوار۴-۷-۳۰-۳۴-۱۵۲
کوچه معروفین۱۱۷
کوره قباد ۵-۶
کوفه ۵۹-۷۵-۷۶-۸۲
کوچه برامکه۱۸۳
کوچه سختویه۲۷۱
کوره شاپور۵
کورة الخلاص فی فضائل سورة الاخلاص ۳۰۰
کورسلیمان قورچی ۱۶-۱۷
کهکیلویه ۲۵-۴۶۸
کیش (جزیره) ۱۲-۲۲
کید الشیطان وامر السلطان ۱۳۰
کیف کان وکیف یکون ۱۳۰
الکیفیة والحقیقه۱۳۰
الکیفیة بالمجاز ۱۳۰

گ

گجرات ۲۰
گردفنا خسرو ۹-۳۷۷
گلستان سعدی ۲۲۹-۲۳۰-۴۴۱
گنبد عضد ۲۷۷
گویم ۳۶
گورستان خفیف ۱۴۷-۱۴۸-۲۱۷-۲۴۶-۲۵۱
گهواره‌دید ۹

ل

لارستان ۲۳-۲۴-۲۵-۳۱-۳۲-۳۶-۴۷۱
لارستانی۲۱
لالا (ابونصر)۱۱
لاکیف ۱۳۰
اللامع المعلم العجاب الجامع بین المحکم والعباب ۳۰۰
لبس المرقعات ۱۳۵
لسانی شیرازی ۳۳۴
لطفعلی خان زند ۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶
لطفعلی داغستانی ۲۲
لطایف البیان فی‌تفسیرالقرآن ۲۲۱
لطف الله شیرازی (میرزا) ۱۸-۱۹-۲۰-۴۶۶
لوامع الاشراق یا اخلاق جلالی ۳۱۸
لوامع التوحید ۲۲۱
اللوامع ۱۳۵
لیث بن علی بن لیث ۸

م

مالك دینار ۴۸۱
مالك اشتر ۹۶

مالك بن انس ۵۷-۶۱-۶۲-۶۳
مانی ۷۰-۱۰۲
ماوراء النهر ۱۴-۱۶۵
مانی شیرازی ۳۱۹-۳۲۰
ماد ۴
ماسینیون ۱۲۰
مازندران ۳۷-۴۶
مأمون ۵۰-۷۰-۷۷-۱۱۲-۴۷۷
مبارزالدین محمد (امیر) ۱۴۷
مبارك بن محمد معروف به ابن اثیر جزری (مجدالدین ابوالسادات) ۲۱۵
متوکل عباسی ۵۶
متروپولیتن (موزه) ۴
المتجلیات ۱۳۰
متنبی (ابوالطیب) ۱۱۴
المتقربالله ۱۶۸
المثلث ۳۰۰
مثنوی عشق نامه ۳۱۵
مثنوی چشمه زندگانی ۳۱۵
مثنوی چهارچمن ۳۱۵
مثنوی چهل صباح ۳۱۵
مثنوی گنج روان ۳۱۵
مثنوی مشاهد ۳۱۵
مثنوی سیاف ۳۴۵
مجدالدین اسمعیل فالی ۱۹۵-۱۹۶-۲۱۹-۲۲۳-۳۰۲-۴۵۱
المجالس المؤیدیه ۱۷۷
مجبره ۴۹
مجلسی ۱۰۱
مجدالدین همگر ۲۳۱-۲۳۲
مجمع البحرین ۲۲۵
محجون ولیلی اثر عمدی بیگ ۳۲۲-۳۲۳
محمدالاشراف (میرزا جلال الدین محمد دعبی) ۳۷۱
محب الدین محمد فالی ۱۹۸
محارب بن موسی یشکری ۸
المحاضرات ۱۵۵
المحصول ۲۳۲
محمد هاشم شیرازی (میرزا) ۳۳۷
محمد حسینی (شرف الدین) ۲۶۰
محمد نوربخش (سید) ۳۱۶-۳۱۷
محمدبن حیدر (امیر تاج الدین) ۲۸۵-۲۸۶
محمدبن اسعد مظفر (بهاء الدین) ۲۱۸
محمدبن خواجه شمس الدین محمد جوینی (بهاء الدین) ۲۳۱-۲۳۸
محمدبن خواجه سید احمد شیرازی (خواجه شمس الدین) ۴۶۰-۴۶۱
محمدبن محمد طویل (سید جلال الدین) ۲۷۶
محمدبن ابی بکر کسائی (جمال الدین) ۲۱۹
محمد شاه صفوی ۴۶۵-۴۶۶
محمد نبی خان وزیر ۴۷۶
محمد واسع ۴۸۱
محمد سماك ۴۸۱
محمد اسلم ۴۸۱
محمدبن عمیدالدین افزری (تاج الدین) ۴۴۴-۴۴۵
محمدبن زیدالدین ۴۲۳
محمدبن محمودبن ملکشاه (سلطان) ۴۳۷
محمدبن علی بن حسینی بن مقله شیرازی (ابو-علی) ۴۳۱-۴۳۲
المحمدین ۲۰۵۹
محمد حسین شریفی شیرازی (میرزا) ۲۴-۲۶-۲۹-۳۰-۳۱-۳۴-۳۵-۳۶

محمدخان بلوچ ۲۵-۲۸
محمدتقی‌خان بیگلر بیگی‌فارس ۲۶-۲۷
محمد حسین خان قرقلوافشار۲۶-۲۷
محمدعلی صدرالممالك (میرزا) ۲۷
محمدخان کلانتر (میرزا) ۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-
۳۴-۳۶-۳۷-۳۸-۴۰
محمدخان شاطرباشی ۲۹-۳۰
محمدرضاخان قراچلو ۳۰
محمد علی خشتی۳۴-۳۵
محمد حسن خان قاجار۳۵-۳۶
محمد علیخان زند ۳۷-۳۸
محمدعلی میرزاقاجار۴۶
محمد مفید(شیخ) ۴۷
محمد بن واصل‌فارسی ۱۶۸
محمدبن یعقوب کلینی ۱۷۰
محمدبن علی داستانی (ابوعبدالله) ۱۸۱
محمد بن منصورشیرازی ۱۸۶
محمدهادی (میرزا) ۴۷۰
محمدبن یوسف البنا ۱۳۷
محمدبن عبدالرحمن مقاریضی (ابوعبدالله)
۱۴۵
محمدبن عبدالصمد۱۲۹
محمدبن عبدالله بن الحسن بن علی ۵۸-۵۹-
۶۲
محمدبن یوسف گنجی شافعی ۶۵
محمدبن منذر۶۵
محمدبن عبدالله (پیغمبر) ۶-۷۴-۱۵۱
محمدبن زکریارازی ۷۹
محمدبن یوسف ثقفی ۳-۴-۵۰
محمدبن ملکشاه (سلطان) ۱۰
محمد خوارزمشاه (سلطان) ۱۲-۴۴۳
محمدبن سعد (اتابك) ۱۱-۳۸۸-۴۳۹
محمدبن سلغر(شاه) ۱۲-۳۸۸-۳۸۹
محمد (سلطان)۱۸
محمد هادی پسرمعین الدین محمد شیرازی
(میرزا) ۲۰-۲۱
محمدقاسم بیگ ذوالقدر ۲۰-۲۱
محمد (میرسید) ۲۱-۳۴۲
محمد شفیع (مولانا) ۲۲
محمد شیرازی (میرزا معین الدین) ۴۷۰
محمدبلیانی (امین‌الدین) ۲۵۸-۳۰۲
محمدبن عبدالرحمن مصالحی (شهاب الدین
ابوبکر) ۲۰۳
محمدبن نصر دامغانی (افتخارالدین) ۲۸۰
محمد حسین زین الدین نعمت الهی ۳۴۵
محمدبن حنبل (امام) ۲۷۲
محمد بن صفی کرمانی (شیخ شمس الدین)
۲۷۵
محمد بن سلامه مصری (قاضی ابو عبدالله)
۲۷۷
محمد خدابنده (سلطان)
محمدکیشی (شمس‌الدین) ۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶
۲۴۴-۲۳۷
محمدبن جاجرمی ۲۳۸
محمدبن طاهربن بهرام سیستانی (ابوسلیمان)
۱۵۳-۱۵۵
محمدبن عبدالله باکویه (ابوعبدالله)۱۶۰
محمد بن الحسین بن محمد موسی سلمی (ابو
عبدالرحمن) ۱۶۱
محمدبن خلیل شیرازی (شیخ) ۱۶۶
محمدبن هرون الواثق بالله ملقب به مهدی
۱۶۸
محمدبن خفیف شیرازی معروف به شیخ کبیر
(ابوعبدالله) ۱۱-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۰-

۱۱۶-۱۲۸-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-
۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-
۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-
۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-
۱۵۹-۱۶۰-۱۶۳-۱۶۴-۶۵ -۱۶۷-
۱۶۹-۲۵۲
محمدبن محمد مصالحی بیضاوی (شیخ شهاب الدین ابوبکر) ۲۰۲
محمد سیرافی ۲۰۷
محمد بن محمود شیرازی (صدرالدین) ۲۷۸-۲۷۹
محمد بن اسحق فالی (مولانا علاء الدین) ۱۹۸
محمدبن عبدالله بن محمد ایجی (شیخ قطب الدین) ۲۹۰-۲۹۱
محمد بن رشید الدین وزیر (غیاث الدین) ۲۹۲
محمد اورنگ زیب (سلطان) ۲۱
محمدآملی (مولاناشمس الدین) ۲۸۰-۲۸۱
محمدبن مظفرروزبهان باغ نوی (سعدالدین) ۲۰۷-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱
محمد مظفر (شیخ سعدالدین) ۱۹۴
محمدبن یعقوب فیروز آبادی (مجدالدین ابو طاهر) ۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰
محمدبن‌جهبل (ناصرالدین ابوعبدالله) ۲۹۸
محمود شیرازی (خواجه جمال الدین) ۳۳۶
محمودبن نصیربن‌محمدبن جمال الدین محمود الافزری (جمال الدین) ۲۸۹
محمودبن ملکشاه سلجوقی ۴۳۸
محمود شاه بهمن دکنی ۳۰۵
محمود شاه اینجو ۲۵۸-۲۸۱-۳۹۳-۳۹۶-۴۰۰-۴۰۶
محمودبن الیاس ۲۲۶
محمود سبکتکین (سلطان) ۸۰-۱۷۴-۳۷۹-۴۲۴
محمود افغان (میر) ۲۲-۲۳
محمودبن شهاب الدین ابی الخیر (شیخ عز الدین) ۲۰۶
محمودبن حمزه کرمانی (ابوالقاسم) ۲۱۹
محمودبن فضل ۲۱۰
محمودبن حسن بن احمدکازرونی ۲۰۹
محمود اشنهی (امام صدرالدین) ۱۹۰-۱۹۱
محمود مظفری (شاه) ۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵
محمود بن خلیفه بن عبدالسلام (سراج‌الدین) ۱۸۳-۲۲۰
محله دزك ۹۹-۲۰۶-۲۰۷-۲۳۴
محله لب‌آب ۹۷-۹۹-۱۰۶
محله مقاریضی ۱۴۹
محله سنگ سیاه ۱۱۳
محله سرباغ ۹۴-۱۰۶-۱۴۵-۱۴۶-۱۶۶-۲۷۱
محیط (قاموس) ۱۵۵
محقق بیضاوی ۲۴۵
المحصل فی شرح المفصل ۲۱۶-۲۵۰
محب الدین جعفرموصلی ۲۸۲
محب الدین (امیرشیخ) ۱۳
محی لاری (ملا) ۳۳۱
محاضرالسیرفی احوال خیرالبشر ۳۱۴
المحاضروالسجلات ۱۰۸
مختصرعوامل الاعراب ۱۱۵
المختارفی ذکرالخطط وآلاثار ۲۷۷
مخدوم شریفی شیرازی (میرزا) ۱۸-۴۶۲
المدخل فی‌النجوم ۲۱۶

مدینه ۶-۵۱-۵۲-۵۴-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-
۷۷-۷۸-۸۳
مدح النبی والمثل الاعلی ۱۳۰
المدارك فی المنطق ۲۸۰
المدونه ۶۳
مدرسه حکیم ۲۱
مدرسه امامیه ۲۲-۴۷۵
مدرسه بانجیر ۲۶۴
مدرسه دارالصفا ۳۰
مدرسه امینی ۴۳۷
مدرسه مظفریه ۴۱۰
مدرسه مقرب ۴۴۰
مدرسه رفیعی ۱۸۷
مدرسه حکیم ۳۴۲
مدرسه عصمتی ۳۸۱
مدرسه زاهده ۳۸۲
مدرسه سنقریه ۳۸۴
مدرسه عضدیه ۲۹۳-۳۸۷
مدرسه شاهی ۳۹۴
مدرسه خان ۳۰-۳۲۴-۴۷۱
مدرسه مقربیه ۲۰۱
مدرسه مسعودیه ۲۰۷
مدرسه لالا ۲۰۹-۳۸۱
مدرسه فراری ۲۵۰
مدرسه قراجه ۱۰
مدرسه عمیدیه ۱۹۸
مدرسه سادات طویل ۲۶۵
مدرسه سامیه ۲۳۳
مدرسه نجیبیه ۲۷۶
مدرسه نصیریه ۱۸۶
مدرسه نظامیه ۲۱-۱۵۲-۲۲۸-۲۴۰
مرقیون ۷۰
مروان ۸۲
مرآة الحکما ۱۹۶
المرقاة الارفعیه فی طبقات الشافعیه ۳۰۰
المرقاة الوفیة فی طبقات الحنفیه ۳۰۰
مرآت حقایق ۳۹۰
مراشد الرموز ۳۱۵
مرداویج زیادی ۴۳۲
مرزبان بن خسرو بن فیروز معروف به ابن
دارست (تاج الملك ابوالغنائم) ۴۳۷-
۴۳۸
مرادبخش ۲۰
مزارات شیراز ۹۷
مزین (ابوالحسن) ۱۵۰
مزارسید علاء الدین حسین ۱۶
المرموزات العشرین ۲۱۲
مرو ۵۴-۵۶-۴۷۷
مرودشت ۲۸-۴۴-۴۴۴
مرشد قلیخان استاجلو ۱۹
مرحثه ۵۷
مسائل قدسیه وقواعد ملکوتیه ۳۲۷
مسائل الخلاف المستخرجة من کتب الاشراف
۲۱۲
المسائل السبعون ۱۷۹
المسألة والاجوبة ۱۷۸
المسائل الشیرازیات ۱۱۵
المسائل العسکریات ۱۱۵
المسائل القصریات ۱۱۵
المسائل الکرمانیات ۱۱۵
المسائل المجلسیات ۱۱۵
مسائل علی بن سهل ۱۳۵
مسالك التوحید ۲۲۱
المسلسلات ۲۵۹

مستکفی (خلیفه) ۱۷۰
مستنصر (خلیفه فاطمی) ۱۷۵-۱۷۷
مسند ۵۶-۲۷۲
مسلم بن حجاج ۵۵-۵۶-۵۷
مسقط ۲۱-۲۵-۲۶
مسروق بن اجدع ۶۰
مسعودبن محمود فالی (صفی‌الدین ابوالخیر) ۱۹۹
مسعودبن مصلح کازرونی (مولانا ضیاء الدین) ۲۴۴
مسعود شاه (ملك جلال الدین) ۳۹۶ - ۴۰۱-۴۰۳
مسعود بن مظفر (جلال الدین) ۲۱۷
مسعود غزنوی (سلطان) ۱۷۴-۴۳۴-۴۳۵
مسعود بن محمدبن ملکشاه سلجوقی ۱۱ - ۳۸۲-۴۳۶-۴۳۷
مسعود شاه اینجو ۲۵۸
مسعود جابری اصفهانی (میرزا) ۱۶
مسعود بن بدر (امیر مقرب الدین) ۲۰۱
مسعود بن محمود شیرازی (ضیاء الدین) ۲۶۸
مسجد جامع عتیق ۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۸-۳۱- ۹۹ -۱۱۷-۱۶۳-۱۶۶-۱۹۳-۲۰۲- ۲۰۳-۴۰۹-۴۳۷-۴۳۸-۴۵۰
مسجد وکیل ۱۴۷-۱۴۸
مسجد حاجی باقر ۲۰۸
مسجد جنازه ۱۴۷-۱۴۸-۱۵۱
مسجد جامع‌سنقری ۱۹۳-۲۰۳-۲۱۷-۲۶۷
مسجد سنقریه ۳۸۴
مسجد جامع مسعودی ۲۵۱-۲۷۱
مسجدنو ۱۲-۱۹۳-۲۰۴-۲۴۵-۴۴۰
مسجد سرو ۳۱۸
مشرف الدین (فقیه) ۱۸۷
مشرقی (غار) ۴-۵
مشرب الارواح ۲۲۱
مشایخ فارس ۲۶۴
مشارق الانوار ۲۸۴
مشاعر ۳۲۷
مصر ۵۱-۵۴-۵۵-۶۳-۷۸-۸۱-۱۱۵-۱۵۵- ۲۰۲
مصابیح ۲۰۷-۲۲۳-۲۵۵
مصباح ذوی الالباب ۲۵۰
مصباح الدجی ۲۸۳
المصباح لاهل الصلاح ۲۸۵
مصلح الدین لاری (مولانا) ۳۳۵
مصطفوی (سید محمد تقی) ۴۸۰-۴۸۲
مطول ۲۱۸-۲۹۵
مطیع بن ایاس ۷۰
مطالع الانوارفی شرح مشارق الانوار ۲۵۹
مظفرالدین کوکباری ۲۰۵
مظفری ۱۲
مظفر الدین علی اینجو ۱۸
مظهرالاسرار ۳۲۳
مظفر بن روزبهان (شیخ زین الدین) ۱۹۲- ۱۹۴
مظفر بن محمد (صدرالدین ابوالمعالی) ۲۱۱- ۲۵۲
معزالدین شیرازی (خواجه) ۴۵۲
معین الدین جنید (ابوالقاسم) ۱۰۷-۱۲۳- ۲۰۷-۲۱۸-۲۶۴
معین الدین معلم یزدی ۴۱۹
معین الدین نطنزی ۴۰۸
معروف کرخی ۴۸۱
معصوم دشتکی شیرازی (میرزا) ۳۱۱

معمر بن عباد ۷۱
معمره زینب (بنت الکمال) ۲۶۲
معجم البلدان ۲۷۷
المعلی ۲۵۶
المعتبر شرح المختصر لابن حاجب ۲۳۶
معین الدین پروانه ۲۳۱
معجم الادباء ۱۵۴-۱۷۰-۱۶۵
معزالدوله ۱۶۴-۱۷۰-۳۷۶
المعتقد الکبیر والصغیر ۱۳۵
المعراج ۱۳۵
معرفت الزوال ۱۳۵
معروف کرخی ۸۴
معاذبن یحیی ۱۱۶-۱۱۷
معاذهراء ۷۶
معین الدین محمد شیرازی ۲۰
معتزله ۴۹-۵۴-۵۷-۷۹-۸۰-۸۱-۱۱۹ - ۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵
معتصم بالله ۱۹۶
المعتمد علی الله ۱۶۸
معرفة الصحابه ۲۰۳
معین الدین محمود ۲۰۵
معصومعلی خان افشار ۳۴-۳۵
المغانم المطابة فی معالم طابة ۳۰۰
مغیرة بن بردزبه ۵۳
مغول ۱۲-۸۱-۲۴۲-۲۴۳
مغیرة بن ابی شهاب مخزمی ۷۶
مفتاح الروایات ومصباح الحکایات ۲۱۷
مفتاح العلوم فی المعانی والبیان ۲۰۷
مفتاح آلامال فی اصلاح الاعمال ۲۰۰
المفردات ۱۳۵
مفتاح الحقایق ۲۴۶
مفاتیح الهدی ۲۷۵
المفتاح الاولی النجاح ۲۸۵
المفصل زمخشری ۲۹۲
مفاتیح الاعجاز ۳۱۶
مفید شیرازی (شیخ مفیدبن میرزا محمد بن میرزاکاظم) ۳۵۱
مقبره حریصی ۲۰۶
مقدمة فی الاعراب ۱۰۰
مقاله درقه ۱۷۹
مقدسی ۵
مقابسات ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۸
مقابیس السماع ۲۲۲
المقصوروالممدود ۱۱۵
المقتدربالله ۲۲۷-۴۳۱
المقتصرفی شرح المختصر ۲۳۲
مقصود ذوی الالباب فی علم الاعراب ۳۰۰
مکرم بن یحیی فالی شیرازی (سراج الدین) ۱۹۸
مکه ۱۲-۵۱-۵۲-۵۴-۶۳-۶۴-۷۶-۱۲۸-۱۵۰-۳۲۷
مکربن وائل ۶
مکنون الحدیث ۲۲۱
مکرم بن العلاء فالی (سراج الدین) ۱۹۵-۲۱۹-۲۶۴
مکاتب ۲۴۵
المکشوف فی التفسیر ۲۸۰
مکارم الشریعه ۲۹۰
مکتبی شیرازی ۳۱۳
ملك اسلام ۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱
ملك اعدل ۴۵۰
ملل والنحل ۷۰-۱۷۲
ملایر ۳۳
ملکشاه سلجوقی ۱۰-۱۲۱-۶۳۸

ملکشاه بن محمود سلجوقی ۱۱
ملك خواجه ۱۲۰
ملك بن مالك (سیدنا) ۱۷۷
ملك افتخارالدین ۲۳۱
ملك اشرف ۴۰۳
ممسنی ۳۴-۳۶-۴۱
منتخب التواریخ ۴۰۸
منکوبرس (اتابك) ۱۰-۱۱-۳۸۰
منکوتیمور بن هلاکو ۳۸۹-۳۹۶
المنجد ۲۹۹
المنفق وضماً والمختلف صقعاً ۳۰۰
منیة السؤل فی دعوات الرسول ۳۰۰
منائح السنی وفضائح المشبهی ۲۶۸
المناهج ۲۲۱-۲۵۰
منشوره ۲۵۶
منطق الاسرار ۲۲۱
منذر بن قیس ۸۸-۹۵-۹۶-۱۹۳
منهاج وطوایع ۲۰۷
منهاج الوصول الی علم الاصول ۲۰۱
منظومة الکافیة فی النحو ۲۰۰
منتخب المزرفی التقاط الدرر ۲۱۲
منتقد الاخبا رفی شرح احادیث النبی المختار ۲۱۲
المنهج فی الفقه ۳۵
المنقطعین ۱۳۵
منصور بیگ افشار ۱۶
منصورعمار ۴۸۱
منصور بن دارست شیرازی (مجد الوزراء) ۴۳۳
منصور (شاه) ۴۱۶-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴
منصور بن مظفر (رکن الدین ابومحمد)۲۰۷-۲۱۳-۲۱۴-۲۲۵
منصور بن احمد ۲۲۶
منصور بن ابی علی ۱۴۷-۱۴۸
منصورعباسی۵۸-۶۰-۶۲-۸۹-۱۰۲-۱۰۳-۴۳۰
منهج السالکین ۲۲۲
مناهج السنه ۲۱۲
منهاج المریدین فی سلوك طریقة المتقین ۲۱۲
منتهی المطالب فی معرفة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ۲۱۲
منهاج الاریب فی الاحتیاج الی الطبیب۲۱۶
المنظومة فی المنطق ۲۱۹
المنتقی فی الشواذ ۲۱۹
موفق بن احمد خوارزمی (ابوالمؤید)۶۵
المواقف فی علم الکلام ۲۹۲-۳۰۲
مونس الاحرارفی دقایق الاشعار۲۳۸
مولود النبی ۲۵۹
الموشح فی المذاهب الاربعه وترجیح القول الشافعی بالدلیل ۲۲۱
موسی یزید داعی ۱۵۱
مؤید الدوله دیلمی ۱۵۵
موابید العارض ۱۳۰
مؤمل بن محمد جصاص (شیخ) ۱۳۷-۱۵۰-۱۵۱
الموطا ۵۲-۶۲-۶۳-۶۴
مؤید نامدار (محمدبن احمد) ۱۸۷
موفق الدین مصالحی ۲۰۳
مودود بن محمد بن محمود زرکوب شیرازی (شیخ عزالدین) ۲۰۵
مؤید شیرازی (سیدنا ابونصرهبةالله بن موسی بن علی بن محمد شیرازی)۱۷۲-۱۷۳

مونس الاحباب ۲۱۳
الموضح فی علل القراآت ۲۱۹
مهدی بیگ سروستانی ۲۷-۲۸
مهدی نسابه (میرزا) ۲۳
مهدی قلی ذوالقدر ۱۹
مهدی عباسی ۷۰
مهد علیا ۴۶۵-۴۶۶
میرزاجان باغ‌نوی (ملا) ۳۳۶
میرزای شیروانی (ملا) ۳۳۶
میرزای سکوت ۲۵۳
میمند۷
میری خان ممسنی ۳۵
میمون قداح ۱۷۴
میرحمزه (سید) ۴۴۲

ن

نادرشاه ۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۳-۹۱
نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم تابعی اصفهانی ۶۲-۷۷-۱۳۲
ناصر خسرو ۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷
ناصرالدین عبداله ۱۹۶
ناصرالدین بیضاوی ۲۰۰-۲۰۱
ناصرالدین یحیی (امیر) ۲۷۰
ناصرالدین سیرافی (امام) ۳۸۲
نجمی زنجانی(محمد)۶۹
نجم‌الدین احمد مصالحی (شیخ) ۲۰۴
النجم‌اذاهوی ۱۳۰
النجم‌فی‌الاصول ۲۱۹
نجم‌الدین کبری ۲۴۷-۲۶۷-۲۶۸
نجم‌الدین‌فقیه (مولا) نا۲۸۲
النجاة ۲۵۰
نجیب‌الدین (امیر) ۴۰۴
نخب‌الطرائف فی‌الشرائف ۳۰۰
نزهة‌الاذهان فی‌تاریخ‌اصفهان ۳۰۰
نسیمی (سیدعمادالدین شیرازی) ۱۲۱-۳۰۸
نسابه شیرازی (عفت) ۳۴۴
نصیرخان‌لاری ۳۶
نصیرالدین‌طوسی (خواجه) ۲۳۶-۲۳۸ - ۲۴۴
نصرحوایجی (امیر فخرالدین ابوبکر) ۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲
نصرةالدین یحیی(شاه) ۴۱۱
نظام‌الملک (خواجه) ۱۰ - ۲۲۷-۴۳۷-۴۳۸
نظام‌الملک‌علی(میرزا) ۱۶
نظام‌الملک‌ثانی (میرزا) ۱۹
نظام‌التواریخ ۲۰۱
نظم‌اللآلی ۳۳۸
نظام‌الدین احمدمکی(امیر)۳۱۱
نظام‌الدین ابوبکر (خواجه)۴۳۹
نظام‌الدین اصیل(شیخ‌الاسلام) ۴۰۷
نعمت‌اله‌ولی(شاه) ۱۸۸
نعمانی (شبلی)۶۹
نعمت‌اله قهستانی (خواجه) ۴۶۰
نفس‌الرحمن ۱۰۱
نفحات‌الانس ۱۳۳-۱۳۹-۲۳۷
نفیة‌الرشاف من‌خطبه‌الکشاف ۳۰۰
نفائس‌الفنون‌وعرائس‌العیون ۲۸۱
النفحة‌العنبریة فی‌مولدخیرالبریة ۳۰۰
نکودار ۳۹۰
نوافلاطونیان ۸۴
نوری(حاج‌میرزاحسین) ۱۰۱

نورالنور ۱۳۰
نوح بن منصور سامانی ۱۵۵
نورالهدی فی شرح مصابیح الدجی ۲۱۹
نورالدین رصدی ۲۳۱
نورالدین عبدالقادر (حکیم) ۲۵۲-۲۶۳
نوروز و گل ۲۹۶
نورالکبیر مع فتح خیبر فی التفسیر ۲۹۹
نورالهدایة ۳۶۷
نهاوند ۱۳
نهج العباده ۱۷۸
نهج الهدایة للمهتدین ۱۷۸
النهایة فی شرح الغایة ۲۳۲
نهایة الادراک ۲۴۵
نی ریز ۳۱-۳۲
نیشابور ۵۴-۵۵
نیاز خوشنویس (میرزا سیدعلی) ۳۶۸

و

وائق عباسی ۷۰
واصل بن عطا ۲۷۳
واردات قلبیه ۲۲۷
وجیز ۲۲۳
الوجود الاول ۱۳۰
الوجود الثانی ۱۳۰
الوسائل نسل الفضائل ۲۵۶
وصاف (شرف الدین عبدالله بن فضل شیرازی)
۲۴۲-۲۴۳-۳۴۵-۳۹۴
الوصل والمثنی فی فضل متی ۳۰۰
وصال شیرازی (ابواحمد محمد شفیع)
۳۵۷-۳۵۸-۳۶۱-۳۶۳-۳۶۴
وفای شیرازی ۳۴۹
وقار شیرازی (احمد بن محمد) ۳۵۸-۳۵۹
وکیلی ۵۳
ولی سلطان ۱۸-۴۶۴

ه

هادی شیرازی (میرزا) ۱۹
هاشم خان بیات ۳۵
الهادی فی النحو ۲۳۸
هارون بن التونتاش ۴۳۴
هادی فسائی (میرزا) ۴۷۵
هبة الله بن الحسن العلاف شیرازی (شیخ ابوبکر)
۱۶۵
هبة الله بن یحیی بن محمد شیرازی (ابن هراس)
۱۸۶
هجویری ۸۵-۱۳۹-۱۴۰-۱۸۰
الهدایة ۲۱۶
هجرنامه ۳۷۳
هخامنشی ۴
هذیل (قبیله) ۶۴
هربد ۶-۷
هرات ۱۴-۴۵۲
هرمز (جزیره) ۲۲
هرون الرشید ۴۹-۶۴-۷۰-۷۱-۷۷-۸۹-
۱۰۹-۱۱۲
هزار مزار ۱۳۵-۲۰۸
هشام بن عمار ۷۶
هشام بن الحکم ۷۰
هفت مقاله مخروطات اپولونیوس ۲۰۸
هفت اختر ۳۲۳
هلاکوخان ۱۷۸-۳۸۷-۴۳۹
هلند ۲۲
همدان ۱۳-۱۵-۳۳-۳۹

همایجان (صحرا)۳۶
همدانی ۱۲۶
همادعجرد ۷۰
همای و همایون ۲۹۶
همام‌الدین محمود (خواجه) ۴۵۸
هندوستان ۲۰-۲۱-۲۲-۷۱-۱۷۷
هندوشاه بن‌سنجر ۲۳۸
هوهو ۱۳۰
الهیاکل والعالم والعالم ۱۳۰

ی

یاغی باسنی (امیر) ۴۰۳
یاقوت ۱۵۴
یازوری ۱۷۶
یتیمة‌الدهر ۱۶۴
یحیی جمالی‌صوفی(پیر) ۴۰۹-۴۲۵
یحیی مظفری(شاه) ۴۱۶-۴۲۱
یحیی بن‌خالد برمکی ۱۱۲
یحیی بن‌حارث۷۶
یحیی بن‌علی‌لاهیجی ۳۱۶
یعقوب بصری ۷۳
یحیی معاذرازی۴۸۱
یحیی بن‌زیاد ۷۰
یزدگرد ۶
یزد ۳۲-۴۶-۲۳۱
یزیدبن‌مهلب ۵۹
یزیدبن قعقاع(ابوجعفر) ۷۳-۷۸
یعقوب بن سفیان۱۴۶
یعقوب آق‌قویونلو (سلطان)۳۰۹
یعقوب شهرجوری ۱۲۷
یعقوب‌لیث ۸-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹
یعقوب بیگ‌پسرابراهیم‌خان‌ذوالقدر ۱۹
یمن ۷۶-۸۳-۱۷۷
الیقین ۱۳۰
یقظة‌وبدوالخلق ۱۳۰
یوسف حسین ۴۸۱
یوسف فیروزآبادی ۱۵۲
یوسف سروستانی (شیخ) ۲۱۳
یونس نحوی ۷۵-۷۶-۱۱۱-۱۱۲
یوسف بن‌حسین‌رازی ۸۷
یوسف بن‌جهانشاه‌ترکمان(امیر) ۱۵
یوسف‌سلطان افشار ۱۹
یهود ۶۷-۷۰

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار وابنیهٔ تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسورهرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه وتاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دو لوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ۱۳۰۵
۵	سه خطابه دربارهٔ آثار ملی وتاریخی ایران(از محمدعلی فروغی، هرتسفلد وهانی بال)	مهرماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	بهمن ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس محمد علی فروغی راجع بفردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو در فلورانس.....	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱	رسالهٔ نبض ابن‌سینا (بتصحیح آقای سیدمحمد مشکوةاستاد دانشگاه)	اسفند ماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (بتصحیح آقایان دکترمحمد معین و سیدمحمد مشکوة استادان دانشگاه)	۱۳۳۱

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمدمشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۴	ریاضیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح مجتبی مینوی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (بتصحیح آقای محمدمعین استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۱۶	رساله نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۱۷	رسالهٔ در حقیقت و کیفیت‌سلسله موجودات (بتصحیح آقای‌دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمهٔ رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (ازآقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۹	معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۰	رسالهٔ تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۲	ظفرنامهٔ منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشگاه	۱۳۳۱

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۳	رسالهٔ کنوز المعزمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رسالهٔ معیارالعقول ، جرثقیل از ابن‌سینا (بتصحیح آقای جلال‌الدین همایی استاددانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رسالهٔ حی بن یقظان ابن‌سینا باترجمه وشرح فارسی آن ازیکی‌از معاصران ابن‌سینا (بتصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶	جشن نامهٔ ابن‌سینا (مجلد اول ـ سرگذشت‌و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا) تألیف آقای دکترذبیح‌الله صفا استاددانشگاه	۱۳۳۱
۲۷	ترجمهٔ مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیلهٔ آقای دکتر سعید نفیسی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمهٔ اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یار شاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن‌سینا (بتصحیح آقای احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	بهمن‌ماه ۱۳۳۳
۳۱	جشن نامه ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن‌سینا)	۱۳۳۴
۳۲	جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان‌لابن سینا) حاوی نطقهای عربی‌اعضاء کنگره‌ابن‌سینا	۱۳۳۵

شمار.	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۳۳	جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه های اعضای کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی وانگلیسی وفرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵	جبر ومقاله خیام (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶	شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح وتحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷	اشترنامهٔ نادری شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکترمهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم عمرخیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰	درهٔ نادر تألیف میرزا مهدی‌خان (با تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترسیدجعفرشهیدی)	۱۳۴۰
۴۱	شرح احوال ونقل وتحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲	خسرونامه تألیف شیخ‌فریدالدین عطار (بتصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۴۳	نامه‌های طبیب نادر شاه ترجمهٔ آقای دکتر علی اصغر حریری (باهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴	دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانهٔ مجلس شورای ملی	۱۱۳۴
۴۵	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمهٔ و تصحیح و تحشیهٔ آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه	۳۴۲
۴۷	نادرهٔ ایام ، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسماعیل یکانی	۳۴۲
۴۸	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیهٔ تاریخی فارس) تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۳۴۳
۴۹	سفارش نامه انجمن آثار ملی	اردیبهشت ۳۴۴
۵۰	یادنامهٔ شادروان حسین علاء	
۵	ذخیره خوارزمشاهی ، تألیف زین الدین ابو ابراهیم اسمعیل جرجانی ـ سنهٔ ۵۰۴ هجری ـ (باهتمام و تصحیح وتفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی ـ دکتر محمد شهزاد ـ دکتر جلال مصطفوی) (جلداول)	۲۵ شهریور ۳۴۴

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۵۲	دیوان صائب ، حواشی و تصحیح بخط خود استاد مقدمه وشرح حال بخط و خامهٔ استاد امیری فیروزکوهی	۱۳۴۵
۵۳	عرائس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰ هجری با مقدمه و کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴	ری باستان ـ مجلد اول مباحث جغرافیائی شهر ری بعهد آبادی تألیف آقای دکتر حسین کریمان	۱۳۴۵
۵۵	خیامی نامه جلد اول تألیف استاد جلال الدین همائی	آبان ۱۳۴۷
۵۶	فردوسی و شعر او تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان ۱۳۴۶
۷۵	خردنامه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	فروردین ۱۳۴۷
۵۸	فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمدعلی امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹	کتاب شناسی فردوسی فهرست آثار وتحقیقات درباره فردوسی وشاهنامه تدوین آقای ایرج افشار	مردادماه ۱۳۴۷
۶۰	روزبهان نامه، بکوشش محمدتقی دانش پژوه	اسفند ۱۳۴۷
۶۱	کشف الابیات فردوسی جلد اول بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، نگارش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	خرداد ۱۳۴۷
۶۳	آثار باستانی شهرستان کاشان نطنز تألیف آقای حسن نراقی	مهرماه ۱۳۴۸